

فیلبرک

# اٹل ہائے پر

کنجشیان غرب اپنے

اصغر کریمی



فیلم بیرک

ایل ها

پ

پ

کوچ شیان شمال عرب ایران

اصغر کرمی

پ

تبرستان  
www.tabarestan.info

تیراژ: ۳۰۰۰  
چاپ: پدیده  
نوبت: اول ۱۳۶۹  
ناشر: فرهنگسرا ، تهران میدان انقلاب بازارچه کتاب تلفن ۰۰۱۶۴

«ترجمه این کتاب را به همراه بهناز تقدیم می‌کنم».

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

les papis

Tribu persan de nomades montagnardis

du sud ouest de l'IRAN

C.G.FEILBERG

تبرستان  
www.tabarestan.info

کتاب اول پایه اثر اس.ج، فیلبرگ ترجمه آقای اصغر کربمی در تهران دو هزار جلد هرای، نخستین بار سال ۱۳۶۹

در تهران توسط انتشارات فرهنگرا (بساولی) در چاپخانه پدیده به جای رسید و گلبهه مراحل فنی قبل از

چاپ کتاب در لیتوگرافی حمید انجام گرفته و در صحافی گوهر تجلیل گردید.

تلفن انتشارات فرهنگرا : ۰۲۱۰۰۴۶

## فهرست مطالب

	مقدمه مؤلف
۷	
۱۷	کتاب اول— جغرافیای طبیعی
۱۷	۱— مقدمه
۲۳	۲— دشت صالح آباد
۲۴	۳— «کول محک» و «گرم امیر»
۲۸	۴— فلات نزدیک به «قلعه کپی»
۳۱	۵— منطقه‌ای که شامل حدفاصل آب سی روم و قلعه کپی است
۴۶	۶— دره آب «سی روم».
۴۹	۷— «آب سزار» و سرزمین بختیاری
۵۲	۸— دره‌های «کشور» و گردنه «گردنه نوژ یون»
۵۷	۹— «چنارکال» و «ترس» و «گریت»
۶۳	۱۰— آب و هوای گیاهان
۷۴	۱۱— نظری کلی به مناطق
۷۹	کتاب دوم— زندگی اقتصادی، فرهنگ مادی
۷۹	۱۲— حدود و منطقه مسکونی ایل پاپی، همسایگان آن
۸۱	۱۳— طبقات اجتماعی و سازمان ایل
۸۵	۱۴— کوچ فصلی، راهها و پل‌ها
۹۵	۱۵— شکل مسکن
۱۱۳	۱۶— حیوانات اهلی: گله‌ها و چوپانان
۱۲۰	۱۷— اسب
۱۲۷	۱۸— شکار

۱۳۰	— کشاورزی
۱۵۸	— خانه داری (خوراک و تهیه آن)
۱۸۵	— پشم، بافندگی، آماده کردن پوست
۱۹۸	— پوشاك، طلسها و دعاها و زيناني
۲۲۸	— صنایع دستی، تولید و معامله
۲۳۳	کتاب سوم— فرهنگ اجتماعی و معنوی
۲۳۳	— مراحل اساسی زندگی افراد
۲۴۸	— خانواده، مالکیت، حقوق
۲۵۵	— مذهب، آداب و مراسم، باورهای عامیانه و سنت
۲۶۸	— قوانین احترام و ادب، بازیها و سرگرمیهای
۲۷۹	— زیرنویسها و یادداشتها
	— کتابشناسی
	— فهرست تصاویر
	— فهرست طرح‌ها
	— فهرست نقشه‌ها
	— اعلام

## مقدمه مؤلف

لرستان

از اواسط فروردین سال ۱۳۱۴ تا اوایل مرداد همان سال در لرستان

اقامت داشتم و در همین مدت بررسی هائی درباره زندگی ایل «پاپی» بعمل آوردم و مطالبی را گردآوری نمودم که زیربنای کتاب حاضر را فراهم کرد. در همین سفر، اشیائی را نیز گردآوری نمودم که معرف بخشی از فرهنگ لرها می باشد. این اشیاء در حال حاضر در موزه ملی دانمارک در معرض دید عموم قرار دارند و نمونه هائی از آنها را نیز در همین کتاب معرفی کرده ام. ضمناً چون باید برای این کتاب نقشه هائی تهیه میکردم، در کنار جاده جدیدی سکنی گزینده بودم که در مسیر جریان رودخانه های «آب سزار» و «آب دز» احداث شده بود و برای ساختمان راه آهن سراسری ایران از آن استفاده می شد. لذا موقعیت مناسبی داشتم که در منطقه ایل پاپی به سیر و مسیاحت بپردازم و شخصاً بسیاری از مسائل زندگی لرها را ملاحظه نمایم و اطلاعاتی را در زمینه زندگی آنها گردآوری کنم.

مطلع شدن از همه چشم اندازها و جنبه های گوناگون فرهنگ زندگی مردمی که دارای مشخصه های کاملاً ویژه می باشد، با گذراندن فقط چند ماه در میان آنها دشوار است، لذا مسلماً نقائصی در این کار وجود خواهد داشت. لازم به تذکر است که اکثر مطالب مندرج در این کتاب حاصل مشاهدات شخصی و مصاحبه با خود لرها می باشد، معداً لک در بیشتر موارد، برای تکمیل آنها مجبور شده ام که به اطلاعات دست دوم نیز استناد کنم. بزرگترین مشکلی که در اوائل این سفر تحقیقاتی داشتم آشنا نبودن با زبان لری بود، به همین دلیل احتمال دارد که در اوائل کار متوجه پاره ای از مطالب نشده و یا اینکه در درک آنها دچار اشتباه شده

باشم، لذا نمیدانم آیا می‌توانم به مطالبی اعتماد کنم که لرها در اوائل کار برایم نقل کرده‌اند؟ در ابتدای کار، یعنی موقعیکه هنوز با زبان لری آشنائی چندانی نداشتم، آنچه را که می‌خواستم بدانم، مسلماً بطور مستقیم سوال می‌کردم و لذا احتمال دارد که بدلیل سلط نبودن به زبان، سوال را به نحوی مطرح کرده‌ام که جواب آنرا با همان سوال به پاسخگو القاء کرده باشم. دونفر از دانمارکی‌های ساکن در منطقه کمکهای ارزنده‌ای به من کرده‌اند. یکی از آنها مهندسی بود که زبان فارسی را بهتر از من میدانست و مشاهداتی را که قبلًا داشت با من در میان گذاشت و خدمتکار او نیز که از لرها بود، اطلاعات زیادی را برایم فراهم نمود. دیگری مهندسی بود که فارسی را کاملاً بیوان صحبت می‌کرد. او مرآ به دوستان لر خود معرفی نمود و به لطف او بود که با یکی از خوانین این پایپی آشنا شدم و به این ترتیب با خانواده او ملاقاتهای متعددی در قرارگاه‌های ایشان در جنگلهای کوهستانی داشتم. مسافرت‌های زیادی نیز با اعضای این خانواده کردم. یکی از خوانین جوان آنها راهنما و مشاور من و برادر کوچکتر او نیز راهنما و مشاور یکی از مهندس‌ها بود. بیشترین اطلاعاتی که از زندگی لرها بدست آورده‌ام از این دو جوان کسب نموده‌ام و نظریه‌هایی که از زندگی لرها ارائه داده‌ام ظاهراً در بعضی از موارد الگوبرداری از زندگی این خانواده است. بتدریج که زبان لری را بیشتر فراگرفتم و توانستم به راحتی و آزادی درین لرها گردش کنم و کارهای تحقیقاتی لازم را به میل خود انجام دهم، اکثرًا صحت و سقم مواردی را که در گذشته شنیده و دیله بودم بررسی نموده و احیاناً از مردم لر توضیحاتی را می‌خواستم که نقائص کار قبلی ام را برطرف نماید و آنرا کاملتر کند.

ضمناً همیشه این سوال برایم مطرح است که آیا لرها حقیقت امور را برایم گفته‌اند؟ احتمالاً همیشه چنین بوده است. آیا براستی خود ما نیز همیشه این آمادگی را داریم که به یک خارجی کنجدکاو حقیقت همه آنچیزی را بگوئیم که از ما سوال می‌کند؟ لذا لازم بود که احتیاط لازم را بجا آورم. البته مطمئناً معرض کسانی هستم که می‌خواهند لرها را دروغگو معرفی کنند.

هنگامیکه فرصت یافتم که بتدریج اقدام به بررسی اسناد گردآوری شده بنمایم، با مقایسه این اطلاعات با مطالبی که افراد مختلف درباره یک موضوع

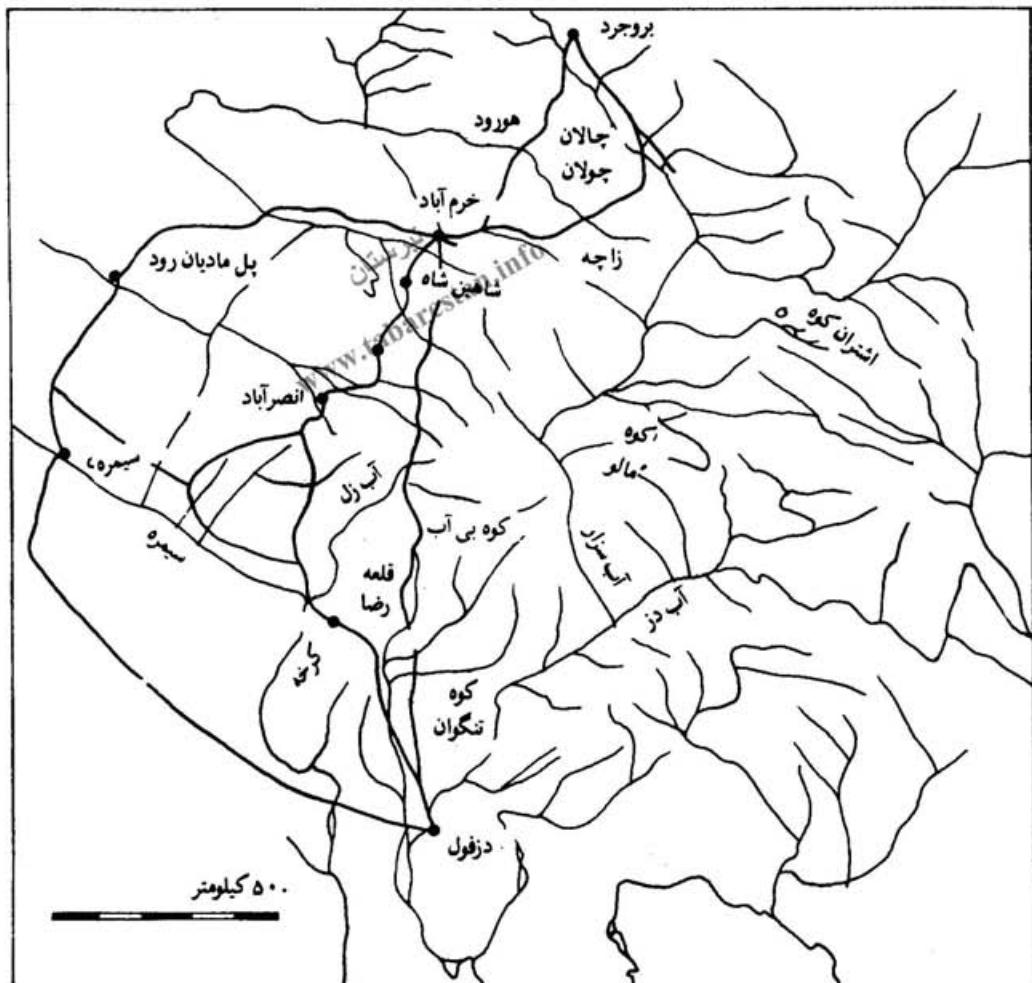
واحد داده بودند و نیز مقایسه آنها با نوشته های سیاحان، به این نتیجه رسیدم که در مجموع، اطلاعات گردآوری شده صحیح بوده اند. در مورد مشاور و راهنمایی بعنوان گفته بودند که نباید بیش از حد به گفتارهای او درباره فاصله ها و ساعت ها وغیره اعتماد کنم، لذا در اوایل کار او را جداً تحت کنترل داشتم و در سفر اول که با او همراه بودم، اظهارات او را بشدت وارسی می کردم، ولی دیدم که درک او از فاصله ها و راهها همیشه درست است و لذا بتدریج او را به حال خود گذاشتم که ساعت های حرکت و مسیرها را خودش تعیین کند و از این بابت پشیمان نیستم.

غالب محققین، ساکنان لرستان را لر «فیلی» می نامند که من این نام را هرگز از مردم خود منطقه نشنیدم. در شمال لرستان به ایلات «لک» برمیخوریم که زبانشان خیلی نزدیک به زبان کردها می باشد. از بین لرها «فیلی» ایل پاپی گروهی است که به گروه بزرگ «بالاگریوه» تعلق دارد. لرها فیلی را «لر کوچک» نیز می نامند. این عبارت در مقابل «لر بزرگ» قرار دارد که در خوزستان، در جنوب شرقی لرها کوچک زندگی می کنند. از بین لرها بزرگ، نزدیکترین همسایه به لرها فیلی، بختیاری ها هستند که گویش آنها با گویش لرها فیلی تفاوت دارد.

درباره ایلات لر و تاریخ لرستان بحث نمی کنم زیرا که مقاله های «و. مینورسکی» در دائرة المعارف اسلام اطلاعات مشروحی درباره آنها میدهند. جغرافیدانان قرون وسطی نیز اطلاعات مختصراً درباره لرستان بدست می دهند. «ابن حوقل» (قرن چهارم هجری) اولین کسی است که از لرها نام می برد و بیشتر پژوهشگران متفق القولند که لرها جزو مردمی هستند که در عهد عتیق در این منطقه بوجود آمده اند.

بطور گذرا از سیاحتان نیز ذکری بیان آوریم که از مکانهای همچوار ایل پاپی گذر کرده و یا اینکه به نحوی از انحصار با این ایل در ارتباط بوده اند. تا آنجائیکه من اطلاع دارم هیچکدام از سیاحان توصیفی مشخص از منطقه مخصوص ایل پاپی نداده اند. برای اینکه مکانهای را که این مسافران مشاهده کرده اند مشخصاً معلوم گرددند، لازم است که قسمت وسیعی از لرستان را در مدنهظر داشته باشیم. ناحیه لرستان به دو بخش تقسیم می گردد که یکی از آنها «پیش کوه» و دیگری

«پشت کوه» نام دارد و من در قسمت شرقی لرستان یعنی پیش کوه به سفر و مطالعه پرداخته بودم. این منطقه از طرف شمال به دره طویل و گسترده‌ای محدود



شکل ۱- نقشه راههای لرستان پیشکوه

می شود که جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی است و شهر بروجرد در این دره قرار دارد. جنوب غربی منطقه به دره «سیمره» محدود می شود که «پیش کوه» را از «پشت کوه» جدا می کند و در همین جهت، این منطقه به دشت دزفول و شوش نیز محدود می گردد. در شرق منطقه، رودخانه «آب سزار» قرار گرفته است که از دره بروجرد به دشت دزفول سازیر می گردد. مسیر آن از کوههای زاگرس تا محلی بنام «بحرين»، که در حدود ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بروجرد واقع شده است، امتداد دارد. رودخانه آب سزار به رودخانه «آب دز» می ریزد. رودخانه آب دز یکی از مرزهای طبیعی این منطقه است. قسمت مرکزی این ناحیه که در جنوب و جنوب شرقی خرم آباد واقع شده است، «بالا گریو» نام دارد.

س. ج ادموند (C.J. Edmond)<sup>۱</sup> چند راه بزرگ را در باداشتهای خود ثبت کرده است که احتمالاً سالها از عمر آنها می گذرد. این راهها اصلی ترین نشانه ها در این منطقه هستند (شکل ۱) و شهرهای دزفول، خرم آباد و بروجرد در تقاطع آنها واقع شده اند. شهرهای دزفول و خرم آباد را چهار رشته راه بهم متصل می کنند که از مشرق به مغرب عبارتند از

۱— راه «ایل پاپی» که مسیر آن در طول آب دز و آب سزار است. بنظر می رسد که قبل از ساختن راه آهن سرتاسری ایران، هیچ فرد اروپائی از این راه عبور نکرده است. درباره آن بعداً صحبت خواهیم کرد.

۲— راه «قلاوند» که جهت آن تقریباً بطور مستقیم شمال به جنوب است و دزفول را از طریق دره «آب مونگره» به خرم آباد وصل می کند و در مسیر خود از «کوه بی آب» و کوههای هفتاد (هشتاد) عبور می نماید.

۳— راه «ناصرآباد» که بصورت یک قوس در غرب راه دوم قرار گرفته است. این راه از دزفول شروع می شود و به طرف شمال امتداد می یابد، از «قلعه رضا» می گذرد، بطرف غرب تمایل پیدا می کند و سپس مجدداً به طرف شمال کشیده می شود و از «ناصرآباد» و «شاهین شه» می گذرد تا به خرم آباد برسد.

۴— راه «سیمره» که در غرب جاده سوم اتحنای بزرگی را رسم می کند و طول آن دو برابر جاده دوم است و مستقیماً خرم آباد را به دزفول متصل می نماید. این جاده از دزفول شروع می شود و جهت آن بطرف غرب است و رودخانه کرخه را

قطع می‌کند و از سرزمین پشت کوه می‌گذرد، از همین جا جهت آن به طرف شمال امتداد می‌یابد، رودخانه سیمره را قطع می‌کند و از شهر سیمره می‌گذرد و در جهت شمالی خود مسیرش را ادامه می‌دهد و در پیشکوه به «مادیان رود» می‌رسد و از این پس جهت آن از غرب به شرق است تا بالاخره به خرمآباد می‌رسد. این جاده در غرب «کشکان رود» و در محل اتصال آن با آب خرمآباد قرار دارد. جاده جدیدی که برای پست احداث شده است، درست در شرق این رودخانه‌ها و بین جاده ۳ و ۴ قرار گرفته است و در شمالی ترین نقطه جاده سوم به آن ملحق می‌شود.  
۵—جاده کاملاً مستقیمی نیز خرمآباد را به بروجرد متصل می‌کند که از هورود» می‌گذرد.

۶—جاده دیگری نیز خرمآباد را به بروجرد متصل می‌کند که نسبت به جاده قبلی بسیار طولانی است و برای اینکه از «zaghe» و «چالان چولان» بگذرد مسیر آن قوسی را در جهت شرق جاده قبلی تشکیل می‌دهد.

با درنظر گفتن نظم تاریخی، از سیاحان نیز سختی به میان آوریم.<sup>۷</sup>  
در سال ۱۲۴۲ شمسی (۱۸۶۳ میلادی) سرگرد «هانری کرسویچ راولینسون» (Henry Creswic平 Rawlinson) از لرستان دیدن کرده است. او یک هنگ ایرانی را که از منطقه ذهاب بطرف جنوب شرقی در حرکت بوده است فرماندهی می‌کرده و در این راه از سیمره تا دزفول را پیموده است. این شخص از ۲۹ تا ۳۱ اردیبهشت همراه با اسکورت کوچکی در جاده دزفول به خرمآباد، با گذشتن از «کرآب»، «بی آب»، «کوه گرد» و «کوه هفت پهلو»<sup>۸</sup> از خوزستان دیدن کرده است. با استفاده از چنین موقعیتی، توصیف کوتاهی از زندگی لرها می‌کند؛ معدالک بنظر نمی‌رسد که شناخت او چندان عمیق باشد.

در بهمن ۱۲۲۰ شمسی (فوریه ۱۸۴۱) یک نفر روس بنام «بارون س.-آ.-دو بد» (Baron C.A. de Bode) از دزفول به بروجرد می‌رود و در طول سفر خود از خرمآباد عبور می‌کند. وی سوار بر اسب از دزفول حرکت می‌کند، ابتدا راه شماره ۲ را در پیش می‌گیرد و به طرف شمال می‌رود، ولی در «کرآب» این راه را ترک می‌کند و راه سیمره تا کشکان را دنبال می‌نماید. بعد از طی این مسیر، راه شماره ۴ را در پیش می‌گیرد تا به خرمآباد برسد و از راه شماره ۵ خود را به بروجرد می‌رساند.

«و. ک. لوفتوس» (W. K. Loftus) در سال ۱۲۳۱-۱۲۲۸ شمسی (۱۸۵۲-۱۸۴۹ میلادی) بهمراه یک کمیسیون حل اختلاف مرزی بین ایران و ترکیه، از دره «آب مونگره»<sup>۵</sup> دیدن کرده و از کنار جاده شماره ۳ از دزفول تا خرم آباد رفته است.<sup>۶</sup>

در سال ۱۲۳۳ شمسی (۱۸۷۴ میلادی) یک نفر اسپانیائی بنام «آدلفو ریوادنیرا» (A-dolfo Rivadeneyra) منطقه گستردۀ ای که بین جاده سوم و چهارم، در حد فاصل خرم آباد- دزفول قرار دارد، را زیر پا گذاشته است و ضمناً از کنار پل دختر گذشته و با ایلات «دیرکوند» و «چگینی» نیز پرخورد کرده است.

در سال ۱۲۵۶ شمسی (۱۸۷۷ میلادی) زنگنه (آ- هوتون شیندلر) (A. Hotun Schindler) از طریق جاده شماره ۶ از بروجرد به خرم آباد رفته است و بعدها از راه شماره ۳ از خرم آباد تا دزفول را پیموده است.

در سال ۱۲۶۳ شمسی (۱۸۸۴ میلادی) مازور «ام. اس. بل» (M. S. Bell) جاده های ۳ و ۴ را طی کرده است ولی من سفرنامه او را ندیدم.

در سال ۱۲۷۹ شمسی (۱۸۸ میلادی) خاتم «بیشات» (ایزابل، L، بیرد) (Isabella, L. Bird) (Bishope) از جنوب اشتران کوه تا خرم آباد را دیده است. او احتمالاً از شمال منطقه مریوط به ایل پاپی گذر کرده است و نقشه هایی که در کتاب او وجود دارد نشان میدهد که مسیر او از «گریت» می گذرد.

در تابستان ۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۱ میلادی) «ژ. دومورگان» (J. de Morgan)<sup>۸</sup> قسمت شمال شرقی لرستان را دیده است. بعضی از محل هایی را که او در خط سیر خود ذکر می کند، در روی نقشه هایش وجود ندارند ولی مسلماً او راههای شماره ۴ و ۵ را، از سیه مرۀ تا بروجرد، طی کرده است. بهمین دلیل، وی در جهت شمال شرقی خط سیر خود، به یکی از مرتفع ترین قلل سلسله کوههای قسمت شمالی منطقه بختیاری<sup>۹</sup> می رسد که «اشتران کوه» نام دارد و او در تلفظ انگلیسی آنرا «شتران کوه» نامیده است. شتر در فارسی اشتر نیز گفته می شود. دومورگان می توانسته از این قله کوههایی را به بینند که «آب دز» را از «آب سزار» جدا می کند و جای تعجب اینجاست که او از قله های «کوه مالو» و «گریوه» سخنی به میان نمی آورد. سپس مناطق اطراف «آب زَر»<sup>۱۰</sup> را می بیند و از پنیرائی

خاص ایل «عیسی وند» و رئیسان<sup>۱۱</sup> برخوردار می‌گردد و همین امر موجب می‌شود که بیش از پیش به طرف شمال کشانده شود.

از این منطقه، بسوی شمال غربی می‌رود تا به خرم‌آباد برسد و از خرم‌آباد از راه شماره ۳ به طرف جنوب برمی‌گردد. معذالک من نتوانستم توقفگاههای او را در خط سیرش بازشناسم.

در سال ۱۲۷۳ شمسی (۱۸۹۴ میلادی) سرهنگ دوم «هـ۔ آساویر» (H. A. Sawyer) مسافرت‌هایی در حوزه بختیاری‌ها انجام می‌دهد و نقشه او هم مثل نقشه خانم بیشاب نشان میدهد که در منطقه شمال سرزمین پاپی تا خرم‌آباد نیز سفر کرده است، ولی سخنی از آنها بیان نمی‌آورد.

در سال ۱۲۷۸ شمسی (۱۸۹۹ میلادی) «سرچهر تیمیر» و «لیدی دوراند» (Sir Mortimer, Laotydi Durand) راههای ۳ و ۶ را طی کرده‌اند، ولی با سفرنامه آنها آشنایی ندارم.

در اوائل قرن نوزدهم میلادی «آرنولد ویلسون» (Sir Arnold Wilson) و «دل-ر-لوریمر» (D. L. R. Lorimer) مسافرت‌هایی در بالا گریوه کرده‌اند ولی متأسفانه نتوانستم به کتابهایشان<sup>۱۲</sup> دسترسی پیدا کنم.

در جنگ اول جهانی، «س-ج ادموند» (C. J. Edmond) تحت عنوان کنسول یا مأمور سیاسی بریتانیا در جنوب ایران اقامت داشته است، ضمناً مدت مديدة هم در ذوق‌الله بوده و با سرشناسان ایلات لر آشناشی پیدا کرده است. هنگامیکه وی در تیر ماه ۱۲۹۶ (ژوئیه ۱۹۱۷) ذوق‌الله را ترک می‌کرده، گشت و گذاری طولانی در راه شماره ۲ تا منطقه «مونگره» کرده است. در مرداد همان سال از راه شماره ۳ تا خرم‌آباد رفته است و از همین جا سفری کوتاه نیز به طرف جنوب‌غربی در جهت سرزمین ایل پاپی می‌کند و بنظرم وارد منطقه پاپی نمی‌شود. اندکی بعد، از راه شماره ۵ به بروجرد می‌رود و بازمی‌گردد تا به کرمانشاه برسد از بین سیاحانی که من می‌شناسم، او بیشترین اطلاعات را درباره لرها در اختیار می‌گذارد.

بعد از سال ۱۶۱۹ شمسی (۱۸۴۰ میلادی)، از بین سیاحان قدیمی که به منطقه بختیاری سفر کرده‌اند، می‌توان به ویژه از «سر، آ، هانری لا یارد» (Sir A. Henry Layard) نام برد که سفرهایش بعد از این تاریخ بوده و این ایلات

را عمیقاً می‌شناخته است.

تا آنجاییکه من اطلاع دارم، قبل از سال ۱۳۱۹ شمسی (۱۹۴۰ میلادی) نقشه دقیق و مناسبی درباره منطقه ایل پاپی وجود نداشته است. منطقه لرستان در دو مجموعه نقشه‌ای که در مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰ درباره آسیا توسط دولتهاي انگلیس و فرانسه<sup>۱۲</sup> منتشر شده است منطقه قلمرو ایل پاپی به بهترین وجهی مشخص شده است و خود من در ایران از نقشه فرانسوی آن استفاده کردم که در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰ میلادی) منتشر شده است. با وجود اینکه در روی این نقشه موقعیت شهرها، جاده‌ها، وغیره نسبت به یکدیگر تقریباً صحیح است ولی نمی‌توان به نشانه‌های نقشه‌برداری آن اعتماد کرد. همین نقصه در مورد آنچه که به منطقه ایل پاپی مربوط می‌شود، ضعیف است و حتی «آب سی روم» در آن وجود ندارد. در موقع مراجعت به دانمارک نیز به نقشه انگلیسی آن مراجعه کردم ولی نتوانستم مطالبی را که در منطقه دیده بودم در آن پیدا کنم. این امر کاملاً طبیعی است زیرا که این نقشه نیز بر مبنای نقشه فرانسوی آن تنظیم شده است. در این نقشه آب سی روم را می‌توان در منطقه ایل پاپی دید ولی در مورد توضیحات آن اطمینان چندانی وجود ندارد زیرا که هم این آب و هم قسمتی از آب سازار با نقطه چین نشان داده شده‌اند. بهترین سند درباره نقشه‌برداری از منطقه پاپی، نقشه‌ای است که کلاً برای کیلومترهای ۲۵۰ تا ۴۶۰ مسیر جنوبی راه‌آهن سرتاسری ایران تهیه شده است که آنرا با مقیاس ۱:۱۰۰۰۰ برای ساختن راه‌آهن تنظیم کرده بودند. این نقشه شامل بحرین یا بافارین تا صالح آباد دزفول است و علاوه بر مسیر راه‌آهن، مسیر آبهای «آب سی زر» و «آب دز» را در طول محدوده شرقی لرستان و قسمتی از مسیر بالا رود نشان میدهد و همچنین دارای جزئیات دیگری نیز می‌باشد. متأسفانه این نقشه دارای اطلاعاتی درباره همگونی سرزمین، جهت سلسله کوهها و جزئیاتی از این قبیل نمی‌باشد. با وجود این، در تهیه نقشه شماره ۲ از این نقشه استفاده کرده‌ام و برایم بسیار مفید بوده است.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## کتاب اول

### جغرافیای طبیعی

#### ۱— مقدمه

در طول این سفر تحقیقاتی، بیشترین توجه من معطوف به بررسی های مردم‌نگاری و زبانشناسی بود و فقط در اوقات فراغتم مشاهداتی درباره زمین و گیاهان داشتم، لذا بخشی که درباره جغرافیای طبیعی سرزمین خواهم داشت جبراً ناقص خواهد بود. با وجود این، چون همین موضوع نیز به منطقه‌ای مربوط می‌گردد که تاکنون برای جغرافیدانان ناشناخته مانده است، شاید بتوانم حداقل در این زمینه نیز اطلاعاتی را که توانسته ام گردآوری کنم در اختیار پژوهشگران بگذارم.

مسافران قبل از من، تا اندازه‌ای مسائل زمین‌شناسی جبال زاگرس و نیز شمال‌غربی و جنوب‌شرقی منطقه‌ای را که من دیده‌ام مورد مطالعه قرار داده‌اند. سلسله جبال زاگرس از شمال‌غربی به جنوب‌شرقی امتداد می‌یابد و بنظر می‌رسد که شکل گیری جغرافیائی آن در همین جهت و بصورت یک نوار طولانی بمنصفه ظهور رسیده است. احتمالاً زمین‌شناسانی که از دو طرف سلسله جبال منطقه‌ای که من در آن قرار دارم، گذشته‌اند و درباره سن طبقات مختلف آن مطالعه کرده‌اند، بتوانند کمکی به مشاهدات من بتعایند.

«و.-ک.-لوفتوس» (W. K. Loftus) اولین کسی است که مطالعاتی را درباره زمین‌شناسی جبال زاگرس انجام داده و این کار را در سال ۱۸۴۵—۶ میلادی بعمل آورده است. در سال ۱۹۰۴—۵ نیز «ث. ا. پیلگریم» (C. L. Pilgrim) در گشت و گذاری که از اهواز به سوی شرق و شمال—شرق داشته، منطقه زاگرس را

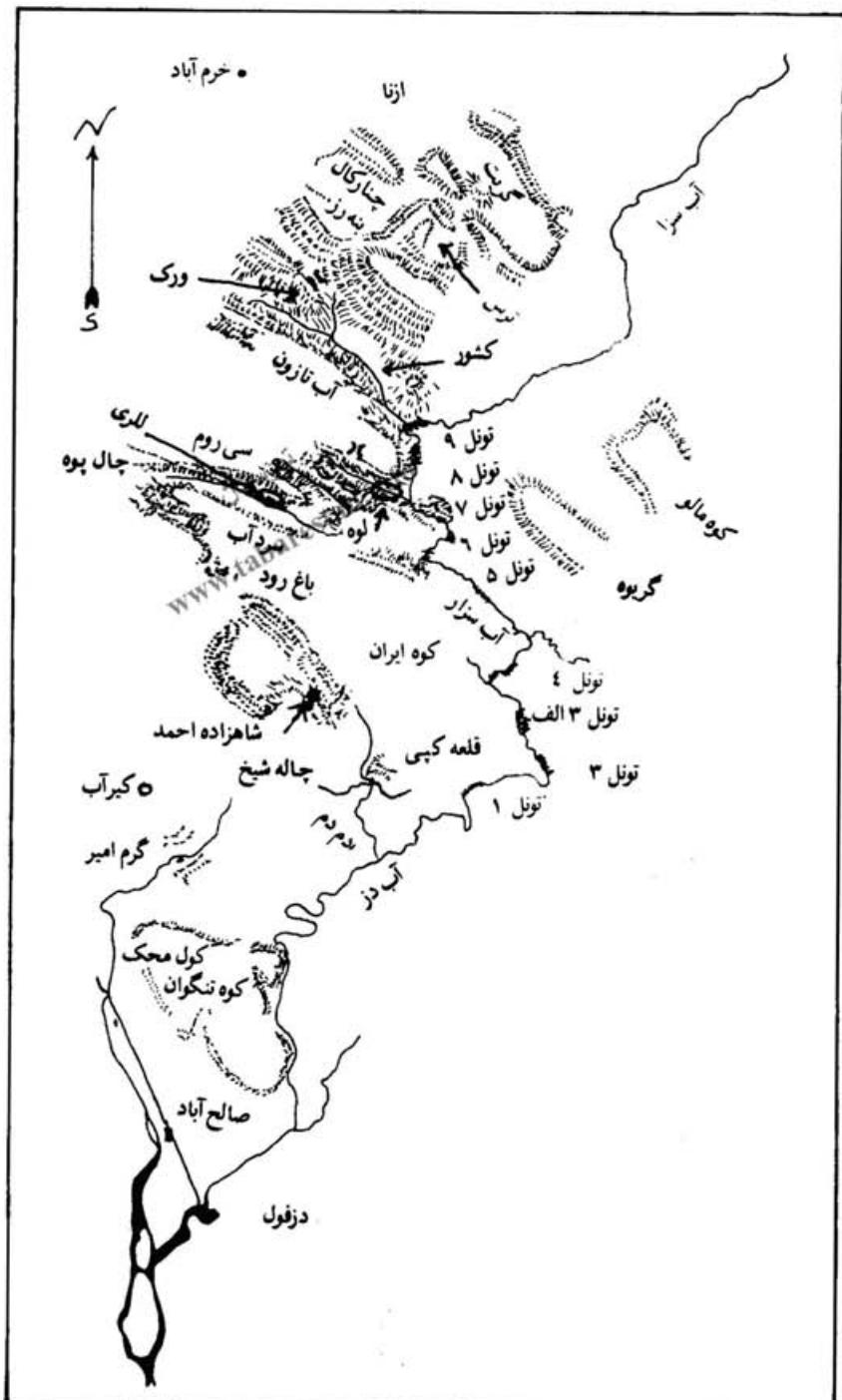
مورد مطالعه قرار داده است. در واقع، وی در منطقه‌ای کار کرده است که در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی سرزمین ایل پاپسی<sup>۱۴</sup> قرار دارد. این شخص مسلمان در مسیر خود از قدیمی‌ترین پوسته‌های زمین تا جدیدترین آنها را دیده است. سرزمینی که در مقابل سلسله جبال زاگرس گسترده شده است، یعنی دشت‌هایی که خلیج فارس را از این سلسله جبال جدا می‌کنند، همانند قسمت درونی بین‌النهرین از رسوبات جدید تشکیل شده‌اند. ولی در اهوان، در تپه‌ای که به ارتفاع حدود صد متر در پائین دشت اطراف سر برآورده است، با جدیدترین پوسته‌های تشکیل دهنده زمین مواجه می‌شویم که از نوع همان سلسله کوههای بختیاری است که پیلگریم آنها را دیده است. تعیین قدمت و سن آن بخلاف پیدا نشده‌هیچ نوع سنگواره‌ای، دشوار بود. این تپه باید متأخرتر از دوره میوسن میانی باشد، منتهای چون به آخرین چین خوردگیهای زمین تعلق دارد، لذا فقط می‌تواند به جدیدترین دوره یعنی پلیوسن تعلق داشته باشد. این پوسته‌ها از رسوبات رودخانه‌هایی می‌باشد که آب آنها طغیان کرده و این رسوبات در سطح وسیعی گسترده شده‌اند. همه مراحل مربوط به تشکیل پوسته‌های زمین‌شناسی را می‌توان در آنجا مشاهده کرد. سنگهای ریگی بسیار کوچک توده شده، قلوه سنگهای بزرگ به اندازه نصف سر انسان، توده‌ای از سیلکس هلنی<sup>۱۵</sup> قرمز و سبز که کاملاً مشخص هستند. (توده‌های نیز از قلوه سنگها یافت می‌شود که بعضی از آنها دارای نومولیت (Nummulite) و بعضی دیگر از توده‌های قدیمی‌تر هستند که احتمالاً به کرتاسه (Crétacé) مربوط می‌شوند (گل سفید). در سلسله جبال زاگرس کوههای بختیاری به صورت گوناگون ظاهر می‌شوند. این کوهها در اثر سختی و صلابتی که دارند، در مقابل هجوم شرائط جوی مقاومت کرده‌اند و نقاط کاملاً مرفقی در آن‌ها وجود دارد. معاذلک آنرا نباید با پوسته‌های رسوبی جدید زمین‌شناسی اشتباه کرد. این پوسته‌ها بصورت توده‌ای از لایه‌های افقی دیده می‌شوند که دیواره‌های سنگی مرتقی دارند و رودخانه‌ها بستر خود را در آنها حفر کرده‌اند.

بعد از عبور از دشتی که در مشرق اهواز قرار گرفته است، به سلسله جبال واقعی زاگرس می‌رسیم. در این منطقه، که نسبتاً پست است، به مجموعه‌ای از پوسته‌های زمین‌شناسی بر می‌خوریم که متعلق به دوره میوسن میانی و ما بعد آن است

و تحت عنوان «گروه فارس» شامل مشاهدات «پیلگریم» نیز می‌باشد. این مجموعه در حوزه وسیعی گسترده است. در قسمت تحتانی این مجموعه، ذخیره‌هایی از «ژیپس» پیدا می‌شود که ضخامت آن تا ۳ متر می‌رسد. لایه‌های ژیپس با لایه‌های سنگهای آهکی ماسه‌دار ناخالص، سنگهای لایه لایه از نوع گل رس و خاک قرمز به دنبال هم هستند. این لایه‌هایی نسبتاً نرم گاهی موقع آنچنان چین خوردگی دارند که لایه ژیپس در فاصله‌های بسیار کوتاه ظاهر می‌شود. این ذخیره‌های ژیپسی با نزدیک شدن به سطح زمین، با لایه‌های دیگری درهم می‌آمیزند که مهمترین سنگواره‌های آن، اوسترا — ورلتی (*Ostra — Verleti*) هستند. رگه‌های ژیپس همیشه وجود دارند، ولی همچنان حال حاضر توده اصلی لایه‌ها از خاک و خاک آهکی رس‌دار آبی و قرمز تشکیل شده است که با لایه‌های سنگ ریگی و لایه‌های نازکی از سنگ آهکی خرد شده، لایه‌های پشت سرهم را تشکیل می‌دهند. مجموعه فارس شامل قشراهای خاک رس و خاک آهکی رس‌دار خاکستری روشن است که با سنگ‌های آهکی تشکیل لایه‌های متناوب را می‌دهد، ولی در اینجا کمتر مورد توجه ما می‌باشد. و همچنین باید توجه داشت که این طبقات در مناطق ساحلی نیز پیدا می‌شوند.

اندکی جلوتر، در درون جبال زاگرس، حوزه‌هایی از سنگهای آهکی کم و بیش متراکمی ظاهر می‌شوند که با سنگهای ورقه شونده خاک سرخ جفت شده‌اند و فقط شامل «نومولیت» هستند. پیلگریم عقیده دارد که اینها ناشی از دوره «اوسن *Eocén*» می‌باشند. در حدود ۵۰ کیلومتر در درون سلسله جبال زاگرس، به حوزه‌ای از لایه‌های تشکیل دهنده سطح زمین برمیخوریم که مربوط به دوره کرتاسه (*Crétacé*) می‌باشند. این حوزه را سنگ آهکی کاملاً همگون و بسیار متراکم تشکیل میدهد که غالباً بطور خفیفی متبلور می‌باشد.

در بین این ذخیره‌های کرتاسه، پیلگریم نیز لایه‌ای ضخیم از سنگهای ورقه شونده خاک رس آبی رنگ دیده است<sup>۱۶</sup> که هیپوریت (*hippurite*) ها اساس آن را تشکیل میدهند و لذا تنها سنگواره‌های آن هستند. در سال ۱۸۹۱ دومورگان در شمال قلمرو ایل پاپسی و در فاصله‌ای برابر با آنجائیکه که پیلگریم در جنوب سرزمین ایل پاپسی بوده، از زاگرس عبور نموده و مشاهدات خود را یادداشت کرده



شکل ۲ – منطقه ایل پاپی – مقیاس  $\frac{1}{80000}$

است<sup>۱۷</sup> خط سیراونزدیک به راه شماره ۴ می باشد که توسط «اموند» دنبال شده است. نقشه ای که وی ارائه داده است نشان میدهد که با گذشتن از دره سیمره، درجهت شمال به جنوب، به حوزه های برمیخوریم که در آنها لایه های تشکیل دهنده زمین عبارتنداز، لایه اثر پس میوسن (حوزه باریک)، لایه ائوسن که شامل آهک نومولیت است و لایه کاملاً جدیدی از الووین (alluvienne)، یارسو بات عهد حاضر را حاطه نموده است، حوزه وسیعی از لایه های مربوط به دوره میوسن بین کوه «بماروک» و «دشت پیشینو»، حوزه کاملاً گسترده ای از دوره ائوسن و سپس، بعد از یک انقطاع در لایه های تشکیل دهنده سطح زمین، ذخیره ای از کرتاسه (Maastrichtien)، (Danien) می بیسم که بالایه های ائوسن بدنبل هم هستند. در این منطقه میوسن، لایه های متعددی می بینیم که از خاک آهکی رس دار و خاک رس به رنگ زرد و سرخ تشکیل شده اند و با لایه های سنگ ریگی ژیپس و آهک بدنبل هم هستند. «یافته کوه» (یافتا) که قسمتی از «اسپی کوه» در شمال غربی خرم آباد است، در حوزه کرتاسه<sup>۱۸</sup> قرار گرفته و از لایه های آهکی چین خورده بسیار محکم تشکیل شده است که تا اندازه ای شبیه مرمر می باشد.

«A. F. استهل» (A. F. Stahl) در گزارش خود درباره زمین شناسی ایران، نقشه ای درباره زمین شناسی کشور ارائه می دهد که شامل منطقه مورد بحث ما نیز می شود. این نقشه مسلماً جز نشانه های کلی، مطلب دیگری را ارائه نمی کند. همین شخص درباره منطقه مورد مطالعه من، به کارهای دومورگان و لوفتوس استناد می کند ولی کتاب پیلگریم را که به کار این دو نفر استناد کرده، مورد استفاده قرار نداده است. استهل نیز مثل سایر پژوهشگران نشان میدهد که جهت امتداد کرانه های بین لایه های تشکیل دهنده پوسته زمین، از شمال غربی به جنوب شرقی است. او نشان میدهد که دشت جنوب غربی شهر دزفول متعلق به دوره های میوسن و پلیوسن است و حد دوره ائوسن<sup>۱۹</sup> از این شهر می گذرد و بطرف شمال شرقی و اندکی دورتر از پیوستگاه دو رود آب سزار و آب دز امتداد پیدا می کند. پس از آن، لایه های کرتاسه شروع می شوند که کرانه های شمال شرقی آن، بطور خفیفی از شمال خرم آباد می گذرند. اگر استهل عقیده دارد که در حوزه بیرونی سلسله جبال زاگرس، یعنی نزدیک آب دز، لایه های مربوط به دوره ائوسن تسلط دارند، احتمالاً به این

دلیل است که او<sup>۲۰</sup> با گفتارهای لوفتوس<sup>۲۱</sup> درباره کشف آهک نومولیت در نزدیک «آب مونگره» آشنائی داشته است. نقشه «استهل» نشان میدهد که حوزه های از دوره های میوسن و پلیوسن، هم در شمال غربی و هم در جنوبی، در ائوسن این قسمت از سلسله جبال وجود دارد.

«دومارتون<sup>۲۲</sup> (de Martonne) راجع به تغییرات ژئومورفولوژیک زاگراس صحبت کرده است. او با مراجعه به توضیحاتی که دومورگان داده است، این تغییرات را در گروه «برجستگی های فشر دوم» (relief jarassien) دسته بندی می کند. درک او از این تغییرات نوعی از زنجیره چین خوردگی کاملاً ساده است که در چین خوردگیهای قشر دوم (Jura) و پیز در بعضی از قسمتهای پرآلپ (Préalps) یافت می شود و مشخصه های آن جریانهای آبهای تقریباً منظم و متوازنی است که هنوز هم درجهت خلاف خطوط یا همسو با خطوط کوهها وجود دارد. قبل از این که هنوز هم درجهت طولی را شامل می گردد مسلط است و هم مسلط بر آنچیزی است که شامل لایه های زمین شناسی کوههای زاگرس می باشد. با توجه به نقشه ها میتوان ملاحظه نمود که جریان آبهای در همین جهات جاری می باشند که این موضوع هم شامل نهرهای کوچک و هم شامل رودهای اصلی هستند. نقشه صحیحی، مثل نقشه مربوط به راه آهن، دقیقاً پیچ و خم آب دزو آب ساز را درجهت اصلی خودشان نشان میدهد و بر همین مبنای دو مارتن<sup>۲۳</sup> در نظر داشته است نشانه ای مشخص از رودخانه های قشر دوم را ارائه نماید. جریان کارون همین حالت را دارد. جریان آبی است که از انشعابات مختلف تشکیل شده است و مسیرهای طولانی که در آنها جریان دارد به موازات چین خوردگی هاست تا اینکه آنها را قطع می کند و سپس بطور عرضی یا بطور مورب جریان می یابد تا به بستر های تنگی می رسد که همین جریان آنها را حفر کرده است. بنظر می رسد که کوههای زاگرس و سلسله های چین خورده لرستان به مرحله از «فرسایش» جدید تعلق داشته باشد. یک قله بزرگ ناویدیس که اندکی بعد راجع به آن سخن خواهیم گفت، نشان میدهد که بعضی از قسمتهای این کوهها به مرحله ای از کمال نزدیک می شوند.

## ۲— دشت صالح آباد

دشت صالح آباد جنوبی ترین مکانی است که در منطقه دیده ام و تا آنجاییکه اطلاع دارم، این دشت که در عهد کهن به ایلام تعلق داشته، در طول تاریخ نقش مهمی در زندگی پاپی ها ایفاء کرده است. تپه شوش در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب صالح آباد و در واقع، امتداد محدوده این شهر بطرف شمال منطقه شوش است. براساس اطلاعاتی که مهندسین راه آهن برایم فراهم کردند، صالح آباد در ارتفاع ۱۴۰ متری قرار دارد (در نقشه ها، صالح آباد در ۲۰۰ متری است). افق این دشت بخصوص در جنوب شهر به نحوی است که در هوای صاف می توان جزئیات مناظر را از فاصله ای دور تشخیص داد. از سه طرف کوهساران را می بینیم که دشت را محصور کرده اند. در شمال شرقی و مشرق آن دیوارهای شیب تند صفه کوه تنگوان سر برافراشته اند که در پشت آنها ارتفاعات سلسله جبال لرستان دیده می شوند. در طرف شمال، همین دشت محدود به زمین هایی می شود که دارای پستی و بلندی های زیادی هستند که ارتفاع آنها کم است. همین زمینها از غرب تا «کول محک» گسترش می یابند. درباره «کول محک» بعداً توضیح خواهیم داد. در شمال غربی و در مغرب آن، سلسله کوههای بلندی در فاصله های دور دیده می شوند. آنطور که از نقشه ها برمی آید، این کوهها همان کوههای پشت کوه، در بالای کرخه هستند. دشت صالح آباد، تا آنجاییکه چشم کار می کند، در جنوب غربی و جنوب امتداد می یابد.

رودخانه «بالارود» در مجاورت صالح آباد و در غرب آن جریان دارد. آب شعبه های آن اواسط فروردین کم است و بستر آن مملو از شن می باشد. در جنوب و جنوب غربی صالح آباد، نزدیک پلی که روی دره ساخته شده، عرض بستر رودخانه ۳۰۰ متر است (نقشه راه آهن آنرا نشان میدهد) و مراحل آن در مقایسه با سطح زمین منطقه بسیار شیب دار است. با ذوب شدن یخ ها در کوهساران، اگر رگباری هم در دشت به آن اضافه شود، تمام بستر این رود پر از آب می گردد. آب دن که از کوهساران شمال شرقی لرستان سرچشمه می گیرد، از ۸ کیلومتری جنوب شرقی صالح آباد در جهت بستر همیشگی خود یعنی از شمال شرقی به جنوب غربی می گذرد

و پس از طی مسافت اندکی، در جنوب به بالارود می پیوندد. بستر رودخانه آب دز چنان در زمین فورفته است که فقط یکبار این رود را در نزدیکی دزفول، بین صالح آباد و این شهر، در سطح زمین های مرتفعی می بینیم که سواحل غربی آنرا تشکیل می دهند. برای وارد شدن به دزفول باید از یک پل قدیمی عبور کرد که تاریخ بنای آن به عهد ساسانیان می رسد<sup>۲۴</sup>. دزفول شهری قدیمی است که بازار آن محل رفت و آمد کوچ نشینان منطقه بوده است، در حالیکه صالح آباد یک شهر کاملاً جدید می باشد.

تابستان این دشت بسیار گرم و نزولات آسمانی آن بسیار اندک است. نزدیک صالح آباد و در حوزه شرکت نفت انگلیس و ایران صحبت از آن بود که درجه حرارت هوا تا ۵۵ درجه<sup>۲۵</sup> سانتیگراد می رسد که شاید تا اندازه ای اغراق آمیز باشد. برعکس، رطوبت هوای آن در زمستان و اوایل بهار به اندازه کافی است و همین امر موجب رشد علوفه مراتع آن می گردد. در نامه ای که در ۲۷ اسفند ماه یکی از دوستانم از صالح آباد برایم نوشته بود چنین آمده است «در اینجا، در دشتی که هنوز همه چیز سبز است، جانیگه چمنزارها هستند...». از حدود ۱۸ فروردین به بعد رنگ زرد روز بروز بیشتر برداشت مسلط می شود. علفها در اثر تابش شدید نور خورشید شروع به خشک شدن می کنند. در این موقع از سال، معمولاً مه غلیظی کوههای اطراف دشت را می پوشاند.

### ۳- «کول محک» و «گرم امیر»

وقتی از صالح آباد نگاه می کنیم، کوه تنگوان حالت کوهی را دارد که دقیقاً دارای یک ساختار لوحه ای است (شکل ۴). قسمت بالای آن بصورت یک فلات است (به استناد نقشه ها دارای ۵۰۰ متر ارتفاع می باشد) در حالیکه کناره های آن شب های بسیار تندی را تشکیل میدهند و لایه های تقریباً موازی را می توان در این دیواره ها مشاهده نمود که اندکی میل به جنوب دارند.

فرصت مناسبی برایم پیش آمد تا قسمت غربی کوه تنگوان را در نزدیک کول محک (کولم هک، کول ماہک، کول موئک؟) از نزدیک به بینم. کناره های

شیب دار آن در اثر سائیدگی بریده شده‌اند و از فاصله دورچنان بنظر می‌آیند که این کناره‌ها توسط یک گسل بوجود آمده‌اند.

قله‌ای مخروطی، به شکل دماغه‌ای مرتفع، روی دره خم شده است. می‌گویند که در زمان قدیم راهزنان از این قله برای نشانه‌گیری استفاده می‌کرده‌اند. جریان سیلابهای شدیدی نیز در پای کوه مسیرهای خود را حفر کرده‌اند. اطراف فلات کوه تنگوان پوشیده از توده‌های بهم فشرده است که آب آنها را آورده است. از یکی از دیواره‌های آن که بسیار تندر و سخت بود بالا رفتم و تقریباً به بلندای صخره موربی رسیدم. ملاحظه کردم که این فلات اساساً از توده‌های ترکیب یافته است ولی لایه‌های افقی نیز در آن وجود داشت که بنظر می‌آمد از ریگ نرمی تشکیل شده باشند<sup>۲۶</sup>. دیواره صخره بصورت منشورهای بزرگ و عمودی شکاف برداشته بود. در پائین آن، نزدیک مسیلی که از آن یاد شد، در پای فلات، قطعه سنگ بزرگی که توده‌ای سنگ‌های کوچکتر آن را تشکیل داده بود، شکسته و فرو ریخته بود. درین مواد فرو ریخته این سنگ، مواد بسیار نرمی وجود داشتند که گیاهانی نیز در آنها روثیده بودند که خار خسک، شقایق، آلاله، یک بوته روناس و تعدادی بوته‌های خاردار از آن جمله بودند. در یکی از شیب‌های تندر، که دسترسی به آن مشکل می‌نمود، نخل کوچکی روثیده بود. نزدیک مسیل‌ها، آروندو دوناکس (Arundo donax)‌های بلندی نیز وجود داشتند. سقف یک غار مرتبط از خزه‌های سبزی پوشیده شده بود که بصورت سرا به آویزان بودند. تمام این گیاهان را در ۲۷ فروردین دیدم.

مواد تشکیل دهنده زمین، در سطح گسترده‌ای از پای کوه، ظاهرآ از توده‌های بهم فشرده‌ای از خاک و سنگ ریزه ترکیب شده بود. در این محل در اثر عبور سیلابهای وحشی، شیارهایی بوجود آمده‌اند که موازی هم می‌باشند. گاهی موقع همین سیلابهای موفق به حفر دره‌های تنگ و عمیقی شده‌اند که حالت تونلهای واقعی را دارند. لذا اگر نگاه انسان مسیر راه‌آهن را دنبال کند، می‌بیند که این مسیر عموماً جهت عرضی سیلابهای وحشی را قطع کرده است و نیز برجستگی‌های مدور و متناوبی را می‌بینند که توسط این مسیل‌ها از یکدیگر جدا شده‌اند. از کول مهک که نگاه کنیم، چشم انداز گسترده‌ای را می‌بینیم که زمین آن

کاملاً پست است و بطرف مغرب امتداد می‌یابد. صورت ظاهری این چشم انداز و تعدادی تپه‌های منفرد، که امتداد آنها از جنوب به شمال است، دریای خشک شده‌ای را تداعی می‌کند. بخصوص مجموعه‌ای از پیشته‌های کوچک وجود دارد که لایه‌های آنها بطور خفیفی از شمال به جنوب متمایل هستند و دامنه‌های آنها شبیه ملایمی به طرف جنوب دارند و شب این پیشته‌ها در مجاورت شمال تند می‌باشند. جاده صالح آباد به خرم‌آباد از این سرزمین می‌گذرد و تأثیری مهم و خاص روی مسافر می‌گذارد.<sup>۲۷</sup> جاده پرپیچ بی‌انتها، بطور مورب از دیواره دره‌ای می‌گذرد تا به طرف دیگر دره برسد، این دره توسط یک تندر آب قوی حفر شده است. می‌توان گفت که قبل از احداث راه آهن و همچنین راه شوسه، اگر در غرب کول مهک بودیم و میخواستیم از منطقه بگذریم، این حرکت عملی بدون وجود یک راهنمای محلی غیرممکن بود.

این سرزمین، با قله‌های متعدد و کم ارتفاع، تا شمال کوه تنگوان و تا حوالی «گرم امیر» امتداد می‌یابد. در منطقه گرم امیر خطوط ارتفاعاتی آن را گشوده‌تر از سایر جاهای آن دیدم. ایستگاه گرم امیر در سمت جنوب بالارود قرار دارد و بالارود نیز در همین محل در دره‌ای جریان می‌یابد که جهت آن از شرق به غرب است. اگر از قله کم ارتفاعی که در جنوب ایستگاه گرم امیر قرار دارد بگذریم، به دره جدیدی می‌رسیم که جهت آن نیز از مشرق به مغرب است و در کناره جنوبی آن نیز یک خط ارتفاعاتی با یک قله وجود دارد که به موازات اولی است. فاصله‌ای را که بین این قله‌ها وجود دارد فقط چند کیلومتر تخمین زدم و ارتفاع آنها را حدود ۱۰۰ متریش از عمق دره دیدم. ضمناً عمق جریان نیز در این منطقه عمیق‌تر بود. شکل شماره ۵ برشی شمالی جنوبی از این سرزمین می‌دهد. قسمتی از لایه‌های قله‌های آن از سنگ ماسه‌ای هستند و قسمتی نیز از خاک سرخ که در اکثر موقع دارای رطوبت فراوانی می‌باشند. بنابراین، همین لایه‌ها، لایه‌های میوسن را بخاراط می‌آورد که پیلگریم از طبقه مجموعه «اوسترو-ورلتی» (Ostrea Verlti) فارس دیده و یا لایه‌های را بیاد می‌آورد که دومورگان مشاهده نموده است. این لایه‌های شکل‌گیری زمین در همان حوزه‌ای ظاهر می‌شوند که خط سیر ما هستند و خارج از سلسله جبال زاگرس قرار دارند. میل لایه‌ها بطور

کلی از شمال به جنوب است و لذا در جهت عمومی دره ها، یعنی جهت شرقی غربی، تعداد لایه هارو به افزایش هستند. کشیدگی دامنه های جنوبی یال ها کمتر است و غالباً پوشیده از سنگ های ماسه ای عربیان می باشد، در حالیکه شب دامنه های شمالی تندتر و پوشیده از گیاهان فراوان می باشد. در اینجا و آنجا، لایه های نرم خاک خود را می نمایانند. عمق دره در بین یالها پوشیده از مرتع و نیز پاره ای مزارع است. این منطقه را جمعیتی که در آن هستند بنام «سابل» می نامند (که در روی نقشه راه آهن آنرا سرپله نامیده اند) و همین نامگذاری بیانگر پله ها و طبقات این منطقه است که همه ساختارها و منظره عمومی آن، عملأً به بهترین وجهی پله ها را تداعی می کند. دره های نیز این نوع نامنظم می بینیم (شکل شماره ۵) که لایه نرم فلات شبی دار آن ها تا جائی ادامه دارند که بتدریج توسط جریان آب شسته و حفر شده اند.<sup>۲۸</sup>



شکل ۳— بنایی به شکل هرم، از سنگ بدون ملات که روی یک سنگ دیگر درست شده است. نزدیک «گردینگ ممد»

شکل ۴— لایه های بریده شده «کوه تنگوان» نزدیک «کول محک»

در سایر جاهای رودخانه بالاروند خود یالها را نیز شکافته است. دره ها نه تنها توسط جریانهای آب در جهت طولی بریده شده اند، بلکه تند آبهای کوچک نیز تنگه ها و شیارهای عمیقی در جهت عرضی آنها بوجود آورده اند. باید اضافه کنم

که در بیشتر مواقع برای عبور از دره‌ای به دره دیگر باید در جستجوی مکانی بود که بتوان از آنجا زمین‌های مرتفع شمالی یالها را زیرپا گذاشت و از آن عبور کرد. با همین توضیح مختصر خواهیم فهمید که این سرزمین به اندازه همان سرزمینی که در غرب کول مهک است، غیرقابل دسترسی می‌باشد.

#### ۴- فلات نزدیک به «قلعه کپی»

اگر از گرم امیر شروع کنیم و راه‌آهن را در جهت شمال شرقی به شرق دنبال نمائیم، پس از ۸ کیلومتر به « محمودعلی » مرسیم که در آن زیارتگاهی وجود دارد. در ۸ تا ۱۰ کیلومتری شرق، به « قلعه شیخ » می‌رسیم. این قلعه شیخ در منطقه‌ای قرار دارد که پوشیده از فلات‌های متفاوت الارتفاع است. بنظر می‌رسد که اساساً این حوزه فلات‌ها از شرق به غرب امتداد می‌یابد (شکل شماره ۶). روی فلاتی در شرق « دُم - دُم » منزل سومین مهندس بخش راه‌آهن قرار دارد. نام این محل « قلعه کپی » است و برای مدتی در این محل اقامت کردم و بهمین دلیل است که نقطه شروع کارم توصیف مناظر این منطقه است.

خانه مهندس در ارتفاع ۴۷۰ متری، روی فلات تقریباً افقی قرار داشت که بطور خفیفی مایل به طرف جنوب بود. وسیع ترین قسمت آن (در حدود چند کیلومتر) از شمال به جنوب امتداد می‌یافت. از طرف شمال، این فلات به زمینی کاملاً ناهموار محلود می‌شد و در غرب آن دره بسیار عمیق « دم - دم » قرار داشت و در شرق آن نیز دره‌ای مشابه ولی کوچکتر قوارگرفته بود. در طول دره « دم - دم » مکانهای مسطح پست‌تری وجود داشت. زمانیکه من در آنجا بودم (از اول تا ۱۰ اردیبهشت) زمینهای صاف و همواری که در اطراف خانه مهندس وجود داشتند پوشیده از علفهای بودند که بتدریج رنگ زرد برآنها چیزی می‌شد. وقتی در اوایل تیر این مکان را دیدم، باد ساقه‌های خشک خارج‌شک ها را جارو می‌کرد و صدای به هم خوردن برگها و میوه‌های خشک بگوش می‌رسید.

بهنگام کار در منطقه، از شکل کلی لایه‌هایی که فلات را تشکیل می‌دادند، طرحی تهیه نکرده‌ام، ولی با مقایسه لایه‌های دیواره شکاف دره دم و لایه‌های

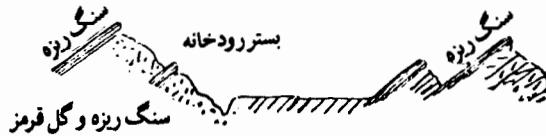
تشکیل دهنه دامنه ها و حتی دره ها و نیز با مقایسه لایه تقریباً افقی توده های سطح فلات، متوجه شدم که تفاوت فاحشی در وضعیت تمایل این لایه ها وجود دارند.

لایه افقی سطح فلات احتمالاً بسیار متأخر است. در همین گشت و گذار بطرف جنوب، بویژه سعی کردم مسیلی را دنبال کنم که در دره مشرق فلات قرار دارد. بعد از حدود چهار ساعت پیاده روی، در جنوب قلعه کپی ملاحظه کردم که بستر مسیل در لایه ای از ماسه سنگ کنده شده است و تمایل آن بطرف جنوب می باشد. سطح آن پوشیده از لایه های تشکیل دهنده ای است که بطور عجیبی نرم و پوک هستند. بقیه لایه های فوقانی از سنگ ماسه ای است و در حال حاضر بمتابه بازو بنده ای بزرگی می باشند. این بازو بنده روى لایه ای قرار گرفته اند که هنوز دست نخورده و کامل هستند. در ساحل غربی مسیل و روی زمینه ای مرتفع آن، که دارای شب تندی هستند، چندین غار وجود دارد که در سنگهای سخت بوجود آمده اند و گاهی موقع نیز مسکونی می باشند. (به بخش مربوط به شکل مسکن مراجعه شود).

دهانه این غارها غالباً توسط نی هائی از نوع آروندو دوناکس *Arundodonax* های بلند پوشیده است که تا اندازه ای نی های بامبورا تداعی می کند. هنگامیکه از درون غار به گلهای نظر می اندازیم که در نور آفتاب شکوفا شده اند و یا متوجه سرخس هائی میشویم که در دیواره مرتکب عمق غار روئیده اند، گمان میبریم که در منطقه حاره واقع شده ایم. منظره شرقی مسیل از این قسمت ما را بیاد گرم امیر می اندازد. یالهای کم ارتفاع روی دشتهای قرار دارند که از سبزی موج می زند. روی یکی از دامنه های این یالهای لایه های مایل به سرخ تقریباً افقی با قسمت های پوشیده از سبزی، به تناوب پشت سرهم هستند. در آنجا خار و خاشاک هائی هم وجود داشتند. در ماه فروردین، دو قرارگاه ایلی مربوط به لرها، منجمله احمدخان چادرهای خود را روی این مراتع برپا کرده بودند.

همانطور که قبل آگفتیم، فلات خانه مهندس از طرف شمال توسط زمین ناهمواری محدود شده بود. طرح اولیه ای که در محل تهیه کردم (شکل شماره ۶) نمادی از ترکیب زمین شناسی را میدهد که زمین شمالی متصل به فلات را تشکیل میدهد. تپه های مرتفعی که در این طرح ملاحظه می شود دارای برآمدگیهایی بوده

و کاملاً در جنوب طرح قرار دارند. این تپه‌ها در مشرق خانه مهندس واقع شده‌اند. لایه‌های فوقانی آنها از توده‌های مطابق افقی ترکیب و تشکیل یافته‌اند. پائین‌تر، لایه‌های موربی از خاک آهکی رس دار وجود دارد.



شکل ۵- طرح ساده‌ای از برش شمالی جنوبی زمین حوالی گرم‌امیر. بلندی‌های آن بسیار مرتفع هستند



شکل ۶- طرح اختصاری طبقات (زمین ناهموار در شمال قلعه کپی

در قسمت شمالی توده‌ها، لایه‌هایی از سنگ ماسه‌ای قرمز رنگ وجود دارند. حالت مورب بودن آنها بقدرتی زیاد است که بتدريج تبدیل به حالت عمودی می‌شوند. در شمال اين توده لایه‌هایی عمودی دیده می‌شوند که از سنگ ماسه‌ای هستند و بصورت خطوطی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. لایه‌های میانی، که نرمت‌هستند، در اثر جریان آب سائیدگی پیدا کرده و گود شده‌اند. اين لایه‌ها پوشیده از علف می‌باشند. حوزه سنگ‌های ماسه‌ای چندان گستردگی نیست. در شمال بیشتر از هر چیزی، لایه‌های رنگ روشن وجود دارند که نقش سنگ‌های ماسه‌ای را ایفاء می‌کنند و براساس گفته‌های مهندس، از ژپس ترکیب یافته‌اند، در حالیکه حوزه میانی که در اثر سائیدگی حفر شده‌اند، از خاک و گل بوده‌اند. وقتی از تپه‌های

واقع در جنوب نگاه می‌کنیم، این حوزه، که از لایه‌های سنگ ماسه‌ای و ژیپس تشکیل شده است، مجدداً حالتی از یک دریای خشک شده را در انسان القا می‌کند. جهت طبقات سنگ ماسه‌ای و ژیپس از مشرق به مغرب است. لبه برجسته بالای آنها بطور متناوب اوج و فروود دارد. این تفاوت و تواتر زبانه‌های برجسته لایه‌های سخت، به سرزمین خالی و بایری می‌مانند. این سرزمین نیز یکی از غیرقابل عبورترین حوزه‌های لرستان را تشکیل میدهد.

در شمال این منطقه سلسله جبال خاکستری رنگی سر برافراشته است که احتمالاً دارای ساختار آهکی است و ارتفاع آن خیلی بیشتر از ارتفاع تپه‌هایی است که در ضمن سفرهای قبلی امان به آن برخوردهیم. ارتفاع آن احتمالاً بیش از ۱۵۰۰ متر است. درست در شمال، راه بزرگی در سلسله جبال وجود دارد و چنین بنظر می‌رسد که به دره دم منتهی می‌شود. در مناطق مرتفع این کوهساران، رنگ خاکستری سنگها با رنگ‌های سبز مخلوط می‌شود، زیرا که در این منطقه جنگلهای وجود دارند که کاملاً تُک و کم درخت هستند.

در شمال فلات‌ها، به منطقه‌ای می‌رسیم که فشار چین خوردگی‌های آن شکل‌های بسیار سخت و خشنی بخود می‌گیرند. سرزمینی که تا بحال توصیف شد، اساساً از لایه‌های دوره میوسن و پلیوسن تشکیل شده‌اند، در حالیکه در سلسله جبال شمالی لایه‌های نیز وجود دارند که منشا آنها قدیمی‌تر است.

## ۵- منطقه‌ای که شامل حد فاصل «آب سی روم» و «قلعه کپی» است.

این منطقه روی هیچ کدام از نقشه‌های موجود نشان داده نشده است. من این منطقه را تا حدی می‌شناسم و پای پیاده در روزهای ۱۹ تا ۲۲ خرداد از آب سی روم و آب سزار حرکت کردم تا به قلعه کپی بروم. در جریان این سفر، فقط دو نفر لر همراه بودند که یکی از آنها خدمتگزارم بود و دیگری راه را معین می‌کرد. قطب‌نمایی نیز داشتم که توسط آن جهت را پیدا می‌کردم. برآسas نقشه چاپ آلمان، در سال ۱۹۳۵، انحراف در این منطقه ۴ درجه شرقی بود. وقتی خط

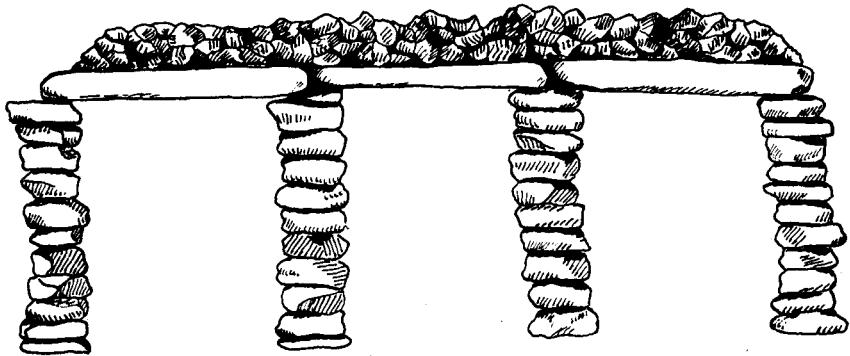
سیر خود را روی نقشه مشخص می‌کردم، این انحراف را در نظر گرفتم. فاصله مستقیم بین دو نقطه ابتدائی و انتهایی سفر، ۳۱ کیلومتر بود. چهار روز در راه بودیم ولی کلاً ۳۲ ساعت راهپیمایی کردیم. مسیر مقدماتی راهی که ما طی کردیم، براساس نقاط اصلی آن دو نیم برابر بیشتر از فاصله به خط مستقیم بود (در واقع راه طی شده ۴ یا ۵ برابر طولانی تر بود). در این شرایط و در جریان این سفر کوهستانی، بطور متوسط ساعتی  $2\frac{1}{5}$  کیلومتر طی کردم. این رقم را با زمانی که غالباً باید برای طی تونل ۸ مصرف می‌کردم و نیز با سایر مشاهداتی که موقعیت انجام آنرا داشتم، مطابقت کردم. با تکیه به این داده‌ها و با در نظر گرفتن زمانی که برای رفتن از محلی به محل دیگر صرف شده بود، خط سیر خود را روی نقشه مشخص کردم.

در ۱۹ خرداد ساعت ۵ و نیم صبح خانه مهندس را در پیوستگاه آب سی روم و آب سزار، در جهت غرب به شمال غربی ترک کردم تا به «باغ لوهه» برسم که همراهانم در آنجا منتظرم بودند (قطب‌نما درجه ۲۹۰ را نشان میداد). ساعت ۶/۳۰ از این باغ راه افتادیم و از دره بالا رفتیم که جهت کلی آن همان جهتی بود که در علیای باغ قرار داشت. کمی بعد از باغ لوهه (در طرف جنوب به جنوب غربی) تنگه باریکی وجود دارد که «آب سی روم» از آنجا خارج می‌شود. جریان آبی نیز در عمق دره اصلی جریان داشت (که در همینجا به «آب سی روم» ملحق می‌شود). این مسیر را که ما پیش گرفته ایم «آب دارانه» نام نهاده ایم. از محل باغ «لووهه» ساحل شمالی این رود را درپیش گرفتیم. در ساعت هفت و پانزده دقیقه این ساحل را ترک کردیم تا شروع به صعود از جبال «کاله حسین شا» (قلعه؟) کنیم که دامنه‌های جنوبی دره را تشکیل میدادند (جهت ۲۶). در نیمه راه، در کنار یک راه باریک سنگ بزرگی را دیدیم که میان آن بشکل حفره کوچکی گود بود و روی آن بنائی از سنگ‌های بدون ملاط به شکل هرم وجود داشت. همراهانم توضیح دادند که حفره درون سنگ برای جمع شدن آب باران و یا برف است که عابرین بتوانند تشنگی خود را برطرف کنند (شکل شماره ۳). در حدود ساعت ۸/۱۵ دقیقه در گردن «گردینگ محمد» بودیم که روی یال «کاله حسین شا» قرار داشت. از این نقطه، خط نشانه ما در گردن

«گردنگ محمد» (گردنگ کوه فولانچی یا هولانچی) در سلسله جبال و در شمال دره «آب دارانه»، ۵/۲۹ بود.

از گردنه پائین آمدیم و وارد دره‌ای شدیم که به موازات دره قبلی بود. جاده از دره‌ای جانی می‌گذرد که کاملاً صحرائی است و جریان آبی بستر خود را در نوعی از تنگه بسیار باریک در جهتی حفر کرده است که ما باید درپیش بگیریم. نام آن «تنگه لیله» یا «موران لیله» بود. در ساعت ۴۵/۸ به آب سی روم رسیدیم. این رود از طرف راست ما می‌آمد (از جهت غرب به شمال غربی) و بطرف جنوب شرقی و درجه عمومی ۱۲۵ درجه می‌رفت تا وارد آب راه عمیق و تاریکی شود که بنام تنگ «کول مریزوو» خوانده می‌شد. این تنگه باریک دریک قسمت محدب شکل گرفته است که یک چین خوردگی کاملاً مستعفی در آن وجود دارد. بنظر می‌رسد که آب سی روم پس از طی مسافت کمی، اندکی به طرف جنوب می‌چرخد ولی از آنجاییکه همین رود در دره باع لووه جریان می‌یابد (که اندکی قبل توضیع آنرا دادیم)، لذا باید خمیدگی شدیدی بطرف شمال پیدا کند. در محل گدار آب سی روم که ما از آن گذشتیم، دره وسعت پیدا می‌کند. جویبار از روی سنگ ریزه‌های سفیدی می‌جهید و کناره‌های آن پوشیده از خرزه‌ه بود. در دره و در تنگه‌ها درختان و بوته‌های زیادی وجود داشت.

درباره ادامه راه اطلاعات چندانی ندارم، ولی بعد از ۲ ساعت راهپیمانی در جهت جنوب غربی، در ساعت ۱۱ به «باغ لالری» رسیدیم. در قسمت اول راه، در شرق خودمان قسمتی از یک دره عمیق را در سر راه خود داشتیم که با سنگهای شب‌دار محدود شده بود. روی قسمت اعظمی از مسیر، کوه «تخت لاموره» در طرف چپ ما بود. بالاخره به دره «لالری» رسیدیم که از غرب و شمال غربی به شرق و جنوب شرقی امتداد می‌یافتد. در همین دره لالری تا یک بستر ریگزار پائین رفته و پس از آن، مدت زمانی را صعود کردیم تا اینکه به باغ لالری رسیدیم. این باغ روی ساحل شمالی رودخانه قرار داشت. در این محل دره لالری به طرف شرق و جنوب شرقی امتداد می‌یافتد، ولی چون شعبه‌ای از آب سی روم است، لذا فکر می‌کنم به طرف شمال می‌چرخد و دره‌ای را حفر می‌کند که در مشرق راه خود دیدیم و کمی قبل از آن صحبت کردیم.



شکل ۷- بنایی از سنگ نزدیک گردنه «اوُنگون-Aw Nagun». ارتفاع یک متر، این طرح بر مبنای آنچیزی که است در حافظه بر باد مانده بود.

از همین دره «لالری» که نگاه می‌کردیم، سلسله جبالی از طرف جنوب شرقی منظره‌ای ممتد وجود داشت که همراهانم از بین يالهای آن، گردنه «چال پیل»<sup>۲۹</sup> را نشانم دادند. باید به آنطرف می‌رفتیم. لذا راهی را که باید دنبال کنیم انتخاب کردم. دو امکان وجود داشت: راهی دشوار و خسته کننده ولی مسلمانًا کوتاهتر که از گردنه چال پیل می‌گذشت، و راه دیگری که در غرب اینحنای بزرگی برمی‌داشت. این راه چون آب و سایه فراوان دارد باید خیلی آسانتر از راه اول باشد و در فارسی چنین راهی را «خیلی خنک» می‌گویند. تصمیم گرفتم این راه را در پیش بگیرم. این مسیر را «راه گپ» می‌نامیدند یعنی راه بزرگ که علت آن شاید مسیر طولانی آن باشد.

حدود ظهر در قسمت اول «باغ لالری» توقف کردیم تا چیزی بخوریم و قسمتی از بعدازظهر را استراحت کنیم. همراهانم بارها با صدای رسائی بانگ سر دادند و تمام دره از طینی صدای آنها پر می‌شد. در جریان بعدازظهر، منظور از بانگ برآوردن آنها را درک کردم. وقتیکه لرها در تابستان جایجا می‌شوند، فهمیدن اینکه ساکنان روستا کجا هستند دشوار است و لذا لرها به این طریق حضور خود را اعلام می‌کنند. به این ترتیب، بعدازظهر، مردی از راه رسید و ما را از باغ گذراند و به خانه‌های تابستانی راهنمایی کرد. همانطور که قبل اگفت، باغ لالری در شمال

جريان آب قرار گرفته است و بطور طبیعی به دره های متعددی تقسیم می شود. سلسله جبالی که روی ساحل شمالی واقع شده است، حداقل دارای سه شیار جداگانه است که توسط قسمتهای برجسته ای از هم جدا می شوند. در یکی از آنها، آب با جریان شدید روی دامنه های کوه می ریخت و گیاهان زیادی در کنار آن وجود داشت. نام این منبع آب «پتاف سرپک» بود. روی آخرین دماغه مرتفع، چندین خانه تابستانی وجود داشت که شب را در آنجا گذراندیم. در لالری خانه زمستانی ندیدم ولی احتمال زیادی وجود دارد که از این خانه ها در ارتفاع بسیار پائین، در دره وجود داشته باشد. ادموند (Edmond)<sup>۳</sup> مبنی نویسد که «خانه های دائمی روستائی از سنگ و گل» است.

در بیستم خرداد ساعت چهار صبح، خانه های تابستانی باغ لالری را ترک کردیم و در جهت غرب - شمال غربی و در طول دره «گوکار للری» راه افتادیم. این دره از شمال به کوه های سرپل، از جنوب توسط کوه های «سردآب» محدود می شود (که نام خود را از چشمه های سرد آن منطقه گرفته است). مناظر اطراف فوق العاده بدیع و زیبا بودند. بستر و کناره های جویبار آب که زمزمه دلپذیری داشت پوشیده از سنگ های سفیدی بود که خاک های قهوه ای داشتند. نظیر همین تخته سنگ ها در عمق دره نیز وجود داشت، ولی همه آنها پوشیده از میزی و علف بودند. تا کوه پایه ها درختان زیادی وجود داشتند و خود را در یک پارک جنگلی یا در جنگل بسیار متراکم احساس می کردیم. بین ساعت ۶ تا ۳۰ دقیقه توقف کردیم تا صبحانه بخوریم. سپس راه خود را که بیش از پیش بطرف غرب می چرخید، پی گیری کردیم. در ساعت ۸ صبح، به مکانی از دره با دامنه های شب دار و خشک و بدون درخت رسیدیم و احساس کردیم که به گردنه میرسیم. معذالت بنظر می رسید که قله «سردآب» پوشیده از درخت است. از آنجا به بعد نام رودخانه یا دره «بردگپه للری» بود. در اوخر آن، مستقیماً به غرب میرفتیم. در ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه نوشتہ ام که به تند آبی بنام «آب برگته» رسیده ایم.

در ساعت ۱۰ به گردنه «چال پول» رسیدیم که غربی ترین نقطه مسیر ما بود. روی همین گردنه، زمین صاف و هموار کوچکی بود که هر طرف آن چند متر طول

داشت. در سه طرف آن تپه های وجود داشت که اندکی برجسته بودند. در حالیکه در طرف چهارم آن یعنی در جنوب، سلسله جبال عظیمی بنام «رهورک» سر برآفراشته بود که ارتفاع قسمت فوقانی آن شاید هزار متر از ارتفاع گردنه زیادتر بود و دیوارهای مورب آن در بعضی جاها روی قسمت داخلی خم شده بودند. در دشتهای آن علف و در قسمتهای کم ارتفاع و بخصوص در قسمت غربی و جنوب غربی آن درختچه ها و در گوشه جنوب شرقی آن درختان بزرگی وجود داشت. بنظر می آمد لرها از این مکان بعنوان یک قرارگاه استفاده کرده اند. سنگهای زیادی در گوش و کنار آن وجود داشتند که می توانستند برای کشیدن پوشش چادر یا طابها بکار گرفته شوند. در میان همین مکان، انبوهی از سنگ بصورت هرم چیده شده بود و در انتهای آن دو سه شاخه چوبی وجود داشت که هنوز هم برگ های سبزی به آن چسبیده بود. مجموعه اینها حالت یک هرم را به خود گرفته بودند. خدمتکارم می گفت شاید احمد خان در جریان کوچ اخیر خود از دُم به سی روم، در این محل چادر زده است.

از گردنه به بعد، بطرف جنوب شرقی راه افتادیم و انحنای بسیار تنگی را دیدیم. در این حال کوهستان سردآب در طرف چپ ما و در شمال شرقی دره بود و در جنوب غربی همین دره جبال «تخت شاه» قرار داشت. در دره ای حرکت می کردیم که کف آن توسط یک رود کنده شده بود. یعنی آبراه تنگ و عمیقی که در سنگهای آهکی بوجود آمده بود. این سنگها دقیقاً همانند سنگهایی است که در جنوب فرانسه وجود دارند. در ابتدای آن هنوز هم آبی در رودخانه جریان داشت ولی در بالاتر، بستر آن خشک بود و احتمال دارد که جریان آب به آبراهی زیرزمینی فرورفته باشد. بهرحال، این رودخانه در قسمتی از مسیر خود «چال گوری» نام دارد و سنگهای آهکی بیشتر از هر سنگ دیگری در آن یافت می شود. در عمق دره چند اصله درخت وجود دارد که بین آنها انارهای گلدار نیز دیده می شوند. دامنه های دره از سبزی موج می زد. در ساعت ۱۱ یادداشت کرده ام آبراهی را دنبال می کنم که جهت آن ۱۵۵ درجه است. کمی بعد، از دامنه ای می گذشم که سطح آن متلاشی شده بود. پیش رفتن روی این سنگ ریزه ها، با وجود آنکه در لابلای آنها کمی هم گیاه وجود داشت، باز هم دشوار بود. در حدود ظهر در

دره‌ای جنبی که جهت آن بطرف جنوب غربی بود توقف کردیم که جویباری مملو از آب زلال و سرد در آن جریان داشت و نام آن رودخانه «پنه کار» بود. این رود بطرف دره اصلی می‌رفت و با آبشار کوچکی به ارتفاع یک مترونیم به آن دره می‌رسخت. این جویبار در جهت ۲۱۰ تا ۲۲۰ درجه جریان داشت. همه جای دره‌ای که این جویبار در آن جریان داشت از سنگ سفید آهکی بود که در عمق آب درخشش خاصی داشتند و احساسی از تمیزی و پاکی را القاء می‌کردند. گیاهان آن کم بود با وجود این، درختانی هم در آن دیده می‌شدند.

در ابتدای مسیر خود، جهت چال پول را در ۳۵۰ درجه یادداشت کرده‌ام، در حالیکه راه ما در جهت ۱۲۰ درجه بود. رودخانه پنه کار مسیر خود را درست در جهت شرق (۹۰ درجه) طی می‌کرد و به این ترتیب باید به آنجا سی روم ملحق شود. راه ما از دامنه‌های جنوبی دره اصلی می‌گذشت که همان دامنه‌های جنوبی تخت شاه بود (شکل شماره ۸) و امتداد آن «دم تخت شا» نامیده می‌شد. راهی که ما طی کردیم واقعاً خنک بود. هرچه جلوتر می‌رفتم گیاهان بیشتری را میدیدیم. ساعتی نبود که ما به یک آب خنک برخوریم که راه خود را در یک دره جانبی بازنگرده باشد. آب زیادی خورده‌یم و چون اصلاً مریض نشدمیم، بنابراین آن آب کاملاً پاک و خالص بوده است. کمی بعد در بعدازظهر، احتمالاً ساعت ۴، فلات یا سرزمین صاف و هموار کوچکی را یافتیم که در ارتفاع نسبتاً بلندی روی دامنه «دم تخت شا» قرار داشت و تقریباً تمام آن از سنگهای بزرگ پوشیده شده بود. در آنجا چند تا از بزرگترین درختان بلوط لرستان را دیدم. قطر تنه این درختان به حدی بود که دو نفر مرد با دستهای بهم پیوسته به سختی می‌توانستند دور تنه آن را در بین دستهای خود جا بدهند.

در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه به گردنۀ «گردنۀ آب انار» رسیدیم. به این ترتیب در جائی قرار داشتیم که از آنجا نمیتوانستیم دید کلی روی سلسله جبال‌ها داشته باشیم. براساس توضیحات همراهانم، نتیجه گرفتیم که جبالی که ما از آن می‌گذشتیم «دم سردآب» بود که به جبال بزرگ سردآب، واقع در شمال، تعلق دارد و از دره اصلی می‌گذرد. تاکنون، آنرا در پیش رو داشته‌ایم، و جهت آن در جهت «دم تخت شاه» است. رودخانه پنه کار میباید بستر خود را بین «سردآب»

و دم سرآب بربرده باشد، در حالیکه یکی از این سلسله‌ها را قطع کرده است. از طریق گردنه آب انار به دره آب انار رسیدیم (رودخانه انار). جهت کلی آن ۱۰۰ - ۲۸۰ درجه است، لذا تا اندازه‌ای در شرق جاده‌ای است که در ابتدای بعدازظهر آن را طی می‌کردیم، در دره آب انار، جبال «دُم بی یا» در طرف چپ و شمال بود، در حالیکه جنوب کوه هنوز هم دم تخت شاه نامیده می‌شد. این دره تاریک تر و تیره‌تر از دره‌ای بود که تاکنون طی کرده بودم و این امر شاید بخاطر آنست که لایه‌های تیره‌تر زمین بیشتر از قبلی است و شاید هم بویژه برای اینست که شب نزدیک می‌شد. بین ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه و ۷ به باعی روی دامنه جنوبی دره رسیدیم که «باغ رودا» یا (روثا) نام داشت و شب برادر آنجا ماندگار شدیم. «آب گلیشا» از دره کناری می‌آمد و «آب انار» هم به آن ملحق می‌شد و در دره اصلی جریان پیدا می‌کرد و نام «آب گلیشا» بخود می‌گرفت. این رودخانه آخرین شعبه آب سی روم بود که از آن گذشتیم. خانه مهندس که در محل تلاقی آب سی روم و آب سزار است، در ارتفاع ۶۶۰ متری قرار گرفته است. از آنجائیکه تمام جریانهای آبی که ما به آن برخوردیم، شعبه‌های آب سی روم هستند، بنابراین جاده ما باید بالاتر از این ارتفاع باشد. فاصله ما از «باغ رودا» تا «آب سی روم» در حدود ۲۰ کیلومتر بخط مستقیم بود و تا گردنه «چال پل» در حدود ۳۰ کیلومتر فاصله داشتیم. این منطقه به منتها درجه جوان بود و جریانهای آب آن تند و خشن. می‌توان چنین حدس زد که رودها در فاصله یک کیلومتری بخط مستقیم از ارتفاع ده متری فرومی‌ریزند، معدالک مسیر واقعی آن‌ها حداقل دو برابر این فاصله است. بنابراین، باغ رودا باید بالاتر از ارتفاع ۸۶۰ متری و گردنه چال پل در ۹۶۰ متری قرار گرفته باشند. با وجود این باز هم فکر می‌کنم که ارتفاع چال پل خیلی بیشتر از این باشد.

به نظر می‌آید که باغ رودا باید غیرمسکونی باشد. ضمناً از موقعی که «لالری» را در ساعت ۴ صبح ترک کردیم تا ظهر روز بعد حتی به یک موجود زنده برنخوردیم. شب را در مکانی از دره جانبی اقامت کردیم که در آن درختان بزرگ زیادی وجود داشت. خود باغ با شبکه‌های آبیاری اش باید اندکی پائین تر و در دره اصلی باشد ولی من آنرا ندیدم.

در بیست خرداد در ساعت ۱۵ و ۵ دقیقه صبح از باغ رودا، بطرف جنوب غربی راه افتادیم، از دره کناری «آب کلیشا» (کلیشم) یا «آب رودا» درجهت ۲۲۰ درجه بالا رفیم. منظر آن بی نهایت بدیع و همانند تابلو نقاشی بود. راههای باریک و شیب دار آن، در وسط تخته سنگها و درختان پر شاخ و برگ در کوهها بالا می رفتد. در اولین قسمت راهی که ما طی کردیم یک تن آب شدید جریان داشت. منظرهای بود که می توانست برای صحنه نمایش بهترین داستان راهنمی بکار گرفته شود. در ساعت ۶ بعد از اینکه فقط یکی دو کیلومتر درجهت جنوب غربی طی کرده بودیم، توقف نمودیم ولی صدھا متر اوج گرفته بودیم. خسته شده بودم و دیگر نمیتوانستم سریع گام بردارم گهوارهای من در طول این دو روز بشدت فرسوده شده و پاها می از سنگ ریزه های راههای باریک این کوهساران زخمها برداشته بود.

کمی بعد، احتمالاً ساعت ۷ و ۲۵ دقیقه به گردنی «گردنگ پست ریاح» رسیدیم. از آنجا منظره دیگری گشوده می شود که دره های آن متفاوت با دره های قبلی است. در این حالت، برجستگی قله «پازریه» را در انتهای غربی یال کوههای «بی آب» نشانم دادند. «بی آب» ظاهراً سلسله جبال مرتفعی است (ارتفاع آن تا ۴۰۳۳ متر می رسد) که روی نقشه های فرانسوی و انگلیسی در ۳۳ درجه عرض جنوبی و ۴۸/۲۵ درجه طول شرقی نشان داده شده است. محل آن در مشرق مکانی است که من محل «پازریه» را در روی نقشه مشخص کرده ام. بنظر من، محل واقعی «بی آب» باید در ده کیلومتری جنوب غربی جائی باشد که روی نقشه ها نشان داده شده است. امکان دارد که من خط سیر خود را اندکی در طرف غرب کشیده باشم، ولی اگر روی نقشه انگلیسی جریان آب سزار را براساس نقشه راه آهن رسم کنم، خواهیم دید که آن نیز در ۸ یا ۹ کیلومتری غرب مکانی است که روی این نقشه نشان داده شده است. نقطه شروع من نیز روی آب سی روم و در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی درست در مکانی است که روی نقشه انگلیسی وجود دارد. اگر خط سیر من تا اندازه ای درست باشد. لذا به نتیجه ای که درباره «بی آب» رسیده ام چندان جای تعجب نخواهد بود.

از گردنی بطرف جنوب راه افتادیم تا به دره ای برسیم که رود کوچکی در

جهت غربی بشرقی در آن جریان داشت. این رود در بستری می خزید که از سنگهای آهکی سفید تشکیل شده بود و در کناره های آن نیز تخته سنگهای بزرگ آهکی وجود داشتند. خرزه ها در سواحل آن گل کرده بودند و ضمناً در خود ره نیز درختانی با برگهای سبز وجود داشتند. در دامنه های دره، اینجا و آنجا، درختان و درختچه هائی دیده می شدند. جریان آب و خود ره را «مناگار» می نامیدند. شاید بتوان از این نام به «آب منونگارا» رسید که براساس نقشه انگلیسی در این منطقه جریان دارد و در جهت جنوب «بی آب» بطرف «بالا رود» می رود. براساس گفته ادموند<sup>۳۱</sup>، نام «مونگره» به دره بزرگی اطلاق می شود که در جنوب «بی آب» قرار دارد، وی اضافه می کند که تسمیه «کوه مونگره» شامل تمام منطقه است.

ما اساساً در جهت جنوب شرقی در زمینی پیش می رفتیم که از آنجا دیدن یک نمای کلی دشوار بود، و از گردنه ها و دره های کوچکی می گذشتیم که تند آبهای در آنها جریان داشتند. در بعضی جاهای کوره راهها در بیالهای عربیان استداد می یافت ولی در بیشتر مواقع، در حوالی آن درختها و درختچه هائی وجود داشتند. در ساعت ۱۱، به گردنه «قلعه پی فا» (کل پیفا) رسیدیم. عکسی که از جاده بالای گردنه برداشته ایم (شکل شماره ۱۸) نشان می دهد که این کوره راههای سنگلاخی کوهستانی تا چه حد خسته کننده هستند. در صحنه پشت عکس یک سنگ چین کوچک هرمی شکل وجود دارد و همین سنگ چین نشان میدهد که باید به امامزاده ای نزدیک شده باشیم. از گردنه، ناگهان دشت بازو روشنی را دیدم که در پیش رویم گسترشده و توسط کوهها محصور شده بود. به گمانم هر کدام از طول و عرض آن حتی به ۵ یا ۶ کیلومتر می رسید. گردنه ای که ما از آن می گذشتیم در گوشه شمالی این دشت قرار داشت و برای اینکه به این دشت که نام آن «لولا» بود برسیم، باید خیلی پائین می رفتیم. کوههای اطراف آن، به استثنای مشرق و جنوب شرقی، مرتفع بودند. در این دو جهت تپه هائی وجود داشتند که راه مربوط به شاهزاده احمد از روی این تپه های می گذشت. در آن حال که من بالای گردنه بودم سلسله جبال پر شیب و فراز «تخت لولا» در طرف چپ من قرار داشت و دشت را در شمال و شمال شرقی محدود می کرد. این سلسله جبال اثر

عمیقی روی من گذاشت. لایه‌های صخره‌ها که احتمالاً از نوع لایه‌های آهکی بودند با دیواره‌های تقریباً مورب، روی منتهی‌الیه خود از دشت تا قله سر برافراشته بودند. از گردنه می‌توانستیم مقطع یالها را نیز تشخیص دهیم که دقیقاً بریده شده بودند.

این دشت را، که از تابش آفتاب سوزان بود، در جهت شرق به جنوب شرقی، پشت سر گذاشتیم و بطرف چند لکه سیاه می‌رفتیم که در طرف دیگر بودند و اندکی سبزی نیز در حوالی آن‌ها بچشم می‌خورد. پس از گذشتن از بستر خشک شده یک تند آب به حوزه‌ای رسیده‌ایم که گیاهان تُنک و درختان معدودی داشت تا جائیکه می‌شد زمین را از بین گیاهان دید. این گیاهان قبل از هر چیزی گیاهانی را بخاطر می‌آورند که در روی زمینهای فقیر و شنیزار سواحل دانمارک وجود دارند. لکه‌های سیاه چادرهایی بودند که توانستیم در درون آن‌ها غذا بخوریم و استراحت کنیم. در زاویه شمال شرقی دشت درخت بسیار بزرگی وجود داشت و از دور چنین بنظر می‌آمد که توسط چیزی شبیه به توده سنگ محاط شده است. خدمتگزارم گفت که آن مجموعه متعلق به امامزاده است. نزدیکی غروب، راه امامزاده را در پیش گرفتیم. کوره راه مارپیچی بود که از بین تپه‌های کم ارتفاع از شرق دشت می‌گذشت. منظره بتدریج حالت خاصی بخود می‌گرفت. همیشه برجستگی‌های معروف‌تری از سنگ آهکی وجود داشتند که لایه‌های افقی یا اندکی مورب در آن بدقت ترسیم شده بود. توده‌هایی از سنگ ریزه بشکل هرم، که همیشه در حوالی امامزاده‌ها زیاد است، نشان میداند که احتمالاً وارد قلمروی شده‌ایم که به زیارتگاری تعلق دارد و همراهان من با ملایمت و با اندکی خم نمودن سر تعظیم کردند و به این ترتیب ادای احترام نمودند. پس از گذشتن از یک تند آب که همراهانم تشنگی اشان را برطرف کردند، راه از دامنه‌های طرف دیگر بالا می‌رفت. زیارتگاه در قله‌ای بود که در طرف دیگر قرار داشت. به نیمه راه که رسیدیم همراهانم از من خواستند که در همانجا بنشینیم، و خودشان به قصد زیارت به طرف امامزاده صعود کردند. در این موقع ساعت بین ۷ تا ۳۰ دقیقه بود. منظره بطرف غرب گسترشده بود، خورشید غروب می‌کرد و نیمرخ کوهساران نمایان می‌شد که بطور ملایمی با رنگ بنفس آمیخته بود. از صدای پای آنها متوجه شدم

دشتی که در پشت تپه‌ها مخفی است پوشیده از علف و سبزی است. با وجود اینکه خورشید فرونشسته بود، معذالک هنوز هم هوا روشنایی روز را داشت. در پشت سر من، در قله طرف دیگر زیارتگاه کوچکی بود که گند نسبتاً مرتفع نوک تیز و سبز رنگی داشت. دور آن را درختان بزرگ و دیواره‌ای از سنگ گرفته بود. کلیساها روز استهای دانمارک نیز تقریباً بهمین صورت محصور می‌شوند. در روی زمینی که بطرف شمال گستردۀ بود ناگهان شش عدد بزرگ کوهی دیدم که آرام و با طمأنی‌پیش می‌آمدند. بعداً خدمتگزارم برایم توضیح داد که در این مکان هیچکس آنها را نمی‌کشد. گاهگاهی صدای بانگی را می‌شنیدم که از زیارتگاه می‌آمد. مرد جوانی که دستار قرمزی بودند در نور غروب آفتاب در امتداد نزدیک شد و همسفران من نیز دنبالش بودند. در نور غروب آفتاب در امتداد توده‌های سنگ کنار جنوبی زیارتگاه راه افتادیم. روی مکانی که زیارتگاه را محصور کرده بود، یک گورستان وجود داشت. در طرف دیگر زیارتگاه، باید از دره‌ای که بشکل یک آبراه تنگ و باریک بود می‌گذشتیم زیرا که دهکده در نقطه مرتفع و در روی فلات کوچک دامنه شرقی قرار داشت. این دهکده از خانه‌های کوتاه گلی تشکیل شده بود و در جلوی هر کدام از آنها تقریباً همه جا کپرهایی از شاخ و برگ برپا شده بودند که مشابه همان کپرهایی هستند که لرها در تابستان از آن استفاده می‌کنند. از این دهکده گذشتیم تا قرارگاه شبان خود را در زاویه شمال شرقی دهکده روی یک جای کوچک گرد، در زیر یک درخت بزرگ برپا کنیم.

صیغ روز بعد ساعت ۴ و ۵ دقیقه، شاهزاده احمد را ترک کردیم و مجدداً خود را در دره‌ای دیدیم که جهت عمومی آن از شمال غربی به جنوب شرقی بود. در جهت جنوب به غرب و در طول رودخانه «ورزیاد» پیش می‌رفتیم و بنظر می‌رسید که این رودخانه دره‌ها را در همان جهتی دنبال می‌کند، که ما پیش می‌رفتیم. بستر این جریان آب تقریباً همه جا خشک بود، ولی بمحض اینکه من آب خواستم، خدمتگزارم بلافصله حفره‌ای مملو از آب پیدا کرد. حدود ساعت ۶، برای صرف چای در محلی توقف کردیم که غالباً برای قرارگاه اشخاص عبوری مورد استفاده قرار می‌گیرد، و دقیقاً اثری از آتش را در آن دیدیم. در اینجا، دره



شکل ۸ - کوره راهی که تا دامنه‌های شمالی "تخت لوها" امتداد دارد

«ورزیاد» مشخصاً از شمال به جنوب امتداد داشت. اندکی بعد، در طرف شمال شرقی به دره‌ای وارد شدیم که جهت عمومی آن دره ۳ درجه بود و تند آبی بنام «آونگون» در آن جریان داشت. در ساعت ۷/۳۰ دقیقه به انتهای فوچانی تنگه «آونگون» رسیدیم که طارمی شگفت‌انگیزی که از سنگ ساخته شده بود در آن وجود داشت (شکل شماره ۷). موقع ترک آنجا، متوجه شدم که همراهانم کلماتی را در مورد خدا حافظی از امامزاده زیر لب زمزمه می‌کنند و احتمالاً در این مکان بود که ما قلمرو مقدس را ترک کردیم.

با پی‌گیری راه خودمان در جهت جنوب شرقی، کوره راهی را در کوهستان یافتیم که بطور زیگزاک از ارتفاع دامنه‌های پرشیب پائین می‌آمد. در ساعت ۳۰۸ دقیقه به روی ساحل شمال شرقی ڈم رسیده بودیم. در این مکان، آب در جهت جنوب شرقی و در ۱۳۰ – ۱۴۰ درجه جریان داشت. نمیدانم آیا نام این آب در این مکان دم دم است یا اینکه همراهانم این نام را به این دلیل بکار برند که

میدانستند جریان آبی که پائین تر از آن و در مسیر راه آهن وجود دارد، دارای همین نام است. این آب به «رودخانه ورزیاد» ملحق می شود که صبح زود در کنار آن راه می پیمودیم. این آب از یک آبراه باریک در طرف مشرق (جهتی در حدود ۴۰ درجه) خارج می شود و نام خود را به رودخانه اصلی می دهد. خط نشانه بهنگام بالا رفتن جریان اصلی ۳۴۰ درجه بود، و در موقع پائین آمدن از آن ۱۸۰ را نشان میداد. در ساحل چپ رودخانه به راه خود ادامه دادیم و در ساعت ۱۸ و ۱۵ دقیقه به یک قرارگاه لرها و نیز به روستای «آب شیرین» رسیدیم که برای صرف نهار و استراحت در آن توقف کردیم. مسلم است که ما در هلال بزرگ سلسه جبالی بودیم که در شمال «قلعه کپی» قرار داشت که در باره <sup>آن</sup> درفصل گذشته صحبت کردیم. بهنگام شب از زمینی گذشتیم که پستی و بلندی زیادی داشت و جویبارهای زیادی آنرا قطع می کردند. در موقع پائین آمدن بطرف خط راه آهن متوجه شدیم که اندکی در غرب قلعه کپی هستیم.



شکل ۹- قسمتی از ذره «آب سی روم»

یکی از مهندسان با طرح ساده‌ای نشانم داد شرقی ترین قسمت راه که بدنیال «آب سی روم» یا «دمدم» است در کجا قرار دارد، ولی بنظر نمی‌آمد که خودش این راه را رفته باشد. اطلاعاتی را که او به من داده بود مجدداً با املاء آن‌ها نیمی به فرانسه و نیمی به انگلیسی فراهم کردم ولی باید احتمال سوءتفاهم را در نظر داشت. اگر فرض کنیم که از شمال راه بیفتیم، این راه از شرق «لاری» می‌گذرد و اندکی بعد به چشم «بلله» می‌رسید که از چال پل می‌گذشت و اگر خوب فهمیده باشم، همان گردنه‌ای است که از نزدیک چشم جدید منصورآباد می‌گذرد. در شرقی ترین قسمت و در فاصله‌ای نسبتاً طولانی، راه مجدد از یک یال می‌گذرد بنابراین به غرب قله کوه ایران می‌پیچید و در نزدیک شاهزاده احمد پائین می‌آید.<sup>۳۲</sup>

در آخر توصیف از زمین‌های صاف و هموار و مرتفع قلعه کپی، خاطر نشان می‌کنم که فشار چین خوردگی در شمال این حوزه شکلهای خشن‌تری بخود گرفته بود. اینرا از خط سیری که گفته شد می‌توان فهمید زیرا که در مسیر آب سی روم و قلعه کپی حوزه‌ای را پشت سر گذاشتیم که دارای مشخصه کاملاً متفاوتی با آنچیزی بود که در جنوبی ترین قسمت دیده می‌شد. چنانکه از نقشه‌های انگلیسی و فرانسوی پیدا است، ارتفاع مطلق کوهستانها بسیار زیاد است، چنانکه ارتفاع اکثر قله‌ها از ۲۵۰۰ متر تجاوز می‌کند. سنگ مسلط در این قسمت سنگهای آهکی است. جریانهای آبها بستر خود را در سنگهای آهکی حفر کرده‌اند و آبراه‌های تنگ و عمیقی می‌بینیم که شکلهای مشخصی دارند. نیز استباط می‌کنم که بیشتر جبالی که از فاصله دور می‌دیدم، از سنگ‌های آهکی تشکیل شده بودند. بیشتر دره‌ها و کوهساران یا از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارند و یا از غرب به شرق امتداد پیدا می‌کنند. در بیشتر جاها بوضوح دیده می‌شود که جهت عمومی سلسله جبال‌ها با جهت عمومی لایه‌های زمین‌شناسی همخوانی دارند. مسلم است که جهت عمومی دره‌ها و کوهساران از جهت کلی چین خوردگیها تبعیت می‌کنند و فشار چین خوردگیها از جنوب به غرب است. این قسمت از زمین به دلیل واقعی، با کوهستانهای «جورا Jura» مقایسه شده است. رودخانه‌های کوهستانهای جورا در مسیرهای طولانی در دره‌های طولانی جریان دارند که توسط چین خوردگیها

مشخص شده‌اند، در حالیکه این رودها در آبراههای تنگ و عمیق و گلوگاههای تاریک، از سلسله جبال‌ها می‌گذرند. معذالک می‌توان دید که در پاره‌ای موارد یک آبراه در همان جهتی امتداد دارد که سلسله جبال اصلی در آن جهت است. این همان حالتی است که در «تنگه کول منیرلو» می‌بینیم. شکل‌گیری لایه‌های زمین‌شناسی که به آن برمی‌خوریم احتمالاً حوزه‌های آهکی اثوسن یا لایه‌های کرئه‌تاسه هستند که پیلگریم و دومورگان در درون کوهستان زاگرس یافته‌اند.

## ۶- دره آب سی روم

قبل‌تا اندازه‌ای به توصیف آب سی روم و آب هارنه پرداخته‌ایم. ولی چون در قسمت میانی دره آب سی روم اقامت بیشتری داشتم توضیحات بیشتری درباره این محل میدهم. چنانکه بالاتر گفتم، خط نشانه پیوستگاه آب سی روم و آب سزار در طول قسمت درونی دره، و در بین غرب و شمال‌غربی قرار دارد (۲۹۰ درجه). در این مکان، کوه «چلان» در طرف شمال، و «طاق زوه» در طول دامنه جنوبی واقع است. در سلسله جبالی که در شمال قرار گرفته است، سنگ آهکی بیشتر از هر سنگ دیگری است. دامنه‌های دره کاملاً شیب دار هستند. در عمق دره که فقط ۵۰۰ متروگاهی هم کمتر عرض دارد، آب سی روم در گلوگاهی فرومی‌رود. درست در محل پیوستگاه این آب با آب سازان این معتبر تنگ از میان سنگهای آهکی تقریباً موربی می‌گذرد که در جهت عرضی جریان آب هستند. اندکی بالاتر، دیواره آن از یک سنگ بسیار کدر تشکیل شده است که قسمتهای از آن پوشیده از سنگهای متلاشی شده خاصی است که غباری سیاه رنگ دارد و دامنه‌های نسبتاً سراشیب و خشنی را تشکیل میدهد. راه رفتن روی آن دشوار و ناراحت کننده است (شکل شماره ۹) زیرا همیشه چنین احساس می‌شود که زمین در زیرپاها ریزش می‌کند. در اینجا نیز بستر رودخانه پر از سنگ ریزه و تخته سنگهای آهکی است. اندکی که از دره صعود می‌کنیم در دامنه جنوبی به مکانی میرسیم که دیواره‌ای با شیب بسیار تند دارد و بطور خفیفی بطرف عمق دره خمیده شده است، لذا سرپناهی را تشکیل می‌دهند که بعنوان مسکن مورد استفاده

لرها قرار می‌گیرد (شکل شماره ۱۱) یک کیلومتر دورتر، دیواره‌های بستر رودخانه باز هم از سنگ‌های آهکی تشکیل شده‌اند و شکل کلی آن‌ها کاملاً حالت بکر و وحشی دارد.

کوره راهها از دو سوی جریان آب، از دره بالا می‌روند. بعد از ۲ یا ۳ کیلومتر وارد باغ لوه می‌شویم. دامنه جنوبی پوشیده از علف است، چند اصله درخت و بعضی روئینهای در این دامنه دیده می‌شوند. باغ در همان عمق دره روی ساحل شمالی قرار گرفته است. در قسمت اول آن، کور راهی در طول دیواره شمالی کوه وجود دارد و با فضائی به طول ۵۰۰ متر و عرض ۷۵ متر، از آبراه تنگ جدا می‌شود، در بستر این فضا مورد سبز شده است. <sup>کمی</sup> دورتر باعثها و سطوح کم و بیش کشت شده‌ای در فضائی تقریباً برابر یک کیلومتر و نیم گستردگی شده است. باغ لوه آب مورد نیاز خود را از دو چشمۀ می‌گیرد. در شرقی ترین قسمت باغ جویباری است که از بین چند درخت بزرگ می‌گذرد و امامزاده در شرق این درختها قرار دارد. اچشمۀ ای در منتهای غربی از زمین می‌جوشد که نسبت به چشمۀ اول پر آب‌تر است و چون در ارتفاع بالاتری از کناره تند آب قرار گرفته است، آب آن بصورت آبشار (پاتاف) بطرف باغ می‌ریزد. من درماه خرداد این چشمۀ را دیدم که هنوز هم تندآب را تغذیه می‌کرد. ولی بستری از یک تندآب خشک شده بالاتر از آن و روی دامنه کوه وجود داشت. با پس گیری آن به طاقچه‌ای میرسیم که در دیواره سنگ آهکی باز شده است و ته آن مملو از آب است. سنگی که در آب انداختیم موجی طولانی بوجود آورد و نشان داد که عمق آب آن زیاد است. برایم توضیح دادند که در زمستان آب این تندآب از این مکان می‌آمد و آن را «کایرو» می‌نامیدند. با یکی از سیستم‌های غارهای زیرزمینی مواجه بودم که در کوههای آهکی فراوان است. در جریان گشت و گذاری که در ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت در سی روم و در امتداد جریان فوقانی آب سی روم داشتم، توانستم دره‌ای را به بینم که در قسمت علیای باغ لوه بود. اسب همراه برد بودیم و بیش از سه کیلومتر در ساعت می‌پیمودیم. روز چهاردهم اردیبهشت ساعت ۷ صبح از خانه مهندس راه افتادیم و مدت سه ساعت یا بیشتر در دره باغ لوه اسب سواری کردیم. درست در علیای باغ، عمق دره توسط چند شکاف بریده شده بود. همانطور که در فصل

گذشته بیان شد، آب سمیرم تقریباً در این محل از یک گلوگاه عمیق روی دامنه جنوبی دره خارج می‌شود. در این محل، کمی دورتر و در آب دارنه دره تنگتر می‌گردد و کوره راه از کنار تند آب می‌گذرد. چشم انداز زمین مرتباً تغییرپیدا می‌کند. گاهی راه از میان نی‌های مرفتعی می‌گذرد که سوار در میان آن‌ها ناپدید می‌شود، گاهی نیز این راه از دامنه‌های پوشیده از درختان می‌گذرد و گاهی نیز همین راه روی سراشیبی سختی میرسد که پوشیده از غبارها و تخته سنگ‌های تیره رنگ است. پس از گذشتن تند آب و پشت سر گذاشتن یک طرف عربان، بالاخره به گردنه «برد دسمال» روی کوهسار رسیدیم که از طرف جنوبی دره بالا میرفت.

به این ترتیب به دره حاصل‌خیز آب سی روم رسیدیم که توسط تند آب‌های با طراوتی آبیاری شده بود. علف و مزارع گندم فراوان بود و جنگل واقعی نیز از همین نقطه شروع می‌شود. از بستر آب سی روم گذشتم و راهی زاده‌پیش گرفتیم که در طرف جنوبی دره امتداد می‌یافتد. در طول راه به توده‌های متعدد کوچکی از سنگ و یک توده بسیار بزرگتر برخوردیم که در یک محل خشک و صحرائی قرار داشت (شکل ۱۲۷) این توده سنگ مسلمان نشانه‌ای از یک امامزاده بود (مراجعه شود به فصل مذهب، فرهنگ و اعتقادات عامه). روی ساحل شمالی تندآب که در عمق دره جریان داشت، سقف کلبه‌های یک روستای زمستانی را دیدم. اکنون در منطقه‌ای بودیم که نام آن سی روم بود (نیز، سی رام). حدود ساعت ۱۳ به باغی رسیدیم که در آن درختان گردی کهنسال و درختان انار گل کرده وجود داشت. در کنار یک جویبار کوچک استراحت کردیم. درخت انجیری هم در آنجا بود. با وجود اینکه بالاتر از ما، یعنی در پیوستگاه آب سی روم و آب ساز، خورشید شروع به سوزاندن گیاهان کرده بود، در اینجا همه چیز شاداب و سبز بود. بعد از ظهر به یکی از قرارگاههای لرها رفتیم که در ساحل شمالی آب سی روم برپا شده بود. در موقع پائین آمدن بطرف جریان آب، از زیباترین جنگلی گذشتم که تاکنون در لرستان دیده بودم. درختان تنومند آنچنان انبوه بودند که جنگلهای درخت آتش دانمارک را بخارط می‌آورند. در ارتفاعی از دامنه شمالی، روی زمین هموار و مرفتعی رسیدیم که بطور ملایمی مورب بود و روی آن علف و درخت نیز وجود داشت. قرارگاه در همین جا برپا شده بود و شب را در آنجا ماندیم. روز بعد،

حرکت کردیم و در استداد دره آب دارونه راه افتادیم تا به نقطه حرکت خود برگردیم. در شمال شرقی قرارگاه سی روم، مزارعی را دیدم که آنها را تسطیح کرده بودند. زه کشی آب نیز وجود داشت.

در قسمت فوقانی دره ها، تخته سنگهای منفردی وجود داشتند که از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده بودند و بطور شکفت انگیزی تخته سنگهای را بیاد می آورند که در کوه تنگوان و نزدیک به قلعه کپی دیده بودم. براساس اطلاعاتی که به من داده شده است، این توده سنگهای بهم فشرده در قسمت کامل‌آفوقانی بعضی از کوهها نیز پیدا می شوند که در مسیر تحتانی آب سی روم، این رودخانه را احاطه کرده اند، نام این مکانها عبارتند از «مُعاف عالگیر» و «چلان» و برخلاف آن مواردی که لایه ها کوهها را تشکیل می دهند بنظری می رسد که این توده سنگ های فشرده بطور افقی قرار دارند یا اینکه اندکی مورب هستند. این توده سنگها یا باید به «سازند بختیاری» تعلق داشته باشد. که پیلگریم دیده است یا به جدیدترین لایه های تشکیل دهنده زمین مربوط باشند که رسوبات عهد حاضر را تشکیل می دهند.

## ۷- آب سزار و سرزهین بختیاری

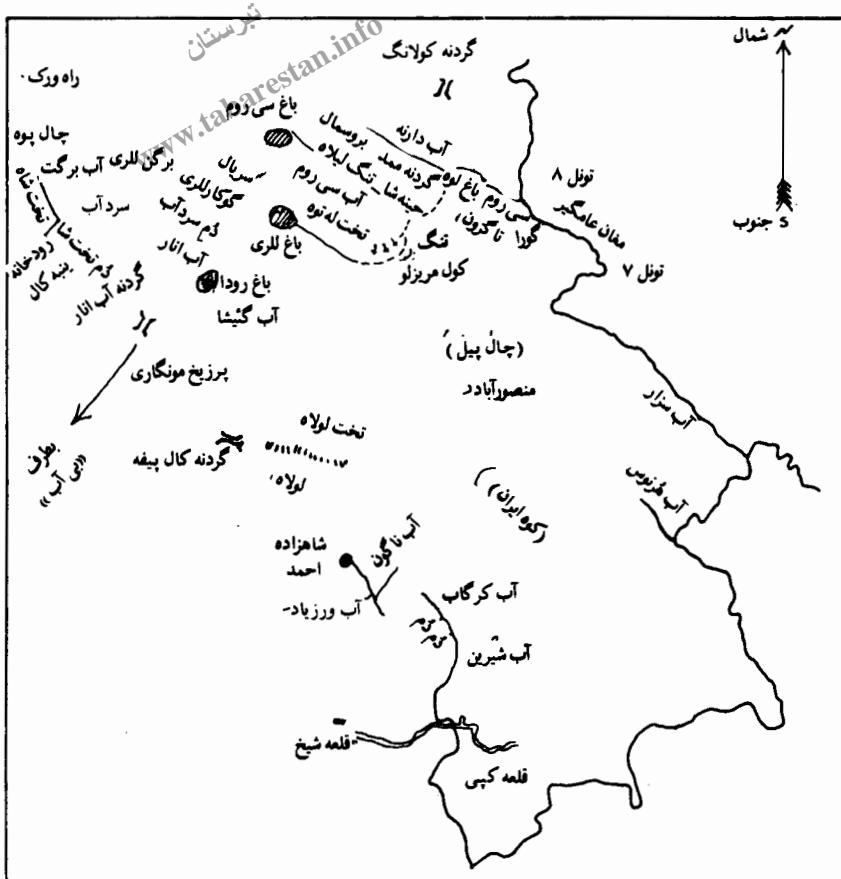
آب سزار از منطقه حومه بروجرد سرچشم می گیرد و اگر به نقشه انگلیسی استناد کنیم آنرا «آب بروجرد» می نامند. سپس از دره گسترده ای می گذرد و در جهت جنوب شرقی راه می افتد تا به بحرین برسد. ایل «سیلاخور» متعلق به گروههای لر، در این دره زندگی می کنند و رودخانه در این قسمت «آب سیلاخور» نام دارد. نزدیک بحرین، این رود یک خمیدگی پیدا می کند و در جهت جنوب غربی به مسیری که در کوههای زاگرس است ادامه میدهد. در بعضی از قسمتها نیز مرز طبیعی بین مناطق سرزهینهای لرها و سرزمین بختیاری ها بوجود می آورد.

تعبیرهای گوناگونی از نام «آب سه زر» نوشته اند. سازندگان آمریکائی و دانمارکی راه آهن آن را «آب سه زر» نوشته اند که «س» آن همانند یک «س»

سنگین و خفه تلفظ می شود. انگلیسی ها آنرا «سَهْ زَر» هیجی کرده اند که راول آن بصورت افرانسوی (۶) تلفظ می شود. «آب سه زر» را باید یک رودخانه سه زرعی یا سه متري تعبیر کرد. ولی آنرا «آب سی زر» یا «آب سی زرع» هم می گويند که تعبير آن رودخانه ای است که عرض آن ۳۰ زرع یا ۳۰ متر است.<sup>۳۳</sup> مسلماً اين نوعی ريشه يابي عاميانه وجه تسميه ای است که امكان ترجمه آنرا می دهد. مطمئناً هيج رودخانه ای در طولاني ترين راه خود توسط عرض آن نامگذاري و مشخص نمی گردد.

در منطقه ايل پاپي خود من آب سه زرع را تا جائی می شناسم که در فاصله کوتاهی ديده ام و بخصوص آنرا از جائی می شناسم که اندکي پائين تر از تونل ۹ است یعنی جايیکه اين رود با جاده خرم آباد بجزورد می گند و اندکي بعد با پيوستگاه رود آب سی روم روی ساحل راست آن قرار دارد. «آب سزار» در قسمت فوقاني بستر خود در درجه اول دره نسبتاً گستره ای را آبیاری می گند که در آن مثادرهای با تراس هائي کاملاً مشخص وجود دارد. رود از شمال به جنوب جريان دارد و بدون اينکه در جهت خود انحراف زيادي داشته باشد، بتدریج وارد آبراه عميق و تنگی می شود که طول آن بيش از ۳ کيلومتر است که آنرا در تونل ۸ می بینيم. اين آبراه تنگ و عميق مرا بیاد دره هائي انداخت که در آلپ فرانسه «كمب—Combe» نامیده می شود (كمب کی راس). در قسمت شمال تونل ۸ لایه ای را دیدم که با لایه های ديگر متفاوت بود، یعنی يك لایه ذغال سنگ ديدم. «آب سی روم» درست در زير دهانه جنوبی تونل ۸، در ساحل راست آب سزار وارد آن می شود و رودخانه بطرف جنوب شرقی جريان می يابد. ديدن يك منظره عمومي از اين منطقه دشوار است. فکر می کنم شايد دره هاي «آب سی روم»، «آب دارنه» و کمي پائين تر، دره آب سزار با اندکي تغيير حالت در جهت کلی، در محل پيوستگاه تشکيل دره طويلى را می دهند. بنابراین تونل شماره ۸ در جهت عرضي امتداد اصلی سلسه جبالها می باشد. درست نزديك مصب آب سی روم، یعنی در ساحل راست آب سزار، يك قله مخروطی نسبتاً بلند وجود دارد که پوشیده از علف است و چند درخت بلوط نيز در آن دиде شوند. روستاي زمستاني «گورا» در دامنه جنوب غربي اين قله مخروطی و کاملاً نزديك به يك تندآب قرار

دارد. عمق دره در کمی پائین‌تر نسبتاً گسترده است. آب سی روم که ابتدا از کنار شمالی دره می‌گذرد، در اینجا از پایه این قله مخروطی و از کناره جنوب غربی آن می‌گذرد و بستر خود را در عمق دره حفر کرده است. به این ترتیب شکل گیری لایه‌های آن با شکل گیری لایه‌های مربوط به تراس تفاوت دارد. پس از پی گیری این دره بزرگ، در فاصله‌ای در حدود ۴ کیلومتر، آب سازار بطرف جنوب انحنای پیدا می‌کند و در امتداد توفل ۷ و بعد از گذشتن از دو توفل آب، به آب در می‌پیوندد.



شکل ۱۰— طرح ساده قسمت جنوبی منطقه ایل پاپی

منطقه‌ای را که در شرق آب سزار و در سرزین بختیاری‌ها قرار گرفته است ندیدم، ولی آنرا از ارتفاعات بلند لرستان، بخصوص از «ورک» مشاهده کردم (مراجعة شود به فصل بعد). از بین کوهستانهای زیاد، یکی را می‌توان دید که بسیار آشناست و لرها آنرا «گریوه» می‌نامند. این کوه در قسمت میانی انحنای غربی آب سزار و در کنار «کشور» و آب سیمیر قرار گرفته است که در شمال «آب دز» واقع شده‌اند. قله «گریوه» برج و با روی عظیمی را تشکیل میدهد که دارای شب‌های تندی است و در قسمتهای مرتفع خوددارای دیواره‌های تقریباً موربی می‌باشد. لایه‌های فوقانی آن تقریباً افقی هستند و اندکی نیز مایل به طرف قله‌ها می‌باشند. ظاهراً یک قله استوانه‌ای است. این قله<sup>های</sup> با نام «کوه گیریه» با ارتفاعی بیش از ۲۰۰۰ متری روی نقشه‌های انگلیسی و فرانسه نشان داده شده است.

## ۸—دره‌های «کشور» و گردنه «گردنه نوژیون»

نقشه راه آهن نشان میدهد که در حدود ۸ کیلومتری (پرواز مستقیم) شمال پیوستگاه آب سزار و آب سی روم، «آب کشور»، در ساحل غربی آب سزار، به این رود می‌ریزد. درباره اسم این رودخانه یعنی سزارچندان اطمینانی ندارم. چندین بار در محلی که در چند کیلومتر بالاتر است توقف کرده‌ام. یعنی جائیکه آب تازون در ساحل راست آب کشور وارد آن می‌شود. براساس نشانه‌هایی که لرها داده‌اند، یادداشت کرده‌ام که بعد از پیوستگاه «آب کشور» و «آب تازون»، این رود «آب سی زورا» نامیده می‌شود. ممکن است که این همان واژه «آب سی زره» باشد که «آ» آن بسیار خفیف تلفظ می‌شود. اگر این مسئله درست باشد، لذا این رودخانه «آب سی زره» نام دارد(؟؟).

«آب کشور» از شمال غربی و «آب تازون» از غرب و شمال غربی می‌آید. درست بعد از الحاق این دو رود، رودخانه‌ای تشکیل می‌شود که در بین کوههای کم ارتفاعی فشرده می‌گردد. سنگ آهکی در همان رودخانه همسطح و همتراز است. ولی در همان حوالی و اندکی در علیای پیوستگاه، دره گسغده می‌شود و

پوشیده از چمن و درختان منفرد می‌گردد. اندکی در شمال پیوستگاه یک روستای زمستانی وجود دارد. ارتفاع نزدیکترین کوهها اندک است. از نقاطی که می‌شد منطقه را دید، ملاحظه کردم که این مکان در مرکزیک فرورفتگی قرار دارد و این فرورفتگی تا شمال تونل ۸ امتداد می‌یابد. کوهها از شیب ملایم تا قله‌های مرتفع در کلیه جهات سر برافراشته اند و عبارتند از «چلان» در جنوب، «گربوه» در شرق، «کوه کله» در شمال و یکی از ارتفاعات اطراف «گردینگ نوژ یون» در شمال غربی. در شمال یا در شمال شرقی، نزدیک به راه جدید، قله‌ای است که چندان مرتفع نیست ولی حالت کاملاً مشخصی دارد و آنرا «توک سازلی بسے» می‌نامند. پیوستگاه رودها در ارتفاع ۸۰۰ تا ۹۰۰ متری سطح دریاست. کوره راههای زیادی در این منطقه همیگر را قطع می‌کنند که احتمالاً بسیار قدیمی هستند. کور راهی بطرف آب کشور و کوره راه دیگری در امتداد تونل ۸ بطرف آب سزار می‌آید. از کور راهی رفتم که در امتداد ساحل راست آب «تازون» بود ولی بزودی بطرف جنوب پیچید و از کوه بالا رفت تا به «گردینگ کولانک» یا «کوه جولانکی» برسد که قبل از آن صحبت کردیم. گویا گذشتن از آن باید بسیار دشوار باشد. کوره راهی که بطرف مشرق یا شمال شرقی می‌رود، به گردنه «گردینگ سیوالا» می‌رسید (که آنرا ندیدم) و احتمالاً تا «گربت»<sup>۳۴</sup> امتداد می‌یابد.

جاده جدید خرم‌آباد در امتداد ساحل چپ آب کشور امتداد دارد، ولی جاده‌های قدیمی لرها نیز از دره‌ای می‌گذرند که گاهی در ساحل راست و گاهی در ساحل چپ رود امتداد می‌یابند. دره از هر دو طرف توسط کوههای کم ارتفاعی محصور می‌شود که بیشتر شیب‌های آن سخت و پوشیده از غبار سیاه است. در بعضی از مکانها، این کوهها به رودخانه بسیار نزدیک می‌شوند، ولی تقریباً همیشه جائی را برای یک دشت سبز یا پوشیده از سبزه باقی می‌گذارند که رودخانه «کشور» بصورت مارپیچ در آن جریان دارد. در یکی از جاهائیکه دره در آن گستردۀ می‌شوند، جاده جدید عمق دره را ترک می‌کند. در ساحل چپ «کشور» یک قبرستان وجود دارد و در ساحل راست آن یک آسیاب آبی قدیمی است. در فاصله ۸ یا ۹ کیلومتری «تازون»، روی ساحل چپ رودخانه، فضای بزرگ و بازی وجود دارد که اندکی بالاتر از سطح آب است. این محل را «یل

أراز» می‌نامند. از این نقطه به بعد، جاده جدید بصورت زیگزارک با پیچ و خمهاي زیاد، در جهت شمال و شمال‌غربی از کوه بالا می‌رود تا به گردنه «گردینگ نوژ یون» برسد، برای رسیدن به این گردنه باید حدود ۱۰۰۰ متر اوج گرفت که برای اینکار حدود ۳۰ کیلومتر راه را باید طی کرد. این راه بخط مستقیم بسیار کمتر از آن است که از طریق جاده طی می‌شود. معدالک می‌توان از کور راههای کوهستان و در امتداد طول «کشور» نیز مسیر را طی کرد. نزدیک به «یل اراز» روی ساحل راست «کشور» در حوالی کوره راه، آبشاری وجود دارد که وقتی در اواسط خرداد از آنجا می‌گذشتیم زیبائی آن مرا غافلگیر کرد. آب روی سنگ موتبی می‌ریخت که کلاسیاوه بود، شاید آب زیادی نبود، ولی با چنان شدتی می‌ریخت که به همه جا می‌پاشید و اندکی را که سعی می‌کرد از آن بنوشد، کاملاً خیس می‌کرد. در تمام اطراف خرزههای باشکوهی وجود داشت و در مزرعه گندم که در مجاورت آن بود، درخت اثاری نیز وجود داشت که پر از گل قرمز بود. در تمام طول مسیر «کشور»، عمق دره پوشیده از مزارع کشت شده است. چند کیلومتر بالاتر از «یل اراز» پل ساده‌ای روی رودخانه انداخته‌اند و در حوالی مزارع گندم آبی خانه‌های زمستانی وجود دارند که نام آن‌ها «زی‌یوه» است.

اندکی در علیای «زیوه» دره به چند شعبه تقسیم می‌شود. «آب کشور» با گذشتی از جهت عرضی یک دره کناری در جهت شمال، و با پائین آمدن از مناطق «گردینگ نوژ یون» بشدت فوران می‌کند. دره اصلی در جهت شمال‌غربی امتداد می‌یابد. متأسفانه نام روودی را که این دره را آبیاری می‌کند نمیدانم. قله‌هایی که در این منطقه این دره را احاطه کرده‌اند بیش از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارند. در طول دامنه جنوبی دره، یال آن دارای نامهای گوناگون است. در برابر دره‌ای که رودخانه کشور در آن جریان دارد، کوه «می‌یاک» قرار دارد که از طریق یال مرتفع خود بنام «تویواش» از شمال به غرب امتداد می‌یابد. دنبال آن «هشتاپله»<sup>۳۵</sup> نامیده می‌شود که بلندتر از قبلی است و باز هم در جهت شمالی به غرب امتداد می‌یابد. براساس آنچه که به من گفته‌اند، بین «تویواش» و «هشتاپله» چند چشم وجود دارد که همه آنها را به نام کلی «تاف» یا «پتاب» می‌نامند. این چشمه‌ها از بطن کوهها به بیرون می‌جهند. تا آنجاییکه من می‌توانم

قضایت کنم، به این رودخانه شعبه دیگری نیز می‌پیوندد که احتمالاً از دره‌ای بشکل یک آبراه تنگ و عمیق می‌آید و ادامه آن در امتداد دامنه «هشتاپله» است. در طول یالی که دره را از دو جهت شمال شرقی محدود می‌کند، زمین‌های هموار و مرتفعی وجود دارند که بطور خفیفی مورب هستند. ارتفاع آنها بتدريج افزایش می‌يابد و توسط يالهای کم ارتفاع از يكديگر جدا می‌گردند. در اين سرزمين به مجموعه‌اي از مناطق مسکونی نيز برمیخوريم. كاملاً در عمق دره نزدیك رودخانه و در مقابل «توی واش»، «پاکو»، قرار گرفته است که مجموعه‌اي مرکب از منازل زمستانی است که روی زمین رسی ساخته شده‌اند. با اندکی انحراف، در رو بروی «پتاف» و روی زمین صافی که با تپه‌های پوشیده از بلوط محصور شده است، مجموعه دیگری نیز از خانه‌ها وجود دارند که «خونه‌شقی» یا «خونه‌شونه» نامیده می‌شود. وقتی هم که از دامنه‌ها بالا می‌رویم به منطقه‌ای مسکونی میرسیم که نام آن «ورک» است. اين مجموعه درست در مقابل «هشتاپله» قرار گرفته است. بنظر ارتفاع خونی در حدود ۱۵۰۰ متر و ارتفاع ورک در حدود ۱۷۰ متر بود. چنان بنظر می‌آيد که ارتفاع اين منطقه تا سطح دریا نسبتاً کم است.

چون در اوائل ماه فروردین به مدت يک هفته در «ورک» بودم و بعدها نیز بارها به آنجا مراجعه کردم، لذا بيشتر به توصیف آن می‌پردازیم. زمین‌های هموار و مرتفع این حوزه که «ورک» نیز متعلق به آن است، توسط يک يال کوهستانی از «گردنگ نوژیون» جدا می‌شود که جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی است. در منتهااليه جنوب شرقی آن، که قلل آن کم ارتفاع تر هستند، می‌توان از گردنگ کوچکی، از کوهستان گذشت. قسمت شمال غربی آن که مرتفع تر است، بنام «تف بزآب» نامیده می‌شود. ظاهراً در يالهای آن سنگهای آهکی بر سایر مواد تسلط دارند. يک برسی بسیار سطحی نشان میدهد که لایه‌های کوهستان بطرف شمال شرقی پائین می‌روند. اگر از «ورک» به قله کوه نگاه کنید ملاحظه خواهید کرد این کوه در قسمت فوقانی اش از دیواره‌های پرشیب و تقریباً موربی تشکیل شده است. بخش‌هایی از آن در قسمتی که بلافاصله در پائین آن قرار گرفته است، از تخته سنگهای آهکی تشکیل شده‌اند. در سایر جاهای زمین سرخ رنگ است و لکه‌هایی از تخته سنگهای آهکی سفید رنگ در آن دیده می‌شوند. این زمین سرخ

باید کاملاً خاکی و از گل رس باشد زیرا مکانهای نسبتاً صاف آن، آب را در خود نگه میدارد و زمین بطور خفیفی باطلاقی است بنحوی که علفها بصورت انبوهی در آن روئیده اند. ضمناً سنگهای ماسه‌ای هم دیده می‌شوند. خود «ورک» تشکیل زمین هموار و مرتفع کوچکی را میدهد که اندکی متمایل به جنوب غربی است و از طرف شمال شرقی به دامنه کوه محدود می‌شود و از جنوب غربی و غرب به جبال کوچک و تپه‌های سنگ ماسه‌ای محدود می‌گردد که در امتداد سلسله جبال اصلی هستند.

تند آبهای زیادی این زمین را آبیاری می‌کنند که از آبشارهای کوچکی روی سنگهای آهکی می‌ریزند. بعضی از آنها، منجمله رودی که در نزدیکی ورک است در تابستان خشک هستند. گیاه فراوان است و حتی در جائیکه زمین از سنگ ریزه‌های آهکی تشکیل شده است، در بعضی از قسمتهای آن روئیدنیهای سبزی وجود دارند. جنگل بلوط در این قسمت بر هر چیزی نسلط دارد و جنگل زیبای خوش آب و هوایی است که پارک را تداعی می‌کند. در جاهای حاصلخیزتر، بخصوص روی زمین‌های سرخ رنگ، علفها بسیار بلند هستند، لذا در حوالی «ورک» چمنزارهای واقعی پیدا می‌شود. در بعضی جاهای چهره زمین کاملاً دگرگون شده است که نتیجه تلاش مداوم گرازهای وحشی می‌باشد.

وقتی از ورک راه می‌افتیم و بطرف شمال غربی می‌رویم، سلسله‌ای از تپه‌های ماسه‌ای می‌بینیم و به دشتی میرسیم که آبی در آن جریان دارد که سرچشمۀ آن، «چشمه چیت» (چشمه سرد) نامیده می‌شود. با ادامه دادن در جهت شمال غربی، از مکان سختی می‌گذریم که پوشیده از سنگ است و به منطقه مسکونی «دیردووان» می‌رسیم که در حوالی اوائل خداد یک قرارگاه کوچ نشینی را در آنجا مشاهده نمودم. «دیردووان» که در جنگل بلوط واقع شده است، باید در همان ارتفاعی باشد که «گردینگ نوژ یون» قرار دارد، یعنی در ارتفاع تقریباً ۲۰۰۰ متری و شاید هم اندکی بیشتر.

گردنۀ یا گردینگ (گردینگ نوژ یون) (نوژ یوم؟) (یانیشیون، نوشون، نوشن) دره «آب کشور» را به دره ممتدی متصل می‌کند که توسط جویباری آبیاری می‌شود. این جویبار بطرف شمال غربی جریان دارد و بالاخره به آب خرم‌آباد می‌ریزد. این

گردنه را می‌توان با زمین بزرگی مقایسه کرد که یکطرف آن (یعنی جنوب‌غربی آن) روی «تف سبزآب» تکیه دارد و طرف دیگر آن (یعنی شمال‌شرقی آن) روی چند ارتفاع گذاشته شده است که این ارتفاعات به سلسله جبال بسیار مرتفعی بنام کوه کلاه (کوه گله و کوه گله) منتهی می‌شوند و در همان جهت اصلی «تف سبزآب» امتداد دارد. گذرگاه گردنه پوشیده از علف است و جنگل بلوط روی دو طرف دامنه‌های کوه امتداد می‌یابد. ارتفاع این گردنه بطور کاملاً متغیری ثبت شده است. مهندسین راه‌آهن در موقعیت‌های مختلفی توسط ارتفاع سنج از ۱۹۰۰ تا ۲۱۰۰ متر ثبت کرده‌اند. جاده جدید که در امتداد راه‌آهن خرم‌آباد است، از آنجا می‌گذرد.

بخش اعظمی از جاده خرم‌آباد از همین دره می‌گذرد تا بالآخره به دره بزرگی میرسد که از خرم‌آباد در جهت جنوب‌شرقی امتداد می‌یابد. در اینجا نام این دشت «کوزگا» است. در آخرین قسمت دره تنگ، که رود از آنجا می‌گذرد در طرف دیگر رود، سنگ زرد رنگ مرتفعی را می‌بینیم که بقیه دیوار را به دوش دارد. نام آن «قلعه گول» است. راه قبل از رسیدن به خرم‌آباد به دره وسیعی باز می‌شود که در حدود ۲۰ کیلومتر است.

## ۹— «چنار کال»، «ترس» و «گربت»

در طول مسافتی که بمدت یک هفته از دهم تا ۱۷ تیر همراه با خدمتگزاران کردم، مجموعه‌های مسکونی واقع در شمال «گردنگ نوژیون» را نیز دیدم. بیشتر این راه را با اسب طی کردم در حالیکه همسفرم پیاده طی طریق می‌کرد. بنابراین، چنین تصور می‌کنم که در این سفر، در طول یک ساعت، فاصله خیلی بیشتری را طی کردم تا در سفری که به دُم می‌رفتم، ضمناً راه هم آسان‌تر بود. لذا بطور منطقی می‌توان تخمين زد که ساعتی ۳ یا ۴ کیلومتر به خط مستقیم راه می‌پیمودیم.

روز دهم خرداد بین ساعت ۸ و ۹ از «گردنگ نوژیون» راه افتادیم، و بطرف گردنه در کوه کله می‌رفتیم که در شمال‌شرقی (۴۰ درجه) قرارگاه



شکل ۱۱ - سرپناهی در زیر سنگی که متمایل به دره عمیق «آب سی روم» است  
شکل ۱۲ - گیاه با شکوه در چنارکال

«گردینگ نورزیون» قرار داشت. (که بعدها تبدیل به آسایشگاه شد). ابتدا از ارتفاعات مشجری گذشتیم که «گردینگ نورزیون» را به «کوه کله» متصل می‌نمود. از اینجا به بعد، کوه راه از دامنه‌های این سلسله جبال بالا می‌رفت. از جاهائی گذشتیم که در آنها تمام سطح کوه، احتمالاً از سنگ آهکی شکسته و نرم شده تشکیل شده بود و خردہ سنگهای سفید رنگی را بوجود آورده بود که ابعاد آنها به همان اندازه‌ای بود که برای ساختن راهها بکار می‌روند. پوشش گیاهی آن عبارت بود از خارخسک‌های منفرد و خاروخاشاک تیغ دار. بعد از یک ساعت و نیم به گردنه «گردینگ زریش» (زرشک) رسیدیم. پوشش گیاهی آن فقری و بی حاصل بود، یعنی چند روئیدنی از گیاهان دیرپا که بصورت انبوه هستند. ولی منظره‌ای که در مقابل چشم ما گستردۀ بود، جالب و خیره کننده بود. در پیش پای ما دره بزرگی در زیر تابش نور خورشید قرار داشت و پشت سر آن جبال‌های کوهساران با ارتفاعات مختلف و با رنگ خاکستری روشن سر برافراشته بودند. دورتر از آن دره جدیدی را می‌توانستیم تشخیص دهیم که وسیع و ممتد بود. بالاخره افق ارتفاعات سلسله کوهساران را می‌دیدیم. از لری که در همان موقع روی گردنه

با او برخورد کردیم، راه را پرسیدم. فهماند که باید بطرف شمال شرقی برویم. در این جهت، در وسط مزارع سبز و زرد گندم و درپایی یک دامنه مشجر که دره را محصور می‌کرد، درخت عظیمی را دیدم که به رنگ سبز تیره بود، درخت چنار بزرگی بود (شکل ۱۲. خط نشان ۴۵ درجه). محل مسکونی «چنار گل» که باید قبل از هر چیزی آنرا میدیدیم، درست در کنار ما بود. دورتر، باز هم در همین جهت شمال شرقی، دره جانبی متولد را دیدیم. در اینجا نیز در زیر تابش شدید نور آفتاب در بین منظره سبز روشن، درخت بزرگی را می‌توان تشخیص داد که باز هم یک چنار غول آسا بود که بنظرمان بسیار بزرگتر از اولی آمد (خط نشان ۴۵-۵۵ درجه). این چنار باید در «گریت» قرار گرفته باشد که آخرین نقطه خط سیر ما است.

کوره راه بسیار سختی در اولین قسمت سراشیب قرار داشت که بنا چار باید از اسب پیاده می‌شد. چشم‌های درپایی کوه حوضچه‌ای را تشکیل داده و اطراف حوضچه را نیز سبزه پوشانده بود. در جهت «چنار کال» به راه افتادیم ولی نه بخط مستقیم بلکه بطرف جنوب شرقی پیچیدیم و قسمت انتهائی دامنه‌های کوههای را در پیش گرفتیم که دره را از این سو محدود می‌نمودند. ابتدا از چند منطقه مشجر گذشتیم که زمین آن غالباً ریگزار و سنگلاخی بود. در همین جنگل به اولین منطقه مسکونی بنام «بنه رز» رسیدیم که مزارع آن با چپرهایی محصور شده بود که از تنه درختان بریده شده بودند. خانه‌های آن حالت تابستانی داشتند. بتدریج که جلوتر رفتیم به زمین گسترده‌تری رسیدیم که عمق دره و روی تپه‌ها پوشیده از مزارع متعددی از گندم و جو بود. از آبراههای متعددی گذشتیم که مخصوص آیاری بود. بعد از دو ساعت و نیم پیاده روی، که از «گردینگ زرشک» شروع شده بود، به منطقه مسکونی «چنار کال» رسیدیم و به نزد خانواده‌ای رفتیم که روی دامنه مشجري در بالای مزارع مسکن داشتند. از آنجا از طرف شمال‌غربی چشم انداز بسیار وسیعی پیش چشم ما گسترده بود که از روی دره وسیعی می‌گذشت. در دورستها کوههایی را می‌دیدیم که خرم‌آباد را احاطه کرده بودند و طرح مبهم آنها با رنگ بنفش ملایمی زیر تابش نور خورشید دیده می‌شد.

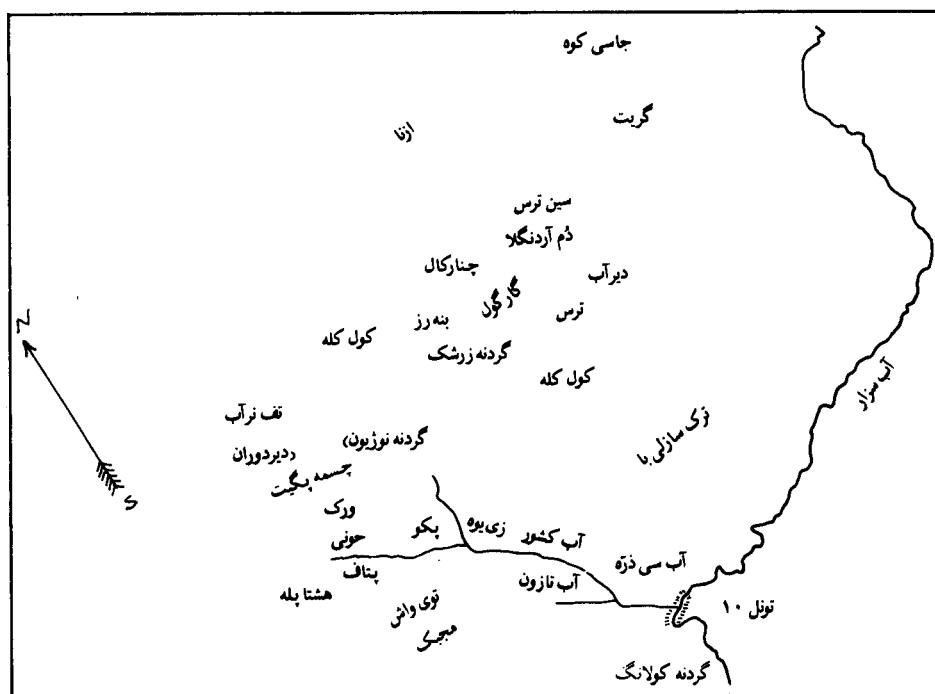
در چنار کال زمینهای کشت شده حالت پلکانی داشتند، چشم‌هایی درست

در پای دامنه‌ای از بین تخته سنگ‌های سفید رنگ بیرون می‌ریزد که خانه‌های تابستانی در آن دامنه قرار داشتند. ما در این مجموعه سکونت گزیده بودیم. آب این چشمه به کمک چند جوی آب، قسمتی از زمینی را که در پای دامنه قرار داشت آبیاری می‌نمود. از کناره درونی این زمین تخت و هموار، دامنه جدیدی شروع می‌شد که پوشیده از درخت، تخته سنگ و مجموعه‌ای از آسیای آبی بود. این دامنه تا عمق دره امتداد می‌یافتد و به مزارع آن ختم می‌شود. چند باب خانه خشت و گلی در مکانی ساخته شده بودند که نسبت به عمق دره مرتفع‌تر می‌نمود و نمونه‌ای از خانه‌های زمستانی ساکنان منطقه را نشان می‌داد. چنان‌بسیار عظیمی سایه خود را به میان یک مزرعه انداخته بود.

صبح روز بعد، یعنی دهم تیرماه، راه «ترس» را در پیش گرفتیم که در جنوب شرقی «چنار کال» قرار گرفته است. کوره راه در ابتدای روی دامنه مشجری که پشت چنار کال قرار داشت، می‌خرید و بالا می‌رفت و به دره وسیعی می‌رسید که درختان بلوط فضای مشخصی را روی علفهای عمق دره بوجود می‌آوردند. روی دامنه‌های بالاتر نیز که در شعاع دید ما قرار داشت، درختان و درختچه‌های بیشتری وجود داشتند. در قلعه مرتفع «کوه کله» نیز چند لکه برف دیده می‌شد (شکل ۱۶). این دره در طرف شمال توسط سلسله‌ای از تپه‌های کوچک محصور می‌شد که نام آن «سین ترس» بود. اندکی دورتر از ارتفاعات «گره گول» گذشتیم که در پایه «کوه کله» بطور عرضی دره را قطع می‌کنند و در بالای این ارتفاعات ذرین کوههایی که «ترس» نام داشت، زمین تخت و هموار و مرتفعی گستردۀ بود. برای اینکه از «چنار کال» به «ترس» برسیم، البته بشرط اینکه توقف‌های بلند مدتی داشته باشیم، باید یک ساعت و نیم تا دو ساعت وقت صرف می‌کردیم.

این زمین مرتفع، در جنوب غربی خود توسط کوهپایه‌های «کوه کله» محدود می‌شود. قله این کوه در فاصله دوری قرار داشت. بعدها برایم مسلم شد که این قله در مشرق (۹۰°) «گردینگ نوژ یون» قرار دارد. در جنوب شرقی، گذرگاهی در بین کوهها وجود داشت که از میان دره تنگی می‌گذشت و مطمئنم که بطرف آب ساز می‌رفت. چشم انداز ما، از این معتبر تا «گریوه» امتداد می‌یافتد. مشرق و

شمال شرقی این دشت را کوههای نسبتاً کم ارتفاع «دیرآب» محدود می‌کرد شمال آن نیز توسط ارتفاعات «دُم بَرَنگلا» محدود می‌گردید که آخرین امتداد «سین ترس» بود. راه ما در این گذرگاه، بین «دیرآب» و «دم بردنگلا» روی منطقه «گریت» امتداد می‌یافت. در مقام مقایسه با کوههای اطراف، منطقه تخت و هموار تقریباً همسطح «گردینگ نوژ یون» بود یعنی در حدود ۲۰۰۰ متر از سطح دریا ارتفاع داشت که «ترس» هم دارای همین وضعیت بود. زمین از مواد فروریخته و کاملاً سنگلانخی تشکیل شده بود. مسلم است که در اینجا در مقابل منطقه‌ای مسطح قرار داشتیم که از توده‌های سنگهای بهم فشرده تشکیل شده بود. چندین جویار بستر خود را روی این سطح گستردۀ و کاملاً صاف حفر کرده بودند. گیاهان وحشی این محیط حالت گیاهان استپی را داشتند، بيد گیاهی در آنجا بود که ساقه‌های بلند و اندکی کرک دار داشت و بصورت انبوه می‌روئید و خار.



شکل ۱۳ – قسمت شمالی منطقه ایل پابی

خسک‌هائی نیز در آنجا دیده می‌شدند. در بعضی جاهای لکه‌های سرخ رنگی دیده می‌شدند که گلهای ختمی آنرا بوجود می‌آورند. ضمناً گیاهانی نیز از نوع نسترن، علف ماست زرد رنگ، پونه وحشی کوچک و مجموعه‌ای از روئینهای خاردار از نوع لپه‌داران در آنجا مشاهده می‌شدند.

روز ۱۲ خرداد بین ساعت ۸ و ۹ «ترس» را پشت سر گذاشتیم. از گذرگاهی که بین «دیرآب» و «دم بردنگلا» قرار دارد و راجع به آن قبلاً صحبت کردیم، گذشتیم. در اولین قسمت آن، راه در عمق دره سبزی امتداد می‌یافت که منطقه «ترس» را به خاطر می‌آورد، ولی اندکی دورتر، راه به طرف راست می‌پیچید و در طول دره‌ای پیچ و تاب می‌خورد و بطرف دره بزرگ «گریت» پیش می‌رفت. این حالت بخصوص در مکانی وجود دارد که دره کوچکی به آن باز می‌شود که من در آن نقطه قرار داشتم.

براساس آنچه که برایم توضیح داده‌اند و نیز براساس آنچه که موفق شده‌ام از منزلگاه خود مشاهده نمایم توانسته ام مطالب زیر را تهیه کنم.

«گریت» دره‌ای است که عرض آن ۵ تا ۷ کیلومتر و طول آن تقریباً دو برابر عرض آن است. این دره از جهت شمال غربی و شمال بطرف جنوب شرقی و جنوب امتداد می‌یابد و در شمال غربی توسط تپه‌های محدود می‌شود. در جنوب غربی نیز «دیرآب» آنرا محدود می‌کند. در شرق و شمال شرقی، مجموعه کوهی را می‌بینیم که مرتفعترین آنها «جاسی کوه» است. دیواره‌های آن از قله تا «گریت» تقریباً صورت مورب پائین می‌آید. در جنوب «جاسی کوه» و در پای آن چنار عظیمی را می‌بینیم که قبلاً هم راجع به آن صحبت کردیم. دره «گریت» در شمال غربی به دره‌های دیگری نیز راه می‌یابد. آب سزار نیز باید در بالای کوههای جریان داشته باشد که «گریت» را محدود می‌کنند. در عمق دره منطقه همواری است که از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده است. در این دره، تن آبی را دیدم که بطرف جنوب شرقی جریان داشت ولی احتمالاً مسیر خود را در دورترها تغییر میدهد و در جهت مخالف راه می‌افتد و «گریت» را پشت سر می‌گذارد.

این دره‌ها که از لرستان شمالی به این حدود باز می‌شوند، دارای حالت ویژه خود هستند. این ویژگی را هم در رنگهای روشن و بخصوص در قسمتهای سبز

(بویژه در عمق دره) آن می بینیم و هم در قسمت های قهوه ای رنگ و غباری که روی دامنه های حوالی آن وجود دارد. فضای غالباً پر از غبار است با توجه به این نکته که کوهها کاملاً سایه دار هستند.

در عمق دره، چمنزارهای گسترده و نیز سبزیجات و مزارع کشت شده فراوانی وجود دارند ولی اصلاً درخت دیده نمی شود. بر عکس، همیشه روی دامنه ها درختان و درختچه های دیده می شوند ولی همانطور که در جنگل های «گردینگ نوژ یون» یا در «سی روم» دیدیم، در اینجا نیز جنگل غنی و متراکم وجود ندارد. بعد از چند روز که «گریت» را ترک کردیم، دوری شمال «ترس» زدیم و مجدداً به «چنار کال» رسیدیم. این مسیر را که او کوههای پست و کم ارتفاع می گذشت، در ۲ یا سه ساعت طی کردیم. در طول راه چشم انداز ما در جهت شمال و روی دره های «ازنا» امتداد می یافت که در مشرق و جنوب شرقی خرم آباد قرار دارند. نقشه های فرانسوی نام آن را «ازنه—Azna» ثبت کرده اند. بنابراین چنین استنباط می شود که «گریت» از طرف شمال غربی به «ازنا» باز می شود در حالیکه از «چنار کل» می بینم که دره از جنوب شرقی بطرف خرم آباد بالا می رود و راه «گردینگ نوژ یون» در آن امتداد می یابد.

## ۱۰—آب و هوای گیاهان

قبل از شرائط آب و هوایی منطقه صالح آباد صحبت کردیم. مهندسین راه آهن، در طول مسیر راه آهن جدید گرامانجهای را در چند ایستگاه کار گذاشته اند. دو ایستگاه آن در منطقه ای قرار دارند که ایل پاپی در آن زندگی می کند و اطلاعات این دو ایستگاه، برای ترسیم دیاگرامهای هواسنجی (شکلهای ۱۴ و ۱۵) مورد استفاده ام قرار گرفته اند. دیاگرامهای اول شامل قلمه کپی هستند که در قسمت جنوبی سرزمین ایل پاپی در ارتفاع ۴۷۰ متری سطح دریا قرار دارند (منطقه وسیعی که خانه مهندسین در آن قرار دارد). ایستگاه دوم در ۳۶ کیلومتری منتهی الیه جنوبی قرار دارد و «کشور» نامیده می شود. محل آن اندکی در جنوب تونل ۹ و آب کشور در قسمتی از دره آب سزار است که نسبتاً وسیع

می باشد. این ایستگاه در ارتفاع ۷۰۰ تا ۸۰۰ متری و روی زبانه‌ای از زمین ساحل چپ رودخانه قرار دارد که توسط یکی از مئاندرهای (خم رودخانه) آن محصور شده است. درجه هوا توسط یک گرماسنج الکلی مانگرم و می نیم سنجیده می شود. گرماسنج هائی که در خانه مهندسین در قلعه کپی وجود داشت در کنار پنجره‌هائی نصب شده بودند که سقفی فلزی روی آنها بود و جهت آنها به طرف شمال باز می شد. از آنجاییکه تقریباً همیشه و بخصوص در ماههای گرم سال در و یا پنجره دیگری نیز باز بود، لذا همیشه کوران شدید هوا وجود داشت.

دیاگرامها به روش زیر تهیه شده‌اند. مشاهده کننده هر روز درجه هوا مانگرم و می نیم را ثبت می کرد و سپس هفته‌ای یکبار میانگین ساده‌ای از این دو مجموعه می گرفت. این دو دیاگرام از فروردین ماه تا اسفند ماه سال ۱۳۱۴ تهیه شده است. با توجه به محل نصب این هواسنج‌ها متوجه می‌شویم که نمیتواند مستقیماً درجه هوا واقعی را نشان دهد. کسی که اطلاعات مربوط به درجه هوا را در اختیار می گذشت، عقیده داشت که با در نظر گرفتن این محل نصب، این حرارت سنجها معمولاً چند درجه بیشتر از درجه واقعی را نشان میدهد و احتمالاً این گفتار چندان بی منطق نیست، زیرا که درجه حرارت این حرارت سنجها در حدود ۵ درجه بیشتر از درجه حرارت واقعی هوا می باشد. این احتمال نیز وجود دارد که درجه حرارت هوا در زمستان خیلی پائین تر از آن باشد. با همه اینها، این دیاگرامها برای درک شرایط آب و هوای منطقه، یعنی همان حوالی که زندگی انسان، حیوان و نبات منطقه را شکل کلی می دهند، کمک قابل توجهی می کنند. در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ که در دره درونی آب سی روم بودم هر روز بعد از ظهر نگاهی به حرارت سنج خانه مهندسین می انداختم، که غالباً حدود ۳۵ درجه را نشان می داد. البته مدتی بعد، این درجه به ۴۰ رسید. ما در میان دیواره‌های کوهستانها بودیم و بهمین جهت میزان الهوایی که از آن استفاده می کردیم تحت تأثیر اشعه قوی منعکس شده از سنگهای روشن بود. هوا واقعاً گرم بود، علفها سوخته بودند و وقتی برای آب تنی می رفتیم در موقع برگشتن با یک ربع پیاده روی خشک می شدیم و گرما تحمل ناپذیر می شد. هوا زمستان ملایم بود و میانگین درجه هوا حتی یک هفته نیز به زیر صفر نرسید. البته در منطقه «کشور» ممکن است گاهگاهی برف بیارد،

و در قله کپسی نیز ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد. در جریان زمستان سخت سال ۱۳۱۵، در تونل شماره ۳ چند دفعه درجه هوا به زیر صفر رسید و براساس اطلاعاتی که محلی ها به ما دادند، این زمستان سخت، کاملاً استثنائی بوده است. دیاگرامهای هواسنجی این دو ایستگاه نشان میدهند که در این محل با یک آب و هوای قاره‌ای روبرو هستیم که چندان هم سخت نیست. حتی اگر حداکثر و حداقل درجه حرارت را در نظر بگیریم، اختلاف بین گرمترین ماههای تابستان و سردترین ماههای زمستان در حدود ۲۵ است. شدت نوسان درجه حرارت هوا در بهار و پائیز بیشتر است، و بهمن دلیل، منحنی ها وسعت زیادی از عرض و طول روزانه را در تابستان و زمستان نشان می‌دهند. در بهار و تابستان که آسمان تقریباً همیشه روشن و شفاف است و پرتوافکنی نیز شدت بیشتری دارد. شدت نوسانات نیز بیشتر است ولی در فصل پائیز با چنین شدتی مواجه نشدم، لذا نباید انتظار گرفتن نتیجه‌ای کاملاً دقیق را از این دیاگرامها داشته باشم.

درباره نزولات آسمانی، اطلاعاتی در مورد تعداد روزهای بارانی این دو ایستگاه را داریم.

### قلعه کپسی

فروردين اردبيهشت خرداد تير مرداد شهریور مهر آبان آذر دي بهمن اسفند

۱۳۱۴ ... ۶ ۵ ۴ ۳ ۲ ۱ ۰ مشاهداتي بعمل نياerde است

۱ ۹ ۳ ۵ ۰ مشاهدات متوقف شده اند ۱۳۱۵ ...

از فروردین تا اسفند ۳۵ روز بارندگی بوده است.

## کشور

فروردين اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفند

۱۳۱۴ بجز دوروزبارندگی در ماه خرداد مشاهداتی وجود نداشته ۵ مشاهداتی نبوده است

۸ ۳ ۵

۵ ۲ ۱۳۱۵

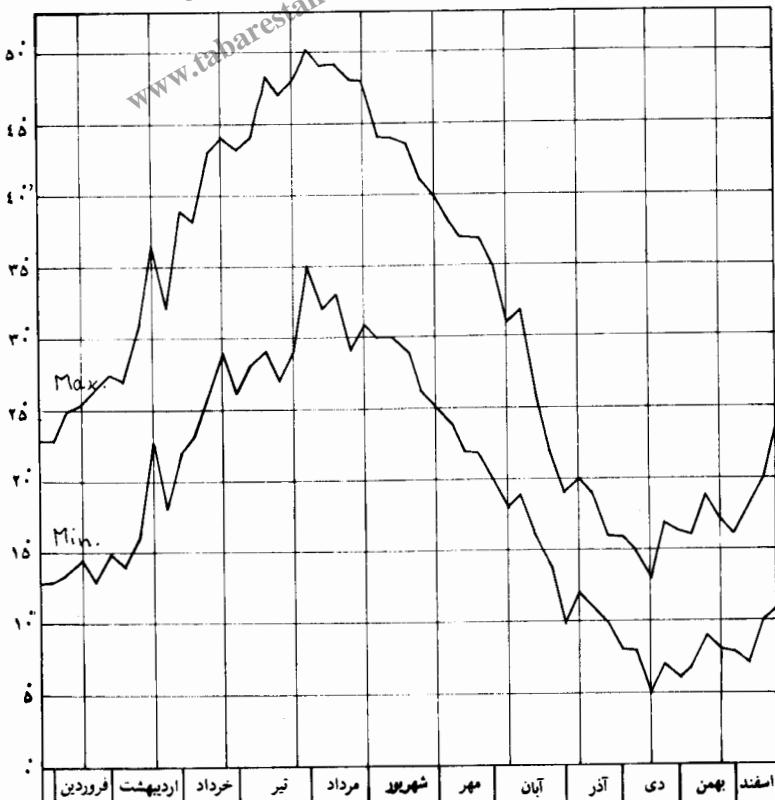
دومورد ریزش برف

۳ ۱۱ ۵

۱۳۱۶ مشاهدات متوقف بوده است

۲ روز ریزش برف

از فروردين ۱۳۱۵ تا اسفند همان سال ۳۴ روز بارندگی ~~نیواشتان~~ نباشته است.

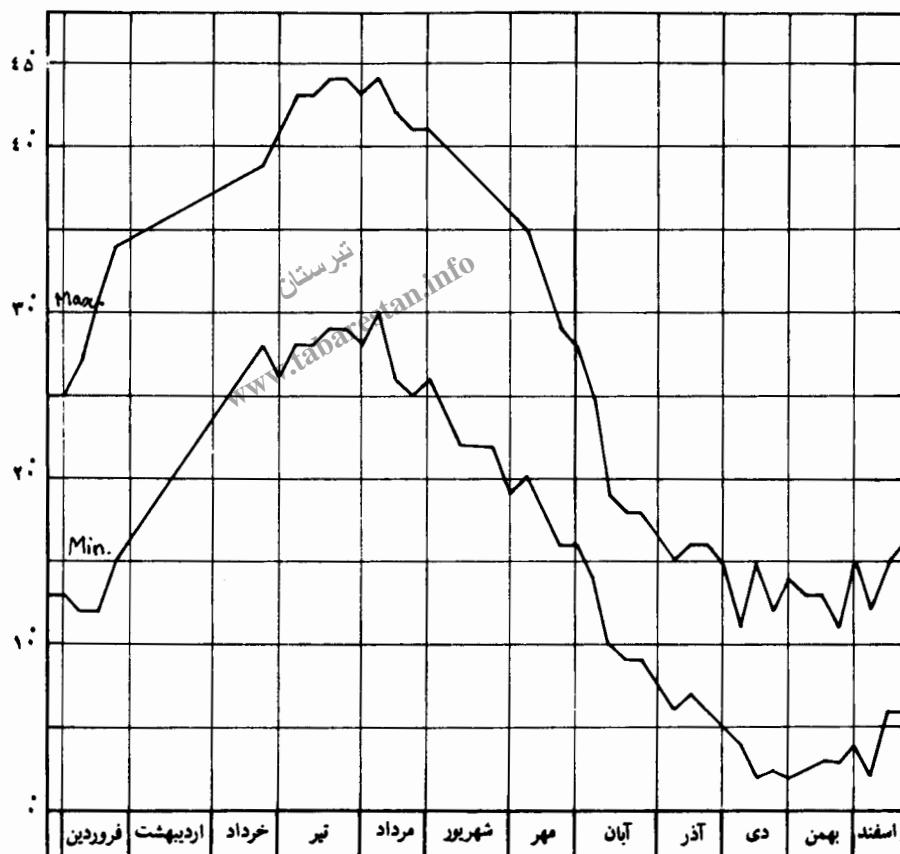


شکل ۱۴ - نوسان درجه حرارت هوا در سال ۱۳۱۴ در منطقه «قلعه کپی»

ملاحظه می شود، اساس آن بیشتر مبتنی بر بارندگی های زمستانی و بهاری است که حتی می تواند تا اول تابستان نیز ادامه داشته باشد. برعکس، از تیرماه تا مهرماه هوا کاملاً خشک است. مسلماً در این موارد نمیتوان براساس داده هائی که فقط به یک سال مربوط می شود متکی شد، ولی ثبت و ضبط دهسال (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹) نزولات آسمانی که در بیشتر شهرهای ایران به عمل آمده است، نشان میدهد که میانگین میزان بارندگی از خرداد تا مهر در اصفهان کمتر از ۵ میلیمتر در ماه بوده است و این رقم در سایر ماههای سال بیش از ۹ میلیمتر می باشد<sup>۳۴</sup>. میزان بارندگی در منطقه لرستان اندازه گرفته نشده است، معذالک مهندس قلعه کپی بررسی هائی در این منطقه انجام داده و تا ۶۰ میلیمتر بارندگی را تنها در یک رگبار چند ساعته ضبط کرده است. این مهندس میزان بارندگی را در جریان یک بارندگی بهاره که حداقل ۵ ساعت طول می کشد در حدود ۱۴۰ میلیمتر تخمین زده است. مسلماً این رگبار شدید موجب بالا آمدن سطح تمام رودخانه ها و آب ها می شود و سیلان های شدید و ناگهانی را بوجود می آورد. ولی بعد از بارندگی، سطح زمین بطور سریعی خشک می شود. مثال روشنی از این قضیه دارم: موقعیکه در «کشور» بودم در شب دهم فروردین ۱۳۱۴ بارندگی شدیدی شروع و در تمام طول روز بعد نیز بدون وقفه ادامه داشت. در روز یازدهم فروردین، در راه در دست اقدامی که در طول «آب سزار» در حال احداث آن بودند، راه افتادم. این راه در امتداد تونل ۸ تا آب سی روم ادامه پیدا می کرد. لذا از تندآبهای می گذشم که آب خنکی در آنها جریان داشت و می شد تشنجی را با آب آنها مرتفع کرد. اما بعد از ظهر روز دوازدهم فروردین که از همان راه برمی گشتم دیدم که تعداد معودی از تندآبهای هنوز آب داشتند. در طول تابستان فقط در یکی دو مکان امکان یافتن آب جاری روی دامنه های کوهها وجود داشت.

در مورد بارندگیها، بهمن را بدترین ماه می دانند. غیراز یکی دو مورد بارندگی های چند روزه در این ماه، در بقیه آن فقط رگبارهای مشاهده می شود. در ماه اسفند، حداقل در بخش ۳ (قلعه کپی) عملأً بهار شروع می شود و نزولات آسمانی این ماه را فقط رگبارهای تند و گذرا تشکیل میدهند. معذالک می توان به دوره های طولانی بارندگی نیز برخورد نمود که در خارج از ماه بهمن اتفاق

می افتد، کما یکی از طولانی ترین دوره های بارندگی، در آذر ماه ۱۳۱۴ اتفاق افتاد و در عرض یک هفته چهار روز بطور مداوم بارندگی وجود داشت.



شکل ۱۵— نوسان درجه حرارت هوا در سال ۱۳۱۴ در منطقه «کشور»

میل داشتم بتوانم از طریق مشاهداتی که در مناطق کوهستانی بدست می آوردم، به تکمیل نشانه هائی بپردازم که از ایستگاههای واقع در منطقه کم ارتفاع لرستان فراهم شده است، ولی هیچ نوع مشاهدات مداومی در این ناحیه انجام نشده است. معاذالک، در مورد گردینگ نوژ یون (در حدود ۲۰۰۰ متر ارتفاع)

می گفتند حداکثر حرارت آن در وسط تابستان به حدود ۳۲ درجه می رسد و در طول شهار تا ۵ الی ۱۲ درجه تنزل می یابد و در فصل زمستان، تا ۲۵ درجه زیر صفر را هم دیده اند. روی گردنی و منطقه مجاور آن، بارندگی های پائیزی از ماه مهر شروع می شود و دوره بارندگی تا ماه اردیبهشت بطول می انجامد. رگبارهای آن غالباً بسیار تند و خشن هستند. احتمال دارد که روی همین گردنی تا ۲ متر نیز برف بیارد به نحوی که اگر برف آن روییده نشود گذر از آن عملآ غیرممکن می گردد. برف روی گردنی فقط در اوائل فروردین ازین می رود و این عمل بدنیان هوای خوبی است که در دره بوجود می آید و سپس توسط رگبارهای متعدد و خشن قطع می شود. مسلم است که هم حجم نزولات آسمانی و هم تعداد دفعات و کمیت آن با ارتفاع محل رابطه دارد و در ارتفاعات بالاتر، این نزولات بليثتر می شوند. در شب سوم خرداد سال ۱۳۱۴ و صبح روز بعد آن، در «ورک» باران بشدت می باريده (ارتفاع ورک در حدود ۱۷۰۰ متر است). صبح بطرف خرم آباد راه افتادم که ارتفاع آن کمتر (در حدود ۱۳۰۰ متر) و درجایی قرار گرفته است که دره های بزرگی بهم ملحق می شوند. باران در طول راه بند آمد و دیگر با آن روبرو نشlim. ولی هنگامیکه به «ورک» بازگشتم، گفتند که همان باران روزهای متواتی باریده است. در مورد ریزش برف، اهالی «ترس» می گفتند که زمستانها ارتفاع برف تا سینه آدم می رسد. شاید بهمن دلیل است که همه چیز اینجا با جاهای دیگر متفاوت است. معمولاً در همه جا، خانه های زمستانی در خیلی پائین و در دره ها قرار گرفته اند، خانه های تابستانی در روی دشتها و جاهای مرتفع قرار دارند، در صورتیکه در این منطقه خانه های گلی زمستانی در ارتفاعات و روی دامنه های کوهها ساخته شده اند و شاید دلیل آن این است که در ارتفاعات بالا وزش باد زیاد است و خانه ها نسبت به دشت، کمتر زیر برف می روند.

ریزش فراوان باران و برف در کوهستانهای مرتفع دارای اهمیت زیادی برای گیاهان و شرائط زندگی منطقه است. ذخیره های بزرگ آب از همین ریزش ها و تندآبهای تابستانی پر می شود. در حدود دهم تیرماه هنوز هم لکه های برف در روی دامنه شمالی «کوه کله» نزدیک به یال دیده می شد که شاید از نزدیک دارای

و سعت زیادی باشد. ولی نمیدانم این برف تا کی باقی میماند (مراجعه شود به شکل ۱۶).

هر چند که مقدار نزولات آسمانی «قلعه کپی» و «کشور» بصورت میلیمتر ثبت شده است معدالک روشن است که دیاگرامهای آب‌شناصی این دو ایستگاه باید یادآور حوزه تحت قاره‌ای بوته‌زار باشد که دوره بارندگی آنها مصادف با سرديزین لحظات سال می‌شود. مهمترین اختلافی که بین یک دیاگرام آب‌شناصی جنوب ایتالیا و دیاگرام آب‌شناصی این دو ایستگاه وجود دارد در آنست که درجه حرارت دیاگرامهای آب‌شناصی جنوب ایتالیا در حد بیشتری است و دوره بارندگی‌ها بطرف بهار و اوائل تابستان است. برای همین است که در لرستان گیاهانی را می‌بینیم که در بیشتر موارد یادآور گیاهان مدیرانه‌ای است. با درنظر گرفتن اینکه یکی از گیاه‌شناسان دانمارکی در حال انتشار کتابی درباره ایران است که لرستان را نیز شامل می‌شود، من نمیخواهم در اینجا وارد جزئیات فلور منطقه شوم و فقط پراکندگی گیاهان آنرا بطور مشخص بیان خواهم نمود.

در لرستان جنوبی چند درخت نخل دیده می‌شود. خود من چند درخت کوچک نخل را روی ارتفاعات نزدیک به «کول مهک» دیدم. ضمناً روی عکسی که در دره آب دز، بین تونل ۲ و ۳ برداشته شده است، دیده‌ام که در آن حوالی نیز چند درخت نخل بزرگ وجود دارد. گیاهان دشت صالح‌آباد، همانطور که قبل از نیز گفته شد، ویژگی استپی پوشیده از علف را دارند. همین مورد در نقاط نسبتاً مرتفع کوهستان نیز وجود دارد. بنابراین، علف هم دره‌های «گرم امیر» را زیرپوش خود دارد، هم تسلط آن در مناطق هموار و مرتفع «قلعه کپی» مشهود است که نمونه آن را روی گله‌های محروم‌طی کم ارتفاع در شرق خانه مهندسان می‌بینیم. روی زمین‌های هموار و مرتفع «قلعه کپی» درختچه‌هایی نیز وجود داشتند. یکی از مهندسان اروپائی که مشاهدات و بررسی هائی را در منطقه انجام داده است، عقیده دارد که اگر مردم این منطقه استفاده اصولی از این درختچه‌ها می‌کردند و آنها را ریشه کن نمی‌نمودند، و سعت جنگلهایی که از آن‌ها تشکیل می‌گردید، بسیار گسترده می‌شد. مungkinاً بیشتر این درختچه‌ها و درختها را سوزانده و سرنگون کرده‌اند. برای اینکه علف امکان رشد پیدا کند و زمین را پوشاند<sup>۳۷</sup>،

مردم منطقه تمام درختان و درختچه‌ها را در طول فصول گرم آتش زده‌اند. در این منطقه در مسیر رودخانه‌ها گیاهان بزرگی از نوع «آرندو دوناکس – Arundo Donax» مشاهده می‌شود. قبل‌آن نیز گفته‌ام که این نوع گیاهان را در منطقه لرستان تا حدود مسیر رود «جلوراز» در «کشور» دیده‌ام.



شکل ۱۶ – دره بین «چنارکال» و «ترس»  
«کوه کاله» نیز در عمق تصویر دیده می‌شود

جنگل در این ناحیه از سلسله جبال مرتفعی شروع می‌شود که از طرف شمال حوزه زمین‌های تخت و هموار را محدود می‌کنند. دقیقاً نمیدانم که آیا این جنگل در مناطق مرتفع حالت پیشه دارد یا نه، ولی وقتی از فرورفتگی ڈم ڈم می‌گذشت، درختانی را دیدم که به همان قد و قطر درختان جنگلی بودند. دره‌های نیز درست در بالای این سلسله جبال قرار داشتند، درختان نسبتاً بزرگی را نیز در نزدیکی شاهزاده احمد دیدم و چند اصله تک درختی نیز که در دشت شکفت‌آور «لوله» وجود داشتند، نسبتاً بزرگ و قطری بودند. از بلوط‌های بزرگ «ڈم تخت شه» نیز قبل‌آن ذکری کرده‌ایم. بنظر می‌رسد که حد شمالی جنگل از دره‌های واقع در شمال

«گردینگ نوژ یون» می‌گذرد. در دشت «ترس» درخت وجود ندارد ولی همیشه روی تپه‌ها درختچه‌های پیدا می‌شود. در «جاسی کوه» در شمال «گریت» هنوز چند تائی بوته‌های بلند خار وجود داشت، ولی کوههای جنوب شرقی خرم‌آباد بسیار لخت هستند. فقط در منطقه سلسله جبال مرتفع می‌توان جنگل انبوه را مشاهده نمود و احتمالاً دلیل آن بارندگی فراوان و درجه هوای کمتر است. اگر در شمال لرستان، که کوههای آن مرتفع هستند، جنگل بتدریج محو می‌شود، احتمالاً بدلیل آن است که به حوزه خشک سلسله جبال می‌رسیم.

با مشاهده شرائط آب و هوایی این منطقه، انتظار داشتم که به گروهی از گیاهان خاص این نوع آب و هوا برسخورد نمایم. ولی عملاً فقط چند تائی از آن را پیدا کردم منجمله گیاه «مورد» بود که آنرا در منتها غربی «باغ لوه» دیدم. همچنین بیشه‌ای از جوانه‌های مورد را نیز روی کوه مخروطی شکلی پیدا کردم که اندکی پائین‌تر از پیوستگاه «آب سی روم» و «آب سزار» قرار داشتند. روی دامنه غربی آن، جویباری از آبگیری راه می‌افتاد که از آب نزولات آسمانی بوجود آمده بود. در قسمت درونی آن که شکل قیف داشت، مورد زیادی سبز شده بود. این دو نوع پوشش گیاهی که از خانواده مورد بودند در ارتفاع ۷۰۰ متری سطح دریا قرار داشتند. همچنین گل خرزه را نیز در بین گیاهانی قرار میدهم که حوزه‌های پوشش گیاهی را مشخص می‌کنند. این گلها را در قسمتی از مسیر رودخانه‌ها دیدم که از حوزه زمین‌های تخت و هموار قلعه کپی تا دره «کشور» و در بالای «للواز» قرار دارند و لذا ارتفاع آن از سطح دریا از ۴۰۰ تا ۱۰۰۰ متر است.

نوع درختی که در این جنگل غلبه دارد، بلوطی با برگهای خزان‌دار می‌باشد که نام علمی آن «*کرکوس پرسیکا* Quercus Persica» است. در بیشتر موارد درختان بصورت منفرد و جدا از هم هستند و منظره عمومی آن حالت یک پارک را دارد. در مناطق مرتفع تر، مثلاً در «ورک» و «دیرآب» دور این درختان را لایه‌هایی از گیاهان و سایر نباتات گرفته‌اند. دشت‌هایی نیز وجود دارند که پوشش آنها منحصرأ علف است. دامنه‌های بسیار شبیه دار و بخصوص دامنه‌هایی که پوشیده از غبار سیاه است (که غالباً از آن صحبت کرده‌ایم) تقریباً بدون گیاه هستند. بخار می‌آورم که جنگل واقعی را تقریباً در نزدیکی «سی روم» دیده‌ام. ولی متأسفانه

یادداشت نکرده‌ام که این درختان از چه نوع بوده‌اند. شاید از نوع درخت گردو، و شاید هم از نوع چنار بوده‌اند. بنظر می‌رسید که بطور کلی ارتفاع گیاهان در ارتفاعات بالاتر یعنی در حدود بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر بلندتر بود. غالباً تا روی قله‌های کوهها درختان و درختچه‌های مشاهده می‌شوند. در جائی، روی گردنه «زرشک» در «کوه کاله»، احساس می‌کردیم که در زیر محدوده جنگل قرار داریم منتها این حدود بیش از همه ویژگی‌های زمین‌های پست را داشت تا ارتفاعات را.

روی فلات‌های مرتفع شمال، یعنی در «ترس» و «گریت» حوزه جدیدی از گیاهان ظاهر می‌شود. در اینجا علفهای استپی و نیز گیاهان متعددی وجود دارند، لذا پوشش گیاهی آن بسیار سبزتر است و گونه‌هایی که در این منطقه وجود دارند بیشتر از نوع گونه‌هایی است که در گردینگ نوژیون وجود داشتند. با دیدن این امر در همان محله اول فکر می‌کردم که علت آن شاید در اختلاف ارتفاعی است که «ترس» با «گردینگ نوژیون» دارد، یعنی ترس در ارتفاع بالاتری قرار گرفته است. ولی متوجه شدم که منطقی تر آن است که علت این تغییرات را در گوناگونی جنس زمین جستجو نماییم. زمین ترس از موارد فروریخته تشکیل شده است ولی در گردینگ نوژیون، بخصوص در طرف جنوب که من آنرا بهتر می‌شناسم، جنس زمین از سنگ‌های آهکی باضافه مقداری کم خاک ترکیب یافته است.

در توصیف موارد مربوط به نقشه‌برداری متذکر شدم که در صالح آباد، گیاهان در اواسط فروردین هنوز سبز هستند، ولی در اواخر فروردین از تابش خورشید سوخته‌اند. گفته می‌شود که در قلعه کپی بهار در اوائل اسفند شروع می‌شود ولی در طول تمام زمستان درجه متوسط هوا بیشتر از ۵ درجه سانتیگراد است بنحوی که گیاهان نیز در طول این فصل می‌رویند. لذا می‌توان گفت بمحض اینکه اولین بارش‌های زمستانی در ماه آبان شروع می‌شود، گیاهان نیز رویش خود را آغاز می‌کنند. علفها در اوخر ماه فروردین زرد می‌شوند و قبل از نیز گفتم که علفها در ماه خرداد به چه میزان زرد و پلاسیده بودند. در همین موقع، یعنی حدود ۲۲ خرداد ملاحظه کردم که در دشت «لوله» گندم را درو و جمع می‌کردند. وقتیکه در دوازدهم و سیزدهم فروردین برای اولین بار به منطقه‌ای رسیدم که

محلٌ تلاقی رودخانه‌های آب سی روم و آب سزار بود (در ارتفاع ۴۵۰—۷۰۰ متری) گلهای بهاری زیادی را در آنجا دیدم. مدتی بعد، یعنی حدود ۲۲ اردیبهشت روی قله‌های کوتاه و مخروطی شکل این منطقه توانستم گیاهانی از خانواده دولپه‌ای‌ها را، چه بصورت سبز و یا بصورت گل بچشم. در پانزدهم تیرماه نوشته‌ام که مورد در نزدیکی باغ لوه، که در همان حوالی می‌باشد، گل کرده است. ولی در ماه خرداد عمق دره همان حالت و اثر خشکی بالاتر را داشت. موقعی که از هفتم تا سیزده فروردین در «کشور» بودم، مسیر پائین این رودخانه حالت بهاری داشت و گیاهان بومی محلی، گیاهان سی روم بخاراط می‌آوردند. بیشتر درختان شکفته شده و دارای غنچه‌های گل بودند. این منطقه نیز در تابستان، مثل دره آب سی روم بسیار خشک می‌شود.

وقتیکه در شانزدهم فروردین از گردینگ نوژیون (۲۴۰۰ متری) می‌گذشم درختان هنوز گل نکرده بودند. وقتیکه در دهم اردیبهشت به این محل بازگشتم، فراموش کرده‌ام که یادداشت بردارم ولی بخاراط دارم که درختان گل داشتند. در چهاردهم و پانزدهم اردیبهشت وقتی که از منطقه مرتفع سی روم می‌گذشم، جنگل آن سبز بود. وقتیکه اوائل اردیبهشت یعنی دوم و سوم آن در «ورک» بودم گلهایی در آن وجود داشت که ما این گلهای را در تیرماه در دانمارک می‌بینیم. در حدود ۱۹ تیرماه تازه در منطقه «حونی» در ارتفاع ۱۰۰ تا ۲۰۰ متری بالای ورک شروع به خرمن کوبی کرده بودند و این امر کاملاً با شرایط اقلیمی منطقه مطابقت دارد زیرا که در تیرماه گیاهان در «ورک» و «گردینگ نوژیون» شروع به خشک شدن می‌کنند. ضمناً در «ورک» بستر تندآبها نیز خشک بود.

روز چهاردهم تیرماه در گریت بودم و در امر درو حضور داشتم. در حالیکه در «ترس» هنوز خیلی مانده بود که به این مرحله برسند. یعنی گندم و ذرتی که در آنجا دیده بودم هنوز چندان سبز نشده بودند.

## ۱—نظری کلی به مناطق

دشتی را که در اطراف صالح آباد قرار دارد و قسمت لرستان آن مورد توجه ما است، از نظر جغرافیائی می‌توان به سه قسم تقسیم نمود. لرستان سفلی، لرستان

## مرکزی و لرستان علیا.

۱- لرستان سفلی از شمال به کوهپایه های جنوبی جبالی محدود می شود که در شمال قلعه کپی قرار دارند. لایه های اصلی پوسته زمین در اینجا عبارتند از سنگریزه، توده سنگهای بهم فشرده و خاک رس. ارتفاع هیچکدام از نقاط آن از ۵۰۰ متر تجاوز نمی کند. ساختمان این قسمت از سرزمین نسبتاً ساده است. لایه ها کم و بیش بشدت به طرف جنوب متمایل هستند و کوه تنگوان ناگهان در جنوب ظاهر می شود. این کوه کلاً از لایه های افقی تشکیل شده است. در شمال این حوزه، کمربندی از ارتفاعات وجود دارد که توسط تپه های نامنظمی از هم جدا شده اند. مجموعه ای از زمین های هموار و مرتفع فلات مانند نیز وجود دارند که در ارتفاعات متغیری قرار گرفته اند و ما از بین آنها به ویژه به توصیف قلعه کپی پرداخته ایم. علفهای استپی گیاه مسلط این قسمت است ولی انبوهی از گیاهان خاردار نیز در آنجا پیدا می شود. در مسیر جویبارها و رودخانه نیز جنگلی از نیزارها بوجود آمده است. احتمالاً از اولین لحظه بارش ماه آبان علف این منطقه شروع به روئیدن می کند و تمام زمستان را دوام می آورد ولی در اوائل اردیبهشت شروع به زرد شدن می نماید و در تمام طول تابستان کاملاً خشک است.

۲- منطقه مرکزی از کوهپایه های شمالی فلات لرستان سفلی شروع شده و در دامنه های شمالی کوه کله امتداد می یابد. ارتفاع قله کوههای آن بدون تردید از بلندترین ارتفاعات لرستان سفلی ۱۰۰۰ متر بیشتر است و ارتفاعات آنها به بیش از ۲۵۰۰ متری نیز می رسد. سنگ آهکی بیشترین سنگی است که در این منطقه وجود دارد. ضمناً سنگهای ماسه، سنگهای تخت، توده سنگهای بهم فشرده و غیره نیز وجود دارند ولی در اینجا نیز مثل همه جای لرستان که من فرصت و موقعیت بررسی آنها را داشتم، بخارط می آورم که فقط به سنگهای رسوبی برخورده ام که هرگز فورانی نبوده اند.

ساختار این منطقه بسیار پیچیده تر از قسمت لرستان سفلی است. فشندگی چیز خود را سخت تر است. لایه ها غالباً در انتهای خود صاف شده اند. بنظر می رسد که در قسمت جنوبی سرزمین، هنوز هم رابطه بسیار ساده ای بین ساختمان و امتداد دره هائی که از جهت لایه ها، طولی هستند، وجود داشته باشد. در حالیکه

رودنخانه‌ها در طول سلسله جبال در گلزارگاهها و تنگ راهها جریان می‌یابند. دره در اکثر قسمتهای لرستان مرکزی ساختمان زمین بسیار پیچیده است و نمیتوان براحتی فرمول ساده‌ای در آن پیاده کرد. قله‌ای که چین خوردگی عمیقی دارد، مثل گریوه، در امتداد غربی حوزه ظاهر می‌شود. این همان قسمت لرستان است که در آن به وحشی‌ترین اشکال زمین برمنی خورده‌یم و ویژگی آن بحدی است که بیشتر تونل‌های آب سازار و آب دز درست در همان نقطه قرار گرفته‌اند.

از اطلاعاتی که درباره ایستگاه «کشور» در منطقه مرکزی داریم، نمی‌توانیم به فهمیم آیا بارندگی آن بیشتر از «قلعه کپی» است یا نه. اما میزان بارندگی ایستگاهی که در دره‌ای در محدوده سلسله جبال مرتفع وجود دارد، باید معمولاً نسبتاً کم باشد. مطمئناً میزان باران ارتفاعات خیلی بیشتر است. درجه هوای آن کمتر از لرستان سفلی است و زمستان آن به گونه‌ای نیست که گیاهان را مجبور به خواب زمستانی کامل کند. نزدیک «کشور» و در دره سفلی «آب سی روم» و قسمت میانی «آب سازار» در اواسط فروردین گیاهان بومی بهاری ظاهر می‌شوند. بنابراین گیاهان این ناحیه کمی دیرتر از «قلعه کپی» می‌رویند. در خرداد ماه گیاهان از تابش نور خورشید می‌سوزند. در مورد آب و هوا و گیاهان آن، مسلم است که در این دره‌های بزرگ میتوان بین عمق دره و دامنه‌های مرتفع کوهها تفاوت قائل شد. تردیدی نیست که بارندگی در کوهها بیشتر است ولی زمستان آن بقدرتی سرد است که گیاهان آن را مجبور به یک دوره خواب زمستانی می‌کند. وقتیکه درختان در «گردینگ نوژ یون» جوانه می‌زنند، در دشت صالح آباد دوره رشد آنها تمام شده است. علت اصلی کوچ لرها در همین تفاوت‌هایی است که در دوره مربوط به رشد گیاهان وجود دارند.

براساس معیارهای جغرافیای گیاهی، لرستان مرکزی قبل از هرچیز، یک منطقه جنگلی است. در نواحی کم ارتفاع آن نیز مجموعه گیاهانی را می‌بینیم که یادآور سرزمینهای مدیترانه‌ای هستند. ولی تقریباً در همه جای آن می‌توان روی دامنه‌های کوهها و روی زمین‌های هموار و مرتفع آن و یا در دره‌های آن، جنگلها و درختهای بلוט را مشاهده کرد. در مکانهای حاصلخیزتر درختها بسیار تنومند و بزرگ می‌شوند و دور آنها را علف و سایر گیاهان می‌گیرند. اینکه آیا ارتفاع

کوهها از حد جنگلها می‌گذرد، مبهم است. روی دامنه شمالی بالهای مرتفع‌تر، در تیرماه باز هم می‌توان لکه‌هایی از برف را مشاهده نمود. وبالاخره باید بخاطر آورد که در دره‌های کم ارتفاع منطقه مرکزی باغ‌های بزرگ میوه وجود دارد که درختهای آن انار، انگور، انجیر وغیره است.

۳- منطقه علیا از «کوه کله» شروع می‌شود و در جهت شمالی تا دوردستها ادامه می‌یابد. حدود سرزمین آن را در قسمت نقشه‌نگاری توضیح نماییم. اگر وسعت آن را براساس نقشه‌ها بسنجم، بالهای کوهها در این قسمت از لرستان به ارتفاعات مشابه با لرستان مرکزی می‌رسند، ولی بطور کلی، عمق دره‌های این قسمت نسبت به عمق دره‌های قسمت‌های دیگر، در ارتفاع بالاتری قرار گرفته است. شکل کوهها مدورتر از شکل کوههای جنوب است و دره‌های آن نیز گستردگر می‌باشد. برای همین است که لرستان شمالی حالت بازنگری و روشن‌تری دارد. عمق دره‌ها غالباً صاف‌تر از یک دشت است و در بیشتر موارد این حوزه‌های هموار و مرتفع از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده‌اند. غباری نیز که در هوا معلق است نشانگر ذخایری از خاک بسیار نرم می‌باشد که باد می‌تواند آنها را از دشت‌های مرتفع درونی ایران بیاورد.

در مورد آب و هوا منطقه مطلقاً مشاهداتی نداشته و تحقیقاتی انجام نداده‌ام. لیکن گیاهان «ترس» نشان میدادند که نسبت به قسمت جنوبی تر لرستان بسیار تازه‌تر و شاداب‌تر هستند. در اینجا علوفه استپی لایه جدیدی از گیاهان هستند که مسلط شده‌اند، ولی در حال حاضر ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر بلندتر از آن ارتفاعی هستند که در لرستان سفلی وجود دارند. مشخصه بارز آن پوشیده شدن زمین از علفها و گیاهان در تمام مکانهای هموار و مرتفع است. روئیدنیها و درختچه‌ها در محدوده شروع باله ظاهر می‌شوند. ضمناً جنگلها<sup>۳۸</sup> و بیشه‌های متعددی نیز در این منطقه وجود دارند که نمونه آنها را در کوههای کم ارتفاع بین «گریت» و «چنار کال» می‌بینیم. بعنوان یکی از نشانه‌های ویژه منطقه ذکر این نکته ضروری است که کشت زیادی را مشاهده کردم که شبکه‌های آبیاری آنرا انسانها بوجود آورده بودند، ولی ندیدم که باغ‌های بزرگی<sup>۳۹</sup> با این روش شبکه‌های آبیاری بوجود آمده باشند.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## کتاب دوم

### زندگی اقتصادی، فرهنگ مادی

#### ۱۲ - حدود منطقه مسکونی ایل پاپی. همسایگان آن

مرز گسترش ایل پاپی در شرق به «آب سزار» و «آب دز» محدود می‌شود. در «گریت» دیدیم که ایل پاپی در سرزمینی زندگی می‌کرد که گستره آن در جهت مشرق تا آب سزار امتداد می‌یافتد و بختیاری‌ها در طرف دیگر رودخانه، ساکن بودند. اندکی رو به جنوب و به نزدیک آب سزان نوعی از استحکامات وجود دارد که پاپی‌ها در جنگهای بین خود و بختیاری‌ها از آن استفاده کرده‌اند. در قسمتی از امتداد «آب سزار»، یعنی بین «کشور» و «آب سی روم» که این مسیر را شخصاً طی کرده‌ام، مرز بین پاپی‌ها و بختیاری‌ها را همین رودخانه تشکیل می‌داد. موقعیکه در قلعه کپی، از آب دز صحبت به میان می‌آوردم، پاپی‌ها می‌گفتند که آنها در همان ساحلی زندگی می‌کنند که ما بودیم و بختیاری‌ها در ساحل مقابل قرار دارند.

پاپی‌ها را تا ۴ یا ۵ کیلومتری جنوب قلعه کپی دیدم و احتمال دارد که قلمرو آنها تا «آب دز» نیز ادامه داشته باشد. در جنوب غربی، مرز بین پاپی‌ها و قلاوندها از نزدیک «قلعه شیخ» می‌گذرد<sup>۴۰</sup>. «ادموند»<sup>۴۱</sup> از شاهزاده احمد به نحوی صحبت می‌کند که در قلمرو قلاوندها قرار گرفته است. این موضوع برای من بسیار اهمیت دارد زیرا که متولیان این امامزاده از پاپی‌ها بودند و بهنگامی که این شهر را دیدم، آنها از این موضوع صحبتی به میان نیاوردنند. از سوی دیگر، وقتی پرسیدم که چرا نام ایل پاپی مثل سایر ایلات به «وند»

ختم نمی شود، جواب دادند که «پاپی» ها و «میر» ها «مال شاهزاده احمد» بوده اند. لذا جای تعجب خواهد بود اگر زیارتگاه شاهزاده احمد خارج از منطقه ای باشد که سکونت گاه این دو ایل است زیرا که ظاهراً این دو ایل به نحو خاصی به این شاهزاده وابسته هستند.

ضمناً تصور می کنم که تمام منطقه ای که بین «لولاه» و «للری» واقع شده است به سرزمین ایل پاپی تعلق دارد، هرچند که در قسمت حاشیه ای آن می توان قلاوندها را نیز دید. روی زمین هموار «لولاه» به خویشاوندان یکی از متولیان زیارتگاه شاهزاده احمد برخوردم و در «للری» رعیت ها تحت نفوذ خوانین پاپی قرار داشتند. در مسیری که این محل را از یکدیگر جدا می کنند کسی بما نگفت که ما از حوزه ایل پاپی خارج شده ایم و همانطور که در قبل اشاره کردم، یکی از خوانین پاپی اخیراً از همین راه از «قلعه کپی» به «سی روم» رفت است.

در قسمت جنوبی تر، هم «سی روم» و هم «دیردوان» در درون سرزمین ایل پاپی قرار دارند. روی جاده جدیدی که از «گردینگ نوژ یون» به خرم آباد می رود، قبل از اینکه کوه را ترک کنیم از سرزمین ایل پاپی خارج می شویم. همسایگان ایل پاپی در طرف غرب «دیرکوندها» هستند و بدون تردید شمالی ترین قسمت سرزمین «دیرکوندها» در همین نقطه قرار دارد. براساس نقشه فرانسوی، این ایل در طول بزرگترین قسمت مرزی غربی، همسایه ایل پاپی است. ادموند «قلاوندها» را تیره ای از «دیرکوندها»<sup>۴۲</sup> می داند. اندکی دورتر و در روی جاده خرم آباد، ایل «میر» در «کورگا» ساکن است و «بهاروندها» در منطقه ای هستند که در جنوب این شهر قرار دارد. اگر در جهت غرب به جنوب غربی سرزمین بهاروندها راه خود را ادامه دهیم، ابتدا به «جودکیس ها» در بالای «چگنی» ها برمی خوریم و اندکی دورتر با ایلی بنام «حسن وند»<sup>۴۳</sup> روبرو می شویم.

«چنار کال»، «ترس» و «گریت» در شمال سرزمین پاپی ها قرار دارند. همسایگان آنها در شمال غربی سگوندها هستند که در «ازنا» سکونت دارند (گروه سگوند علی خونی)<sup>۴۴</sup>. در شمال، ایل «دلوند» وجود دارد. ایل مهم «بیراوند» در سرزمینی سکونت دارد که بین خرم آباد و بروجرد واقع شده است. از بین ایلات شمال، از «سیلانخوری» ها نام ببرم که در دره گسترده ای در جنوب شرقی بروجرد

زندگی می کنند. معذالک نمیدانم که آیا این ایل در نقطه‌ای برحورد مستقیم با ایل پاپی دارد یا نه<sup>۴۵</sup>

بنابراین، سرزمینی که ایل پاپی در آن رفت و آمد می کند، نسبتاً وسیع است. فاصله جنوبی - شمالی آن بیش از ۷۰ کیلومتر است و فاصله شرقی - غربی آن در بعضی از جاها به ۳۰ کیلومتر می رسد. مساحت آن در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومترمربع است.<sup>۴۶</sup>

### ۱۳- طبقات اجتماعی و سازمان ایل

طبقات اجتماعی و سازمان قدیمی ایل پاپی در حال حاضر درحال انهدام است و برای همین است که وقتی میخواهم تابلوی زیر را از سازمان ایل پاپی که مربوط به دوره اخیر است<sup>۴۷</sup>، ترسیم کنم باید احتیاط‌های لازم را به جا آوریم. خوانین که در ایل دو طبقه اجتماعی وجود دارد: رعیت‌ها و خانواده خوانین. خوانین که تعدادشان بسیار کمتر است، بر رعایا تسلط دارند و به سحی از اصحاب مالک زمین‌ها هستند. این اختلاف طبقه اجتماعی خاص ایلات لر نیست بلکه در تمام اجتماعات روستائی ایران نیز وجود دارد. در لرستان مفهوم رعیت را به شرح زیر برایم تعریف و تعبیر کردند. رعیت‌ها کارگرانی هستند که رعیتی می کنند، یعنی به کشاورزی و دامداری می پردازند، رعیت، که جمع آن رعایا می شود کلمه‌ای عربی است که در زبان فارسی راه یافته است که بیانگر تابع، دهقان و بخصوص کسی است که مسلمان نیست. و مفهوم رعیت به همین موضوع مربوط می شود که حساسیت رعایت، دقت و مواظبت از آن استنباط می گردد. خان یک کلمه فارسی متداول برای بیان نجیب‌زادگی است. در زبان لری آن را «خو» تلفظ می کنند و بعد از اسم شخص بکار می بزنند، مثل عدل خو (عدل خان) وغیره.

در بین پاپی‌ها، واژه‌های دیگری نیز برای نامیدن و مشخص کردن این دو طبقه اجتماعی وجود دارد. با خدمتگزارم بدیدن یکی از فامیلهای خوانین رفته‌یم. با وجود اینکه مردهای خانواده‌های خوانین غالباً خوش‌بنیه و زیبا هستند و بینی عقابی و چشمان قهوه‌ای و موهای مشکی دارند و اروپائیان جنوبی را بخاطر می آورند،

این مرد صورتی درشت داشت که چندان مطبوع نبود. از او خوش نیامد و موقعی که خانه او را ترک می کردیم، با صدای بلند بخود گفتیم «ولی این مرد که یک لر نیست و شbahتی به لرها ندارد» و خدمتگزارم پاسخ داد «نه خیر این یک لر نیست» آنچه که او فکر می کرد درست بود ولی به چیز دیگری می اندیشید که خلاف اندیشه من بود. الان می فهمم که خدمتگزار من نیز خود را یک لر نمی دانست. خانواده های خانها «خوانین» هستند (جمع مكسر عربی خان، خوانین می شود)، یعنی نجیب زادگان، در حالیکه «لر» دارای همان مفهوم «رعیت» است. در زبان فارسی متداول نیز کلمه لر را بطور کلی برای اهالی لرستان<sup>۴۸</sup> بکار نمی بردند، بلکه بیشتر دارای مفهوم «دهانی» «مرد خشن و ناهنجار و بی نزاکت» و نیز برای مفاهیم مشابه آن بکار می بندند. برای مشخص کردن زنان خانواده های خوانین نیز از کلمه «خاتین» استفاده می شود.

خانواده های خوانین اعمال اقتدار می کنند و به رعیت ها فرمان می رانند. وقتی از اقتدار آن ها صحبت به میان می آید، کلمه «зор» را بکار می بندند. خان ها دارای «зор» هستند و رعیت ها زور ندارند. همراه با یکی از بستگان خوانین، بدین یکی از رعیت ها رفتیم و شب را پیش او گذراندیم. موقعیکه خواستم مؤدبانه از مزاحمتی که برایش بوجود آورده بودم، معذرت بخواهم و تعارف کنم و غیره، همراهم آرنجم را فشار داد. کمی بعد که با او تنها بودم، گفت «این مرد رعیت من است و هر وقت من بخواهم باید در خدمت ما باشد». اقتدار و قدرت خانواده خوانین بیشتر از اینهاست و یکی از اروپائیان می گفت که یک نفر خان در غیاب خود می تواند زیردستانش را تحت فرمان پسر ده ساله اش بگذارد و آنها باید از او اطاعت کنند.

او می گفت که بین خانواده خوانین و رعیت ها هیچ نوع ازدواجی صورت نمی پذیرد ولی با وجود همه اینها، هیچ نوع اختلاف مشخص اجتماعی بین آنها وجود ندارد<sup>۴۹</sup>. وقتیکه می خواستم شجره النسب خوانین ایل پاپی را بهرس و بنویسم، روی بعضی از افراد فامیل بحث داشتند. و یکی از افراد حاضر گفت که «آنها را ننویس، آنها کار می کنند». ظاهرآ آنها چند نفری از فامیل خوانین بودند که مغضوب گشته و مثل رعیت ها زندگی می کردند. در موقعیت های کنونی که

خانواده‌های خوانین چندان ثروتمند نیستند، گاهی موقع می‌توان خانی را دید که در مزرعه خود کار می‌کند و مثلاً به آبیاری مشغول است.

این اختلاف طبقاتی می‌تواند موجب پاره‌ای تحقیرها شود که از طرف خوانین روی رعیت‌ها اعمال می‌گردد ولی با وجود آن باید افزود که در زندگی روزانه رابطه بین آنها بسیار ساده است و از یک ویژگی شیخوخیت برخوردار می‌باشد. بهنگام شب‌نشینی‌ها، هنگامیکه در کنار آتش یکی از خوانین نشسته بودم، چوپانان و خدمتگزاران می‌آمدند و در کنار ما می‌نشستند و درست همطراز با ما سخن می‌گفتند. اگر غذای خوبی نیز برای ما می‌آوردند، بقیه آن غذا را نیز به آنها می‌دادند.

یک خانواده خان معمولاً دارای رعیت‌هایی است که به او وابسته هستند. رعیت‌ها همراه با افراد خانواده‌اشان در همان قرارگاه فامیل خوانین زندگی و به اشکال مختلف برای این خانواده کار می‌کنند. موقعیکه یک نفر خان در مورد رعایای خود سخن می‌گوید آنچنان صحبت می‌کند که گوئی از افراد خانواده خود سخن می‌گوید. از این نوع موارد بسیار شنیدم و در یکی از موارد علت آن را سوال کردم. جواب دادند که گاهی، برای اینکه آنها «رعیت»‌های خوبی باشند نام خانوادگی خود را به آنها میدهیم. رعیت‌ها دارای آزادی عمل<sup>۵</sup> فراوانی هستند. چنانکه از خانی که به «ترس» فرمان می‌داد شنیدم که شکوه می‌کرد از اینکه رعیت‌هایی که در پیش او خدمت می‌کردند، این تاستان به «ورک» رفته‌اند، زیرا که در «ترس» زمین برای کشت از حد معمول کمتر است.

اگر رعیتی خدمتگزار مردی از خانواده خان باشد، مجبور است که ازوی حمایت کند و به کارهایشان رسیدگی نماید. اگر خارجی‌ها خدمتگزاران و راهنمایان خود را از بین خانواده‌های خوانین انتخاب می‌کنند، شاید بمنظور استفاده از همین رابطه و اصول آن باشد. این شخص وابستگی زیادی بین خود و ولینعمتش احساس می‌کند و در هر شرایطی مدافعانه اوت و به انحصار گوناگون به امور وی رسیدگی می‌نماید و به اندازه‌ای به خواجه خود وابسته است که غیر از او کاری برای کس دیگری انجام نمی‌دهد، حال این شخص هر کس که باشد مگراینکه خواجه وی به او دستور همکاری با آن شخص را بدهد و او را وادار به آن کار کند.

در مقابل از ولینعمت خود انتظار دارد که نیازهای او را برأورده نماید.  
روابط اقتصادی موجود بین خوانین و رعایا را با تمام جزئیات آن در فصل  
مربوط به مالکیت مطرح خواهیم کرد.

هم در خانواده‌های خوانین و هم در بین رعایا، تشکیلاتی وجود دارد که جمله زیر بیانگر روح این تشکیلات است. «هر ایل یک رئیس<sup>۵۱</sup> و هر آبادی یک کدخدا» یعنی هر ایل رئیس خود را دارد و هر آبادی کشت شده‌ای دارای یک کدخدا می‌باشد. مقام و منصب کدخدائی در تمام ایران شناخته شده است ولی من نمیتوانستم مشابه و هم‌دیف آنرا در بین لرها پیدا کنم. کدخدا در بین رعایای یک محل<sup>۵۲</sup> شخص اول است. مهمنان بیگانه را او می‌پنیرد و برای انجام دادن یک کار و یا توقف آن کار او تصمیم می‌گیرد. اگر رئیس خانواری و یا رئیس محله‌ای میل دارد که کاری انجام شود، به کدخدا مراجعه می‌کند و کدخدا حسن انجام آن را عهده‌دار می‌گردد.

موقعی برایم پیش آمد که بپرسم کدخدائی محل کیست، منجمله، موقعیتی بود که زمینه مزاح کردن وجود داشت و میخواستم در قالب مزاح و شوخی فرق بین کدخدا و رئیس را بفهمم و متوجه شدم که مفهوم رئیس بسیار جدی‌تر است و عنوان کدخدائی جای آنرا نمی‌گیرد. در قرارگاهی که بودم، رئیس واقعی آن حضور نداشت و با لحنی شوخی به برادر کوچکتر که در غیابش مسن‌ترین فرد فامیل خوانین موجود بود، گفتم «حالا تورئیس هستی»، ما در او با حالتی که گویا این جمله را نپسندیده است سر را بالا انداخت. او بدون تردید بیم آن داشت که زنان رئیس غایب این موضوع را بشنوند و خشمگین شوند. در شرائطی دیگر در محلی صحبت می‌کردم و گفتم که «در فلان جا یکی از برادران از بین سایر برادران خود رئیس بوده است»، به تنیدی خاطرنشانم نمودند که فلانی و فلانی رئیس همه خانوار بوده است. در قلمرو ایل پاپی چهار رئیس مهم<sup>۵۳</sup> بنامهای احمدخان، عبدالحسین خان در جنوب «گردینگ نوژیون» و جعفرخان و حسنقلی خان در شمال این گردنه هستند. اولی در چنار کال و دومی در گربت می‌لشیند. می‌بینیم که ضرب المثل «هر ایل رئیس خود را دارد» در مورد ایل پاپی صدق نمی‌کند.

لذا بطرق گوناگون، در بطن ایل پاپی تقسیماتی وجود دارد ولی قبلًا در مقاطع خاصی از زمان، مواردی وجود داشته است که فقط یک خان به تمام ایل فرمان می‌رانده است. بمناسبتی شنیدم که یکی از همین خوانین موجود، یعنی حسنقلی خان، در حکم خان درجه اول ایل پاپی است. چهار نفر خانی که بر شمردیم با هم خویشی کرده و مرتبًا با ازدواج با خواهران و دختران یکدیگر، گره خویشاوندی بین خودشان را تجدید کرده‌اند. مقام رئیسی بصورت موروثی به پسر بزرگتر منتقل نمی‌شود و بیشتر میتوان گفت که بصورت موروثی به پسری می‌رسد که بیشتر از دیگران استحقاق جانشینی خان را دارد. قبلًا بویژه مهارت در بکار بردن اسلحه یکی از امتیازات مهم برای این امر به حساب می‌آمده است. به مورد دیگری برخوردم که مردی در همان زمان حیات پدر خود، رئیس شده بود. اگر مردی که متعلق به خانواده یک خان است و بخصوص دارای قدرت، جوهر زندگی و انزوازی است و شایستگی رهبری دارد، امکان دارد که رئیس بزرگی شود. شاید بهمین دلیل است که در بعضی موارد فقط یک رئیس به تمام ایل حکومت می‌کرده است. در پایان کار باید متذکر شد که علاوه بر چهار رئیس مذکور روسای محلی نیز در بین پاپی‌ها وجود دارند ولی دارای اهمیت کمتری هستند. بهمین دلیل است که خان «ترس» را رئیس ترس می‌نامیدند.

## ۱۴- کوچ فصلی. راهها و پل‌ها

دامداری و کشاورزی منابع درآمد اصلی ایل پاپی می‌باشند و اهمیت آنها نیز بهمین ترتیبی است که ذکر شد. اگر به این موضوع با دیدی بنگریم که در کتاب اول درباره آب و هوا و گیاهان گفته‌یم، می‌توان تقریباً نتیجه گرفت که پاپی‌ها مجبور به کوچ فصلی می‌باشند و فقط از این طریق می‌توانند تابستان و زمستان برای دامهای خود علوفه لازم را تهیه نمایند. مشابه این زندگی را در بین کوچ نشینان تمام حوزه مدیترانه و آتلانتیک<sup>۵۴</sup> می‌توان دید.

براساس اطلاعاتی که بدست آورده‌ام، این کوچ‌های فصلی نسبت به قبل بسیار محدودتر شده‌اند. این جابجا شدن‌های فصلی را، آنچنانکه امروزه به آن اقدام

می شود، از طریق سه خانواده از یک فامیل خان منطقه مرکزی مورد بررسی قرار دادم. یکی از این خانواده‌ها در فصل زمستان در باغ لوه سکونت داشت که در دره «آب سی روم» واقع است. اول بهار آنها به «پاکو» می‌روند که در نزدیکی «کشور» است. در ماه اردیبهشت این خانواده در خونی بود که مزارع گندم در حوالی آن قوار داشت. دومین خانوار در فصل زمستان در «زیوه» سکونت داشت که در عمق دره کشور بود. سومین خانوار در «گورا» بود که درست در دهانه پیوستگاه آب سی روم و آب سزار قرار دارد. آنطور که من فهمیده‌ام، این دو خانوار شاید قبل از خانواده اول در ماه اردیبهشت در «خونی» بهم ملحق می‌شوند. در اول خرداد این هر سه خانوار را با هم در قرارگاهی در «ورک» دیدم که گویا مدتی در آن محل اقامت داشتند. وقتیکه در بیستم خرداد ماه برای دیدن آنها برگشتم، جای خود را تغییر داده بودند و اندکی به طرف غرب رفته و در جنگل و روی کوه قرار داشتند. تند آبی که از نزدیک قرارگاه قبلی آنها می‌گذشت خشک شده بود و یکی از خانوارها اندکی پائینتر از خانوارهای دیگر بود زیرا که مزارع گندم را باید در رو می‌کردند. خودشان می‌گفتند که بعد از درو باید به اندکی بالاتر صعود کنند و روی کوه بروند، ولی مدتی زیاد نماندم که این جابجایی را مشاهده کنم. در طول اقامت من در ورک، یعنی حدود دهم خرداد، خانواده‌های متعدد دیگری به چشم چیت صعود کردند و قرارگاهی نیز در «دیردوران» وجود داشت.

لذا این جابجایی در حوزه‌های مختلف الارتفاع در دره همچوار انجام شده است و مشابه جابجایی هاشی است که روسستان آپ روی مزارع واقع در ارتفاعات مختلف و مراتع کوهستانی انجام می‌دهند. معاذالک اگر بخواهیم بطور انفرادی بعضی از افراد این خانوارها را تحت نظر داشته باشیم، مشاهده می‌کنیم که رفت و آمد بسیار زیادی انجام می‌دهند. یکی از خانوارهایی که قبلاً راجع به آن صحبت کردم، در بهار که مصادف با روزهای اماه محرم بود، در شاهزاده احمد اطراف کرده بود. در ماه تیر، دو نفر از زنان این خانواده به دیدار خویشاوندهای خویش به چنار کال و گریت رفتند و بعضی از مردها برای سرکشی به مزارع خود رفته بودند که در گریت قوار داشتند. بالاخره مطمئن نیستم که بیشتر اعضای این خانواده بیش از یک ماه در یک محل بمانند بدون اینکه مسافت کوتاهی بکنند.

بخصوص رؤسا همیشه در رفت و آمد بودند.

اگر از این اشخاص بپرسیم که قبل<sup>۵۵</sup> چه نوع کوچ و مهاجرتی می‌کردند، خواهیم فهمید که پنج سال قبل غالباً به زمین‌های مسطح «قلعه کپی» می‌آمدند زیرا که در روی زمین‌های آن کشاورزی کرده بودند. ضمناً به «گرتی» هم می‌رفتند. در حدود ۱۰ تا ۱۵ سال پیش به طرف جنوب یعنی دزفول هم می‌رفتند و «سیلاخور» را نیز در شمال دیده‌اند البته احتمال دارد که این سفرهای طولانی برای حمله و به قصد راهزنی بوده و بصورت کوچ فصلی انجام نشده است. یکی از پاپی‌ها راجع به سیلاخور چنین می‌گفت «نان زیاد می‌خورند، شیره زیاد می‌خورند، خر هم زیاد دارند، آرد هم زیاد می‌خورند، دندان خیلی خراب است، پشتشان خیلی کلفت است» و از همین کلمات می‌توان نوع قضایوت یک کوچ نشین جنگجو را درباره یک جمعیت یکجانشین احساس نمود.

ضمناً در مورد تغییر محلهای چند خانوار اطلاعاتی به شرح زیر گردآوری کرده‌ام:

در حدود اوایل اردیبهشت یکی از رؤسای بزرگ ایل پاپی هنوز هم در سرزمینی بود که در جنوب قلعه کپی قرار داشت. وقتیکه ما در تاریخ ۱۹ تا ۲۲ خرداد از «راه گپ» به لرستان سفلی می‌رفتیم او در جهت مخالف از همین راه گذشته بود. همین شخص در تیرماه در منطقه سی روم اقامت کرده بود. دهم تیر در یک دره بزرگ مرتفع، که ابتدای «ترس» را هنگامیکه ما از چنار کال می‌آئیم تشکیل می‌دهد، به یکی از خانوارها بربخوردیم که در فصل زمستان در آب دز در حوالی تونل ۲ و ۳ ساکن بود. یکی از جوانان منطقه گرتی نیز می‌گفت که خانواده او در فصل زمستان، در «هزن‌هاهه» در یک ارتفاع نسبتاً کم اقامت داشته است، ولی من نتوانست بفهمم که این محل کجا قرار گرفته است. یکی از رعایا را که در حدود اواسط اردیبهشت زیر سرپناه نزدیک به دامنه‌های جنوبی دره سفلی آب سی روم دیدم، گفت که در زمستان در نزدیکی «دُم دُم» و در تابستان در مناطق «خونی» و «ورک» اقامت داشته است.

در حدود اواسط فروردین، در پیوستگاه «آب تازون» و «آب کشور»، غالباً لرهای را میدیدم که از جنوب می‌آمدند و از «کولانک» گذشته بودند. چنانکه در

۸ فروردین مردی را دیدم که یک پسر ده تا ۱۲ ساله همراه او بود و گله‌ای از برده‌ها را با خود می‌آوردن. مرد می‌گفت که از صالح آباد می‌آید که در فصل زمستان بارندگی دارد. گوسفندان قبل‌آمده‌اند، سفر ده روز طول کشیده است. صبح روز بعد به گله‌ای دیگری برخوردم که تازه به راه افتاده بود. شب را در محلی گذرانده بودند که پوشیده از علف بود و ظاهراً از سنگهای پراکنده برای برپا کردن چادرها استفاده کرده بودند. در این گروه ۶ مرد، دو پسر و دو زن وجود داشتند که یکی از آنها کودک شیرخواری را حمل می‌کرد. آنها ۵ تا ۶ اسب، چند راس کره اسب و تعدادی دام کوچک (میش و بن) با خود می‌آورند و یکی از مردها بزغاله کوچکی را بردوش می‌کشید. آنها نیز از صالح آباد می‌آمدند (حدود ۵ روز بود که به راه افتاده بودند) و بطرف کوهستان می‌رفتند. روز بعد در همان راه به یک پیغمبر، یک مرد جوانتر، یک پیرزن برخورد کردم که چند راس اسب، چند رأس گاو ماده و دور اس گاو نر و چند راس بز و شاید نیز چند راس گوسفند با خود می‌آورند. مرغی را پشت یکی از حیوانات بزرگ بسته بودند. وقتیکه در دهم اردیبهشت به همین محل برگشتم با سه نفر زن لر مواجه شدم که تعدادی بچه همراه داشتند و فقط وسائل خانه را می‌بردند و مردی همراه آنها نبود. من این برخوردها را برای این شرح می‌ذیرا که نشان میدهد چگونه لرها در گروههای کوچک جابجا می‌شوند. مضافاً اینکه، گروههای مذکور فقط نمونه‌ای از آنهاست هستند که روی جاده‌ها در رفت و آمد می‌باشند و هر کدام از اینها فقط بخش کوچکی از یک قرارگاه بزرگتر هستند. ضمناً نمیتوانست تمام طول جاده را زیرنظر داشته باشم و همه گروههایی که از آن می‌گذرند، ببینم. همچنین در طول مدتی که من در تیرماه در «ترس» و «گریت» بودم، جابجاییهای لاینقطی را مشاهده کردم.

از خانه‌های زمستانی «چنار کال» و «ترس» صحبت کردم نظایر آن را در گریت هم دیدم و از آن نتیجه می‌گیرم که بعضی از خانوارها در طول زمستان<sup>۵</sup> در آنجا می‌مانند. قبل‌آگفته شد که خیلی‌ها مجدداً بطرف دشت‌ها پائین می‌آینند. خدمتکارم که باید بیست و چند سال داشته باشد، اظهار می‌کرد که از این نوع خانه‌های گلی، در زمان او در «گریت» وجود نداشته است. رعیت‌ها در بهار و

تابستان و پائیز در سیاه چادرها مسکن می کردند و در زمستان بطرف گرمسیر می رفتند (یعنی جنوب که هوا گرمتر بود) – بعضی از رعیت‌ها که در نزدیکی باغات مسکن می کردند بندرت و بسیار کم جابجا می شدند. می گویند که مردم «باغ لوه» در فصل گرمای شدید، برای فرار از گرما به بریدگیهای کوهها و آبراههای تنگ روختانه و نزدیک آبها می رفتند که اندکی خنک‌تر است. قبل از زمستان عده‌ای از رعایا بدنیال خانواده خان بطرف جنوب می رفتند و بقیه در همانجا می ماندند. بنظر می سد رعیت‌های «لاری» نیز در حوالی باغ باقی میمانند.

تبرستان  
tabarestan.info



شکل ۱۷ – چوپان جوانی در جنگل بلوط

بطور خلاصه می توان گفت تا همین اوخر پاپی‌ها در زمستان در حوزه پائین سرزمین ایل و در عمق دره‌های منطقه مرکزی زندگی می کردند که آب و هوای آن زیاد سرد نیست، در حالیکه در فصل تابستان بطرف فلات دامنه‌های کوههای

منطقه مرکزی و تا لرستان علیا<sup>۵۷</sup> می رفتد.

در موارد گوناگون از مسافرت به صالح آباد در فصل زمستان صحبت شده است. یکی از آشنایان اروپائی من در اسفندماه لرهای زیادی را روی دشت صالح آباد دیده است. در آن پائین می گفتند که پاپی ها برای معامله به دزفول می آمدند و از این موقعیت برای چراندن دامها یشان برای یکی دو هفته در نزدیک صالح آباد استفاده می کردند ولی هرگز مدتی طولانی در آنجا اقامت نمی نمودند. این مسافرتهای مربوط به کار را باید خارج از کوه های فصلی به حساب آورد. طبیعی است که پاپی ها شهر دزفول را در فصل زمستان می دیدند زیرا این زمان درست همان موقعی است که آنها در لرستان سفلی هستند و چون در فصل تابستان این منطقه بسیار گرم می شود پاپی ها نیز به طرف بالا<sup>پرست</sup> روند.



شکل ۱۸ - کوه راهی که از گردنه «کال بیفه» می گذرد  
شکل ۱۹ - پلی که توسط لُوها در نزدیکی «کشور» ساخته شده است

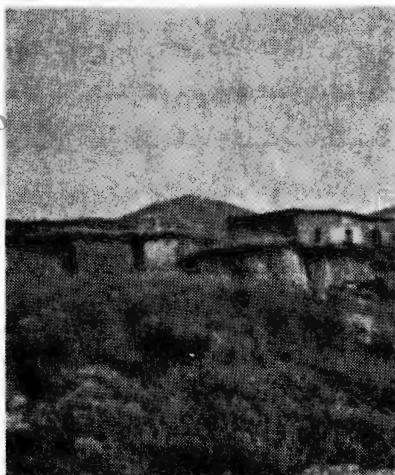
در طول اقامتم در قلعه کپی، در اویل اردیبهشت، دو کاروان را دیدم که با اسپها و الاغهای خود بطرف شمال میرفتند. می گفتند چند روز بعد در منطقه خرم آباد و گریت خواهند بود. ظاهراً این مسافرت برای انجام دادن کاری بود.

یکی از آنها دو عدد داس برای دروی گندم می‌آورد. این داسها مشابه آنهایی بود که در دزفول ساخته می‌شود و ضمناً یک تیغه گاوآهن نیز همراه داشتند. لرها ظروف مسی خود را نیز برای تعمیر به دزفول می‌آورند.

تمام این سفرها اعم از مسافرت‌های مربوط به کار و یا کوچ‌های فصلی، از قدیمی‌ترین زمانها تاکنون در شبکه‌ای از راه‌ها انجام گرفته است که از کوره راههای کوهستانی تنگ و باریک تشکیل شده‌اند و استفاده از آنها عملأً دشوار است. این کوره راهها در طول دره‌ها بصورت مارپیچ پیش می‌روند و گاهی مسیر رود را دنبال می‌کنند و گاهی از شیب تپه‌ها بالا می‌خزند؛ این راهها بخصوص در محله‌ای که از شیب‌های مواد فروریخته سیاه رنگ عبور می‌کنند بسیار نامطبوع و سخت هستند. در این شرایط چنین احساس می‌شود که این کوره راههای تنگ از مواد فروریخته‌ای می‌گذرند که هر لحظه ممکن است باعث غلشن شوند ولی بر عکس از حال و هوای آنها پیداست که چندان هم خطرناک نیستند. روزی یکی از همراهان من که کیف مرا روی پشت خود حمل می‌کرد روى یک چنین گذرگاهی لغزید. بلاfacسله در حال لغزیدن چمباتمه زد و توانست فوراً خود را نگهدارد. سائیدگی بسیار شدید بود. گاو کوچکی که خرجین پر از ذرت را حمل می‌کرد و ساک من نیز روى آن بود، روى کوره راه لغزید، فوراً آنرا از سر و دمش گرفتند و حیوان تعادل خود را بازیافت. سنگهای نیز (شکل ۱۸) که بعضی از قسمتهای این راههای را می‌پوشانند بسیار ناهنجار هستند. کسانی‌که عادت به آنها ندارند، هر لحظه می‌لغزنند و بلاfacسله پاهاشان درد می‌گیرند. ضمناً هیچکدام از کوره راهها نیز در تمام طول مسیر خودشان مشخص و معین نیستند و برای پیدا کرد راه باید منطقه را بخوبی شناخت.

گفتند که کوره راهی در گلوگاه عمیقی وجود دارد که آب سی روم در علیای «لوه» از آن خارج می‌شود. این راه بطرف جنوب ادامه می‌یابد و بدون تردید از «چال پیل» می‌گذرد. مسلمًا برای عبور از بستر بسیاری از رودخانه می‌توان در زمان دوره‌های خشک از گدار آنها استفاده کرد. کما اینکه در پائین شاهزاده احمد، برای گذر از رودخانه بمدتی طولانی بستر آنرا دنبال کردیم. وقتیکه بخواهیم از دره‌ای به دره دیگر بگذریم، جاده معمولاً بدنبال یک آبراه تنگ

نمی‌رود، بلکه از یکی از گردنه‌های کوهستانی عبور می‌کند. این گردنه‌ها معمولاً در محلی قرار دارند که حوضه‌های آب گیر و تنداپ، که هر کدام در یک سمت خط الراس قرار دارنده به یکدیگر ملحق می‌شوند کوره راههایی که به گردنه‌ها می‌روند تقریباً همیشه تندر پوشیده هستند و در طول دوره‌های خشک کاملاً فروریخته می‌باشند (شکل ۱۸).



شکل ۲۰—خانه زمستانی در «ترس».  
شکل ۲۱—غاری در جنوب «قلعه کپی»

در بیشتر موارد، از گدار رودها و نهرها عبور می‌نماییم، ولی پلهایی نیز در بعضی از جاها<sup>۵۸</sup> ساخته شده‌اند، زیرا که در بعضی از مواقع سال عبور از این رودها غیرممکن است. پلهای معمولاً در مکانهای ساخته می‌شوند که رودخانه در محل تنگتر و عمیق‌تری جریان دارد و سنگهای دو طرف رود به هم‌دیگر نزدیک هستند. چند تنه درخت و یا چند شاخه کلفت را روی دو سوی ساحل رودخانه می‌اندازند که از دو طرف ساحل می‌گذرد و دو سر آنها در جای خود روی سنگهای بزرگی نگهداری و مهار می‌شود. روی آنها را با شاخه‌های می‌پوشانند که عمود بر تنه‌های اصلی هستند و از روی آنها می‌گذرند. از روی پل باریکی گذشتم که روی شاخه‌های آن سنگهای صاف شکاف خورده‌ای گذاشته شده بود.

(شکل ۱۹). موقع گذر از روی آن، این پل نوسان پیدا می کرد. سطح بعضی از پلها وسیع و کناره آن چوب بست دارد. سنگفرش کردن روی پل احتمالاً به این دلیل است که سم بزها در لای شاخه ها گیر نکند که این عمل باعث ترس آنها می شود. من همچویلی راندیدم ولی روزی خدمتکارم با چوبها و شاخه هائی نشانم داد که چگونه آنرا می سازند. تنه هائی که برای تیر حمال این پلها بکار میروند باید از چوب چنار باشد و شاخه هائی که روی آنها ریخته می شوند باید از چوب انار انتخاب شوند. خودشان آنرا «شلته» می گویند از همین جاست که مفهوم این

شعر و آواز بوجود آمده است:

پل به بندم چوب چنار شلته انار

(پلی بسام از چوب چنار و شاخه های انار)

یکی از آشنایان اروپائی من در ساختن پل بزرگی حضور داشته و روند آن را به شرح زیر دیده است:

تنه درختان را از دو طرف روی آب می انداختند. انتهای این ستونها در ساحل رود توسط توده ای از سنگها مهار می شد. فضائی که بین این دو عدد تیر بوجود می آمد درست به اندازه ای بود که بتوان با یک تنه دیگر آن دو را بهم متصل نمود. هم این مرد و هم خدمتکارم می گفتند که شاخه های لازم را از روی آب به روی این پل می انداختند و مهار می کردند. ضمناً از یک اروپائی دیگر شنیدم که از روش دیگری برای ساختن پل صحبت می کرد. چوبهایی را روی ساحل رودخانه جا می دهند که روی آن یک تجیر از شاخه ها می بافند و سپس همه آنها را روی تیرهای پل می لغزانند. ولی بطور قطع نمیدانم که آیا این روش در ایران عمل می شود یا نه.

همانطور که گفتیم، تعداد کوره راه ها بسیار زیاد هستند ولی چند جاده اصلی نیز وجود دارند که از سرزمین پاپی می گذرند و جهت همه آنها از جنوب به شمال است. هر نقطه ای از راهها که در مسیر کوچ های فصلی بیشتر مورد استفاده بوده است، بهتر شده و بیشتر توسعه یافته است. بعضی از این جاده ها را در بخش ۶ (که از راه گپ و چال پل صحبت کردیم) توضیح داده ام. از چال پیل که نگاه کنیم بنظر می رسد که انشعابات جاده ها بطرف مشرق می روند یعنی از طرف آب

سزار و آب دز دره‌های کم ارتفاعی می‌گذرد که بعضی از پاپی‌ها قرارگاههای زمستانی خود را در آنها برپا کرده‌اند. راههای اصلی همیشه به قرارگاههای مهمتری منتهی می‌شوند. هنگامیکه در اوائل ماه فروردین در پیوستگاه دورود «آب کشور» و «آب تازون» بودم، از قرارگاههای ذیل نام برداشت که در امتداد جاده بزرگ (راه گپ) و به طرف شمال و احتمالاً در جهت گریت هستند. ۱) «سی روم» و از آنجا با گذشتن از «گردینگ کولانگ» به ۲) «کشور» می‌رسیم. این قرارگاه که غالباً از آن صحبت کرده‌ام در جنوب «آب تازون» و اندکی قبل از اینکه این آب به «آب کشور» ملحق شود قرار دارد. قرارگاه بعدی ۳) «می‌نا» است که در جهت شمال قرار دارد. توانستم به آن محل سفرم.

لرها هم مثل بیشتر کوهنشینان، راه‌پیمایان بسیار خوبی هستند. یکی از خوانین برایم حکایت می‌کرد که در یک روز از «باغ لوه» راه افتاده و از «چال پیل» گذشته و به «شاهزاده احمد» رسیده است. این راه از دو گردنه کوهستانی مرتفع می‌گذرد که توسط دره‌ای عمیق از یکدیگر جدا شده‌اند. بطور معمول یک روزونیم تا دو روز لازم است تا این فاصله را طی کرده ساعت ۴ صبح از «لالری» حرکت کردیم و ساعت ۷ شب به «باغ رودا» رسیدیم، یعنی با کسر ساعتهای استراحت، ۱۱ ساعت راه‌پیمائی کردیم. همراهانم گفتند که اگر من با آنها نبودم آنها تا نزدیکترین خانه راه را ادامه می‌دادند و من تردید ندارم که آنها می‌توانستند چنین کاری را انجام دهند. همچنین پاپی‌ها با راحتی کامل در کوره راههای کوهستان اسب می‌رانند که طی کردن همین راهها برای ساکنین دشت موجب سرگیجه می‌شود. برعکس، پاپی‌ها سرزمینهای صاف و دشتها را دوست ندارند.

یکی از پاپی‌ها که در دشت خرم‌آباد همراه مهندس بوده است، به شوخی می‌گوید. «جای بسی خوشوقتی است که ما در اینجا سوار قاطر هستیم. از هر طرف می‌توان آمد و نمی‌شود فهمید که چه پیش می‌آید» او حمایت کوهستان را در پشت سر خود احساس نمی‌کرده است.

## ۱۵ - شکل مسکن.

براساس کوچ های فصلی، پاپی ها یا باید مساکنی در بیشتر مکانها داشته باشد و یا اینکه دارای مساکن متحرکی از نوع چادر باشند.

در قسمت مربوط به نقشه ها، غالباً موضوع تحت عنوان خانه های زمستانی و روستاهای زمستانی، بخصوص در دره های کم عمق، مطرح بود. این مساکن در دهم فروردین و شاید چند روز قبل و بعد از آن مسکونی بود. ولی بعدها، من همیشه آنها را خالی از سکنه دیدم. ضمناً این خانه ها در طول مدت گرما برای سکونت مناسب و مطابق طبع نبودند. در این خانه ها <sup>لهمان</sup> بین گزندگان، در فصل تابستان کک از همه فراوانتر بود. بیشتر این خانه ها ظاهراً تازه <sup>لهمان</sup> بودند و کاملاً به مساکن روستائی سایر نقاط ایران شباهت داشتند. من در مورد این مساکن در بین لرها مطالعات جدی انجام نداده ام. این خانه ها از گل ساخته شده اند و چوب بست

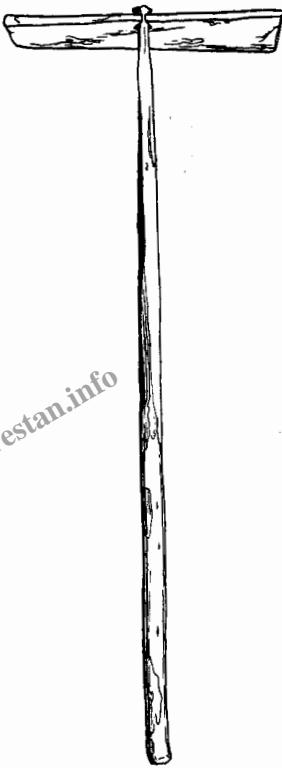


شکل ۲۲ - خانه زمستانی که سقف آن توسط نی پوشیده شده است

آنها چوبی است و روی آن را یک سقف صاف می‌پوشاند. (شکل ۲۰). گاهی موضع نیز دیوارهای آنها از سنگ ساخته شده‌اند. این خانه‌ها غالباً بشكل مستطیل هستند و معمولاً طول آنها زیاد است و از مجموعه فضاهایی تشکیل شده‌اند که هر کدام ورودی مستقلی دارند. همین امر امکان آنرا می‌دهد که خانوارهای زیادی در کنار یکدیگر سکونت کنند. پنجره‌های آنها بسیار کم است.

شکل کلی خانه‌ای که در یک روستای بختیاری نشین در اوائل فروردین دیدم و هنوز در آن سکونت داشتند به صورت زیر بود. مقطع افقی آن بصورت مربع مستطیل و محور آن جهت شمالی جنوبی داشت. ورودی آن در یکی از اضلاع طولی آن و در جهت شرق تعبیه شده بود و راهروی کوچکی نیز در جلوی خانه داشت. بمحض اینکه از این راهرو در می‌شدیم، طرف چپ تیغه‌ای وجود داشت که بخشی از خانه را، که در جهت جنوبی بود، از فضای مخصوص گوسفندان جدا می‌کرد. بقیه خانه، یعنی مسکن به مفهوم کلی، دارای دو ردیف ستون بود که آنرا در جهت طولی به سه قسم تقسیم می‌نمود. بین دو ستون، درست در طرف راست در ورودی، اجاق قرار داشت. نزدیک در ورودی، در وسط تیغه آغل گوسفندان، تعدادی قالیچه و چادرهای تابستانی وجود داشت. نزدیکی خانه‌های زمستانی که در دره‌های کم عمق قرار گرفته‌اند، چند خانه زمستانی نیز وجود دارند که روی شیب کوهها قرار گرفته‌اند.

در «باغ لوه» و «سی روم» با نوع خاصی از خانه‌های زمستانی مواجه شدم. این خانه‌ها با سقف‌های دوشیبی پوشیده بود که جنس آنها از نی یا موادی مشابه آن است. کناره‌های این سقف تقریباً به زمین چسبیده است معاذالک روی دیواره کوتاهی از سنگ و خاک تکیه دارند. در عکس (شکل شماره ۲۲) در انتهای خانه محوطه‌ای را می‌بینیم که مخصوص دام است و توسط یک دیوار سنگی محصور شده است. در رابطه با مساکن زمستانی تصویری از یک پاروی برف‌روبی میدهم (شکل شماره ۲۳) که خودشان هم به آن «پارو» می‌گویند. عرض آن ۴۱ سانتیمتر و طول دسته آن ۱۲۱ سانتیمتر است. این وسیله را در همان محل برای ما ساختند که شکل کلی آن را درک کنم. شکل کلی و معمولی پاروها مه بهمین صورت است.



شکل ۲۳ - «بارو»

محتمل است که قبیل از ساختن خانه‌های زمستانی کنونی، زاغه‌ها و مفاکهای نیز بعنوان مسکن زمستانی و بمثابه سرپناه در طول بارندگی‌های زمستان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. نمونه آنها زاغه‌های متعددی است که در جنوب قلعه کپی از آنها سخن گفته‌ام و بمثابه مسکن مورد استفاده بوده‌اند. اینها در لایه سنگهای ماسه‌ای و یا زیر آنها بوجود آمده‌اند و بطور ضعیفی به دیواره غربی شب‌دار یک دره تمایل دارند و بنابراین به طرف شرق باز می‌شوند. در شکل ۲۱ دهانه خارجی مفاکی را می‌بینیم که در جنوبی ترین قسمت واقع شده است. این مفاک ۱۰ متر طول دارد منتهای چندان عمیق نیست. ارتفاع فضائی که آنرا تشکیل می‌دهد معمولاً به اندازه‌های است که یک مرد می‌تواند در آن سرپا باشد. در قسمت جنوبی غار باید خزیده پیش می‌رفت. همانطور که در تصویر دیده می‌شود

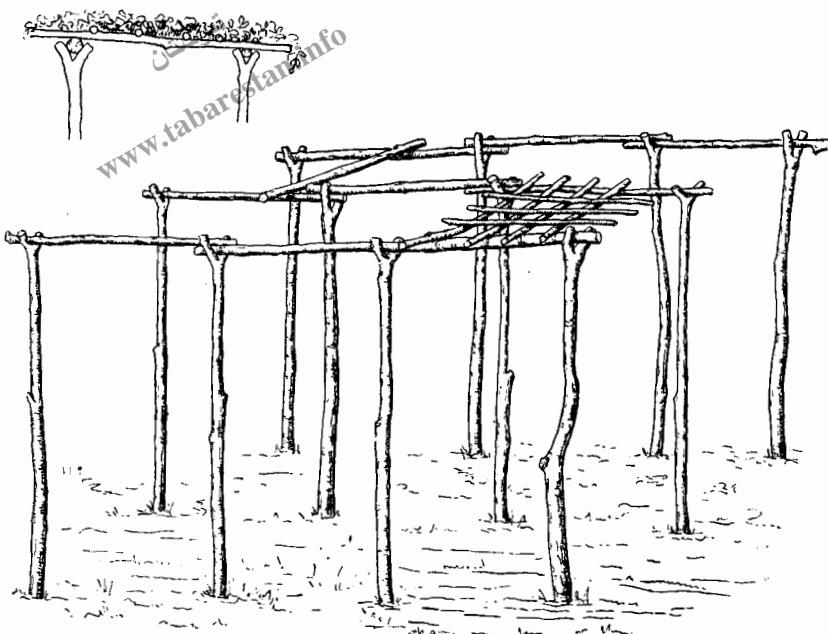
قسمتی از در ورودی آن توسط دیواره کوتاهی از سنگهای بدون ملاط بسته شده بود. در قسمت جنوبی با دیواره از سنگهای بدون ملاط فضای کوچکی بوجود آمده بود. خارج از این فضا، روی زمین غار اجاق کوچکی بود که اثراتی از آتش روی سنگهای آن باقی بود. شمال غار توسط دو ردیف سنگ بصورت نیمایه، از هم جدا شده بود که طرف شمالی آن بلندتر بود زیرا که زمین غار نیز در این قسمت بلندتر بود. روی تخته سنگ جنوبی غار دو عدد گودال وجود داشت که دو عدد سنگ گرد و بزرگ در آنها قرار داشتند و برای آسیاب کردن غلات و یا سائیدن بلوط اختصاص داشت. مردم منطقه گفتند که غارهایی از این نوع را مردم «اشگفت» می‌نامند و بمثابه مسکن زمستانی بکار می‌آیند. موقعیکه از این غار دیدن می‌کردم خدمتکارم برایم توضیح می‌داد که دام در قسمت برجسته‌ای جای می‌گرفت که در بخش شمالی آخرین ردیف سنگهای گنابی قرار داشت و فضولاتی که در آنجا وجود داشت شاهد غیرقابل تردیدی برای این امر بود. انسانها بین دو ردیف سنگ می‌خوابیدند. این غار را «اشگفت پسنه خاپی» می‌نامیدند. «مدهونی»‌ها — گروهی از پاپی‌ها — در طول دوره بارندگی زمستانی در آنجا سکونت می‌کردند.

اندکی رو به جنوب، و نیز در دیواره سراشیب تند دره، باز هم اشگفت دیگری وجود داشت. درون غار اندکی بالاتر بود. در اوائل اردیبهشت قسمتی از ورودی آن توسط گیاهان بلندی پوشیده شده بود. در وسط دهانه آن، چیزی شبیه به سقف بصورت نیم دایره وجود داشت که دور آنرا قطعات سنگ گرفته بود و پشت سر آن قسمت مرتفعی وجود داشت که تا دیواره غار امتداد می‌یافتد. از این سقف میانی تا دیواره غار، توسط یک ردیف قله سنگ به بخش‌های تقسیم شده بود که هر کدام از این قسمتها اجاقی برای خود داشتند.

قبل‌گفته شد که در ساحل جنوبی جریان سفلی آب سی روم و در علیای «لوه» و در پایی یک تخته سنگ مورب، چند سرپناه وجود داشت که بصورت مورب به زیر تخته سنگ فرمیزفت. این را نیز «اشگفت» می‌نامیدند. این مکان نیز در ماه اردیبهشت و شاید کمی دیرتر مسکونی بوده است. (شکل ۱۱).

نوع مشخص خانه تابستانی کلبه‌ای است که از شاخ و برگ درختان ساخته

شده است و آنرا «کولا»<sup>۵۹</sup> می‌نامند. چون برای ساختن آن شاخ و برگ زیادی لازم است لذا این کلبه‌ها را بیشتر در جنگلهای کوهها می‌بینیم، ولی در فصل تابستان از این کلبه‌ها در بیشتر جاهای لرستان مشاهده می‌شود. همین امر باعث می‌شود که از خود بپرسیم برای یافتن شاخ و برگ لازم چه کاری انجام داده‌اند. مسلم است که از نی‌ها و گیاهانی از این نوع برای استفاده در سقف آن می‌توان استفاده نمود.



شکل ۲۴- اسکلت یک «کولا»

برش افقی کولا بشکل مربع مستطیل است. در دو طول آن و گاهی نیز در وسط آن ستونهایی وجود دارد که در زمین فروبرده‌اند (کول-ستون). در هر ردیفی سه تا چهار عدد از این ستونها را می‌شود ملاحظه نمود. این ستونها از شاخه‌های کلفت و یا تنه‌های نسبتاً راست درخت بلوط تشکیل شده‌اند و از

روی زمین تا زیر سقف در حدود ۲ متر طول دارند. انتهای این ستونها به دوشاخه کوتاهی منتهی می‌شوند. سقف آن از لایه‌های متعددی از شاخه‌ها تشکیل شده است و هر لایه جدیدی از شاخه‌های باریکتر تشکیل می‌شود و روی لایه قبلی می‌آید. شاخه‌های اولین لایه که باندازه کافی ضخیم هستند، می‌توانند در جهت طول خانه قرار گیرند به نحوی که انتهای هر کدام از آنها در میان دوشاخه ستون واقع شوند. سپس لایه دیگری از شاخه‌های کوتاه‌تر روی شاخه‌های اول قرار می‌گیرند و لایه سوم باز هم روی اینها و در جهت طول خانه واقع می‌شوند (شکل ۲۴). روی همه اینها با شاخه‌های برگدار پوشانده می‌شوند. یک ضلع طولی و دو ضلع عرضی خانه را نیز با دیواری از شناخ و برگ مسدود می‌کنند و یا اینکه با «چیت» (شکل ۲۵) آنرا می‌بندند که بسیار هم متداول است. این «چیت» حصیری از نی است که از ساقه‌های نوعی نی بنام علمی «آرونودوناکس – Arundo donax» تشکیل شده است که بطور موازی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند و توسط بندهایی از پشم قهوه‌ای رنگ به هم متصل گردیده‌اند این بندهای پشمین نقش و نگارهای مختلفی را بوجود می‌آورند. ارتفاع هر چیت ۱۲۰ سانتیمتر است و قسمت بالای دیوار بصورت باز باقی می‌ماند. در بیشتر لبه‌های این چیت، حلقه‌های وجود دارد که از بندهای پشمین تشکیل شده‌اند. این حلقه‌ها را به ستونهای می‌بندند که به زمین فروخته‌اند، به نحویکه «چیت» مستقیم و صاف می‌ایستد. لذا دیوارهای خانه کاملاً قابل تغییر هستند. هنگامیکه هوا خوب است، کما اینکه در فصل تابستان همیشه همینطور است، می‌توان چوبها را جابجا کرد و محدوده خانه را بزرگتر نمود. متاسفانه هرگز در ساختن یک «چیت» حضور نداشتم. گفته می‌شود که این چیت‌ها را زنها در فصل زمستان می‌بافند. از قطعات کهنه و فرسوده چادر برای درست کردن سقف و دیوارها<sup>۶</sup> استفاده می‌شود.

در طول دیواره پشتی «کولا» احتمالاً روی قسمتی که از سنگ بصورت برجسته درست شده است، خرجین‌هایی را قرار میدهند که حاوی وسائل خانه و پشم است و نیز لحافها و بالش‌هایی را قرار میدهند که برای مهمانانی که شب در آنجا می‌مانند مورد استفاده قرار می‌گیرد. بعنوان وسائل خواب، علاوه بر قالی و فرش‌های نمدی که بعداً راجع به آن صحبت خواهیم کرد، از لحافهای آستردار

دوقته شده استفاده می کنند که در حال حاضر آنها را از شهرها می خرند. کلبه ساخته شده از شاخ و برگ را گاهی با یک تیغه و با یک پرده یه دو بخش تقسیم می کنند که یکی برای مردها و دیگری برای زنانه است. حتی اگر حایل یا تیغه و یا پرده ای هم وجود نداشته باشد، زنها معمولاً در بخشی از کلبه جای می گیرند که غالباً در آن قسمت آشپزی می نمایند. غالباً ۲ عدد اجاق وجود دارد و ترجیح میدهند که این دو عدد اجاق را در طرف باز کلبه درست کنند و همیشه هم این دو اجاق اندکی با هم فاصله دارند. یکی مخصوص زنهاست و دیگری ویژه استفاده مردها. در قسمت مربوط به زنها سه پایه ای از چوب وجود دارد که «مشک دوغ» از آن آویخته می شود. راجع به آن بعداً صحبت خواهیم گردید. برای اینکه همیشه آب تازه و خنک در اختیار داشته باشند، در صورت امکان چاله ای نیز در کنار «کولا» درست می کنند.

در حدود دهم خداد در ورک و در «چشمچیت» بودم و ساختن کولا را در این محل ها مشاهده کردم. ظاهراً در طول تمام بهار و اول تابستان یعنی از اوائل فروردین تا اوائل تیر آنرا می سازند. در اواسط تیرماه که ناظر بر جا بجا شدن افرادی از ایل پاپی از «ترس» به «گریت» بودم اشخاصی را دیدم که ستونهای «کولا» را با خود حمل می کردند. احتمالاً تهیه مجدد این ستونها در ناحیه هائی که از نظر چوب فقیر هستند، دشوار است.

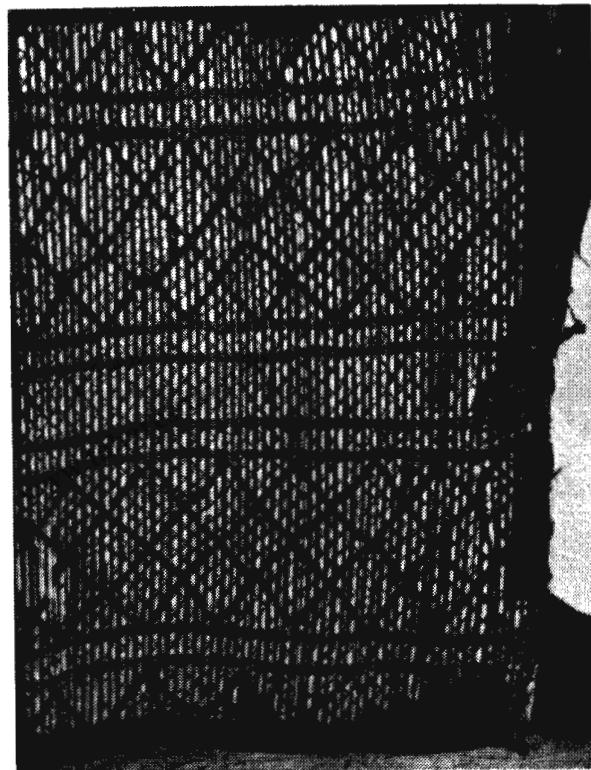
مسکنی نیز وجود دارد که از نی ساخته می شود و مقطع افقی آن بصورت مریع مستطیل می باشد. یک سوی این مسکن همیشه باز است. این نوع خانه ها به همان اندازه «کولا»<sup>۶۱</sup> در منطقه متداول هستند. بنابراین، چنین مسکنی در مجموع «کولا»<sup>۶۲</sup> ثی است که سقفی از شاخه های برگ دار ندارد. آنرا «منزل سروچیت» می نامند.

به ندرت دیده می شود که یک خانواده لر به تنها زندگی کند. معمولاً تعدادی از «کولا»، «منزل سروچیت» و یا چادر در یک قرارگاه مجتمع می شوند. هر کدام از این مساکن بصورتی مستقر می شوند که پشت آنها یا اضلاعی از آنها که امتدادشان توسط پرچینی از خاروخاشاک ثابت تشکیل می شود، تشکیل یک محوطه کم و بیش قائم الزاویه ای را میدهند که می توان دام را شبهای<sup>۶۳</sup>

در آن خواباند. این محوطه را «کرانگ» یا «کورانگ» می‌نامند. ضمناً شنیدم که از کلمات «پاچا»، «چیث» و «چبیر»(؟) نیز برای مشخص نمودن این محوطه استفاده می‌شود.

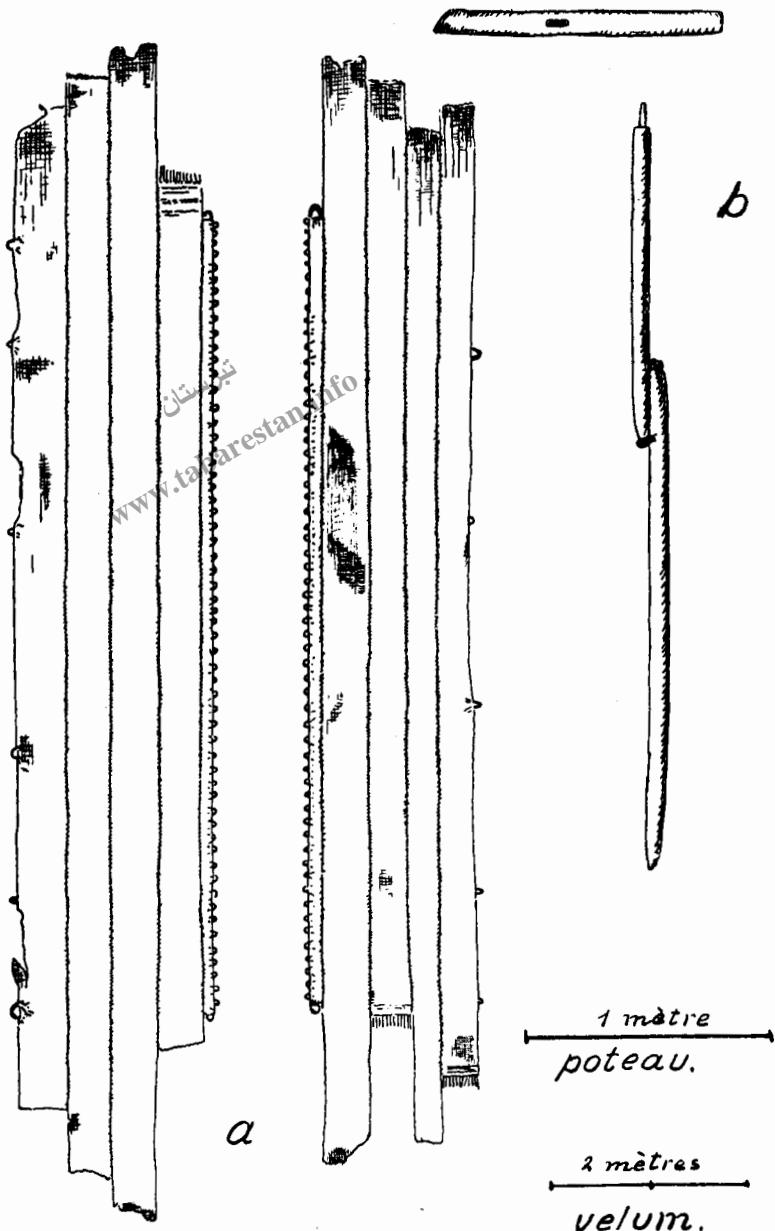
در طول گرمای تابستان، درون کولا خنک است و احتمالاً این کولا یکی از قدیمی‌ترین شکل مسکن در لرستان است. ولی مسکن مشخصه و قدیمی ایل همان سیاه چادر است که در تمام قلمرو پاپی‌ها، از دشت‌های هموار جنوب تا دره‌های گستردۀ «گریت» در شمال با آن مواجه می‌شویم. در سال ۱۳۱۴ که در لرستان اقامت داشتم، استفاده از سیاه چادر منوع بود. هنگامیکه از دور چشممان به یکی از آنها می‌افتداد و با شوق نزدیک می‌شیم و فکر می‌کردم که یکی از آنها را دیده‌ایم ولی آنها غالباً نیمه‌پوششی از چادر بودند که همانند نوعی آفتاب گیر بازشده و سایه اندخته است. معدالک اقبال آنرا داشتم که قبل از اینکه این چادرها از بین بروند، چند تائی از اینها را ببینم که توسط لرها مورد استفاده قرار می‌گرفند. ضمناً مهندسین راه‌آهن اجازه داشتند که چند سیاه چادر کهنه را بعنوان سرپناه برای کارگران نگهدارند. وبالاخره توانستم پاره‌ای اطلاعات را از بین لرهای که می‌شناختم جمع‌آوری کنم.

معمولاً، واژه‌ای که لرها برای چادرها بکار می‌برند «دوار *dawâr*» است. ولی از جمله «یک خونه لری» نیز استفاده می‌کنند که مفهوم یک خانه لری را میدهد. این جمله همیشه یک سیاه چادر را در ذهن تداعی می‌کند (شکل ۲۸۰). دو بخش اصلی چادر، پوشش چادر و ستونهای آن هستند. پوشش چادر از موی بز سیاه بافته می‌شود که این متوسط زنها رسیده و تاییده می‌گردد و بصورت نوار (یک نوار را یک تخته می‌گویند) بافته می‌شود که عرض<sup>۶۳</sup> آن از ۳۰ تا ۵۰ سانتی‌متر است. مجموعه‌ای از این نوارها را بهم می‌دوزند تا یک پوشش کامل شکل بگیرد. جهت طولی نوارهای پارچه همیشه در جهت پوشش چادر است. هر پوشش از دو قسمت جدا از هم تشکیل می‌شود که در جهت طول چادر هستند و هنگامیکه چادر برپا می‌شود بهم‌دیگر متصل می‌گردد. اگر پوشش چادر دو قسمت است، علت آن دشواری حمل و نقل یک پوشش کامل در پشت اسب یا قاطر در کوه راههای کوهستانی است.



شکل ۲۵— انتهای یک «چیت» که بصورت «چبر» از نی بافته شده است

شکل ۲۶ تصویر مختصری از یک پوشش می دهد که در موزه ملی کپنهاگ<sup>۶۴</sup> قرار دارد. این پوشش نسبتاً کم عرض است و هر قسمت آن فقط از چهار نوار پارچه ای تشکیل شده است طول آن در حدود ۱۲ متر است. عریض ترین قسمت پوشش فقط ۲ متر پهنا دارد. دو قسمت پوشش به نحوی قرار می گیرند که لبه های طولی هر کدام از آنها به هم بتابند تا اینکه بهم متصل شوند و سقف چادر را تشکیل دهند. این عمل امکان بهتری فراهم می کند تا دو طرف چادر از انتهای بسته شوند. روی حاشیه های طول چادر قلابه ای به فاصله های مساوی وجود دارد که «کوت» یا «کوت دوار» نامیده می شوند. طنابها، یا بنده ای که برای بافتن این قلابها بکار رفته است بطور محکمی در پوشش چادر محکم و پخش



شكل ۲۶ - چادر لرها

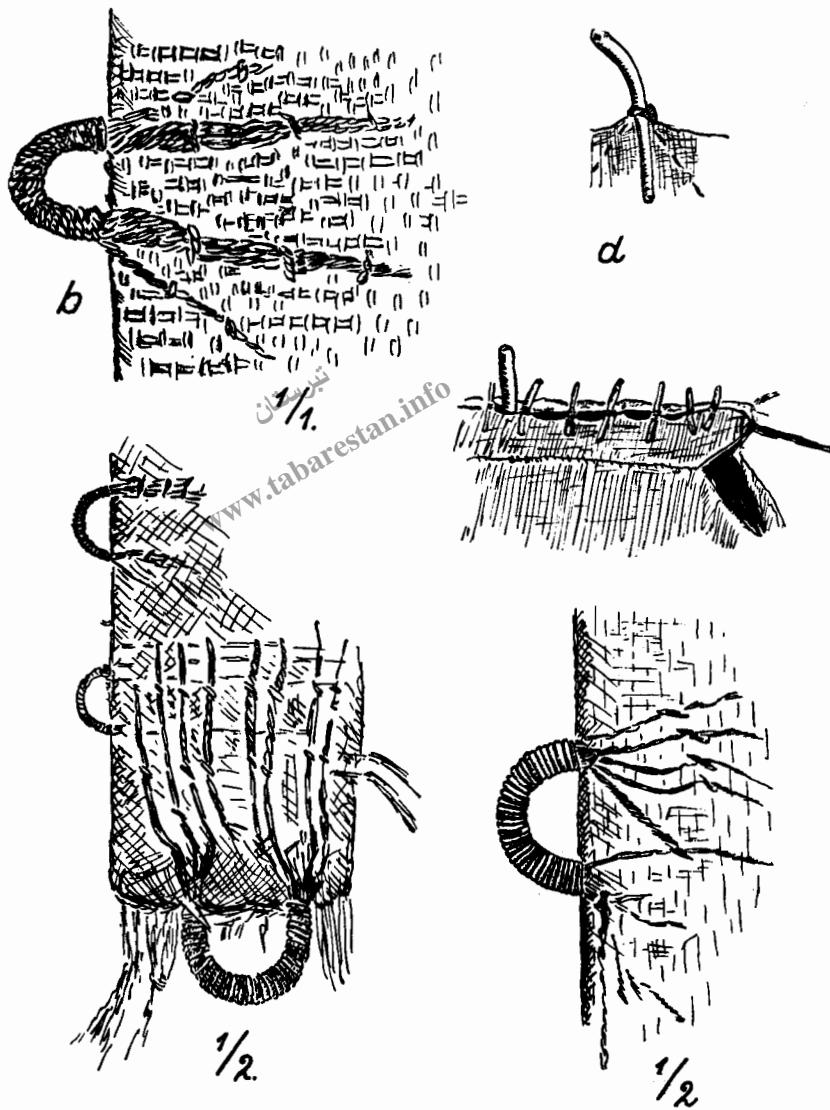
الف : پوشش. ب : ستون ها و شمشه مربوط به مانع سقف چادر

شده‌اند. (شکل ۲۷، الف و ج) قلابهای حاشیه‌های بیرونی چادر بزرگتر هستند. فاصله آنها از یکدیگر زیاد است و طنابهای را که پوشش چادر را از دو سو می‌کشند، به آنها متصل و محکم می‌نمایند. در حاشیه داخلی پوشش که روی یکدیگر می‌آیند و باید به هم متصل گردند، نوار باریکی دوخته شده است که آنرا «سرکوچیل» می‌نامند، یعنی همان نواری که روی «کوچیل» قرار می‌گیرد. راجع به آن بعداً صحبت خواهیم کرد. تعداد قلابهای کوچک، بخصوص روی «سرکوچیل» زیاد هستند و هر کدام از قلابهای حاشیه یکی از بخش‌های پوشش به قلاب حاشیه بخش دیگر پوشش متصل می‌گردد. در واقع، پوشش چادر توسط گذراندن یک قلاب مربوط به یک بخش از قلاب مربوط به بخش دیگر پوشش بهم متصل می‌شود که بعد از آن از هر قلابی یک چوب کوچک عبور می‌دهند (شکل ۲۷ د). در دو انتهای «سرکوچیل» قلابهای بزرگی وجود دارند و طنابهای که «تیر دوار» نامیده می‌شوند و دو انتهای چادر را در جهت طولی می‌کشند، به آنها متصل می‌گردند.

پوششی از این نوع، بسیار ضخیم و سنگین است. بافت آن نسبتاً باز به نظر می‌رسد در حالیکه تار و پود آن تحت تأثیر رطوبت منبسط می‌شوند و بافت را محکم و فشرده و بسته می‌نمایند. معدالک مشاهده کردم که پس از یک روز بارندگی مداوم، آب بطور خفیفی از آن تراوش می‌کرد.

صف چادر را ستونها تحمل می‌نمایند و غالباً سه عدد از این ستونها در یک ردیف جای می‌گیرند. این ستونها از دو قطعه تشکیل می‌شوند و معمولاً کاملاً گرد هستند. یکی از دو انتهای آنها بطور مورب بریده شده است که از همین طرف روی هم سوار می‌شوند و با طنابی ازموی بزسیاه، محکم به هم متصل می‌گردند. نحوه اتصال طوری است که با قرار گرفتن طرفهای بریده شده روی هم و در یک امتداد قرار گرفتن دو قطعه که بصورت مورب بریده شده‌اند ستون بصورت کامل و یک تکه دیده می‌شود. (شکل ۲۶، ب).

قسمت تحتانی ستونهای «بُته» یا «بورنو» نامیده می‌شود و قسمت فوقانی آنرا «سره» یا «سر» می‌نامند. انتهای قسمت فوقانی ستون بصورت زبانه در آمده است. این زبانه در کامی قرار می‌گیرد که در میان



شکل ۲۷ – چادر لرها

الف. ج. قلابها و قیطان‌ها. د. چوبهای کوچکی که از قلاب‌ها می‌گذرند ه. گنگره سقف چادر

یک تکه چوب نیم هلالی کنده شده است. این چوب در جهت طول چادر و زیر سقف آن قرار دارد و به آن «گُچیل» و یا «کوچیل» می‌گویند. «سرکوچیل» که قبلاً به توصیف آن پرداختیم، روی همین «کوچیل» قرار می‌گیرد. اگر ستونها از دو قطعه تشکیل می‌شوند مطمئناً فقط به دلیل راحتی در امر حمل و نقل آنهاست. قاطری را دیدم که بار آن تیرهای بود که آنها را به دو طرف قاطر بسته بودند. این قاطر در خاروخاک درگیر شده بود و دیگر نمی‌توانست از آنها خارج گردد. لذا می‌بینیم که ستونهای یکپارچه نیز وجود دارد. چنانچه ستونهای دو قطعه‌ای نداشته باشند، از شاخه‌های ضخیم‌تری استفاده می‌کنند که سر آن‌ها دو شاخه است و روی آن چوبی می‌گذارند که در طول سقف چادر قرار می‌گیرد. بنظر می‌رسد که این چوب را «کوچیل» نمی‌نامند بلکه «میدی» نامیده می‌شود.



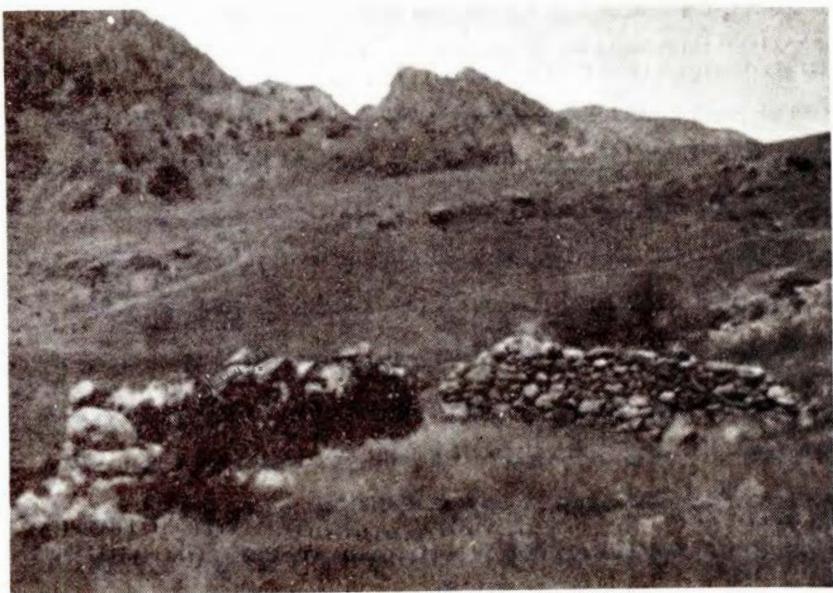
شکل ۲۸— چادر سیاهی که در یک کمب مهندسی برپا شده است

هنگامیکه چادر برپا شد، سقف آن غالباً روی سه «کوچیل» در امتداد یکدیگر قرار می‌گیرد که روی سه ستون قرار گرفته‌اند. درست مثل یک خط طارمی است که قطع شده باشد. فاصله این «کوچیل»‌ها معمولاً آنقدر است که بین آنها پوشش چادر اندکی افتادگی داشته باشد این حالت به سقف چادر حالت ویژه‌ای میدهد که میتوان آنرا در گراور دید (شکل ۳۲).

فرصتی برایم پیش آمده بود که به همراه چند نفر لرچادری را در نزدیک مسکن مهندس برپا گنیم. کار برپا کردن چادر به شرح زیر پیش می‌رفت: پوشش چادر در جهت خط طولی سقف آن به هم متصل و روی زمین گسترده شده بود وطنابها بطور ملائمی تمام جهات آن را می‌کشیدند. ستونها و کوچیل‌ها زیر پوشش بودند. ابتدا ستون را از یکی از سرهای آن بلند کردند؛<sup>و بعد از این عمل بلا فاصله</sup>



شکل ۲۹ – منظره درونی یک سیاه چادر



شکل ۳۰— دیوارهای ثابت که از آنها بمنابع دیواره‌های چادر استفاده می‌شود. منطقه «لووه»

با ادامه همین روش، آنها را سرپا و در جان حموم قرار داده، سپس حممه را محکم کشیدند. به براین، ستونهای توسط پوستش کشیده می‌شدند. چادر شرخان خود استاد، سپس طبها بوسیله سنگهای بزرگ، محکم برآمدند. توصفی نیز که یک نفر از درباره برپا کردن چادر بوریه نداند درست مطابق با همان عمل است. در پایان گذشت، «چیز» را در دیواره چادر بثربه می‌دانند.

چنانچه هوا سرد و باری بشد، یعنی هوا ممکن است بشد. گذرهای توپوش چادر را از کلیه انحراف می‌توان تا سطح زمین پاس وارد داشته را نمایند سنگهای بزرگ در محل خود ثابت نمود. یعنی بسون بردیم به پوششی که در سوزه کپنهایک وجود دارد ممکن نیست. وی بیشتر پوستش را چادره و بعتر آن هستند. آتش در میان چادر روشن می‌شود و دود آن به هم حموم که بسمه و آن خروج می‌گردد. اگر هوا حوب باشد، مطف بغل دین، پوستش را در چبهت صفوی بند



شکل ۳۱- مقطع افقی محل یک چادر «لووه»

می کنند و ستونهای کوتاهی که سر آن دو شاخه است زیر طنابهایی که پوشش چادر را با آنها کشیده اند، می گذارند. اگر هم بخواهند هوا کافی داشته باشند همین عمل را انجام می دهند. در یک طرف چادر «چیت» تشکیل یک دیواره کوتاه را می دهد. اگر از خارج به آن طرف چادر که بازنیست و با چیت بسته شده است نگاهی افکنده شود غالباً همین چیت را در حاشیه آن می بینیم. در درون چادر و در جلوی چیتی که بعنوان دیواره چادر قرار دارد تمام خرجین های محتوی وسائل پخت و پز، رختخوابها و غیره گذاشته شده اند. همانطور که در «کولا» دیدیم، قسمت باز جلویی پوشش چادر را بطور اتفاقی انتخاب نمی کنند و دقیقاً برایم توضیح دادند که قسمت وسیعتر پوشش، جلوی چادر را تشکیل می دهد که آنرا «تک-ور-اش» و قسمت دیگر پوشش، پشت چادر را بوجود می آورد که آنرا «تک-پشت-اش» می نامند. پشت و پهلوهای چادری که از این پوشش بوجود آمده

است باید توسط «چیت» بسته شوند و دیگر اینکه، ارتفاع آن بسیار کوتاه خواهد بود.

درون چنین چادری بینهایت مطبوع و دلپسند است. یک بار هم چادر بسیار بزرگی را دیدم که متعلق به یکی از رؤسای ایل بود. دهه اول ماه اردیبهشت بود، این چادر در یک محل بسیار زیبای سبزی برپا شده بود. در قسمتی نشسته بودیم که رو به مشرق داشت و رو بروی ما آنچنان باز بود که می‌توانستیم بیشتر مناظر بیرون را نظاره کنیم. دیواره‌ای از چیت که تکیه به ستونهای کوتاه چوبی داشته و به زمین فرورفته بودند، ما را از بقیه چادر جدا می‌کرد که تنها در آن بودند. ما صدای صحبتشان را می‌شنیدیم. زمین چادر پوشیده از علف خشک بود و روی آن را نمدهای سفید با نقش و نگارهای سیاه و یا قالی با رنگهای قرمز و آبی پوشانده بود و ما روی آنها نشسته بودیم. تکیه بر متکاها داشتیم و طعم چای را که به ما داده شده بود می‌چشیدیم. روی علفهای بیرون گوسفندها و بزهای را می‌دیدیم که برای شیر دوشی آمده بودند. گوسفندها در گروههای فشرده‌ای آماده شیردوشی بودند و یکی از چوپانان مجبور بود که ریش بز یاغی تری را بگیرد. در کنار ما چیت نسبتاً مرتفع تری بنحوی برپا شده بود که محوطه کوچک مستقلی را بوجود می‌آورد و بزغاله‌های بسیار کوچک در آن بودند. چیت را باز کردند و بزغاله‌ها را آزاد نمودند که به مادرهای خود بپیوندند.

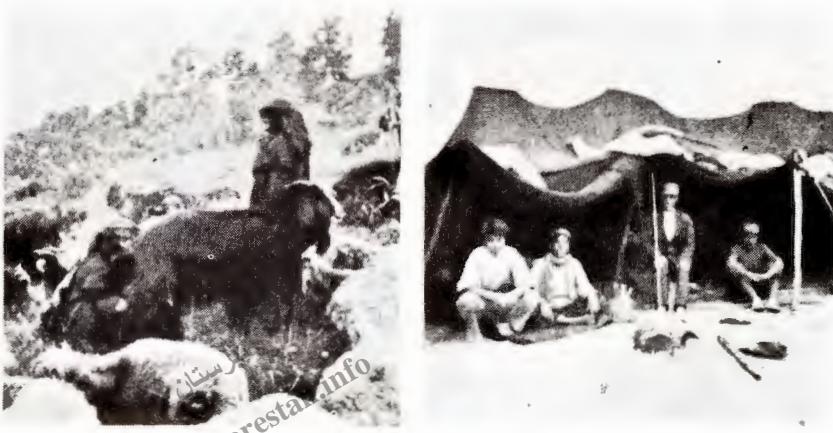
مسلمًا چادرها نیز مثل «کولا») ها بصورت گروهی برپا می‌شوند. دیدم که با چپری از شاخه‌ها که قبلاً توضیح داده شد، محصور شده بود. برپا کردن و شیوه استقرار چادر رئیس، یا چادرهای دیگر اندکی تفاوت داشت. این چادر بصورت منفرد و تنها برپا شده بود و سه یا چهار چادر کوچکتر در فاصله اندکی از آن برپا گردیده بودند که احتمالاً اختصاص به خدمتکاران داشتند.

در فصل تابستان، در دشت «لوله»، چادر و یا بمفهومی بهتر، یکی از این مساکن را دیدم که روی آن پوشش کهنه‌ای کشیده شده بود. لبه پوشش در هیچکدام از اطراف به زمین نچسبیده بود و لذا نسیم مطبوعی در درون چادر احساس می‌شد.

مسلم است در هر جائی که زمین اندکی صاف باشد، میتوان جائی را برای

برپا کردن چادری پیدا کرد زیرا که منظم کردن و انطباق آن برای زندگی راحت‌تر است. ولی در جریان کوچ فصلی، بازگشت به جای قدیمی چادرها و منظم کرد. تدریجی آن، آنطور که مطابق میل می‌باشد، یک عمل طبیعی است. قبلًا گفتم در جائی که در جنوب «آب تازون» واقع شده است، یعنی اندکی قبل از الحاق آن به «آب کشور»، سنگها و چیزهای دیگری وجود داشت که امکان برپا کردن چادرها را فراهم می‌نمود. در شرق «باغ لوه» یکی از خانواده‌های خوانین دارای جای قدیمی بود که چادرهایشان را از قدیم در آن برپا می‌کردند و به آن «پاتخت» می‌گفتند. این نام بیانگر پایه یک تخته سنگ شیبدار است و همیشه نیز محل مشخصی را در ذهن تداعی می‌کند. در جنوب دیواره شیبدار تخته سنگ، جائی که پوشیده از علف سبز بود، دو دیوار وجود داشتند که با سنگ بدون ملاط بنا شده بودند. زاویه بین این دو دیوار قرار داشت (شکل ۳۰). در موقع استقرار در این محل، بخصوص در فصل زمستان، دو عدد چیت را نیز با زاویه قائمه برپا می‌کردند که دورست رو بروی دیواره‌های سنگی قرار می‌گرفتند و مستطیلی بوجود می‌آمد که دور آن را <sup>۴</sup> دیوار گرفته بود و سپس روی آن سیاه چادر بزرگی را بر می‌افراشتند<sup>۵</sup>. در باغ، یک محل برای برافراشتن چادر وجود داشت. شکل آن نیز بصورت مستطیل بود که عرض آن به ۸ و طول آن به ۱۱ متر می‌رسید. دور آن به ارتفاع کمی با خاک دستی محصور شده بود. در یکی از دو انتهای آن جای اجاق دیده می‌شد که بوسیله سنگها مشخص بود. در کنار این اجاق جائی برای ظرف آب وجود داشت و برایم توصیف کردند که آب درون چادر توسط آبراه کوچکی از چادر خارج می‌شده است. این آبراه از اجاق شروع می‌شده و از یکی از اضلاع طولی چادر بطرف بیرون می‌رفته است این آبراه کوچک توسط دو ردیف قلوه‌سنگ شکل گرفته بود. قسمتی از دیواره چادر توسط سنگها مشخص شده بود (شکل ۳۱).

هر ساله، پوشش‌های کهنه چادر باستی تعمیر و تعویض شوند و لذا دوستان و آشنایان را برای شرکت در این کار جمع می‌کردند و در مقابل آن، این افراد به بهترین وجهی پذیرائی می‌شدند. در مورد اعمالی که مربوط به تعمیر و تجدید چادرهاست، می‌گفتند: هر ساله ما چادرهای پاره شده را می‌دوزیم. چند نفری را



شکل ۳۲- چادر، نمای ویژه آن نشان میدهد

که «کوچبل»‌ها چگونه جای گرفته‌اند

(حدود ۲۰ نفر) برای دوختن یک چادر جمع می‌کنیم، ۴ تا ۵ من<sup>۶۶</sup> برج می‌پزیم و گوسفندی می‌کشیم و نهار آماده می‌کنیم. نهار خورده می‌شود و هنگامیکه چادر تمام شد، آنرا برپا می‌کنند. سپس هر کس به خانه خود برمی‌گردد. ضمناً از اعضای سایر خانواده‌ها نیز دعوت بعمل می‌آید.

## ۱۶- حیوانان اهلی، گله‌ها و چوپانان

پاپی‌ها تمام دارائی خود را در گله‌های اصلی خود سرمايه گذاری می‌کنند. گوسفند (منتظر از این کلمه تمام دام‌های کوچک است که شامل میش و بز<sup>۶۷</sup> می‌باشد) بطور معمول مبنای بیشتر ارزش‌ها دیگر به حساب می‌آید.

یکی از لرهای ایل سگوند واقع در جنوب سرزمین پاپی می‌گفت که میل دارد گوسفند زیادی داشته باشد و شیر و دوغ زیادی بخورد، لذا از سایر ایلات گوسفند می‌خرید. احتمال دارد پاپی‌هایی نیز که در راه آهن سرتاسری ایران کار می‌کردند و پولی بدست می‌آورند، با این پول تعدادی گوسفند خریده باشند. غیر از اسب،



شکل ۳۵—<sup>گله بزها</sup>

شکل ۳۴—<sup>بره با دمه بزرگ</sup>

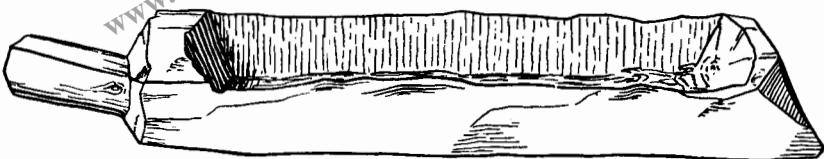
حیوانات اهلی دیگر عبارتند از گوسفند، بز، گاو، سگ و ماکیان (در مورد اسب و قاطر و الاغ به فصل بعد مراجعه شود).

قسمت اعظم گله پاپی‌ها را گوسفند تشکیل میدهد. تمام گوسفندان دارای دنبه<sup>۶۸</sup> بزرگی هستند (شکل ۳۴). بزی که آنها پرورش می‌دهند موی بلند و انبوه، گوشاهای بلند و افتاده و شاخهای به عقب برگشته تقریباً شکل حلزونی دارد و دارای زیبائی خاصی می‌باشد (شکل ۳۵) رنگ موی آنها معمولاً قهوه‌ای بسیار تیره است ولی غالباً طرح سفیدی روی سر دارد و موی مجع دست‌ها و پاهای آنها نیز سفید است. بزغاله را «بُرخَلَه»<sup>۶۹</sup> و نیز «بی» می‌نامند.

گاوهای نر و ماده را بطور کلی «گو—gaw» می‌نامند. در رده گاوهای زیبا هستند و در مجموع از نژاد خاص کوهستانی می‌باشند. رنگهای مختلفی دارند که از زرد روشن تا قهوه‌ای حنایی تغییر می‌کند. گاو ماده‌ای را که در شکل ۳۷ می‌بینیم، بنظر می‌رسد که کوهان کوچکی روی شانه‌ها دارد. جثه این حیوانات چندان بزرگ نیست. از بین آنها که اندازه گرفته‌ایم، قد بزرگترینشان در شانه‌ها در حدود یکمتر بود. این حیوان را تنها برای شیر آن نگهداری نمی‌کنند بلکه از آن

بعنوان حیوانی که قدرت کشش گواههن دارد و همچنین بمتابه یک حیوان حمل بار استفاده می شود. برپشت گواهائی که بعنوان حیوان باربر مورد استفاده قرار می گیرند یک «کوڈن» می گذارند (شکل شماره ۳۸) و پوشش ساده ای نیز روی گواها می اندازند که به آن «جل گاو» می گویند. گاون را برای اینکه چاق بشود با تیغ («تیخ») اخته می کنند.

تعداد زیادی سگ در تمام قرارگاهها وجود دارد که در برخورد با یک بیگانه، در حال پارس کردن بشدت حمله می کنند و همین عمل معمولاً موجب آن می شود که مردی از خانه خود خارج شود و سگ را آرام کند. این سگها از نژادهای کاملاً مختلفی هستند. بعضی از سگهای بزرگ آنها، سگهای بزرگ «سن برنارد»<sup>۷۰</sup> را بخاطر می آورند.



شکل ۳۶— «تلاس»: لاوک و آبغوری سگ. طول ۶۴ سانتیمتر (E. ۵۷۸)

در توصیف یک قرارگاه، گفته شد که قرارگاه معمولاً با یک حصار بنام «گورنگ» محصور می شود که دامها شب را در آنجا می گذرانند. همچنین غالباً جای مخصوصی نیز مشاهده می شود که توسط «چیت» یا بطريق دیگری محصور شده است که مخصوص بردها و بزغاله ها می باشد. در طول روز، دامها توسط چوپانان به مراتع برده می شونند. ولی دامهای بزرگ در نزدیک قرارگاه می مانند و نگهبانی خاصی روی آنها وجود ندارد و فقط همیشه تحت نظر و جلوی چشم هستند. میش ها و بزهای بالغ تشکیل گروه خاصی را می دهند و بردها و بزغاله ها گروه دیگر را بوجود می آورند و این امر برای آنست که شیر مادرها را نخورند. به شبانان گله دامهای بالغ «چوپون» و به شبانان گله بردها و بزغاله ها «برگلون» می گویند. نام دیگری نیز برای مشخص کردن شبان وجود دارد و آن کله «گله دار»<sup>۷۱</sup> است. روزی دوبار، ظهر و شب، گله را برای شیردوشی بطرف

خانه‌ها می‌آورند.

دامها همیشه بهنگام شب، در یک محوطه محصور نگهداری نمی‌شوند زیرا که همیشه نیز چنین محوطه محصوری وجود ندارد. می‌گفتند که گاهی موقع گله را بهنگام شب به قسمت پائین‌تر می‌آورند. آنها شب را زیر درختان می‌گذرانند و روزها مجدداً به مراتع می‌روند. به این ترتیب، نه تنها در طول روز حیوانات خنکی و تروتازگی پیدا می‌کنند شب‌ها هوای ملایم‌تری دارند، بلکه احتمالاً در زمینهایی که پائین‌تر از مسکن‌ها هستند امنیت بیشتری در مقابل حمله گرگها دارند. حیوانات نباید در حوالی مکانهای تعلیف شوند که از آن نفت تراوش می‌کند، زیرا «بوی نفت گاز، گوسفند را خشک می‌کند».

در طول اقامتی در قرارگاه «ورک» دیدم که گرگ یک خطر واقعی برای دام است. گاهی موقع می‌شنیدیم که سگها پس از استیلای تاریکی برمی‌خط به شدت می‌غرنند. می‌گفتند علت اینکار وجود گرگ در محل قرارگاه است. شبی جزو بحث شدیدی را از «کولا»<sup>۱</sup> مجاور شنیدم و فهمیدم که یکی از چوپانان است که صحبت می‌کند. در حدود ده راس از گوسفندان برزگشته بودند و هوا مطلقاً تاریک بود و همه از سرنوشت دامها نگران بودند.

بنابراین چاقوی تاشوئی را برای یکی از خانهای جوان آوردنده، آنرا گرفت و چمباتمه زد. تیغه چاقو را به دور خود چرخاند و سه بار جمله‌های زیر را تکرار کرد و هر بار که تمام می‌شد به تیغه چاقو فوت می‌گرد.

«السلام عليك، اي قطب يقين، سپردم به تو سر و جان، مال و دین، بستم از زهر مار و نیش عقرب و دم جانور و دست و پای دزد، نخورید، نچرید تا سوچی، به حق سوره آیة الكرسي حرني، حرني، حرني».

بعد از خواندن این عبارت، چاقو را بست، یعنی اینکه دایره‌ای از اطمینان بوجود می‌آورد، با این مفهوم که هیچ بلائی نمیتواند به سر گوسفندان بیاید. معذالک این حرکات مفید واقع نشد. صبح فردا، قبل از اینکه خورشید از نزدیکترین یال کوه بالا بیاید، صدای فریادهای شدیدی که از جنگل می‌آمد مرا از خواب بیدار کرد. گوسفندانی را که در شب تاریک توسط گرگ کشته شده بودند، پیدا کردند. راه افتادیم و نهری را که در طول قرارگاه جریان داشت دنبال کردیم و

خیلی سریع یک گوسفند کشته شده را یافتیم. در جریان حرکت دیگری که چوپان مسلح به یک گز بود و یکی از خانها تفنگ داشت و بقیه ما چوب داشتیم، تعدادی گوسفند کشته شده را پیدا کردیم. کرسک هایی که در محل پرواز می کردند، جای آنها را مشخص می نمودند. از سوی دیگر، گوسفندها نیز با درندگی خورده نشده بودند، گرگها کلاً به گیر کردن یک دندان قناعت کرده و تکه ای از دنبه بزرگ را خورده بودند. آنها را به قرارگاه نبردند زیرا که مطابق رسم ذبح نشده بودند. معذالک زنان و بخصوص زنان رعیت را دیدم که پشم آنها را چیدند. سگها نیز با طمع به آنها می نگریستند که آنها را بخورند. بر عکس گوسفندانی که در اثر حمله گرگها بحال مرگ افتاده بودند ولی هنوز نمرده بودند، ذبح کردن و خوردن. در طول گردشی که بهنگام شب گردم، دیگر حتی یک راس گوسفند ندیدم. تمام آنها توسط کرسکها و سگها خورده شده و یا توسط اشخاص فقیر برده شده بودند.

نیدیدم که به سگها و ماکیانها برسند و آنها خودشان غذاشان را پیدا می کردند. معذالک در تمام قرارگاهها یک ظرف آبخوری برای سگها وجود دارد که به آن «تلاس» می گویند. از تنه ضخیمی درست شده است که چهار طرف آن تراشیده شده و یک قسمت روئین آنرا کنده و گود کرده و دسته ای نیز در انتهای آن افزوده اند. این ظرف «عیب» است. (مراجعة شود به بخش ۲۶، مذهب، آداب و سنت عامیانه).

یک سبد دراز، و بیشتر بصورت استوانه که وسط آن فرورفته است و از شاخه های نازک یا نوعی تر که بید بافته شده است (شکل ۷۴) مخصوص مرغهای است که کرج شده و آماده خوابیدن روی تخم هستند. این سبد را «رُک»(؟) می نامند.

پیدا کردن یک نظام منطقی در مورد گله های خانواده های بزرگ و تعیین حد میانگین این گله ها دشوار است. اگر درباره این موضوع سوالی شود، آنها فکر می کنند که اطلاعاتی برای اداره وصول مالیات جمع می کنید و نمیتوان به اطلاعات داده شده اعتماد کرد. ولی بطور کلی فکر نمی کنم که این خانواده ها دارای تعداد زیادی دام باشند. یکی از خانواده های خانها را که می شناختم و از

خانواری تشکیل شده بود که ۱۰ نفر بزرگسال و ۱۱ نفر بچه داشتند، دارای ۶۰ تا ۷۰ رأس میش و بز بودند. البته بدون احتساب برها و بزغاله ها و اندکی بعد نیز ۷ تا ۸ رأس آنها را گرگ درید. طرف صحبت من می گفت که این خانواده باید ۱۰۰ رأس دام داشته باشد یعنی ۵ راس برای هر نفر. ولی من بدستی نفهمیدم که آیا خانواده های چوپانان نیز باید با آنچیزی زندگی کنند که از گله ها حاصل می شود.

در «گردینگ نوژ یون» گله ای را شمارش کردم که دارای ۵ رأس بزو گوسفند بود که برها و بزغاله ها را نیز شامل می گردید. در ضمن در حدود ۲۰ رأس گاو ماده وجود داشت. این گله به یک خانواده خان و رعیت های او تعلق داشت. در بین رعیت های «للری» فقط گاو ماده دیدم. آنها دارای میش و بز بودند ولی مسلم است رعیتی که کشاورز است بیش از هر چیزی نیاز به گاو دارد که به گواهن به بندد.

با توجه به اهمیتی که گله بعنوان عامل اقتصادی دارد، واضح است که چوپان جای مهمتری را در اجتماع اشغال می کند. اورعیت است و غالباً مرد سالمند ازدواج کرده ای است که با خانواده خود در نزدیکی خانواده خان مسکن دارد. گاهی نیز مرد جوانی است که این شغل را پیشه کرده است. در «ورک»، «حاتم چوپان» عاقله مردی بود که چهارپیسر داشت. منطقه را خوب می شناخت و برایم حکایت کرد که خرسی را با گرز چوین خود کشته است. ضمناً، زندگی چوپان پر از ماجرا و حادثه است. او باید شب ها بیرون بماند. بعد از غروب خورشید، غالباً در تاریکی صدای بگوش می رسد که بصورت آواز خوانده می شوند. اینها چوپانانند که از تپه ای به تپه دیگر با هم صحبت می کنند. بیشتر داستانهای کوچک حکایت از عشق چوپانان و زن ارباب دارند.

چوپان مجهز به گرز چوین است (شکل ۷۹) که بارها از آن سخن گفته ایم و یا اینکه یک چوبستی دارد. در کمربند خود کیسه کوچکی را حمل می کند که «تور» نامیده می شود و برای نمکی است که به حیوانات می دهد (شکل ۱۱۹). در لرستان علیا که مراتع وسیعی در آن وجود دارد چوپانانی را دیدم که سواره بودند. چوپانان نی می نوازنند. روزی چوپانی برایم یک نی بردید و در



شکل ۳۷— گاو ماده

شکل ۳۸— گاو نر جوانی که «کوُدُن» روی پشت دارد

حالیکه آنرا بمن میداد گفت «این نی است، چوپان نی میزند برای گوسفند، گیاه خوب می خورد، آنوقت شیر دارن، آنوقت توی پاتیل می دوشند، آنوقت میگذارند توی مشک دوغ.....»<sup>۷۲</sup>

نژدیک دزفول، در دشت صالح آباد به لرهای «سگوند» برخوردیم که گوسفند کسانی را نگهداری می کنند که در شهر ساکن هستند. یک نفر لر (ظاهرآ یک پاپی بود) که در دزفول چوپان بوده است، اظهار می کرد که بعنوان دستمزد اقلام زیر را دریافت کرده است:

ماهی یک تومان پول نقد، خوراک و پوشاسک که سالی ۲ جفت شلوار، دو عدد پیراهن، یک عدد کلاه، یک عدد بالاپوش معمول لرها («چوقا»)، یک عدد بالاپوش نمدی (فِرِج)، شش تا هفت جفت گیوه (مراجعه شود به فصل پوشاسک)، در بین لرها یک بیستم بره و احتمالاً نیز خوراک و قطعاتی از پوشاسک را به او میدادند.



شکل ۳۹— اسبهای حامل خرجن  
دارد. به آن «ورناب مال اسب» می‌گویند

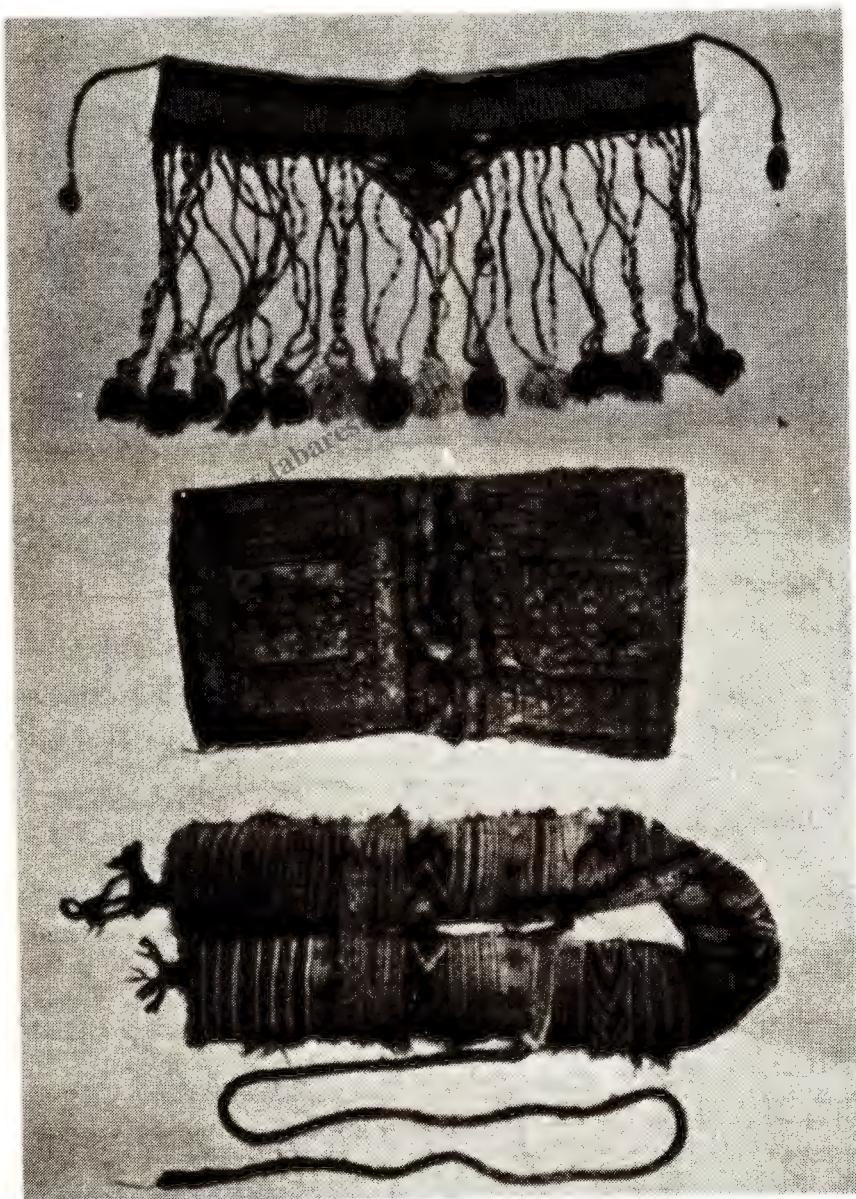
#### ۱۷— اسب

اسب<sup>۷۳</sup> آنچنان اهمیتی برای این مردم سوارکار داشت که برای او فصل مخصوصی در نظر گرفته شد. در مورد حالات و صورت ظاهری آن لازم است که به تصاویر یعنی شکل‌های ۳۹، ۵۰ مراجعه شود. تردیدی نیست که خون عرب در رگهای بیشتر این حیوانات جاری است. ولی اسب‌شناسان، در بین آنها چند تائی را نیز خواهند یافت که اسب‌های بزرگ ترکمنی را به یاد می‌آورند.

در مورد خوشاوندی این اسب‌ها با اسب عربی، خود لرها مطلب زیر را برایم حکایت کردند. حضرت سلیمان (سلیمان شاه که در انجیل مقدس آمده است) هفت جفت اسب به عربستان<sup>۷۴</sup> هدیه کرد. هر جفت آن دارای یک نام بود: (۱) «خرسان» (۲) «گجریا» (۳) «جلفا» (۴) «کیهیلان»<sup>۷۵</sup> (۵) «اوپیا» (۶) «نیسان» (۷) «شَّرَّ». لذا هر نامی مشخص کننده یک جفت اسب نر و ماده یعنی یک راس اسب و یک راس مادیان است. اسبهای عربی اولاد و احفاد همین اسبها هستند و حاصل بسیاری از آنها به لرستان آورده شده‌اند. اینها حیواناتی بودند

که ارزش آنها تا ۲۰۰۰ تومان می‌رسید. هنوز هم در روزگار ما می‌توان نسبت نامه نجیب‌ترین اسبها را به این هفت جفت اسب رساند. به همین نحو، از اسب سیاهی صحبت می‌کردند که در «ورک» بود و نسب مادر او به «کجریا» و نسب پدرش به «خرسان» می‌رسید. بنظر می‌رسید که واژه‌هایی که توسط لرها برای مشخص کردن اسب‌ها بکار می‌رفت در پاره‌ای موارد با واژه‌های فارسی متداول تقاضوت دارند. مادیان بطور معمول برای اسب ماده بکار می‌رود و احتمالاً همیشه نشانگر یک اسب خوب است. یابو اسپی است که چندان خوب نیست. کلمه اسب را برای مشخص کردن جنس نر آن بکار می‌برند، کلمه «نرک» را نیز برای این منظور استعمال می‌کنند. کلمه «ما» بیانگر گونه اسب می‌باشد. در بیشتر موقع شنیدم که از کلمه «مال» برای مشخص نمودن اسب استفاده می‌کنند. فکر می‌کنم همین کلمه «مال» که بیانگر مالکیت است در اینجا مفهوم و معنای خاصی بخود گرفته است و نشانگر مشخص ترین مالکیت یک لر است. این پدیده‌ایست که مشابه کلمه شکار «شیکار» به معنای تغییر است که همیشه برای بیان بزرگی بکار بردۀ می‌شود و این بدلیل آنست که افراد بیگانه از این کلمه برای این حیوان استفاده می‌کنند. با توجه به نوع استفاده‌ای که از زبان لری در مورد اسبها می‌شود شنیده‌ام که وقتی مادیان خوبی کره اسپی را می‌زاید که از اسب خوب و خوش اندامی حاصل شده است (یعنی از یکی از ۷ نژادی که قبل از ذکر شد) آنرا «فال» می‌نامند. «فال» یک واژه فارسی معمولی و متداول<sup>۷۶</sup> است که بیانگر همان فال و تخمین و پیش‌گوئی است و قویاً قابل ادراک و فهم است که مردم سوارکار چنین حادثه‌ای را بفال نیک می‌گیرد.

اسپ کاملاً آزاد و به حال خود است. برای بستن آن از طنابهای بلند تاییده‌ای استفاده می‌شود که لرها همیشه همراه دارند. به یک طرف آن یک گره خفتی می‌زنند که پای اسب را به نرمی در برمی‌گیرد و در مچ او می‌لغزد و طرف دیگر طناب به یک سنگ بزرگ و یا به جائی دیگر بسته می‌شود. غالباً، اسبها در جنگل آزاد هستند و ول می‌گردند و موقعیکه به آن‌ها احتیاج است برای گرفتنش می‌روند و غالباً برای آوردن آنها به قرارگاه، ساعتها وقت تلف می‌کنند. حادثه کوچکی که در ورک شاهد آن بودم نشان میدهد که چرا اسبها آزاد هستند. موقع



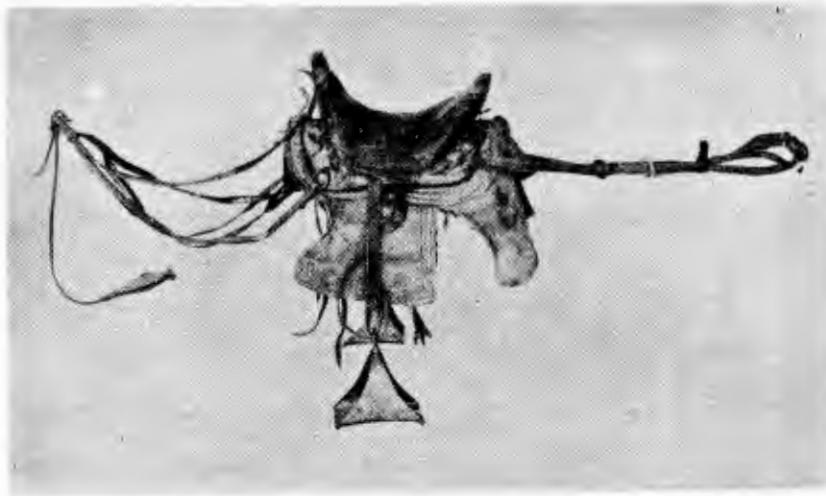
شكل ٤١—بالا : «ورتاب»، «مالي اسب» E. 227

وسط : «خورجين». E. 215

پائين : «كودن». طول ٩٥ سانتيمتر. E. 315

ورود ما به قرارگاه، رئیس کره قاطری را نشانمان داد که همان شب در جنگل متولد شده است. این کره قاطر بدبال یکی از مادیانهای او بود و بهمین دلیل رئیس ادعا می‌کرد که این مادیان مادر این کره قاطر است. مردی از قرارگاه دیگر که احتمالاً یک رعیت بود، می‌گفت که مالک کره قاطر است و از یکی از مادیانهای او که در جنگل ول بوده، زائیده شده است. چوپانی به قرآن قسم خورد که کره قاطر از مادیان رعیت بدنس آمده است. بحث تمام شد. بمحض اینکه کره قاطر رفت. مادیان رئیس بطور نامیدانه دورتادور قرارگاه میدوید. لذا صحبت برآن شد که به این مادیان شیردار یک کره خر نریه‌هند به این ترتیب این کره خربه زندگی کردن با اسبها خومی گیرد و بمحض اینکه بالغ شد با مادیانی جفت می‌شود و کره قاطری<sup>۷</sup> بوجود می‌آید.

ضمناً تعداد قاطر و الاغ در قلمرو ایل پاپی خیلی کمتر از اسب است. در نتیجه برای هر نوع حمل و نقلی از اسب استفاده می‌شود. لذا یک «کوڈن» یا «کوڈو» (شکل ۴۱) روی پشت حیوان می‌گذارند. این وسیله در زیر بار قرار می‌گیرد. بار معمولاً خرجین‌ها، قسمتهای چادر وغیره است. «کوڈن» که از آن



شکل ۴۲— زین، E. 314

برای سوار شدن روی اسب هم استفاده می شود، از دو نوار تشکیل می شود که آنها را از پشم بافته اند و لبه های طولی آنها بهم دوخته شده اند. یکی از آنها راه را و الوان است و غالباً دارای نقش و نگارهای بسیار متنوع می باشد و رویه آن را تشکیل می دهد و دیگری در زیر قرار می گیرد. درون آن آکنده از علوفه است و بشکل روده ای است که آکنده از گوشت می باشد (سوسیس) که از وسط تا شده است. این وسیله روی پشت اسب گذاشته می شود و از دو طرف روی گرده حیوان تا می گردد.

ابعاد خرجین ها بسیار متغیر و متفاوتند. یک خرجین دو عدد کیسه است که یک طرف آنها به هم متصل شده و بنحوی روی استخوان گذاشته می شود که هر کیسه آن از یک طرف حیوان آویزان گردد. معمولاً این کیسه ها از نخ پشم بافته شده اند، در روی دستگاه قالی بافی بصورت یک تکه بافته می شوند. عرض آن ها کیسه را تشکیل می دهند. قسمت میانی آن فقط یک پارچه ساده است، معدالک دارای خطوط مورب الوان و یا فقط از پشم تیره تر است. بر عکس روی دو قسمت کناری، تقریباً در یک چهارم طول هر طرف، نقش و نگارهای هندسی الوان بافته شده است. بنحوی که ایرانیان آنرا «سومک» می نامند (یعنی شامل یک نقش در روی کار و تعدادی انتهای نخ در پشت کار است). دو انتهای پارچه بافته شده روی میان پارچه تا می شوند و لبه های آنها به هم دوخته می شوند تا خرجینی شکل بگیرد که دو سطح خارجی آن با نقش و نگارها تزئین شده است. قسمتی از نوار که در قسمت پائین نقشین قرار می گیرد غالباً قالی بافت است (پرزدار است) و به این ترتیب کناره های خارجی انتهای پائین کیسه را تشکیل می دهد. کناره های خارجی کیسه ها، در بالای آن، دارای حاشیه بدون نقش هستند که قلابهای بزرگی بصورت جا دکمه ای دارند. سوراخهای دو حاشیه هر کدام از کیسه ها می توانند بطور جداگانه هم دیگر را بپوشانند و به مجموعه ای از قلاب بزرگ (خرجین بند) مربوط می شوند که روی نوار وسط قرار دارند. هر کدام از این قلاب ها یا خرجین بندها از درون یکی از سوراخها می گذرند و سپس هر کدام از قلابها در درون دیگری می افتد و به آخرین قلاب یک قفل می خورد و لذا خرجین بسته می شود. زیبائی بعضی از خرجین ها کمتر از خرجینی است که در اینجا توصیف

شد. این خرچین‌ها فقط مخططه هستند یا اینکه قسمتی خارجی آنها نقش شترنجی دارد. خرچین به انواع متعدد وجود دارد. خرچین بسیار بزرگی که بطور ظریفی بافته شده است و تعدادی پشت حیوان را می‌پوشاند به نام «حورآسپون» نامیده می‌شود (شکل ۴۳) عرض هر کدام از کبیسه‌ها از ۱/۱۰ تا ۱/۲۰ متر و گودی آن ۷۰ سانتیمتر است.



شکل ۴۳ – «حورآسپون». «چیت» نیز در پشت دیده می‌شود

«حورجین» یا «حورجین ترکه بن» (شکل ۴۱) خرجین کوچکتری است که در پشت زین قرار می‌دهند و ابعاد هر کیسه آن ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر عرض و ۴۰ تا ۵۰ سانتیمتر عمق دارد. البته بزرگی آن متفاوت و متغیر است. کلمه «هور» نشانگر خرجین بافت ساده‌ای است که خطوط ضخیم سرتاسری در روی آن وجود دارد که رنگ آنها به رنگ خاکستری—قهوه‌ای و رنگ طبیعی است.

بهرحال، اسب بعنوان یک حیوان سواری بگار می‌رفت. همانطور که قبل از نیز گفته شد، «کودُن» می‌تواند جای زین را بگیرد و بخصوص موقعی که می‌خواهد چند نفری روی یک اسب سوار شوند، آنرا به زین ترجیح می‌دهند. ولی لرها از زینهای واقعی نیز استفاده می‌کنند که نوع آن فقط خاص از لرستان نیست و نمونه آن در شکل ۴۲ آمده است. هم در زیر «کودُن» و هم لرزیر زین پوششی می‌اندازند که «جل مادیون» نامیده می‌شود. در شکل شماره ۴۰، اسب زین کرده‌ای را مشاهده می‌کنیم که به یک لرسگوند تعلق دارد. دارای جل و یک پاله‌نگ پهن ریشه دار است که سینه اسب را تزئین می‌کند. این نوار بافته شده ریشه دار دارای تزئین متداولی است که لرها آنرا «ورتابِ مال اسب» می‌نامند (بختیاری‌ها به آن، «زینه وند» می‌گویند) (شکل ۴۱). بطور معمول اسب با لگام هدایت نمی‌شود بلکه توسط بندلگام واحدی هدایت می‌گردد که به طناب افسار متصل شده است.

قبل‌آ، بهنگام شورش و آشتفتگی و کدورت، پاپی‌ها گروههای را تشکیل می‌دادند که شامل صدھا نفر و شاید هم بیشتر بود. امروزه نیز، من باب مثال مثلاً در یک عروسی مفصل می‌توان به گروههای بزرگی از سوارکاران برخورد نمود. چنین است که بنظر می‌آید پاپی‌ها مثل تمام مردم ایران، سوارکار بدنیا آمده‌اند. همانطور که درباره مراسم زفاف صحبت خواهیم کرد، همیشه لرها پریدن از روی اسب را تحسین کرده‌اند. سواری با تفنگ را «کیثیرج بازی»(؟) یا «تیراندازی» می‌نامند. یورتمه رفتن اسب را «لورتمه»، و چهار نعل رفتن آنرا «هلو» و گردش سریعترین حرکت آنرا «هیر» یا «دو» می‌نامند. کلمه «لوگ» احتمالاً نشانگر گام است و آن نوعی راه رفتن اسب است که حالتی مطبوع و گهواره‌ای دارد.

من سکوت و آرامشی را که در آن پاپی‌ها سوار بر اسب از روی کوره راههای

دشوار کوهستانی می‌گذرند، تحسین می‌کردم. ضمناً سوارکار چابک و ماهر یکی از شخصیتهای است که شعر فولکلوریک لرها وی را تکریم و ستایش می‌کند و مشهور می‌سازد.

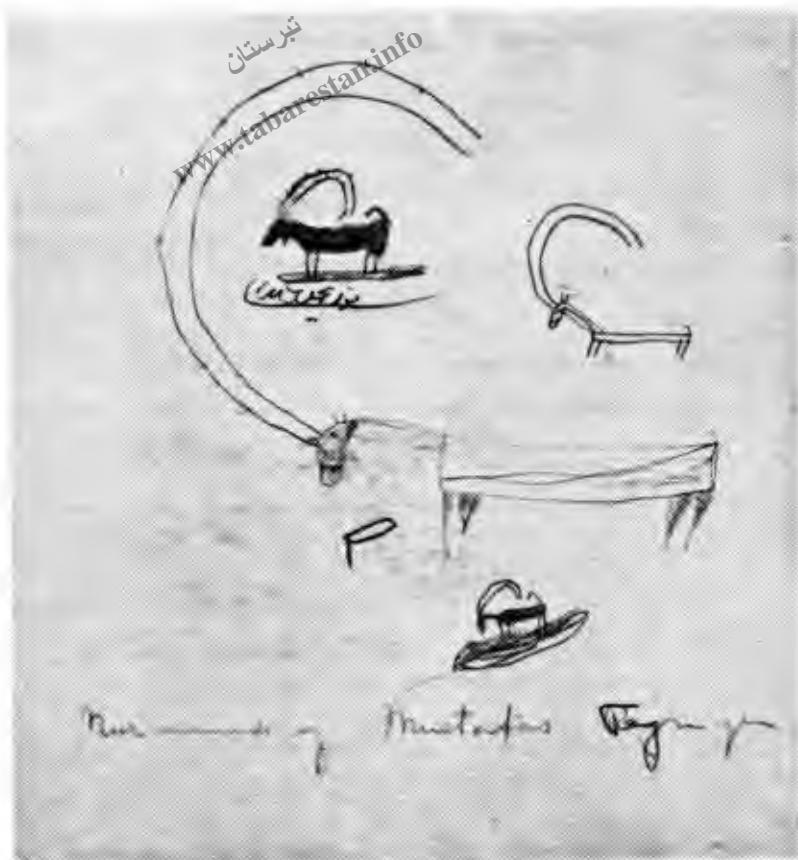
zavô benâr	مهمنانی سوار بر تار(؟؟)
buras zinerönas	نوار سینه او را زخمی می‌کند.
ozard Sarâs	سرش نجیب زاده است.
di hama honô	در بین تمام حیوانات.
sah kard pasanâs	شاه او را پسند کرده است.

## ۱۸—شکار

یک ورق کاغذ و یک عدد مداد به یک لر بدھید، او تقریباً همیشه طرح یک شکار («شیکار») را خواهد کشید (شکل ۴۴) شکاری که او می‌کشد معمولاً یک بزکوهی است با شاخهای بزرگ به عقب برگشته. لرهای را دیدم که در تنهایی خود در بیابان به طراحی یک خوک وحشی «حوك» مشغول بودند. همانطور که بعدها خواهیم دید، در طرح های ابتدائی نقطه‌چین شده روی سنگهای صاف، طرح همین بزهای کوهی را خواهیم دید. من خود را در حدس این سؤال که: آیا میل به کشیدن یک شکار ناشی از یک جادوگری قدیمی برای شکار است، غرق نخواهم کرد. به حال این حرکت بیانگر سودی است که از شکار عاید لرها می‌شود.

در حال حاضر برای شکار کردن تعداد زیادی نخجیر، تفنگ بکار می‌برند. یکی از دانمارکی هائی که با من آشنا بود و بارها به شکار بزکوهی رفته است و چندین حیوان را از پا در آورده بود اطلاعات زیر را در اختیارم گذاشت. وقتیکه لرها شکاری را می‌زنند خودشان همیشه گردن حیوان را همانطور که در کشتارگاه معمول است، می‌برند. این مسئله را بعداً مطرح خواهیم کرد. سر را کاملاً از تن جدا می‌کنند. شکم حیوان را پاره می‌کنند و آنرا تا پایه ای شکافند. روده‌ها خالی و خشک می‌شوند. همه چیز را بطور قطعه قطعه و جداگانه کنار می‌گذارند.

یکی از لرها، احتمالاً از لرهای سگوند، به یکی از مهندسین دانمارکی یک زنگوله برنجی هدیه داد. لر برای او حکایت می‌کرد که او و همراهانشان این زنگوله را با خود به شکار می‌برند. بمحض اینکه حیوانی کشته می‌شوند، این زنگ را بصفا در می‌آورند تا ینکه همه سر برستند و در پاک کردن حیوان کمک کنند. نمیدانم که آیا خوک وحشی را شکار می‌کنند. دائمًا موضوعی در مکالمات مطرح بود که بدانند آیا من گوشت خوک میخورم یا نه. شاید خوردن گوشت خوک نشانه‌ای از اخلاق بد باشد.



شکل ۴—بزکوهی با شاخ‌های بلند. طرحی است که یکی از لرها آنرا ترسیم کرده است.

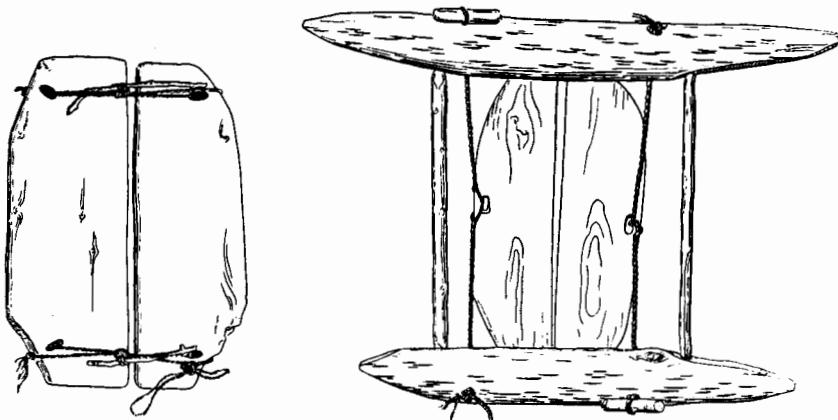
در موزه ملی کپنهایک مجموعه‌ای وجود دارد که مخصوص لرها می‌باشد. این کلکسیون شامل آلات و ادوات بسیاری است که برای شکار پرندگان بکار می‌روند، ولی من در این محل هرگز ندیدم که از آنها استفاده‌ای شود. مورد استفاده بخشی از این ادوات اکثراً برای شکار کبک (کوک) است.

تله‌های بندی که خودشان آنها را «دام» یا «دُم» و حتی «کوک‌گیر» نیز می‌نامند، از موهای بلند یال و دم اسب درست می‌شود. چند دام از این نوع را به طنابی متصل می‌کنند که بین دو محل اتصال بصورت صاف و مستقیم کشیده شده است.

«تلا» نوعی تله برای گرفتن کبک است (شکل ۴۵) که از دو تکه چوب ترکیب شده و طول این چوبها از عرضشان اندکی بیشتر است. یک لبه آن صاف و به دیگر آن اندکی هلالی است. دو انتهای این دو تکه تخته به کمک نخهایی که کشیده شده‌اند، به هم بسته شده است و لذا دو لبه صاف آن در کنار هم قرار می‌گیرند و به شکلی در می‌آیند که گویا تشکیل یک جفت آرواره را می‌دهند. توسط دو تکه چوب کوچک که از بین نخها گذشته و تابیده شده است، به آن کشیدگی لازم را می‌دهند. این تله را در نزدیک چشمۀ ای قرار می‌دهند که کبکها برای آبخوری می‌آیند. چاله‌ای زیر تله کنده می‌شود و تله را روی آن می‌گذارند و روی آنرا با برگ می‌پوشانند سنگینی کبکی که از روی تله می‌گذرد، سبب می‌شود پای کبک در تله بیفت و تخته‌ها به جای خود بر می‌گردند و بدین ترتیب کبک خود را گرفتار می‌بینند. «دک جومه» یا «دک شومه» برای استئار بکار می‌آید (شکل ۴۶). پارچه‌ای است بشکل مستطیل، ضخیم و پنبه‌ای. نمونه‌ای که در موزه است دارای یک متر عرض و ۱/۲۵ طول می‌باشد. لبه‌های آن با تو گذاشتن پارچه محکمتر شده است و نواری از پارچه دیگر را به این لبه دوخته‌اند. در قسمت بالای آن سه سوراخ لبه دوزی شده وجود دارد که دو عدد آن برای چشمۀای شکارچی و سومی برای لوله تفنگ او است. در سطح بیرونی آن تکه پارچه‌های مختلفی از قرمز و زرد و سیاه و غیره دوخته شده است. دو عدد چوب بصورت متقاطع و بصورت قطرهای چهار ضلعی، به قلابهای چهار گوشۀای پارچه فرورفته و آنرا صاف نگه میدارند. شکارچی در پشت آن مخفی می‌شود و به شکار

حمله می کند.

از بین اسلحه های قدیمی تر، بعضی از آنها احتمالاً برای شکار بکار می رفته اند یا در همه حالات برای دفاع در مقابل حیوانات وحشی بوده است. قلاب سنگ یا فلاخن، که لرها به آن «گلماسنگ» و «گلته سنگ» می گویند (شکل ۱۰۵) در بین پاپی ها متداول است. از گرنه<sup>۷۸</sup> و گورس (گرز)<sup>۷۹</sup> علیه حیوانات وحشی استفاده می شود. صاف و بلند و از جنس چوب و گره داراست. طول نمونه هایی که در موژه وجود دارند به ترتیب یک متر و دیگری ۹۰ سانتیمتر می باشد. عصای خیزان می تواند بمثابه وسیله ای باشد که بین چوب دستی و اسلحه قرار گرفته است. غالباً شاخه ای از یک درخت است که طرف بالای آن بصورت دوشاخه است و بعنوان دستگیره از آن استفاده می شود.



شکل ۴۵— تله کبک — «تله» — E. 576, E. 393

## ۱۹— کشاورزی

تقریباً در همه جای قلمرو پاپی ها زمینهای کشت شده دیده می شوند. در بعضی جاها بخصوص در مرکز آن، فاصله این زمینها از یکدیگر بسیار زیاد است.

در جاهای دیگر آن، مثل لرستان علیا، گسترهای وسیعی از کشت وجود دارند. در مدتی که در زمینهای مرتفع و هموار لرستان سفلی اقامت داشتم، مزارع محدودی دیدم، در حالیکه روی شیب دره‌ها زمینهای زراعی متعددی را ملاحظه کردم که بصورت پلکان روی این شیب‌ها بوجود آمده‌اند. در طول دره «دُم دُم» و در امتداد «آب شیرین» کشت‌های زیادی وجود داشت. درباره کشاورزی در حوالی شاهزاده احمد یادداشتی برنداشتم احتمالاً راهی را که طی می‌کردم از مزارع کشت دور بوده است. بر عکس، در دشت «لولاه» مزارعی بچشم می‌خورد و در طول «راه گپ» فقط اندکی زمین زراعت شده را ملاحظه نموده‌ام. در نزدیکی «سی روم» و «لووه» نیز مزارعی از غلات دیده‌ام و یادداشت‌هایم نشان میدهند که در قسمت دره آب ساز زمین چندانی زیر کشت نبوده است. بر عکس، در دره کشور، بخصوص در قسمت بالای آن، مزارع کشت شده فراوانی را ملاحظه کردم. مزارعی را نیز دیده‌ام که خیلی مرتفع تراز «خونی» بودند. در لرستان بالا سطوح گسترده‌ای تحت پوشش زمینهای کشت شده است. از بین آنها که دیده‌ام «ترس» دهکده‌ایست که در مرتفع‌ترین قسمت قرار گرفته و دارای زمینهای کشت شده بود.

گندم اصلی ترین گیاهی است که در حوزه پایپی ها<sup>۸۰</sup> کشت می‌شود. در ترس ذرت نیز دیدم که در دهم تیرماه هنوز خیلی کوتاه بود ولی اهالی آنجا اطمینان دادند که رسیده است و از آن می‌توانند نان بپزند. در «ورک» نان ذرت خوردم و همانجا گفتند که ذرت آنها در قسمت پائینتر<sup>۸۱</sup> و در درون دره می‌روید. در لرستان برعکس ندیدم ولی در «لووه» مزارع پلکانی زیادی وجود داشت که قبل از آن برنج کشت می‌شده افت. احتمالاً همین امر در نزدیکی لاری نیز وجود داشته است. در مورد حبوبات، در «ترس» گیاه کوچکی را دیدم که آنرا «گدونه» می‌نامیدند و بخورد دامها می‌دادند. گیاه دیگری در گریت دیدم که اختصاص به خوراک انسان داشت و آنرا «نُوخت» می‌نامیدند که احتمالاً همان کلمه نخود<sup>۸۲</sup> است. مهماندار من در گریت، در کنار منزل خود مزرعه‌ای داشت که گیاهی از خانواده کدو در آن کشت کرده بود که هنوز محصولی نداشت. این شخص می‌گفت که «کودو» است که احتمالاً همان کدو است<sup>۸۳</sup>

لرها اظهار می کردند که در حوزه ایل پاپی مزارع متعددی وجود دارند که فقط با آب باران آبیاری می شوند و این مزارع را با واژه فارسی متداول آن، یعنی «دیم» مشخص می کنند. معدالک در بیشتر زمینهای کشت شده، نسق بندهای هائی برای آبیاری وجود داشت. در گریت فقط یک محل وجود داشت که مزارع آن را نمی شد آبیاری نمود. نزدیک «حونی» مزارعی را دیدم که در آنها شبکه های آبیاری وجود داشت. می گفتند که چون در آنسال باران بقدر کافی باریده است، لذا این مزارع را آبیاری نخواهند کرد. بنابراین، در آن سال این مزارع دیم بودند.

هر جا که سیستم آبیاری را از نزدیک مورد مطالعه قرار دادم مشاهده نمودم که آب لازم را فقط با یک کanal انحرافی ساده بعثروی مزرعه می رسانند و آبیاری می کنند. در دره ای که نهر یا رودخانه ای در آن جاری است، در صورتیکه شیب دامنه ها اجازه دهد، کanalی را حفر می کنند که اندکی از مسیر اصلی رود انحراف دارد و بتدریج از بستر اصلی رود دور می شود. سطحی که بین کanal و رودخانه قرار گرفته است یا مستقیماً توسط خود کanal آبیاری می شود و یا توسط آبراههای کوچکی آبیاری می شوند که از کanal منشعب می گردند. در گریت که بودم، یک دره جانبی به دره اصلی متصل می شد و یک کanal مهم آبیاری از آن می گذشت که میتوان آنرا در شکل ۴۷ دید. این کanal از شاخه ای منشعب می شد که از یک دره جنبی می آمد و جلوی آب را به نحوی سد کرده بودند که آب آن به کanal می رفت. همین آب در ارتفاع بسیار بالاتری نسبت بسطح رودخانه روی دامنه های دره را با سیستم بسیار منظمی آبیاری می نمود. اگر شیب دامنه ها را بصورت سطح های بزرگ پلکانی در می آورند، این عمل دقیقاً فقط بمنظور آبیاری می باشد. در صورتیکه بخواهند سطوح بزرگی مثل «گریت» را آبیاری کنند، کanal آبیاری آن به شاخه های متعددی تقسیم می شود. معمولاً، این کanal در زمینهای نرم و نسبت حفر می شود که معمولاً خاک آن یا در یک طرف و یا روی هر دو طرف ریخته می شود. در لرستان سفلی کanalی را دیدم که در سنگهای دامنه ها حفر شده بود.

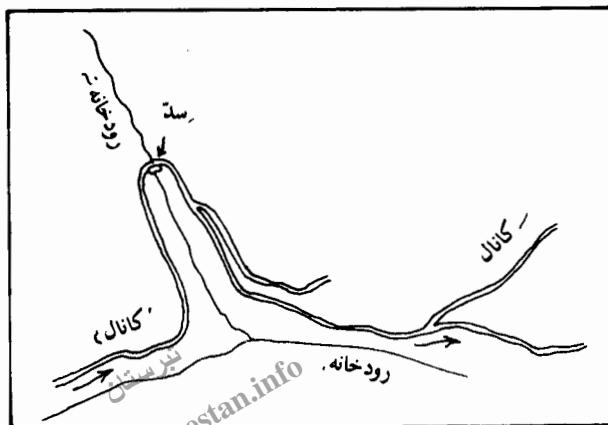
جز همین مورد آخر، در گریت می گفتند که آبراههای آبیاری حتماً با بیل حفر می شود. در «ترس» برعکس، با تعجب دیدم که آنرا با گواهن در می آورند.

معدالک باید گفت که در این محل، زمین آبیاری شده تخت و هموار بود و آبراهها نیز تنگ بودند. اگر بنا باشد که آبراهی را در شیب تپه‌ای حفر نمایند و بخصوص اگر قرار است که این آبراه کانال نسبتاً بزرگی باشد، فکر نمی‌کنم که بتوان آنرا با گواهان حفر کرد. در چنان‌کار دیدم که آبراه آبیاری را با یک بیل کوچک لاروبی می‌کردن (شکل ۵۰) بهره‌حال این کار را هر طور که مقدور باشد انجام می‌دهند. در «ترس» مردی را دیدم که با پاهای خود کف یک آبراه را مرتباً می‌کرد.

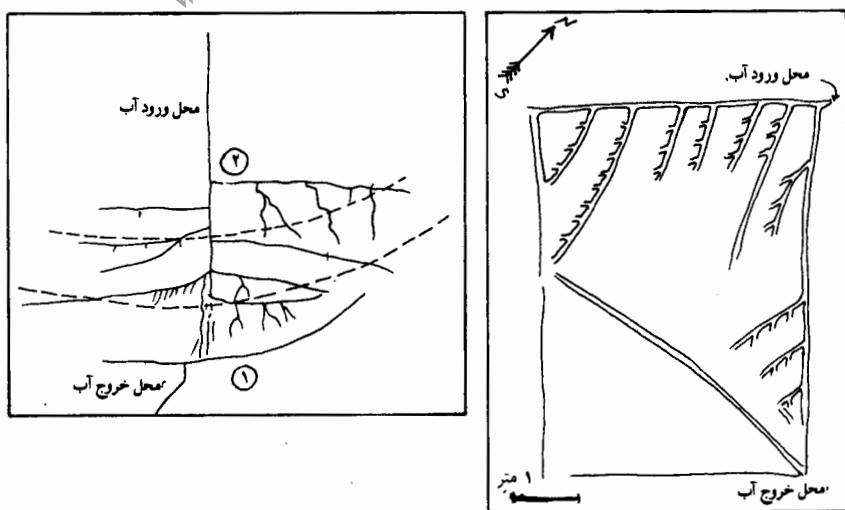
وقتیکه آبراه آبیاری در حاشیه فوقانی یک مزرعه جریان دارد، غالباً در کناره‌های آن آبراههای کوچکی وجود دارند یا سنگ‌ها یا با گلخانه‌ای چمن دار بسته شده‌اند. بمحض اینکه اینها را بردارند آب از پای دهانه‌ها می‌گذرد و بصورت زیگزاک در مزرعه جریان پیدا می‌کند.



شکل ۴۶—«ذک جومه». طول ۱/۲۵ متر. E. 371



شکل ۴۷—کanal آبیاری در «گریت»



شکل ۴۸—مزرعه ذرت «ترس»

در دو محل دیدم که آبیاری چگونه انجام می شود و توانستم جزئیات آنرا بیشتر توضیح دهم. شکل شماره ۴۹ مقطع عمودی یک مزرعه را در گریت نشان میدهد. خطهای پر مسیرهای آبیاری را نشان میدهند و خطوط مقطع منحنی ارتفاعات هستند

که ارتفاع آنها از یکدیگر در حدود یک متر است. فکر می کنم اختلاف ارتفاع زمین از پائین ترین قسمت مزرعه یعنی نقطه (۱) تا بالاترین نقطه منطقه نزدیک کanal بین نقطه (۲) در حدود  $2/50$  متر باشد. فاصله بین این دو نقطه در حدود ۳۰ متر بود. ضمناً آب مازاد بر احتیاج نیز از طریق کanalی که در پائین زمین دارد، از آن خارج می گردد.

در طول آبیاری، مردمی که مجهز به یک بیل است همیشه در حال کار بوده و لایقطع آب را به همه جا هدایت می کند. قاعده آن مطابق زیر است: آب وارد یکی از مجراهای جنبی می شود، نقاط مختلفی از این مجراء، در فاصله های گوناگون، توسط خاک سد می شود و آب به روی مزرعه می رود. کشاورز با بیل خود آب را بطرف یک گیاهان هدایت می نماید. احتمالاً به این طریق است که شاخه های کوچک آبیاری بوجود آمده اند.

در یک مزرعه ذرت در «ترس» (شکل ۴۸)، روش کار اندکی تفاوت داشت. کanal بزرگ آبیاری که آب را به مزرعه می رساند، «شاهجو» (شاه جوب) نام داشت. آب توسط آبراههای بزرگی به مزرعه آورده می شد. از آنجا در جهت سرازیر جاری می شد و در آبراههای کوچکی که در جهت قطر مزرعه بودند براه می افتاد. آنها را «درآب» می نامیدند. آب در همین مکانها بتدریج جذب زمین می شد. برای آبیاری به روش زیر عمل می نمایند: آب را به آبراه بزرگ می آورند و از این راه آنرا به آبراههای می رسانند که در جهت قطر زمین هستند و ادامه می دهند تا اینکه در تمام آبراههای کوچک آب داشته باشند. لذا لازم است که مردم در تمام وقت به این کار مشغول باشد و مواظبت نماید. روشی را که به باز کردن دهانه آبراه بزرگ مربوط می شود با مفهوم «گث کث آش کنیم»<sup>۳</sup> بیان می نمایند. وقتیکه جلوی آبراه بزرگ را سد می کنند می گویند «حوشک آش کنیم»، (خشکش کنم). در اینجا نیز، در کمی پائین تر از آبراههای کوچک آبیاری، کanalی وجود داشت که آبهای زیادی را جمع می کرد. کلمه «جو» یا «جوب» که در «ترس» آنرا برای آبراه اصلی بکار می بردند همان کلمه متداول فارسی برای آبراه آبیار است. ضمناً در گریت اصطلاح «اویاری» را شنیدم که معنای آبیاری مزرعه به مفهوم عام است. (آوردن در زراعت) (آوردن



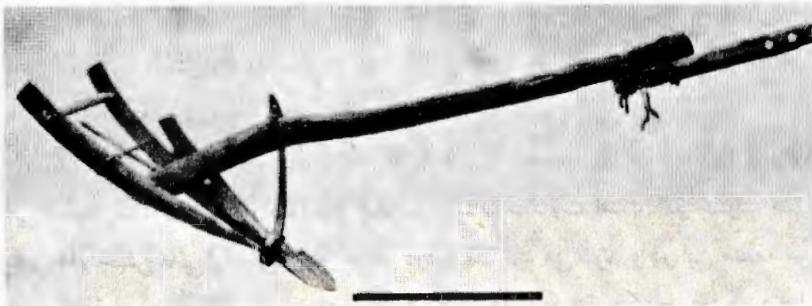
شکل ۵۰-۵۱- مخزن آب : «سی آل»، بین آبیاری با یک بیل کوچک است «چنارکال» و «بنه رز»

آب در زراعت) کلمه «اویار» که به آبیاری مربوط می شود به مردی اطلاق می گردد که مسئول آبیاری است. ضمناً کلمات «اولری» و «اولو» را هم شنیدم. در ابتدا اینطور فهمیدم که «اولری» بیانگر آبراه آبیاری است و نیز کلمه «جوب لری» را نیز یادداشت کرده بودم. از این کلمه استنباط «آب لرها» و یا «جوی آبیاری لرها» را داشتم که به کلمه «لر» مفهوم رعیت داده بودم این از گفته های یک نفر لر استنباط شده بود که می گفت منظور اینست که «لری این درست می کنند». ولی در جای دیگر نوشته ام «اولری میان گندم، اولو میخورد، چاک می شود، خوت می گیرد» (آبیاری میان گندم، آب میخورد، چاق می شود، قوت می گیرد).

مردی که جلوی آب کانال آبیاری را می گرفت، برای توضیح این عمل خود گفت «ایار بیندم» یا «اولو بیندم». کلمه فارسی «لور» نیز بیانگر کانال یک تنداپ است. لذا «اولور» معنی کانال آبیاری را می دهد و «اولوری» نیز به معنای آبیاری توسط کانالها می باشد و این کلمات هیچ نوع ارتباطی با لر ندارد. بالاخره کلیخ علف داری که برای بستن دهانه جوی آبیاری بکار می رود، «پله جو» یا

«پلش جو» نامیده می شود.

در بیشتر جاها، یک مخزن آب نیز جزوی از سیستم آبیاری است و در لالری نیز چنین است. شبی که در آن حدود بودم، در طول یکی از یالهای ره می سپردیم که از کوه بطرف باغ می آمد. کانال آبیاری نیز به موازات همین یال بود. در یک طرف طبقات مسطح نسبتاً مرتفعی وجود داشتند که شامل بیشتر زمینهای بایر بودند. در ارتفاعی نزدیک به کانال مخزنی استوانه‌ای وجود داشت که قطر آن در حدود صد متر و ارتفاع آن به  $1/50$  متر می رسید. این مخزن از سنگ ساخته شده بود (احتمالاً سنگ آهکی) و در پائین آن که به دره باز می شد، سوراخ بزرگی وجود داشت که بین سوراخ‌های داخل توسط یک بیل بلند چوبی بسته می شد. طریقه استفاده از آنرا بشرح زیر توضیح میدادند. در فصل بهار وقتی که آب بسیار کمی در جویبار وجود دارد، آب



شکل ۵۲— گاوآهن دزفولی

را در تمام طول شب به مخزن می آورند. این مخزن تا صبح پر می شد و آب را ناگهان روی مزرعه باز می کردند. چنین مخزنی را «سی آل» می نامیدند. در منطقه زراعی در شمال بروجرد، مخزنی را دیدم که در زمین حفر شده بود به آن «آسل» می گفتند. در آنجا نیز بهمین روش آب را در طول شب پر می کردند تا صبح آنرا روی مزرعه رها کنند. شکل ۵۱ یک «سی آل» را بین «چنار کال» و «بوئ رز» نشان میدهد که اندکی خراب شده است. روی آبیاری در سمت راست جلوی عکس قرار دارد. بالاخره در لرستان سفلی، روی منطقه مسطح و هموار «قلعه

کپی» در چند صد متری خانه مهندسین، گودال عجیبی را در زمین دیدم. با توجه به این موضوع که در حوالی آن یک مزرعه غلات وجود دارد شاید این گودال بازمانده یک «سی آل» بود. این گودال در طرف شمال و شرق توسط دیواره هائی محدود می شد که نسبت به هم زاویه قائم داشتند و از سنگ و ساروج شکل گرفته بودند. دیواره شمالی آن  $5/50$  متر و دیواره شرقی  $3/50$  متر طول داشت و عمق آن در حال حاضر  $75/0$  متر بود.

بنظر نمی رسد که قواعد پیچیده ای برای آبیاری وجود داشته است.<sup>۸۴</sup> در گرت می گفتند که خیار را در صورت لزوم دور روز یکبار آب می دهند. پرسیدم که نظام تقسیم آب در ارتباط با حقوق دیگران چگونه است. گفتند که خان آب را توزیع می کرده است. ضمناً خود من هم مشاهدات و بررسی هائی در آن باره کردم. در کولای خان اقامت داشتم و یک روز در حدود ظهر مردم ازراه رسید که قیل و قال زیادی راه انداخته بود. گفتند که برای مزرعه گندم خود آب می خواهد. معذالک مرد دیگری بصورت پیروزمند از این مجادله بیرون رفت و دیدم که بیلی برای باز کردن جوی آب بردوش دارد و به راه خود می رود.

برای آماده کردن زمین بمنظور بذرپاشی، از خیشی (گاوآهنی) استفاده می کنند که شکل آن در شمال و جنوب لرستان متفاوت است. در جنوب منطقه پاپی ها، خیش هائی را می بینیم که در دزفول ساخته می شوند و در این منطقه مورد استفاده قرار می گیرند. نمونه ای از این خیش ها را که از یک صنعتگر دزفولی خریداری شده است در شکل ۵۲ می بینیم. این شکل خیش دارای این ویژگی است که تیغه آن، که تقریباً به شکل بیل است، توسط حلقه خمیده اش به انتهای یک ساعد محکم متصل می شود که انتهای فوقانی آن از قسمت گلوئی تیربلند خیش می گزد. زاویه ای را که بین این ساعد و تیربلند بوجود می آید می توان توسط یک مهار فلزی تنظیم نمود که یک سوی آن به دور ساعد حلقه شده و روی دیگر آن از میان تیربلند گذشته است. این خیش دو عدد دسته خمیده دارد که از حلقه تیغه گاوآهن شروع می شوند. این دو عدد دسته، توسط ساعد هائی به هم متصل می گردند که ساعد پائینی آن از انتهای گلوئی تیربلند گاوآهن نیز می گزد. دسته ها بین این ساعدها، توسط طنابهائی به هم متصل می شوند که میتوان توسط



شکل ۵۳ - گاوآهن (خیش). «ترس»

یک چوب کوچک آنها را پیچاند و سخت کشید. صنعتگر دزفولی که این خیش را به من فروخت، نام قطعات مختلف آن را بشرح زیر برایم گفت:

*bonî*

تیرک بلند: بُنْنی

*sardâri*

امتداد جلویی تیرک: سَرداری

*mao cašma*

تیغه گاوآهن: مائوچشمہ

*lâhan*

ساعدی که تیغه گاوآهن به آن متصل است: لاهن

*pagaš*

دسته ها: پِنگش

*dasgiar*

ساعدی که دسته هارا در قسمت بالا به هم متصل می کند: دش گی بَرْ

*gar*

طنابهائی که توسط چوب کوچک دسته هارا به هم متصل می کنند: جَرْ



شکل ۴۵—شخم با خیش دزفول (عکس از ج. ه. نورگرد—*J. H. Norgaard*)

نوشته‌ام که یک نفر لر این خیش را «شوهم»—*Suhm* می‌نامید، ولی معذالک کلمه «سرداری» که معرف قسمت جلوئی تیرک بزرگ خیش است، نشان میدهد که در اینجا با کلمه «دار» برای مشخص کردن خیش، آشنا هستند. به این مجموعه وسائل خیش یک یوغ نیز اضافه می‌شود.

برای اینکه زمین را با این خیش شخم بزنند، مردی که دسته‌ها را برداشت می‌گیرد مجبور است در حالیکه به جلو خم شده است، به تنی گام بردارد (شکل ۴۵). وقتی به کسی که زمین را شخم می‌زد، نگاه می‌کردم، احساس کردم که اندکی نیز خیش را در بالا نگاه میدارد. ضمناً اندکی نیز آنرا کج می‌کند تا خاک را به یک طرف رد شخم بربزد.



شکل ۵۵—شخم بوسیله «خیش ترس»: در «ورک»

در مدتی که در دزفول بودم درباره خیشی که در اینجا به توصیف آن پرداخته‌ام مطالعه می‌کردم، با لُرهایی که برخورد مینمودم و سؤالاتی در مورد این خیش مطرح می‌کردم. آنها می‌گفتند که خیش آنها با این خیش متفاوت است. خیش آنها فقط دارای یک دسته است و به بهترین وجهی با حرکات آنها مطابقت دارد. نوعی خیش که در نزدیکی «حونی» و «ترس» دیدم با خیش دزفول تفاوت داشت. این خیش به شکل همان خیشی بود که در بروجرد و یا مثل خیشی بود که در نزدیک تهران دیدم.

برای تکمیل، تصویری از خیش «ترس» (شکل ۵۳) نامهای قسمتهای مختلف خیشی را که از ورک (حونی)، «ترس» و بالاخره از یک نجار بروجردی جمع کرده‌ام، به ترتیب می‌آورم. درباره نامهایی که در بین پرانتر آورده‌اند کم تردید

وجود دارد.

نام مناطق			قطعات مربوط به «خیش»
«بروجرد»	«ترس»	«ورک»، «خونی»	
darr	dar, darr	šuhm, dár	خیش
kut-e-dál	ku(ε)t	kut (kua)	چوب زیر خیش
giala	ga'ala	galâ	تغه گاو آهن
dast-e-(dom)	nešana	nešana	دسته
	must darina	muštarino	مشته دسته
šamširâ	samšira	šamšira	تیر حاصل تھانی
tir-e-dárr	til-e-dar	til-e-dár	تیرک بلند خیش
gownar	gaw-e-nár	gab-e-nar	تیرک کوچکی که از قسمت تھانی تیرک بلند می گذرد
diúš-e-gab	guft	guft	بوغ
(la in)	—	vošena	نسمه هائی که بوغ را به تیرک بلند متصل می کنند
—	gá vošená	—	شکاف وسط تیرک که بندهای بوغ به آن نکیه می کنند
sim-e-kia	sim-e-ká	simka	چوبهائی که از بوغ به دور گردن گاومی افتد

نامهائی که از «ترس» بدست آمده اند شاید مطمئن تر از آنهاست که از «ورک» گردآوری شده اند، زیرا که اینها را دیرتر یادداشت کرده ام و زبان لُرها را بهتر می فهمیدم. در «ترس» نیز تسمه ای که بوغ را به دیرک بلند خیش وصل می کند «وشنه» (Vosena) نامیده می شود. زیرا که «جاوشنش - *gá vosenaš*» بیانگر جائی است که «وشنه» به آن مربوط می شود. در ورک، «وشنه» تسمه محکمی از پوست بز بود که یک طرف آن دارای یک سوراخ است و در طرف دیگر آن یک چوب قرار دارد. این تسمه را دوبار از زیر می گذرانند که در پشت گردن «گاو نر» است و دوبار هم از بریدگی «جاوشنش» رد می کنند که در «دیرک» قرار دارد. بعد از آن انتهای چوب در سوراخ قرار می گیرد به نحوی که ارتباط محکمی را بین بوغ و دیرک بوجود می آورد. مسلم است که واژه هائی که توسط

پاپی ها برای بیان قسمتهای مختلف خیش بکار می روند، مستقیماً با واژه های مورد استعمال در بروجرد، خویشاوندی دارند. زیرا که خیش های آنجا از همین نوع هستند در حالی که شاید بتوان یکی از خیش های بروجردی را در دزفول پیدا کرد، ولی هیچ نوع خویشاوندی بین این دو خیش با خیش دزفولی از نظر واژه ای وجود ندارد.

خیش توسط دو راس گاونر کشیده می شود. همانطور که قبل از گفتتم رعیت های ترس می گرفتند که جوی های آبیاری را با خیش حفر می کنند ولی روی زمین با بیل کار می کردند. معذالک خان همین محل مدعی بود که این قضیه صحت نداشته است و زمین توسط «ذر» آماده می شد. مشابه هم در زمینهای سخت از بیل استفاده می شده است. معذالک از حفره های بزرگی که در آنجا وجود داشت، می شد قبول کرد که زمین هایی وجود داشته اند که برای آماده کردن آن برای کشت سال آینده و اینکه احتمالاً از خارخسک و سایر علفهای هرز مشابه خالی شود، با بیل در آنها کار می کردند.

در حدود ماه خرداد بین «ورگ» و «خونی» زمینی را دیدم که توسط یک خیش از نوع بروجردی سخم می شد (شکل ۵۵). مزرعه در دامنه ای قرار داشت که سطح آنرا جنگل کوهستانی پوشانده بود. سال آینده باید در آن گندم می کاشتند. سنگهای درشت زیادی در آن مشاهده می شد و درختان متعددی وجود داشتند که سطح زمین را پوشانده و مزاحم کار سخمنزی بودند. لرها می گرفتند که آخرین درختان بعد از ۵ ماه، یعنی در ماه اکتبر سوزانده خواهند شد. خاکستر برای زمین خوب است. انسان باید بشدت روی خیش فشار آورد تا اینکه تیغه آن در زمین فرورد. گاهی موقع، این خیش به اندازه کافی در عمق زمین فرومی رود ولی بیشتر چنین بینظر می رسد که زمین را بجای سخم کردن می کاود. در بعضی جاهای خیش را بلند می کنند و از روی سنگهای بزرگ می گذرانند. ضمناً لحظه به لحظه باید آنرا چرخاند و از موانع عبور داد. غالباً خیش را بطور کج می گیرند که خاک را به اینطرف و یا آنطرف شیار بیاندازند. ضمناً احساس می شد که این خیش کاملاً ساده روی هم رفته بنحو احسانی آمادگی کار روی این مزرعه را دارد، که علفهای آن کنده شده است.

توده‌های بزرگ سنگ، بنام «چوک»، که در مزارع گندم دیده می‌شوند بازمانده این کارهای شخم‌زنی و آباد کردن زمینهای بایر هستند.

موقعیت آنرا نداشتم که در بذرپاشی نیز حضور داشته باشم. مهندس می‌گفت که در قلعه کپی، در لرستان پائین، برای بذرپاشی مردم جلوی خیش راه می‌افتد و بذر می‌افشاند و خیش که از پشت سر می‌آید، ضمن شخم زمین بذرها را نیز درون زمین فرومی‌برد. در این محل، نه کلخ کوب را می‌شناسند و نه «ماله» را. اهالی ترس حرکتی را که در موقع بذرافشانی می‌کنند یا بعد از آن و متوجه شدم که بذرافشانی با دست انجام می‌شود. درست نفهمیدم که آیا اینها قبل از شخم بذرافشانی می‌کنند یا بعد از آن. زمین توسط «ماله» ای صاف شده بود که جنس آن از چوب است و شکل آن را در شکل شماره ۵۶ می‌بینید.



شکل ۵۶ - «ماله»

بعضی از مزارع را در پائیز و پیاره‌ای دیگر را در بهار بذر می‌افشانند<sup>۸۵</sup>. وقتیکه در حدود دهم تیر، در عمق دره چنار کال و گریت، هم مزارع سیز را دیدم و هم مزارع زرد را، برایم روشن شد که در این محلها مزارعی هستند که در هر دو فصل بذرپاشی شده‌اند. معذالک، رعیتی از چنار کال برایم توضیح داد که در فصل بهار در مزارع پائیزتر و کم ارتفاع‌تر تخم می‌پاشند و فصل پائیز در مزارعی بذر افشارند که در ارتفاع بالاتر هستند. این موضوع بنظر منطقی می‌رسد زیرا مسلم است در زمین‌هایی که در مناطق کم ارتفاع تر هستند زودتر می‌شود کار کرد. لذا مرجح آن است که در فصل پائیز در محلهای مرتفع تر بذرافشانی نمایند. درباره دوره مربوط به درو کردن گندم در قسمتهای مختلف لرستان، در ابتدای همین فصل کلیائی درباره مناطق گفته شد. این درو موقعی انجام می‌شود که گندم بلند شده



شکل ۵۸—ستونی که از سنگ و کلخ درست شده است

شکل ۵۷—شاخه هائی که بصورت هرم در آمده اند تا دشتیان را پناه دهند

است و موقع حاصل دادن آن می باشد که آنرا دشتیان حدس می زند. درو کردن را برای اولین بار در حوالی دهم خرداد دیدم. یک روز وقیکه از نزدیکی مزارع گندم در حوالی خونی می گذشتم، دیدم که در حال ساختن یک «گودال» کوچک برای سرپناه شخصی هستند که مسئول مراقبت زمین و راندن خوکها است، کمی بعد در گریت، نزدیک یک مزرعه دیدم که قسمت بالائی چند عدد شاخه درخت را بهم بسته و بصورت یک هرم در آورده بودند و شاخه های برگدار را به بالای آن تابانده بودند که دشتیان در زیر سایه آن از تابش خورشید در امان باشد (شکل شماره ۵۷).

ظاهراً راندن خوکها و دور کردن آنها از مزارع گندم دشوارتر از راندن هر حیوان دیگری است و همیشه می شنویم که رعایا درباره موضوع راندن خوکها صحبت می کنند. خارپشت نیز دشمنی است که باید در مقابل آن قد علم کرد. ضمناً باید مواظب دامها نیز بود. در گریت کسی را که مسئول نگهبانی از گندم است و باید هر روز از ورود حیوانات از جمله دامهای بزرگ و کوچک به مزارع ممانعت بعمل آورد، «پاکار» یا «پاکار زراعت» می نامیدند.

در بعضی جاهای مزارع گندم با حصاری محصور شده است. مزارع منطقه «بنه‌ریز» کم و بیش با درختان بریده شده و شاخه‌ها محصور شده بودند. روی زمینهای صاف و مرتفع نزدیک به «قلعه کچی» یک جای مربع شکل توسط ریفی از سنگهای بزرگ محصور شده بود. خدمتکار آنرا «حصار» می‌نامید. وی گفت که قبل این سنهای تشکیل دیوار بلندی را می‌داد و مانع آن می‌شد که حیوانات وارد حصاری شوند که در آن گندم کاشته شده بود. ضمناً از مترسکهای گوناگونی نیز استفاده می‌شود. در مزارع مرتفع «گریت» و «ترس» ستونهای کوچکی دیدم که از سنگ و کلوخ برپا شده بود (شکل ۵۸). اولین بار که یکی از این ستونها را دیدم. از خدمتکار سوال کردم که این چیست و او جواب داد، این ستون را برای این در این محل گذاشتند که گندم خوب رشد کنند. این شئی که می‌توانست یادآور یک شکل قارچ مانند باشد، بنظرم آمد با نمادی از باروری و زایش ارتباط دارد. معذالک بعد از مدتی لرها در موارد دیگر گفتند که این ستونها برای ترساندن خوک‌های وحشی و دور کردن آنها از گندم است. خوکها در تاریک و روشن سحر شبحی از انسان را تصور می‌کنند و می‌ترسند که گرفتار شوند. این شیئی را می‌توان با کلمه «چوک» بیان کرد مثل تلی از سنگ، ولی نام مشخص آن «ذول» یا «دوول» است.

در حوالی زمینهای کشت شده گستره‌هایی را می‌بینم که سوزانده شده‌اند. در حدود شب علفهای خشک را آتش می‌زنند که مانع پیش آمدن خوکها شوند و آنها را دور نگهدازند. در طول مدتی که در گریت اقامت داشتم، در اکثر موقع شبهای پرتو آتش را در اینجا و آنجا میدیدم و فریاد عجیب «له له له له هو، هی» نگهبانان مزارع را می‌شنیدم که از گیرائی شدیدی برخوردار بود. هنگامیکه گندم در حال رسیدن است، دسته‌های کوچکی از سنبله‌های آن درست می‌کنند که «میلیشا گندم» نامیده می‌شود و آنرا روی آتش تفت میدهند و دانه‌های آنرا مخصوصند (شکل ۱۳۷).

گندم را با داس درو می‌کنند. شکل داس بر حسب اینکه از دزفول یا از بروجرد خریداری شده باشد، تفاوت دارد (شکل ۵۹—۶۰). در دزفول آنرا «das» و در گریت آنرا «درو» می‌نامند. در گریت، گندم را زنها به خرمگاه

می بزند. طناب بافته شده ای را بر میدارند که یک سر آن به یک عدد قلاب چوبی وصل شده است (شکل ۹۴). قسمتی را که قلاب به آن بسته شده است، صاف مستقیم روی زمین می گسترند. دسته های گندم درو شده را روی این طناب قرار میدهند بنحوی که سنبله های گندم هر دسته یکی در میان در این سرو آن سر قرار گیرند. وقتیکه مقدار متنابهی از گندم گردآوری شد، یکی از مردها طناب را به دور آن می بندد یعنی طناب را از قلاب می گذراند و بشدت می کشد تا محکم شود. طناب یک یا دو بار دور قلاب تابیده می شود و دو باره به دور دسته بزرگ گندم پیچیده می شود، سپس زنی آنرا تا محل خرمنگاه به دوش می کشد.

گندم را روی خرمنگاه بصورت توده‌ای بزرگ آبپاشته می‌کنند. دسته‌های بزرگ گندم را روی آن بصورت دایره می‌چینند تا بشکل یقه‌ی حصار در می‌آید. بنابراین، ساقه‌های گندم و کاه در داخل است و خوش‌های سنبله‌های گندم بصورت شعاعهایی در محیط خارجی آن قرار می‌گیرند.

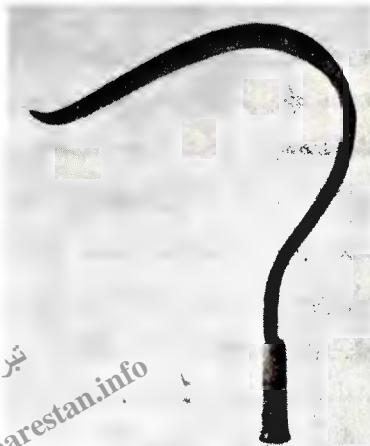
حیوانات روی گندمهایی که روی سطح بزرگی پخش بودند، گام برمیداشتند و آنها را لگدکوب می‌کردند. مردی که یک عدد چند شاخه چوبی برداشت داشت (شکل ۶۱)، مرتباً از توده گندم‌های درو و چیده شده برمیداشت و زیرپای حیوانات پخش می‌کرد. این سنبله‌ها در زیرپای حیوانات به دو بخش تقسیم می‌شدند، گاه درشت و گاه ریز در رو، و دانه‌ها در زیر. مردی را دیدم که با فروکردن دستهای خود در لایه زیرین و بلند کردن کاهها و آهسته رها کردن آنها، دانه‌های گندم را از کاه جدا می‌کرد. دانه گندم که سنگین است به زمین می‌افتد و باد لفاف‌های دانه را با خود می‌برد. ضمناً از همین چند شاخه‌های چوبی برای کردن دانه از لفاف‌های آن استفاده می‌شد. روش عمل چنین بود: با همین جدا کردن دانه از لفاف‌های آن استفاده می‌شد.

چند شاخه‌ها توده‌های از کاههای پا خورده را به هوا می‌انداختند. این شاخه‌های چوبی نیز در بازارهای شهرها ساخته می‌شوند. نمونه‌ای که در این کتاب آورده شده است (شکل ۶۱) دارای ۷ دندانه چوبی است که هر کدام تا ۶۵ سانتیمتر طول دارند و با سه سری تسمه چرمین در سر جای خود به دسته متصل شده‌اند و دور همه آنها تکه‌ای چرم قرار گرفته است. این چند شاخه را «آشید» (در لرستان سفلی) و یا «آشیل» (در ورک) می‌نامند. خرمن کوبی را «هوله کردن» می‌گویند، که احتمالاً «هولا» دارای بیان مجردی مثل «گذشن از روی...» می‌باشد. «خرِ مجا» شکل گویشی از فارسی است که از «خرمن جا» یا «خرمنگاه» بمعنی خرمن گرفه شده است.

حاصل را بعد از خرمن کوبی نگه میدارند. در نزدیکی مزارعی که در رو بروی خونی واقع شده است، مخزنی را دیدم که هر طرف آن ۲ تا ۳ متر طول داشت و دیوارهای آن از قطعات گرانیت ساخته شده بود که برای همین منظور بکار می‌رفت. یکی از همین مخازن را هم در قلعه کپی دیدم که ابعاد آن بزرگ‌تر بود. این مخازن را «انبار برای کاؤگندم» یا «کاه که» می‌نامند.

دانه گندم را به سه طریق برای نان‌پزی آماده می‌کنند. یا اینکه آنرا بین دو عدد سنگ خرد می‌کنند که شکل کلی آنها یا آسیاب دستی ساده است و یا آسیاب آبی است. این روش‌های مختلف، هر دو در بین یک گروه مورد استفاده قرار می‌گیرند، هر چند که عناصر آن در بین هر گروه تفاوت داشته باشد.

برای خرد کردن گندم، آنرا روی یک سنگ بزرگ صاف می‌ریزند. سنگ دیگری که یک طرف آن محدب و تقریباً بشکل نمیدایره است روی دانه‌های گندم قرار می‌گیرد و آنها را می‌مالد و بتدریج خرد می‌کند. این کار بعده زنها و بچه‌های است (شکل شماره ۶۲). در بیشتر مواقع، روی سنگ‌هایی کار می‌کنند که بطور طبیعی در سر جای خود قرار دارند. نزدیک «اشگفت پسه خاپی»، این سنگ در طول سالها در اثر گردش در سنگ بوجود آمده بود که روی آن سنگ محدب را بچرخش در می‌آورند یا می‌مالیدند. مردی دزفولی سنگ مخصوص خرد کردن را «بردگلو» می‌نامید. در حالیکه نام معمولی که پاپی‌ها به آن میدهند بنظر می‌رسد که «بردینگلو» یا «بردینگلو» یا «بردینگلا» باشد. در «ورک»، «گردینگ



شکل ۵۹— «داس». نوع درزولی آن



شکل ۶۰— «داس» نوع بروجردی آن. دستی که در پشت دیده می‌شود دارای  
انگشتانه‌های بلند است (مخصوص درو)



شکل ۶۱— چنگال چوبی اندازه ۱۲۳ سانت

نوژیون» و «ترس»، «بردینگلو» های متعددی دیدم. مسلم است که این وسیله بیشتر از همه جا در حوالی قرارگاههای سنتی پیدا می شود. در منتها لیه یال کوهستانی «دُم بردنگله»، در «ترس» سنگهایی که بطور طبیعی در جای خود قرار دارند، سنگ زیرین همین آسیابها را تشکیل می دهند (شکل ۶۵).

در «سی روم» و «ترس» چندین آسیاب دستی («دست یار») دیدم، که احتمالاً این «دست یار» ها بسیار متداولتر از آسیابهای سنگی است که قبل از توضیح داده بودم. آسیاب دستی که در «سی روم» دیدم (شکل ۶۳) در جای خود ثابت بود. سنگ زیرین آن در میان گل مهار شده بود و دورتادور آنرا حاشیه ای صاف بوجود آورده بودند که فقط در یک ظرف آن چاله‌ای وجود داشت. سنگ روئین متحرک، و سنگ زیرین ثابت بود و هر دو این سنگها از سنگ ساده مدوری بودند. اندازه هر دو تای آنها تقریباً برابر بود. میخ <sup>پیش از</sup> این آسیاب کوتاهی از مرکز سنگ زیرین بیرون می آمد و به سوراخ سنگ روئین می افتاد و تبدیل به محور چرخشی آن می شد. سنگ روئین توسط دسته ای چرخانده می شد که جنس آن از چوب بلوط وقد آن کوتاه و کلفت بود و در سوراخی در نزدیکی حاشیه سنگ بالائی فرو رفته و ثابت شده بود. «دست یار» که در «ترس» دیدم روی خرجین تمیزی گذاشته شده بود که گندم پس از آزاد شدن، روی آن می ریخت. فقط زنها را دیدم که با آسیای دستی کار می کردند و آنهم معمولاً دو نفری باهم. در حالیکه زنها با آسیابهای دستی و سنگهای خرد کننده کار می کردند، آسیاب آبی یا «آسیو» در حوزه کارهای مردانه قرار داشت. این آسیاب می تواند با نظام آبیاری در ارتباط باشد. آب نهرهای آبیاری به آسیاب آبی هدایت می شود. جوئی که آب را به آسیاب آبی می رساند، غالباً به پشت یک سد کوچک یا یک دیوار می رسد و همین امر موجب می شود که آب بطور ناگهانی و از ارتفاع بالائی به پائین بریزد.

شکل شماره ۶۸ نشانگر طرح یک آسیاب آبی است که در جاده چنان کال به «بنه رز» قرار دارد. این طرح را براساس اندازه هایی که در محل گرفته ام تهیه نموده ام و چون متأسفانه در ساختن و یا تعمیر آنها حضور نداشتم، نتوانستم از ساختمان بعضی از قسمتهای درونی آن سر در بیاورم و همچنین نتوانستم شیوه دقیق عملکرد ستونی را مشخص کنم که از درون گذشته است و چرخ پرده دار

آسیاب را بلند می کنند و یا آنرا می فشند تا به کار آند ازد. در انتهای طرح روی قسمت مورب یک سد سنگی، لوله هدایت آب دیده می شود که آنرا «نویاش» می نامند. این لوله روی انتهای سد تکیه کرده است و در قسمت بالائی آن «راه آب» را تعییه کرده اند. لوله هدایت آب از تنه های خالی درختان درست شده که بهم متصل شده اند و در ز آنها توسط چندین گروه مهاوا آب بندی شده است گوه هائی آب بندی شده اند. قطر بیرونی آن اندکی بیشتر از ۴۰ سانتیمتر است. طول لوله هدایت آب در قسمت بالا، در جایی که در پشت لبه برجسته آسیاب از دیده پنهان می شود، ۷/۸۰ متر بود. طول تمامی آن در حدود ۹ متر بود. زاویه شب آن را در حدود ۶۰ تا ۷۰ درجه حدس می زنم. حتی ~~مکان~~<sup>کمی</sup> آبستلیز که با شدت زیاد



شکل ۶۳— زنی که در حال چرخاندن آسیاب  
دستی است

شکل ۶۲— «بردینگلو». سنگ برای  
خرد کردن گندم

بعد از سقوط از درون لوله به پره های چرخ می خورد می تواند آنرا به حرکت در آورد. چرخ آسیاب آبی که خودشان هم آنرا «چرخه» می گویند، دارای یک محور عمودی است و در محفظه ای قرار گرفته است که در زیر اطاقک آسیاب قرار دارد. در شکل شماره ۶۸، شکل محور و پره ها را می بینیم. طرح به روشنی طریقه مورب قرار گرفتن پره ها را نشان میدهد و هنگامیکه آب لوله به پره ها می خورد، چرخ را با

خود به حرکت در می آورند. وقتیکه میله (که آنرا «پشه» می نامند و از طرف چپ آسیاب گذشته است) بلند می شود، چرخ پره دار در وضعیتی قرار می گیرد که آب به پره ها می خورد و آنها را به حرکت دورانی می اندازد. بنابراین باید چنین تصور کنم که مکانیزمی در زیر سطح آب وجود دارد که دارای یک تیر افقی است. چرخ پره دار توسط میله ای آهنین به چرخ سنگ روئین متصل است. این میله از میان سنگ زیرین، که ثابت است، می گذرد و به چرخ روئین، که متحرک است متصل می شود. در اینجا باید احتیاط ها و پیش بینی های لازم بعمل آید که گندم از کناره های میله، در درون آب نریزد و روی سنگ زیرین باقی بماند. یک شمش فلزی سنگ روئین را به حرکت در می اورده این شمش بصورت افقی در انتهای بالائی محور ثابت شده است و درست در گودالی فرو رفته است که در زیر سنگ روئین و کاملاً به اندازه آن تعییه شده است. این شمش فلزی را کاملاً میتوان از سوراخ سنگ روئین دید ( قطر سوراخ ۱۳ سانتیمتر). دانه را از این سوراخ روی سنگ زیرین می ریزند.

گندم توسط مکانیزم کاملاً ماهرانه ای به آرامی در این سوراخ ریخته می شود. گندمی که باید آسیاب گردد در مخزنی ریخته می شود که خودشان آنرا «آردلون» یا «سردلو» می نامند و در طرف راست آسیاب ساخته شده است. کاناالی از دیواره این مخزن می گذرد و گندم را به اطاوک آسیاب می رساند و به یک ناودانی چوبی متصل می شود که آنرا در چنان کال «قوم» و در «کشور» «کثیزه» می گویند. قسمت بالائی این ناودان توسط یک استوانه پارچه ای به کاناال متصل می شود و امکان حرکت را به آن می دهد و نیز با نخی که به دور آن بسته شده است در سر جای خود ثابت می ماند این نخ را تیر می کشد و به یک چوب کوچک وصل می کنند. این ناودان درست منتهی بسوراخی می شود که در میان چرخ روئین آسیاب قرار دارد. نخ دیگری به سر ناودان چوبی متصل شده است و سر دیگر این نخ بدور تیرکی پیچیده شده که از میان اطاوک بطور افقی گذشته است. در انتهای این نخ یک قطعه سنگ بسته شده است و به آن «موره» می گویند. این نخ با کشش خود ناودان چوبی را به یک طرف می کشد بنحوی که چوبی که از ستون افقی به طرف سوراخ سنگ بالا آمده است، به این ناودان چوبی متصل می شود.

بنابراین، ناودانی چوبی تحت تأثیر یک حرکت مداوم به رفتن به یک طرف سوراخ و برگشتن به طرف دیگر است و با این حرکت، گندم آهسته داخل سوراخ زیرین می‌ریزد.

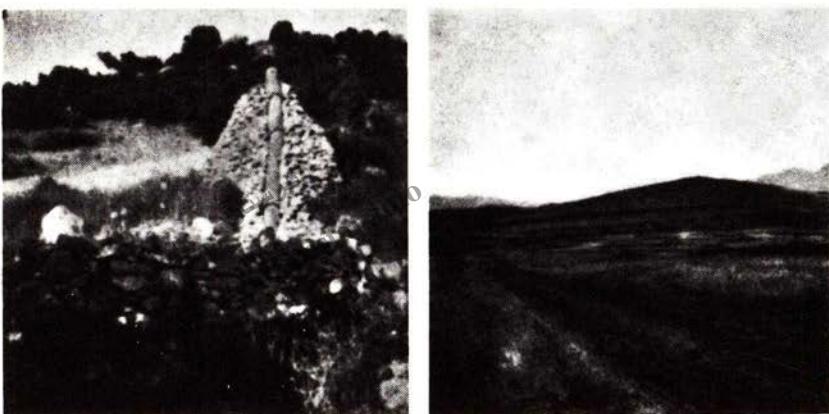


شکل ۶۴— درو کردن توسط «داس» در «لوله»      شکل ۶۵— «دُم بردنگلا»

وسایل مختلفی به آسیاب تعلق دارد که یکی از آنها یک جاروی کوچک است که خودشان هم به آن «جارو» یا «جرو» می‌گویند (شکل ۶۹). این جارو از ریشه یک درخت است و یک طرف آن ریشه دار است. وسیله دیگر پاروی کوچک چوبی است که به آن «آرومال» می‌گویند (شکل ۷۰). در آسیابی که در «کشور» قرار داشت و مردم زیادی برای آرد کردن گندم خود یکی پس از دیگری می‌آمدند، دیدم که چگونه از این وسائل استفاده می‌شود.

وقتیکه آرد کردن گندم متعلق به یکی از این افراد در حال تمام شدن بود، مراقبت می‌کرد که آنچه گندم در داخل مخزن است از طریق کاناال و ناودان چوبی بدقت خالی شود. وقتی که به این ترتیب آخرین دانه گندم از آن خارج می‌شد. جاروی کوچک را از آن عبور می‌دادند، یعنی اول دسته جارو و سپس ریشه‌های آن. آخرین دانه‌ها برای نگاهداشتن بسیار کشیف بود و لذا آنها را دور می‌ریختند. سپس تمام آزدی را که در اطراف سنگ وجود داشت جارو کرده و

آنرا بکمک پارو جمع می نمودند. این آرد را «آرد گردکون» می نامیدند. برای اینکه تمام آرد را جمع کنند، آنرا همزمان با سه عدد جارو، جارو می کردند. به این ترتیب شخص همه آردی را که می توانست از گندم خود بدست آورد. در



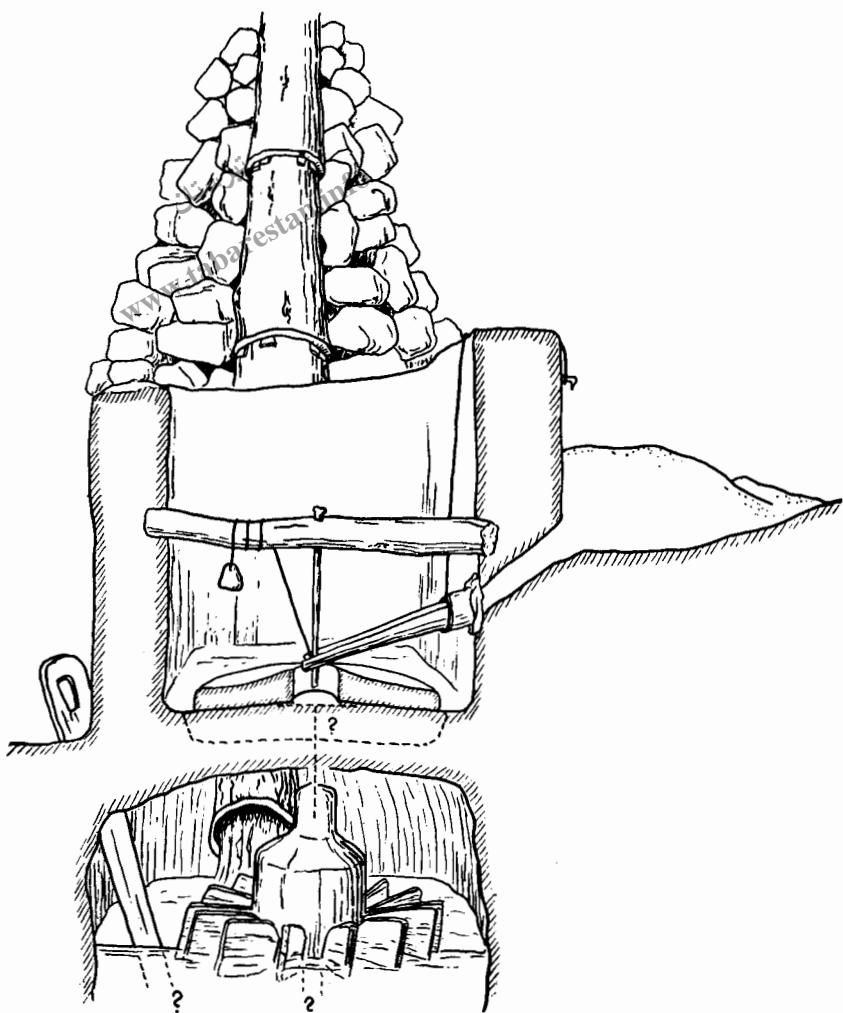
شکل ۶۶ – زمینهای صاف پلکانی در نزدیکی شکل ۶۷ – لوله هدایت آب به یک آسیاب آبی «قلعه کپی»

خرجین خود جمع می کرد.

آسیابی از این نوع، با محور عمودی (که در اروپا کاملاً شناخته شده است و نوعی آسیاب افقی<sup>۸۶</sup> است) در قلمرو پاپی ها فراوان است. از این نوع آسیاب ها بیشتر از همه در چنان کال دیدم. در دامنه ای که از مزارع کشت شده پائین می آمد، ۵ یا ۶ آسیاب آبی وجود داشت که در دو ردیف روی هم قرار داشتند. (شکل ۶۷) در یکی از این آسیاب های آبی، لوله آب آن تقریباً عمودی بود و از ماده ای درست شده بود که آهک را به خاطر می آورد و دور آن دیواری از سنگ بود. آنطور که می گفتند گویا در گریت آسیابهای با محور عمودی نیز وجود دارند که من آنها را ندیدم.

بر عکس، همانطور که قبل از هم گفته شد، در نزدیکی کشور آسیابی را دیدم که محور عمودی داشت. (مراجعه شود به بخش هشتم، دره های کشور و گردنه

گردنگ نژیون). اطاقکی بود که دیوارهای آن را با سنگهای ساخته بودند که از مزارع گردآوری شده بود و سقف آنرا از ساقه غلات درست کرده بودند. همه این



شکل ۶۸- برش طرح ابتدائی یک آسیاب آبی

مواد اولیه را بارالاغ کرده و از مزارع آورده بودند. وقتی من این آسیاب را دیدم، یعنی حدود ۲۲ خرداد، درست موقعی بود که گندم را خرمن می کردند. لذا اشخاص زیادی در انتظار آرد کردن گندم خود بودند. احساس می شد که آسیاب متعلق به همه است و همه آنهایی که احتیاج به آن داشتند، می توانستند آنرا بکار اندازند. گویا مدتی این آسیاب فعال نبوده است و امروز مرد پیری آنرا به کار انداخته بود.

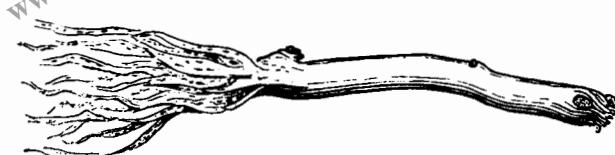
در «باغ لوه» آسیابی از همین نوع وجود داشت که قسمتی از آن حراب شده بود. در لرستان سفالی نیز، روی جاده قلعه کپسی به قلعه شیخ، بازمانده هایی از یک آسیاب آبی را دیدم. جوی آبی در دامنه سنگی کنده شده بود و تا به جائی پیش رفته بود که باریکتر شده و در آنجا ناوданی جانی در روی یک دیوار نسبتاً مرتفع بوجود آورده بود. این دیوار از سنگ تراشیده شده و ملات سیمان ساخته شده بود. در ابتدای آن یک چاه عمودی دیواره دار نیز وجود داشت. با این تفاصیل، دیگر اطاقک پائینی آسیاب وجود نداشت. این بنا، محکمترین بنایی بود که در بخش ایل پاپی دیده ام.

علاوه بر کشاورزی، که در بخش توصیف مربوط به نقشه ها، درباره چهار مورد از باغها درباره آن صحبت نمودم، در لوه ولری نیز، نظام آبیاری را مورد بررسی قرار دادم که قبلاً توضیح داده شد. در دو محل، کانالهای انحرافی را در دو طرف رودها دیدم. درختان میوه دار که فراوان دیده می شوند، از نوع انار، انگور، گردو («گردکون») و انجیر هستند. می گفتند انجیری که در لالری جمع می شود، «انجیر کوشیلا» نام دارد. این انجیرها، از انجیرهای دیگری که «انجیر باغ» نامیده می شوند، نامرغوبتر است. ضمناً درختان انجیر این حدود دارای میوه های ریزتری هستند و نوع آن با انجیرهای لوه تفاوت دارد.

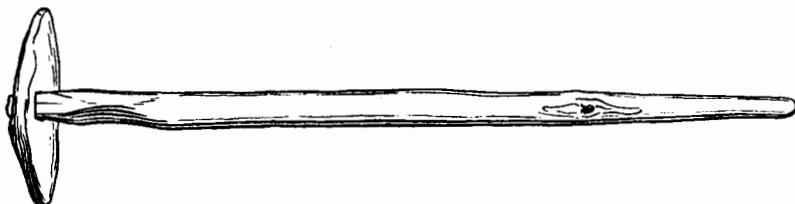
آنچه که در اینجا درباره کشاورزی قلمرو پاپی ها گفته شد، نشان می دهد که کشاورزی سابقه ای قدیمی دارد و نمیتواند پدیده جدیدی باشد.

درست است که در لرستان پائین آنچنان زراعتی ندیدم، ولی بیشتر آثار نشان میداد که قبلاً وجود داشته است.<sup>۸۷</sup> این آثار عبارتند از طبقات مسطح و پلکانی که در دامنه ها قرار دارند، (شکل ۶۶)، توده های روی هم انباسته ای از سنگ،

باقیمانده حصارهای مزارع و آنچه که شاید مخازن آبیاری در زمینهای هموار و مرتفع قلعه کپسی هستند و بالاخره آسیابهایی که در نزدیکی قلعه شیخ بنا شده‌اند. مطمئناً باغات بزرگ لرستان مرکزی، با درختان غالباً قطور آن نمیتواند مربوط به تاریخ متأخر باشند. اگر «ادموند» در طول سفری که در سال ۱۹۱۷ (۱۲۸۶ شمسی) به این محل کرده است، یکی از رودهایی را که از «گورگ» می‌گذشت، خشک دیده است به این دلیل است که پاپی‌ها، در مسیر بالای آن، آب را برای آبیاری استفاده می‌کرده‌اند. و همین امر ثابت می‌کند شبکه آبیاری محدوده گردینگ نوژیون در همین اوخر دوره رضا شاه ایجاد نشده است. زمین‌های بسیار گسترده زراعی در «گریت» و «چنبارکال» و غیره که دارای شبکه و نظام‌های آبیاری قابل توجهی می‌باشند، همچنین تعداد متعدد آسیاب آبی



شکل ۶۹. «جارو». جارویی که از یک نکه ریشه تشکیل شده است با طول ۲۵ سانتیمتر



شکل ۷۰. «آردمال». پاروی چوبی طول ۵۲ سانتیمتر. E. 365

همه و همه نشان میدهند که کشاورزی در این منطقه پدیده نوینی نیست. مردم نیز همین موضوع را می‌گفته‌اند. ولی لازم به تذکر است که قبل از سال ۱۳۰۴، در «ترس»، کشاورزی بسیار کم بوده است.

در لرستان، دقیقاً مثل کشورهای مدیترانه، بعد از اینکه زمین چند سال زیر کشت رفت، آنرا بصورت آیش رها می‌کنند. اگر ملاحظه می‌شود که زمینهای جدید

را زیر کشت می‌برند، مسلماً میتواند به یک محقق سطحی نگر این ایده را بدهد که در این منطقه کشاورزی در اوائل کار خود است.

بالاخره، چون این موضوع موردی بود که در سال ۱۳۰۵ بررسی می‌شد، غالباً مشاهده می‌شود که کوچ نشینان و کشاورزان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. لذا حکومت مقتصدی (چون حکومت رضا شاه) که کاملاً بر اوضاع مسلط است، به کشاورز اجازه ترقی و جهشی را می‌دهد که از قبل آنرا نمی‌شناخته است.

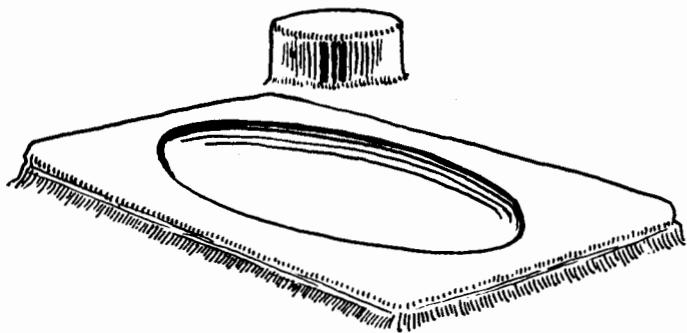
## ۲۰ - خانه داری

### (خوارک و تهیه آن)

مرکز فعالیت زن خانه دار، یعنی جائیکه زنها به دور آن مرکز می‌شوند، مسلماً آتشی است که با آن خوارک می‌پزند. تقریباً همه خوارکها را روی اجاقی درست می‌کنند که به زنها تعلق دارد. با وجود این، مردها نیز به سهم خود در بعضی موارد در فراغم کردن غذا کارهای انجام میدهند. مثلاً کباب را آنها درست می‌کنند. در حال حاضر برای روشن کردن آتش از کبریت استفاده می‌کنند، ولی می‌توان از آن گذشت زیرا هنوز هم سنگ چخماق و فندک قدیمی را می‌شناشند (شکل ۸۸). آنرا خودشان «آچار» یا «آچال» می‌نامند. آنرا در درون کیسه کوچکی نگه میدارند و از قسمتهای زیر تشکیل شده است. (۱) یک سنگ سفید رنگ که یک طرف آن صیقل یافته بنحوی که بصورت گرده ماهی در آمده است به آن «برد آچار» می‌گویند (۲) یک قطعه آهن (فولاد) بنام «آچار» (۳) یک توده آتش گیر سبک که ممکن است از چوب پوسیده باشد. آتش را بطريق زیر روشن می‌کنند. چوب پوسیده را به لبه گرده ماهی سنگ تکیه می‌دهند و آهن را محکم به این سنگ می‌کوبند تا از آن جرقه‌هایی بجهند. وقتیکه یکی از جرقه‌ها، چوب پوسیده را روشن کرد، آنرا در یک تکه پارچه که بصورت لوله در آمده است می‌پیچند و سپس در این لوله آنقدر می‌دمند تا اینکه شعله‌ای از آن برخیزد.

اجاق معمولاً از دایره کوچکی تشکیل می‌شود که دور آن سنگ چیده شده است. البته می‌توان از این سنگ‌چین نیز صرفنظر کرد. مواد سوختنی معمولاً چوب

است که همیشه برای فراهم کردن آن به جنگلهای حوالی روی می‌آورند. در قسمت پائین لرستان که چوب کمیاب است، از فضولات حیوانی نیز بمتابه سوخت استفاده می‌شود. براساس آنچه که به من گفته شده است، برای اینکه از سرگین گاو بعنوان سوخت استفاده کنند، ابتدا آنرا بصورت تیاله در می‌آورند. وقتیکه آتش اولیه اجاق خوب گرفت، انتهای یک ساخه یا قسمتی از تن را در آتش می‌گذارند و بتدریج که میسوزد و مصرف می‌شود، آنرا داخل تور یا اجاق پیش می‌رانند. اگر بهنگام شب برای دیدن احتیاج به روشنایی داشته باشند، روی آتش ساخه‌های باریک یا برگ‌های خشک شده می‌اندازند که با شعله‌های زیادی می‌سوزند. فقط یک اجاق دیدم که از همه اجاق‌ها زیباتر بود. این اجاق در قسمتی از «کولا» قرار داشت که مختص مردها بود، یعنی همانجانی که از مهمانان نیز پذیرایی می‌شود. از یک مربع مستطیل گلی تشکیل شده بود (۸۰ سانتیمتر در ۶۰ سانتیمتر) گودالی بیضی شکل در آن بود که آتش در آن روشن می‌شد. در یکی از گوشه‌های آن یک برجستگی بصورت استوانه کوتاه وجود داشت که برای گذاشتن سماور مورد استفاده قرار می‌گرفت (شکل ۷۱).



شکل ۷۱. «اجاق»

متداول‌ترین وسائل زندگی که برای آماده کردن خوراک بکار می‌روند به شرح زیر هستند. بعضی از وسائل خانه که دارای مورد استفاده ویژه‌تری هستند در جایی از آنها صحبت خواهد شد که راجع به مورد مصرف آن بحث خواهیم کرد.

«تفگیر» یا «کف‌گیر» وسیله‌ایست که غالباً در اجاق بکار می‌رود. شیئی است که تمام آن از آهن ساخته شده است و شکل آن بصورت صفحه گرد سوراخ سوراخی است که مجهز به یک دسته بلند می‌باشد. از آن برای برداشتن چوبهای نیمسوز و خاکستر استفاده می‌شود که از آتش زیر «تووه» داغ خارج می‌کنند (شکل ۷۲).

«تووه» یا «تاوه» یا «تاوه»: صفحه‌ای مدور از جنس آهن است که حالت تحدب پیدا کرده است. در لبه آن یک دسته لولائی دارد که آنهم از آهن است (شکل ۷۲). از این تاوه برای پختن نان استفاده می‌شود.

«آفتایه»: آفتایه مسی برای گرم کردن آب که معمولاً دسته‌ای در یک طرف و لوله‌ای در طرف دیگر دارد (شکل ۷۶). این آفتایه تقریباً همیشه روی آتش است که آب گرم داشته باشند.

«پاتیل»: دیگ بزرگ مسی که روی آن سفید کاری شده است و صورت کلی آن همان است که در شکل ۷۶ می‌بینیم. از ماهیتایه‌های مسی و یا آهنی نیز استفاده می‌شود.

«تاس»: ظرف مسی که شکل آن، شکل پاتیل را بخاطر می‌آورد. قطر آن معمولاً بالنسبه بزرگتر از پاتیل است، ولی دیواره‌های آن بسیار کوتاه‌تر از پاتیل می‌باشد. تاس مثل پاتیل سیاه نیست زیرا که از آن برای ریختن غذا و شستن و پاک کردن برنج وغیره استفاده می‌شود و هرگز آنرا روی آتش نمی‌گذارند.

«تئی‌زا»: ظرف گرد و تختی است که از شاخه‌های نازک درخت بادام بافته شده است. از آن بعنوان آبکش وغیره استفاده می‌شود (شکل ۷۴).

«تاك»: ظرف گرد و تخت بافته شده بصورت سبد است که به صورت حلزونی بهم دوخته شده است. از آن برای جا دادن غذا وغیره استفاده می‌شود (شکل ۷۴).

«زله»: یک زنیل گشوده و گرد است که آنرا از شاخه‌های باریک بافته‌اند. معمولاً چندان هم عمیق نیست (شکل ۷۴).

«کرتله»: سبد کوچک از شاخه غلات که بصورت حلزونی بافته و دوخته شده است (شکل ۱۱۹).



شكل ۷۲ – ردیف بالا، طرف چپ: «تف گیر». E. 350

وسط: قاشق چوبی. E. 351

راست: «خونا». E. 334

ردیف وسط، طرف چپ: «جوم». E. 346

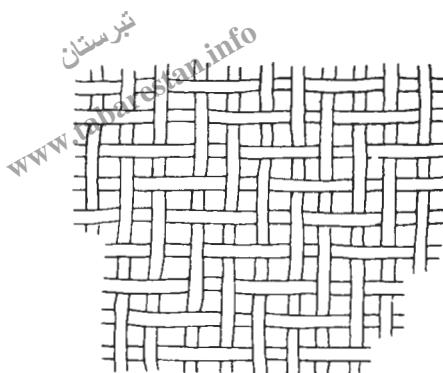
طرف راست: «جوپیلا». E. 347

ردیف پائین، طرف چپ: «توروه». E. 197

طرف راست: «مجمه». قطر آن ۸ سانتیمتر. E. 334

«جوم» یا «جم»: کاسه فلزی است (شکل ۷۲) که برای آماده کردن خوراکها مورد استفاده قرار می‌گیرد و یا اینکه با آن دوغ یا آب وغیره می‌آشامند.  
 «جومیلا»: نیز کاسه‌ای فلزی است که دیواره‌های آن خیلی کوتاهتر از لبه‌های جام می‌باشد (شکل ۷۲).

«همون» یا «همو»: کیسه چرمی دباغی شده‌ای از پوست گوسفند است که برای نگهداشتن آرد وغیره بکار می‌روند. لرها وقتیکه پیاده سفر می‌کنند، آنرا با خود می‌برند و در آن توشه راه و آنچه که کاملاً ضروری است می‌گذارند (شکل ۷۷).



شکل ۷۳ - طرحی از چگونگی بافته شدن تسمه‌های پوستی

«مشک دوغ»: ظرف مخصوص دوغ. از پوست بز ساخته شده است که موها آن کلاً کنده و دباغی شده است. (در مورد دباغی به بخش ۲۱ در مورد آماده کردن پوست مراجعه شود) سوراخ عقب آن توسط وصله و دوخت بسته می‌شود که احتمالاً با وصله بزرگی پوشیده می‌گردد. سر آن بریده و برداشته می‌شود و از گردن آن بعنوان دهانه مشک استفاده می‌شود. در انتهای دوپای جلو و دوپای عقب دو قطعه چوب کوچک تعییه می‌شود که اینها را دو به دو به هم وصل می‌کند. برای آویختن پوست بز، چوب بلندی را که بلندای آن تقریباً به اندازه طول پوست است می‌گیرند و دو سر آن را بنحوی تیز می‌کنند که در دو سوراخ چوبهای ذکر شده جای بگیرد. این مشک دوغ غالباً از سه پایه ای آویزان است که بصورت هرم از سه عدد دیرک تشکیل شده است. طنابی بالای این هرم تابانده شده و دو سر آن

بصورت دو عدد قلاب آویخته شده است. هر کدام این دو عدد قلاب به یک سر چوب بلند می‌افتد که نوک آن از سوراخ چوبهای کوچکی عبور کرده است که به دست و پای پوست متصل می‌باشد. به این طریق پوست بصورت کشیده از سه پایه آویزان می‌شود و پشت آن بطرف زمین قرار می‌گیرد (شکل ۷۸).  
 «مشک آب»: کیسه‌ای که از پوستت کامل حیوان درست شده است. این پوست دباغی شده است و شبیه مشک دوغ می‌باشد و برای نگهداری آب بکار می‌رود.

فاسق چوبی: که در شکل ۷۲ آنرا می‌بینیم



E. 341 پائین : «نک».  
 E. 340 پائین : «تئی زا».

شکل ۷۴ - طرف چپ: ردیف بالا : «زَلَا». E. 339  
 وسط : بالا : «آردبیز». E. 337  
 طرف راست : «رُك». ارتفاع ۵۸ سانتیمتر. E. 321

شیر دوشی و آماده کردن شیر از جمله کارهای روزانه زن است. می‌گفتند که شیر دوشی همیشه جزو وظایف زنهاست و هرگز مردها دست به چنین کاری نمی‌زنند. معذالک مطالبی را یادداشت کردہ ام که نشان میدهد چوپانان شیر بزهای ماده و میشها را، وقئی که بزغاله‌ها و بره‌های آنها بسیار کوچک است برای مصرف خودشان می‌دوشند. این حرکت چوپانان را «لوه» می‌گویند. معمولاً برای شیر دوشی دامها، چوپانان آنها را ظهر و شب به خانه‌ها می‌آورند. برای همین است که در چنین موقعی از روز دامهای زیادی در قرارگاه وجود دارد. مردها و پسرها دامها را می‌گیرند و برای دوشیدن شیرشان، پیش زنها می‌آورند و بره‌ها و بزغاله‌ها را نگاه میدارند تا مانع مکیدن شیر مادرشان شوند. یک مرد با گرفتن و نگهداشتن چهار رأس بزغاله بزحمت می‌افتد، لذا برای اینکه چنین مشکلی نداشته باشد و بزغاله‌ها را براحتی مهار کنند از طنابهای استفاده می‌شود که دارای یک سری حلقه است که آنرا «تری» می‌نامند. دو سر اصلی این طناب با یک میخ چوبی و یا هر چیز دیگری به زمین متصل شده است. در هر کدام از حلقه‌های آن سر یکی از بزغاله‌ها را می‌اندازند و در نتیجه عده‌ای از بزغاله‌ها را نگه میدارد و مانع پیوستن آنها به مادرشان می‌شود.

شیر را غالباً در یک «پاتیل» می‌دوشند. زن‌ها بمنظور دوشیدن شیر غالباً در پشت بزها و گوسفندها قرار می‌گیرند (شکل ۳۳). بر عکس، همیشه می‌دیدم که گاو را از طرف پهلوی آن می‌دوشند. روش دیگری را ندیدم. برای گاو آواز زیرا نیز میخوانندند.

pui, pui

پوئی، پوئی،

sir vam dai

شیر به من دادی،

ham sal zui

همه ساله زائیده‌ای،

guzal mai

گوساله‌ای می‌آوری،

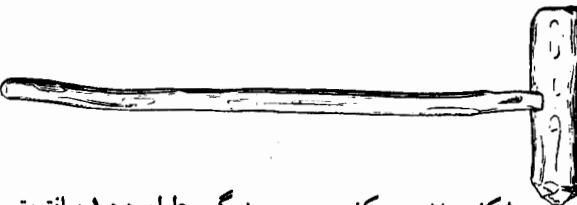
ganam bai

جان من هستی،

gaanam bai

جان من هستی،

یک خانواده معمولی حداقل دارای دو عدد پاتیل است، ولی در خانه مرد ثروتمندی که دارای گله‌های بزرگ می‌باشد، می‌توان تعداد زیادی از این ظروف



شکل ۷۵- چکش چوبی بزرگ. طول ۱۰۰ سانتیمتر

مسی را دید. در خانواده‌های کوچک، شیر گاو، گوسفند و بز را از یکدیگر جدا نمی‌کنند. راههای مختلفی نیز برای تمیز کردن شیر وجود دارد، در صالح آباد، برای پالایش شیر آنرا از یک پارچه تمیز می‌گذارند. در ترکیستان مرکزی برای این کار از یک سبد آبکش استفاده می‌کردند.

باز هم در همین پاتیل است که شیر را یا می‌جوشاند و یا بشدت گرم می‌کنند. لرها همیشه شیر جوشیده برایم می‌آورند. رویه شیر جوشیده («توشیر»)، خوش خور و طعم آن ویژه است که جداگانه به مصرف می‌رسد و آنرا با نان میخورند. شیر پخته شده را به حال خود می‌گذارند تا خنک شود. سپس از آن «ماست» تهیه می‌کنند (شیر دلمه شد) <sup>۸۸</sup> محصلی که طعم آن، طعم ماست‌های خودمان را بخاطر می‌آورد. برای اینکه این شیر تبدیل به ماست شود، بنظرم شیر سرد شده ماست را به آن اضافه می‌کنند. یک پاتیل ماستی که من خریدم، روی آن پوشیده از لایه ضخیم و مقاومی از شیر کم و بیش جوشیده بود که بهتر دیدم آنرا بردارم. یک نفر لر که ناظر بر حرکت من بود خاطرنشان نمود که این لایه برای درست کردن ماست جدید لازم است.

ماست زیاد خورده نمی‌شود. غالباً آنرا در مشک دوغ می‌ریزند که با زدن آن کره بدست می‌آورند. برای اینکه ماست پاتیل را بصورت ماست دوغ در آورند، به شرح زیر عمل می‌کنند: یک سر طنابی را که از سه پایه آویزان شده و طرف گردن مشک به آن متصل است، آنقدر به قسمت بالای سه پایه می‌گردانند تا گوتاه شود به نحوی که مشک از حالت افقی در آید و تقریباً بصورت عمودی از سه پایه آویزان شود و گردن کاملاً در بالا قرار گیرد. پوست گردن را بنحوی تا می‌کنند که حالت یک قیف را پیدا می‌کند و در این حالت می‌توان براحتی ماست را در

مشک دوغ خالی کرد. بالاخره، ماستی را که در دیواره ظرف باقی مانده است برمیدارند و درون مشک می‌ریزند و سپس پوست گردن را به حال اول در می‌آورند و صاف می‌کنند. انتهای پوست گردن را چین میدهند و تا می‌کنند و به نرمی می‌بندند. در این حال مشک بسته شده است و بدون اینکه محتویاتش بریزد، میتوان آنرا حمل نمود.

از مشکی که به این طریق بسته شده است، میتوان برای کره‌گیری نیز استفاده نمود. این مشک حاوی شیری است که یا توسط ماست اضافه شده و یا توسط ماستی که از ماست قبلی در «مشک دوغ» مانده، حال اسیدی یافته است. وقتی می‌خواهیم مشک را بزنیم، مشک باید به حال اول خود، یعنی بحال افقی در آید. چوبی را که دو دست پوست را بهم متصل کرده است، با دو دست می‌گیرند و به آن یک حرکت رفت و برگشت می‌دهند که همراه با ضربه‌های کوچکی نیز می‌باشد. زنها مطابق عادت هر روز صبح کره‌گیری می‌کنند، و تمام آنهائی که شب را در یک قرارگاه لری گذرانده‌اند، با صدای آهنگین ضربه‌ها که بدنبال صدای آن برخورد امواج شیر در مشک‌های ساخته شده از پوست نیز بگوش می‌رسد، بسیار می‌شوند. مشک زنی و کره‌گیری کار کاملاً خسته کننده‌ای است که یک ساعت و حتی بیشتر به درازا می‌کشد. از این مشک زنی، «کره» و «دوغ» بدبست می‌آید. قسمتی از کره را بصورت تازه می‌خورند ولی با قیمانده آنرا تبدیل به «روغن» مینمایند، یعنی آنرا در پاتیل ذوب می‌کنند و مجدد آنرا سرد می‌نمایند. غیراز روغن کره، روغن دیگری نیز وجود دارد که آن را از دنبه گوسفند می‌گیرند ولی چندان خوب نیست و بوی تندی دارد. روغن را در پوست کوچکی نگه میدارند که بیرون آن پراز مو است و آنرا «هیزا» یا «هیزا» می‌نامند. بهتر است که مشک زنی به دور از «چشم بد» انجام شود، که چنین چشمی مانع تشکیل کره می‌شود. بنابراین، گاهی خرمهره‌های آبی رنگی را می‌بینیم که به یکی از چوبهای افقی آن آویخته شده است، یعنی همان چوبهایی که از دست یا پاهاشی مشک دوغ گذشته‌اند. می‌توان گفت که به این ترتیب میخواهند ماست را از چشم بد حفاظت کنند. مشک دوغ همیشه همراه لرهاست و همیه در مدح آن اشعاری گفته شده است. در سفر، آنرا روی پشت یک اسب می‌اندازند.

هرگز ندیدم که یک نفر از شیر خام بخورد، و همیشه همانطور که قبله گفته ام، پخته آنرا میخورند. غالباً در هر وعده غذا، ماست را در ظرف فلزی بنام «جوم» یا «جوميلا» می‌ریزند و میخورند. هر خانوار متوسطی چند عدد از این ظرف‌ها را دارد. ماست را با نان میخورند. نان را بصورت قاشق در می‌آورند و لبه آنرا چنان تا می‌کنند که بصورت قاشق در می‌آید و نان و ماست را با هم در دهان می‌گذارند. موقعیکه می‌خواهند ماست را برای فروش به شهر ببرند، پاتیل آنرا روی سر می‌گذارند، البته این پاتیل روی حلقه‌ای از پارچه قرار میگیرد که تابیده و روی وسط سر گذاشته شده است.

چای و دوغ نوشیدنی درجه اول <sup>۸۹</sup> است. می‌گفتند که «دوغ شراب از هست»، در فصل تابستان، دوغ را با گیاهی معطر بنام «فیاله» می‌آمیزند. کشک به دوغی گفته می‌شود که بصورت دایره کوچک و ضمیمه خشک شده است. قطر هر کدام از آن دایره‌ها باندازه یک دو فرانکی است ولی بسیار ضخیم‌تر از آنها هستند. در فصل بهار یا در فصل تابستان می‌توان این صفحات مدور کوچک سفید را مشاهده نمود که روی پوشش سیاه چادرها یا روی شاخه‌های کلفت درختان برای خشک شدن گذاشته شده‌اند. طریقه درست کردن کشک را به شرح زیر برایم توضیح دادند. دوغ را تا هنگامیکه مایع آن تبخیر شده و از بین برود، در پاتیلی می‌جوشانند. ماده سفید رنگی را که باقی مانده در یک کیسه می‌ریزند و آب آنرا می‌گیرند و سپس آنرا بشکلی که گفته شد خشک می‌کنند. سال بعد، این صفحات کوچک را در آب سرد می‌سایند و حل می‌کنند و از آن بجای دوغ تازه استفاده می‌نمایند. کشک را می‌توان بمدت ۲ تا ۳ سال نگهداری کرد.

پاپی‌ها هرگز پنیر تعارف نکردند و ندیدم که پنیر درست کنند. معاذالک میدانم که پنیر درست می‌کنند. گفتند که برای درست کردن پنیر، معده بره‌ها و بزغاله‌های نوزادی را که کشته شده‌اند با شیری که در درون آن است، نگهداری می‌کنند.

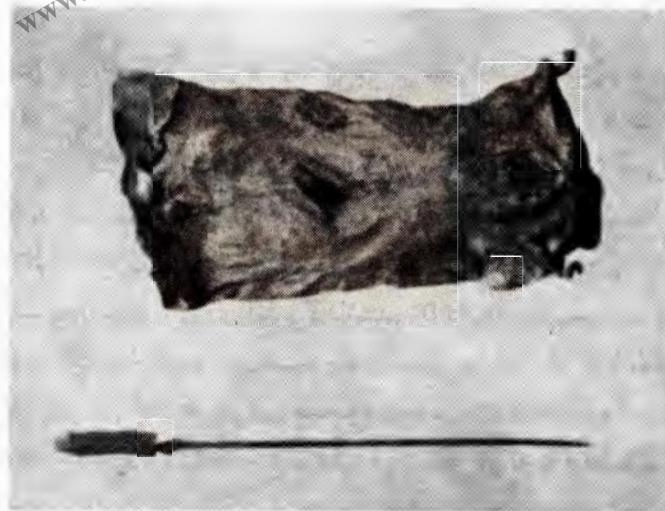
قبله گفته ام که گندم تازه را بومی دهنند. سنبله‌هایی که تقریباً رسیده‌اند، همراه ساقه‌های آن در دسته‌های کوچکی بسته‌بندی می‌کنند که به آن «مليشا-



شكل ۷۶ - بالا : چپ : «آقابه»، E. 528  
 راست : هاون برج کوبی «سیرکو» ارتفاع ۵۶ سانتیمتر، E. 335  
 وسط : «پاتیل»، E. 231  
 پائین : «جوفه»، E. 334

«گندم» می‌گویند (شکل ۱۳۸). آنرا به همان شکل هم روی آتش برشته می‌کنند. اگر پاتیل روی آتش باشد این خوش‌های گندم و دانه‌ها را زیر آن می‌گذارند. پس از اینکه اندکی خشک شد پسر بچه‌ای این سنبله‌ها را در کف دو دست خود بهم می‌مالد و دانه‌های آن را روی ورقه‌ای فلزی که روی آتش قرار دارد، می‌ریزد. گندمی که این چنین برشته شده است «زو برد» نامیده می‌شود. گندم تازه رسیده را نیز روی تابه برشته می‌کنند تا با کره بخورند و آنرا «گندم برشته با کره» می‌گویند.

تقریباً هر روز نان می‌پزند. متداول آن است که آرد را الیک می‌کنند. شکل کلی همان آردبیزی است که در شکل ۷۴ نشان داده شده است. لکف این آردبیز



شکل ۷۷— «همون»: کیسه‌ای از پوست دباغی شده گوسفند. E. 228.  
«سیخ» سیخ فلزی. طول ۷۹ سانتیمتر. E. 535

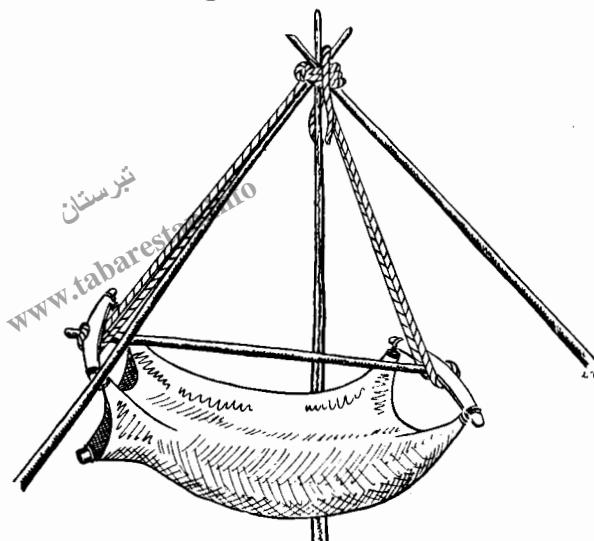
از تسمه‌های باریکی بافت شده است که از پوست بز در آورده‌اند و یا اینکه از بنده‌هایی است که از روده بوجود آمده است. این تسمه‌ها یا بنده‌های روده‌ای.

معمولًاً بشکل شماره ۷۳ بهم بافته می‌شوند. زنی آردبیز نسبتاً بزرگی را بطور مایل بردست می‌گیرد و آرد را با دست برکف آن می‌ساید. خمیر، که لرها نیز آنرا «خمیر»، یا «خبیر» می‌گویند، در یک ظرف بزرگ چوبی بنام «جوفته» (شکل ۷۶) و یا در یک «تاس» ونهایت اینکه روی یک صفحه فلزی درست می‌شود. آب را با یک ظرف فلزی می‌آورند و خمیر را با مخلوط کردن آرد و آب درست می‌کنند. معمول چنین است که مقداری از خمیر دو سه روز پیش را به این خمیر تازه اضافه می‌کنند و آنرا با هم ورز می‌دهند. مدت زمانی این خمیر را به آهستگی ورز می‌دهند و پس از هر دوره ورز دادن یک نوک انگشت نمک به آن اضافه می‌کنند و به مالیدن خمیر ادامه می‌دهند. وقتیکه خمیر حاضر شد، برای چند ساعتی آنرا به حال خود می‌گذارند و روی آن یک «خور» و یا یک «تک» می‌کشنند.

پختن نان<sup>۱۰</sup> معمولًاً روی «تاوه» انجام می‌شود. وقتیکه پختن نان روی طرف محدب آن انجام می‌گیرد، ملاحظه کردم که طرف مقعر آن یعنی، طرف درونی آن که به طرف آتش است پوشیده از خاکستری بود که آنرا با آب بصورت گل در آورده بودند و در تمام طول دوره نانپزی در زیر آن قرار داشت و احتمالاً برای این بود که قدرت حرارت آتش را تخفیف دهد.

همینکه «تووه» را روی آتش گذاشتند، زن نان را روی صفحه مدوری که جنس آن چوب چنار است و به دسته چهارگوشی در یکی از اطراف خود مجهز می‌باشد، پهن می‌کند که به این صفحه «خونه» یا «خُونه» می‌گویند (شکل ۷۲). روی سطح روئین تاوه داغ را قطره‌های آب می‌زنند و مقداری آرد روی صفحه چوبی می‌ریزند. اندکی از خمیر را در آرد می‌چرخانند به نحوی که تمام اطراف آنرا آرد بگیرد. سپس آنرا روی «خونه» می‌گسترند. سپس، زن این تکه خمیر را روی دستها می‌گیرد و با تردستی از دستی برداشت دیگر میدهد، با این عمل مداوم و پی درپی خمیر از هم باز می‌شود و بزودی تشکیل یک خمیر نازک و بزرگ را می‌دهد. آن را روی تاوه داغ می‌گذارند و پس از اندک زمانی با مهارت آنرا با دستها برمی‌گردانند. زن با تسلط و مهارت زیادی کار می‌کند و سه عدد نان را همزمان می‌پزد یعنی اولی که روی تاوه پخته است، روی سنگی گذاشته

می شود که در کنار آتش است و به این ترتیب بقیه مرحله پختن خود را در آنجا انجام می دهد، نان دوم روی تاوه قرار می گیرد و یکبار نیز برگردانده می شود، و نان سوم در حالی است که روی خونه و روی دستها در حال گستردگی شدن است. بتدریج که نانها حاضر می شوند، اولین نانهای داغ را به اشخاص حاضر پیشکش می کنند.

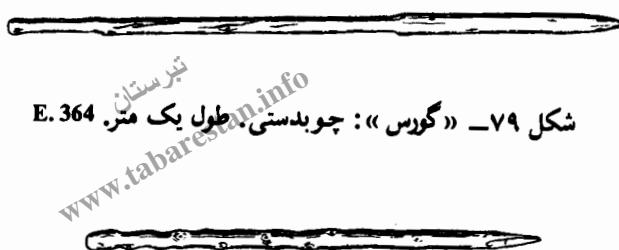


شکل ۷۸ - «مشک دوغ» طول پوست ۱۵ سانتیمتر. E. 334-37

در بیشتر موارد، نانی را که روی تووه پخته شده است، برای برشته شدن، روی شعله های تند آتش می گذارند. همچنین برایم توضیح دادند که نان را بطريق دیگری و بدون استفاده از تووه، یعنی روی سنگهای کاملاً داغ نیز می توان پخت که من هیچ وقت این روش پختن نان را ندیدم.

«نوون ساکی کار» به کمک همین عناصر و ترکیبات و بشرح زیر پخته می شود: طرف گود تاوه را می شویند و پف نم آب می زندند. آنرا ب نحوی روی آتش می گذارند که همان طرف گود و خیس به طرف بالا باشد. وقتیکه تا به تقریباً خشک شد، روی آن یک چانه بزرگ خمیر می گذارند و به کمک انگشتان آنرا روی تابه می گسترندند که بعداً جای انگشتان روی نان دیده می شود، کمی بعد تاوه را برمی گردانند و لذا خمیر که به تاوه چسبیده است مستقیماً روی آتش قرار می گیرد ولی نسبتاً کمی بالاتر از آن قرار دارد با آتش در تماس نیست، رنگ این نان نسبت به نانهای معمولی تیره تر است.

«تیری» نان بسیار نازکی است که به کمک یک عدد ترکه باریک چوبی بنام تیر (آیا این واژه همان تیر و کمان است؟) روی صفحه صاف چوبی گستردہ می شود. از این ترکه چوبی برای برداشتن نان از روی تابه نیز استفاده می شود. این نوع نان لذید و مطبوع است. نمیدانم که شیوه درست کردن خمیر آن با خمیر نانهای معمولی تفاوت دارد یا نه.



شکل ۷۹— «گرس»: چوبدستی برای کاویدن زمین. طول ۷۶ سانتیمتر. E. 363

«بردیاری» نانی است که از گندمی پخته می شود که روی «بردینگلو» خرد شده است و در نتیجه آرد آن دارای دانه های درشتی است. «چزنل» نان مشابهی است که نازکتر بوده و خمیر آنرا با شیر درست می کنند. از آرد ذرت نیز نان درست می کنند. بعنوان یک غذای بسیار مطبوع ماستی را جلوی رویم گذاشتند که نان ذرت را در آن خرد کرده بودند. این غذا دارای طعم بسیار مطبوعی است و بسیار هم مغذی می باشد. قبلًا نان را با بلوط<sup>۹۱</sup> درست می کردند. سال قبل از آمدن من به این منطقه نتوانسته اند محصول خوبی از بلوط گردآوری کنند و من هرگز طعم نان بلوط را نچشیدم و ندیدم که کسی آنرا بخورد. یکی از خانزادگان جوان ایل پاپی شیوه آماده کردن نان بلوط را بشرح زیر برایم توضیح داد، منتها لازم است که در ابتدا توضیحاتی در مورد واژه های آن بدهم. درخت بلوط را «داربلوط» می گویند. قسمت انتهائی میوه آنرا که بشکل فنجان است. «کوچیل بلوط» می نامند، پوست درونی را «توک» می گویند. در داخل این پوست، پوسته نازکی

وجود دارد که هسته را در برگرفته است و این پوسته نازک را «جفت» می‌گویند و در زنگرزی و دباغی از آن استفاده می‌شود. وبالاخره هسته بلوط را داریم که به آن «بلوط» می‌گویند.

ابتدا گفتار خانزاده جوان که توصیف گردآوری بلوط هاست از نظر شیوه گفتاری و حکایتی اُرها آنچنان دارای مشخصه بارزی است که عین ترجمه آنرا که آقای ک-بار در انجام آن یاری ام کرده است در زیر می‌آورم:

«یکماه از پائیز رفته، یک شاخه از چوب انار بطول ۱۲ متر، کیسه‌ای از پوست بزرگی که بیست من ظرفیت داشته باشد، یک سید به ظرفیت ۲ من، یک مرد و یک زن صبح زود برمی‌خیزند، با این اثنایی که گفته شد به پای یک درخت بلوط می‌رویم. مرد بالای درخت می‌رود و شاخه انار را با خود می‌برد، اول می‌گوید بسم الله الرحمن الرحيم یا خدا به امید تو (به امید شیوه).

پس از آن شاخه انار را به درخت بلوط می‌زند، بلوط پائین می‌افتد، زن با سبد به طرف درختی می‌رود که تکان داده شده است، بلوط را دانه‌دانه درون سبد می‌اندازد، وقتی که سبد پر شد، محتوای آن را در همبون پوستی می‌گذارد، بنابراین، مرد نیمه دیگر بلوط باقیمانده در درخت را می‌تکاند و وقتی مرد کار خود را تمام کرد، از درخت پائین می‌آید و به زن می‌گوید. خدا قوت، زن هم می‌گوید، عمرت زیاد و سپس با هم بلوط را از فنجان آن در می‌آورند و زن آنها را از زمین در سبد خود جمع می‌کند و مرد در کلاهش و سپس هردو، آنچه جمع کرده‌اند در همبون پوستی می‌گذارند و وقتی که همبون پر شد، زن آنرا بردوش می‌گیرد و آنرا به خانه می‌آورند و با یک «رُتبه» (نوعی چاقو به شکل ۸۱) درون آنرا در می‌آورند».

بقیه مطالب چندان روش و دقیق نیست، اگر مطالب آنرا با اطلاعاتی که از اُرها و یا از خدمتکار مهندس بدست آورده‌ام در کنار هم بگذارم به عملیات زیر می‌رسم.

۱—پوست سخت بیرونی بلوط را در می‌آورند، دانه آنرا روی تابه‌ای بشدت نفت میدهند و برشته می‌کنند. سپس آنرا مدتی در آفتاب می‌گذارند تا خشک شود. با مالیدن این دانه‌ها در بین دو کف دست، «جفت» آنرا در می‌آورند و



شکل ۸۱ - «رنجه»، طول ۱۵ سانتیمتر، E. 356

کناری می گذارند که برای رنگرزی بکار می رود.

۲ - دانه ها را روی «بردینگلو» خود می کنند که دانه های آن به بزرگی گندم یا برنج در آید.

۳ - بلوط کوبیده شده را در آب داغ یا جوش می ریزند و مرتب آنرا هم می زنند. ممکن است که آنرا در یک «زَلَ» (سبد بافته شده از شاخه های نازک) بگذارند. کمی بعد، آنرا روی پارچه ای می گسترند که سرد شود، ولی نباید بگذارند که کاملاً خشک شود. آنرا در بین کف دستها می مالند و از این حرکت نوعی آرد بدست می آید.

۴ - این توده را مجدداً در یک سبد شاخه ای قرار می دهند و با یک جل گاو آنرا می پوشانند. در آنجا تخمیر می شود (تب می کند) و حرارت آن بسیار بالا می رود. بنظر می رسد که چیزی را بنام «پی تنک» «بعنوان عامل تخمیر کننده مورد استفاده قرار میدهند که موجب تخمیر کامل آن می گردد. این عمل تخمیر شدن سه روز طول می کشد.

۵ - این توده را در سبدی می گذارند و در میان آب جاری قرار میدهند. ۱۲ تا ۲۴ ساعت در آن می ماند و لذا رنگ آن مایل به سرخی می شود.

۶ - در این حال، محصول بدست آمده را مجدداً روی «بردینگلو» می ریزند و به نرمی می کوبند. پس از پایان این مرحله می توان از آن نان پخت. گاهی موقع، برای اینکه بتوان این نان را بمصرف رساند، لازم است که آن را با آرد گندم نیز مخلوط کنند. امکان دارد که آرد بلوط خالص دارای نرمی و انعطاف کافی نباشد لذا آرد گندم به آن اضافه می کنند. اگر لرها نان بلوط خالص را بدون افزودن چیز دیگری بخورند، رنگشان زرد می شود و بیمار می گردند.



شکل ۸۲— زنی در حال پاک کردن بزنج شکل ۸۳— مردی در حال کشیدن توتون. این شخص سوراخی در زمین بوجود آورده است. در یک طرف آن توتون ریخته و روی آن آتش گذاشته و از طرف دیگر سوراخ مشغول کشیدن آن است.

باید گفت که لرها میوه‌ها و سایر قسمت‌های بعضی از گیاهان وحشی را نیز مورد استفاده قرار میدهند. در درجه اول می‌توان از بادام وحشی نام برد که به آن «ارجن» یا «ارجان» گفته می‌شود. در آخر تیرماه، زنی را دیدم که آنها را آماده می‌کرد<sup>۹۲</sup>. پوست سخت آنها را می‌شکافت تا هسته را درآورد. پس از آن هسته‌ها را در پاتیلی پر از آب می‌ریخت و نمک به آن اضافه می‌کرد. همه رامی پخت. این ترکیب باید ۵ روز در آب می‌ماند. هسته را «متزک» می‌نامیدند (یا «مشک») که فارسی آن «مغز» می‌شود) آنرا یا بهمان صورت و یا با کشمش و میوه‌های مشابه می‌خورند. گفتند که می‌توان آنرا سه بار در پاتیل پخت و سپس آنرا در روی یک «تئی زه» خشک کرد.

«کنگر»: نوعی بوته خار خسکی و شوکه‌ای است<sup>۹۳</sup> که ریشه آن را در بهار از زمین بیرون می‌آورند و به مصرف خوراکی می‌رسانند. در خانه یکی از اروپائیان پخته آنرا بمن دادند. لرها ریشه این گیاه را توسط یک چوبدستی از



شکل‌های ۸۴، ۸۵—مراحلی از ذبح گوسفند و پوشیدن آن

زمین بیرون می‌آورند که مخصوصاً گندن زمین است و به آن «بیلکرن» می‌گویند و حالت آن در شکل ۸۰ مشخص است. از این چوبدستی هم زنها و هم مردها استفاده می‌کنند.

«فیاله»<sup>۹۴</sup>: گیاهی علفی است که برگهای بسیار لطیف و نازکی دارد. آنرا بصورت ریز ریز خرد می‌کنند و بعنوان چاشنی با دوغی که نوشیده می‌شود، مخلوط می‌نمایند.

مهندس می‌گفت که لرها برگهای تازه نوعی کاسنی را یا بصورت سالاد و یا بصورت پخته می‌خورند. یکی از لرها می‌گفت که پیاز هم می‌خورند ولی من خودم نتوانستم آنرا ببینم.

برمیگردد به خوراکهای اصلی که اساس آنها آرد است و در این مورد باید از «حلوا» نام برد که غذائی است ایرانی و بسیار شناخته شده و نوعی شیرینی است. مرد لری را دیدم که مشغول تهیه حلوا بود. روغن را در یک ظرف فلزی سفید شده

داغ می کنند، آرد گندم را روی سطح صافی می ریزد و کم کم روغن به آن اضافه می کنند و آن را روی آتش، مرتب و بدون وقهه بهم می زنند. شکر یا قند را در آب جوش حل می کنند. دیگ محتوی آب شکر را از روی آتش برمیدارند و از این آب شیرین کم کم روی خمیر می ریزند و هم می زنند. این مخلوط را روی آتش می گذارند و بدون وقهه هم می زنند تا خوب برشته و قهوه ای گردد. حلوا وقتی آماده است که حالت یک فرنی یا خمیری دارد. آنرا در بشقابهای تختی می کشند و مثل ماست با لقمه های نان می خورند.

برنج غذائی است که آماده کردن آن مستلزم فعالیت زیاد از سوی زن خانه است. اگر برنج پوست کنده را از شهر نخریده باستثناید ابتدا پوست آنرا در هاون برنج کوبی (شکل ۷۶) بکنند. در این عمل، دونفر زن با هم کار می کنند، یکی از آنها می نشینند و هاون را نگه میدارد و دومی می ایستد و با چوب بلندی، مثلثاً با یک دسته بیل، مرتب به درون هاون می کوبد. زنی که نشسته است پس از هر ضربه، هاون را به زمین می زند و دانه های برنج به هوا می جهند. چند ثانی از پوشش ها به خارج از هاون می پرند و این نشان میدهد که برنج ها از پوسته خود جدا شده است.

برنج را بیش از آنکه آماده پخت کننده همیشه بدقت پاک می کنند. اینکار را می توانند با یک سبد تغفیل بافته شده انجام دهند، ولی غالباً دیده ام که با یک سینی بزرگ فلزی اینکار را انجام میدهند. در طول این کار زن نشسته است (شکل ۸۲). او سینی محتوی برنج را جلوی روی خود می گذارد، با فاصله های کوتاهی، حرکت کوچکی به سینی می دهد و برنج کمی بالا می پرد، و مجدداً روی سینی می افتد. به این ترتیب دانه های جدید برنج در سطح ظاهر می شوند، آنرا بدقت وارسی می کند و دانه های سیاه و سایر ناخالصی ها را برمی دارد. در این کار زن می گوید. «هیر ده برنج- ام گریم» خرده برنج را می گیرم. دانه های خوب و کامل «مال آش» هستند. از آن خوارک «آش» [پلو- مترجم] درست می کنند در حالیکه از برنج های خرد شده که در مجموع چندان مرغوب نیستند، آش دوغ یا آش ماست می پزند.

سپس برنج را با آب می شویند. میتوان برنج را روی یک «شی زه» ریخت و

آنرا با آب پاشیدن آب کش کرد. ضمناً می توان بزنج را در یک «تاس» ریخت و آب روی آن اضافه کرد که بعد از آن زن با دستهایش بزنج را درون آب مالش می دهد. وبالاخره یک کاسه آب داغ را روی برنجی که چند ساعتی خیس خورده است می ریزند. قبل از همه مقداری زیاد آب را در یک پاتیل می جوشانند. زن با دستهایش بزنج را از توى آب در می آورد و نگهmedارد که آب آن بریزد و سپس این بزنج را وارد آب داغ درون پاتیل می کنند. در طول مدتی که بزنج در حال پختن است، گاهگاهی با یک کفگیر قدری از آن را برmedارند و می چشند. در اوایل آن، نمک به آن اضافه می کنند و در حدود ربع ساعت که بزنج جوشید، پاتیل را از روی آتش برmedارند. بزنج را توسط یک کاسه تحت روی یک «تئی زه» می ریزند و به این ترتیب آب از آن جدا می شود. آب سرد روی این بزنج می ریزند و ناخالصی هایی که ممکن است باقی مانده باشد، از آن جدا می کنند. یک پاتیل بسیار بزرگ که در ته آن اندازی آب است، روی آتش قرار میدهند. هنگامیکه آب به جوش آمد، تمام بزنج را درون پاتیل خالی می کنند و در آنرا با یک «تک» می بندند و روی آن سنگی می گذارند که بدقت درپائین بسته می شود. بنابراین، بزنج یا بخار آب و حرارت اندک آتش پخته می شود.

روغن را تماماً در یک ظرف مسی ذوب می کنند. سرپوش پاتیلی که بزنج در آن در حال پختن است، بر می دارند، پر کاهی که در آب خیس خورده است توى روغن می گذارند تا ببینند که خوب چروک می خورد یا نه، یک دانه بزنج نیز در این روغن می اندازند، وقتی روغن خوب داغ شده است، آنرا روی برنجی میدهند که در بشقاب فلزی کشیده شده است. این بشقاب را قبل از کنار آتش می گذارند تا خشک و گرم شود. به برنجی که با این روش تهیه شده است «آش پلو» می گویند. لرها غالباً آنرا بدون گوشت می خورند و ماست یا دوغ و یا حتی فقط آب همراه آن است. ضمناً برای برنجی که اینچنین تهیه شده است، کلمه «شولوار» را هم بکار می بند. ولی دقیقاً نمیدانم که این کلمه برای برنجی است که به انواع گوناگون به کمک آب تهیه می شود یا اینکه به برنجی اطلاق می شود که روغن به آن اضافه شده است.

اگر به برنجی که درون پاتیل در حال جوشیدن است علاوه بر نمک، زردچوبه

نیز اضافه کنند (زرد زنا) به این خواراک «میسر» می‌گویند. وقتی که آنرا در ظرفی می‌کشند تا بخورند، برنج‌ها در درون یک شوربای زرد رنگ شناور هستند. گوشت مصرفی آنها از دامهای کوچک یعنی میش و بز و بره و بزغاله تأمین می‌شود. در اینجا محصولات مربوط به شکار را بحساب نمی‌آوریم. تا آنجاییکه به ما گفته‌اند، تقریباً هیچوقت گوشت دامهای بزرگ را بمصرف نمی‌رسانند. حیوانی که در حال مرگ است، ذبح می‌شود و اگر ظاهر دارای بیماری سختی نباشد،<sup>۱۵</sup> گوشت آن بمصرف خواراک می‌رسد.

در سر بریدن یک گوسفند حضور داشتم و جزئیات آن به شرح زیر بود. گوسفند را به پشت میخوابانند. به کمک یک چاقوی تاشو «گچوه» (فارسی—چاقو) گردن آنرا از طرف گلو تقریباً سرتاسر می‌برند. برای این عمل اسمی خاص تدارند و فقط «سر گوسفند بریدن» می‌گویند، که معادل همان مفهومی است که خود ما بکار می‌بریم. خون جاری می‌شود و آنرا بحال خود می‌گذارند تا همه خون از بدن خارج گردد. همانطور که میدانیم، این خون خورده نمی‌شود. سپس قصاب یک نی کوتاه را بر میدارد (نی). سوراخی در پاشنه پای عقب می‌کند، و نی را در آن سوراخ فرومی‌برد و در آن میدمد تا گوسفند باد کند (شکل ۸۴) به این ترتیب پوست از گوشت جدا می‌شود. سپس، پوست را از سینه می‌شکافند و حیوان را پوست می‌کنند. آنرا رو سه پایه‌ای که از سه تیرک تشکیل شده است می‌آویزند (شکل ۸۵) دمیدن به زیرپوست را، آنچنان که توضیح داده شد، «پوک کردن» می‌نامند و «شقه» نیز به دو قطعه کردن دام می‌گویند. مدتی بعد، وقتیکه در ترس بودم، دیدم که بزی را ذبح کردن. به زیرپوست آن نیز دمیدند و مرد مسنی گفت که «بیینید، مثل خرم آباد عمل می‌کنند». لذا متوجه شدم که این حرکت در ایل تازگی دارد و از شهرها یاد گرفته‌اند. ضمناً به خاطر دارم که چوبانی در «ورک» دام را ذبح کرد و بدون دمیدن در زیرپوست آن، کار خود را به پایان رساند. در بعضی از موارد نیز باید از شکافتن پوست پرهیز نمود زیرا که باید برای استفاده بعنوان همبان توشه‌ها و یا مشک دوغ وغیره آنرا سالم در آورد.

بعضی مواقع، روده را نمک زده و روی آتش می‌اندازند تا کباب شده و بمصرف خواراکی برسد. جگر سیاه را به سیخ می‌کشنند و روی آتش کباب



شکل ۸۷—قلیان. E. 380.

شکل ۸۶—«کیسه برای آلت»، کیسه‌ای از چرم برای ادویه. طول ۱۶ سانتیمتر. E. 332.

می‌کنند تا به مهمانان بدهند. در مجموع گوشت کباب شده را «گواب لری» می‌نامند. «کباب» یک غذای متداول است. گوشت را به سیخی که بلند و آهنین است می‌کشند که دسته‌ای چوبی دارد و خودشان هم آنرا «سیخ» می‌نامند و با همان سیخ گوشت را روی آتش کباب می‌کنند (شکل ۷۷). گوشت، چربی و جگر تکه‌تکه شده را مثل دانه‌های تسبیح به یک سیخ می‌کشند و مستقیماً روی آتش کباب می‌کنند. سپس سیخ را روی یک بشقاب فلزی می‌گیرند و با چاقوئی همه گوشت‌ها را بنحوی دو تکه می‌کنند که هر تکه‌ای به یک طرف سیخ می‌افتد و سپس آنرا با نان مصرف می‌کنند. غذائی است فوق العاده عالی.

علاوه بر کباب، معمولی‌ترین غذای گوشتی، گوشت آبپز است. وقتی برای دیدن لرها می‌روید، غالباً دامی را می‌کشنند. بلا فاصله قسمتی از دام کشته شده را به سیخ می‌کشند و کباب می‌کنند و کمی بعد نیز گوشت آبپز می‌آورند. گاهی موقع گوشت را با رب سبز رنگ نسبتاً خوشمزه‌ای آبپز می‌کنند که فکر می‌کنم رب انار باشد («انار دونگ») از بین غذاهای ویژه لرها می‌توان از

«چَز»<sup>۹۶</sup> نام برد که قطعه‌های چربی و دنبه گوسفند است که برسته شده است.  
دنبه را لرها «دُوْمَه» می‌نامند.

حدائق در بین لرها مرغ، علاوه بر دوغ، در حال حاضر متداولترین نوشیدنی چای است و اولین چیزی است که به مهمان داده می‌شود. آب را در یک «آفتابه» می‌جوشانند، چای را در یک قوری چینی مشابه با قوری‌های خود ما، تهیه می‌کنند و در استکانهای شیشه‌ای کوچکی می‌ریزند که بدقت شسته شده‌اند. همراه با چای قند می‌دهند که در یک پارچه چهارگوش نگهداری می‌شود و آنرا با یک قندشکن فلزی می‌شکنند که خودشان هم به آن «قندشکن» می‌گویند (شکل ۸۸). تکه قندی را در دهان می‌گذارند و چای را می‌نوشند. قند را در داخل چای نمی‌اندازند. وسایل چای را در جعبه خاصی حمل و نقل می‌کنند که جنس آن از چوب است. همه اینها را باید از شهرها بخزنند.

نمک مهم‌ترین چاشنی است. آنرا در کيسه مخصوصی نگهداری می‌کنند که دهانه تنگی دارد و «تووه» نامیده می‌شود (شکل ۹۶) و مانند همان کيسه‌ای است که چوپان در کمربند خود حمل می‌کند ولی کمی از آن کوچکتر است. شنیدم که نمک را از معدن نمکی که در منطقه سفلی قرار دارد استخراج می‌کنند ولی احتمالاً بیشترین نمک مورد احتیاج خود را از شهرها می‌خرند. ادویه‌ای که تندی آن کاری را بخاطر می‌آورد مورد استفاده لرها قرار می‌گیرد، ولی نتوانستم آنرا امتحان کنم. دیدم که برای خرد کردن فلفل‌ها از هاون فلزی کوچکی استفاده می‌شود. ضمناً ادویه‌جات را در کيسه‌ای چرمین نگه میدارند که از پوست بیرون بیضه بز تهیه می‌شود (هوج؟) این همان کيسه‌ای است که در شکل ۸۶ نشانداد شده است و «کيسه برای آلت» نامیده می‌شود.

برای تهیه غذا نظافت<sup>۹۷</sup> را کاملاً مراعات می‌کنند. همیشه زنانی را می‌بینم که در حال شستن و آب کشیدن دستهای خود هستند و اینها کسانی هستند که باید آشپزی کنند و یا اینکه برای نان خمیر تهیه نمایند. صابون چندان در منطقه موجود نیست. وسائل پخت و پز، بدون وقه و مرتب شسته می‌شوند. در صورت نیاز، می‌توان به پاک کردن ظرفهای فلزی با برگهای خشک درخت بلوط یا خاک خشک قناعت کرد.

ولی وسیله‌ای که غالباً برای این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد، خاکستر اجاق است. برای پاک کردن یک پاتیل، خاکستر را در آن می‌ریزند و قدری هم آب اضافه می‌کنند و آنرا روی آتش می‌گذارند تا این مخلوط گرم شود. کمی بعد، درون پاتیل را با یک مشت کاه به کمک این خاکستر می‌سایند و بالاخره آنرا با آب خالص می‌شویند و آب می‌کشند.

برای اینکه حالتی از غذای روزانه را داده باشم فهرستی را ذکرمی کنم که مربوط به غذاهایی است که صبح و ظهر و شب در موقعی که در خانه لرها گذرانده‌ام بمن داده‌اند. ممکن است که این توصیف، بیان چندان درستی از غذای متداول آنها نباشد، زیرا که آنها برای خارجیان احترام خاصی قائلند و لذا کیفیت غذاهای آنها بهتر می‌شود. خدمتکارم می‌گفت که آنها همیشه برنج، دوغ و ماست و بخصوص نان فراوانی می‌خورند. در خانواده خوانین هفته‌ای یک یا دو بار گوشت مصرف می‌شود. معمولاً برای مصرف گوشت، بره‌ها و بزغاله‌ها را سر می‌برند. اگر مهمان زیادی وارد شود، گوسفندی را سر می‌برند. رعیت‌ها گوشت کمتری می‌خورند. اگر در فهرست غذای روزانه زیر، گوشت خیلی زیادی را مشاهده می‌کنیم، علت آن ناشی از آن است که در اوائل خرداد، گرگها به گله زدند و گوسفندانی را آنچنان زخمی کردند که باید آنها را سر می‌بریدند و می‌خورند. کیفیت و کمیت غذا در بین اشخاصی که دارای گله‌های بزرگ هستند، بوضوح بهتر است. در منطقه «گریت» که ویژگی آن کشاورزی است، زندگی را بسیار سخت دیدم زیرا که فقط برنج خالی را همراه با نان و آب می‌خورند. شاید که کشاورزان موقع رسیدن خیار و خربزه و کدو، غذای بهتری بخورند.

وعده‌های غذا در بین لرها. تاریخ آن مربوط به ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) است:

۷ خرداد صبح نان، ماست، چای.

ظهر حلوا، نان، دوغ.

شب نان و چای، برنج و ماست.

۸ خرداد صبح ماست و نان، کمی بعد کره تازه و دوغ.

ظهر برنج و یک پیاله دوغ سرد. چای (غذای بین رعایا).

شب	برنج و شاید چیز دیگری.		
۹ خرداد	صبح دوغ، ماست، نان، نان ذرت خرد کرده و در ماست ترید شده.	شب	برنج و شاید چیز دیگری.
ظهر	نان و کره و دوغ، برنجی که با دوغ و چاشنی تند پخته شده است.	صبح	دوغ، ماست، نان، نان ذرت خرد کرده و در ماست ترید شده.
شب	کباب، و کمی بعد پلو، برنج و گوشت با رب انار (انار دنگ).	شب	نان و کره و دوغ.
۱۰ خرداد	بـا	ظهر	نان و کبه. گوشت کباب شده با ماسین، نان، دوغ.
ظهر	برنج و گوشت آبپز شده گوسفند.	شب	برنج و گوشت آبپز شده گوسفند.
۲۱ خرداد	در جاده «دُم دُم»، نزدیک یک لواه و شاهزاده احمد	صبح	در جاده «دُم دُم»، نزدیک یک لواه و شاهزاده احمد
ظهر	نان نازک (تیری)، چای و دوغ سرد. تخم مرغ و روغن (نیمرو).	شب	نان نازک (تیری)، چای و دوغ سرد. تخم مرغ و روغن (نیمرو).
شب	برنج	صبح	در حال حرکت بطرف «گریت» ولذا جاهائیکه در طول روز اقامت داشتم فرق می کردند.
۸ تیر	نان و کره، دوغ با «فیالله».	ظهر	نان و کره، دوغ با «فیالله».
شب	کباب. نان و کره تازه، یک لیوان دوغ، اندکی بعد. برنج و گوشت آبپز (ماست و دوغ هم دادند ولی فقط برای من آوردند)	شب	کباب. نان و کره تازه، یک لیوان دوغ، اندکی بعد. برنج و گوشت آبپز (ماست و دوغ هم دادند ولی فقط برای من آوردند)
۹ تیر	؟	صبح	نان، کره تازه، تخم مرغ نیمرو با گیاهان معطر.
ظهر	نان، کره تازه، تخم مرغ نیمرو با گیاهان معطر.	شب	برنج، ماست، نان.
۱۰ تیر	ماست و نان.	صبح	ماست و نان.
ظهر	کباب.	شب	کباب، چای، برنج و گوشت آبپز (خورشتی).
۱۱ تیر	نان و ماست و کباب و چای.	صبح	نان و ماست و کباب و چای.

ظهر نان و حلوا.

شب برنج و گوشت آبپز، نان و چای.

۱۲ تیر صبح ماست و نان، چای.

قبل یا بعد از برخی از این وعده‌های غذا، بدون تردید چای داده‌اند که منه در یادداشتهایم نوشته‌ام. این غذاها بشدت با طبع من سازگاری داشت. در ایران، مثل همه مسافران اسهال داشتم ولی وقتی در خانه لرها غذا خوردم مزاجم بحال اول و طبیعی خود برگشت و حتی این غذاها موجب اندکی بیوست نیز گردید. قبل‌آشаратی درباره شیوه غذا خوردن کرده‌ام، بخصوص در مورد اینکه چگونه یک قطعه نان را تبدیل به قاشق می‌کنند و ماست را با آن برمیدارند و هر دو را توضیح داده‌ام. بیشتر موقع برنج را با دست و به کمک انگشتان می‌خورند. برای اینکه اینکار بطور تمیزی انجام شود، باید عادت و مهارت داشت. برنج را با سه انگشت میان برمیدارند. انگشت شصت در پشت لقمه برنج قرار می‌گیرد و آنرا به درون دهان می‌لغزاند. در یک قرارگاه لرها، مردهای بزرگسالان چندین «کولا» غالباً با هم غذا می‌خورند. بیشتر موقع غذا را اشخاص یک «کولا» تهیه می‌کنند و دفعه بعد، اشخاص کولای دیگر آنرا آماده می‌نمایند. تقریباً همیشه رعیت‌های بزرگسال را می‌بینیم که در خانه خان هستند و سر سفره او نشسته‌اند و از غذای آنها می‌خورند. به حال مردها با میل و رغبت با هم‌دیگر غذا می‌خورند.

## محركها :

پاپی‌ها عملاً تریاک نمی‌کشند. فقط به یک مورد برخوردم و آنهم زنی بود که برای ساكت کردن درد دندان بعنوان دارو تریاک می‌کشید. وافور آن را از خارج از ایل قرض گرفته بودند. از لوله‌ای تشکیل شده بود و یک پوکه فشنگ، حقه وافور را تشکیل می‌داد.

پر مصرف‌ترین محرك، تنباكو است که توسط «قلیان» کشیده می‌شود. معمولاً، وقتی که مجمعی صمیمی از افراد وجود دارد، این قلیان دست به دست می‌گردد. زن و مرد قلیان می‌کشند. انواع قلیانهایی که مورد استفاده قرار

می گیرند، تفاوت چندانی با قلیانهایی که در شهرها مصرف می شوند و یا از جاهای دیگر خریداری می کنند، ندارند. در شکل شماره ۸۶. قدیمی‌ترین نوع قلیانی را می بینم که از پایی‌ها خریداری شده است. برطبق آنچه که برای ما نقل کرده‌اند، آب باران، بهترین آب برای این نوع قلیان است. بند شعر کوتاهی چنین می گوید:

قلیان میناب

پر از آب باران

(دم بدم)

تبرستان (پرش کنید)<sup>۱۸</sup>

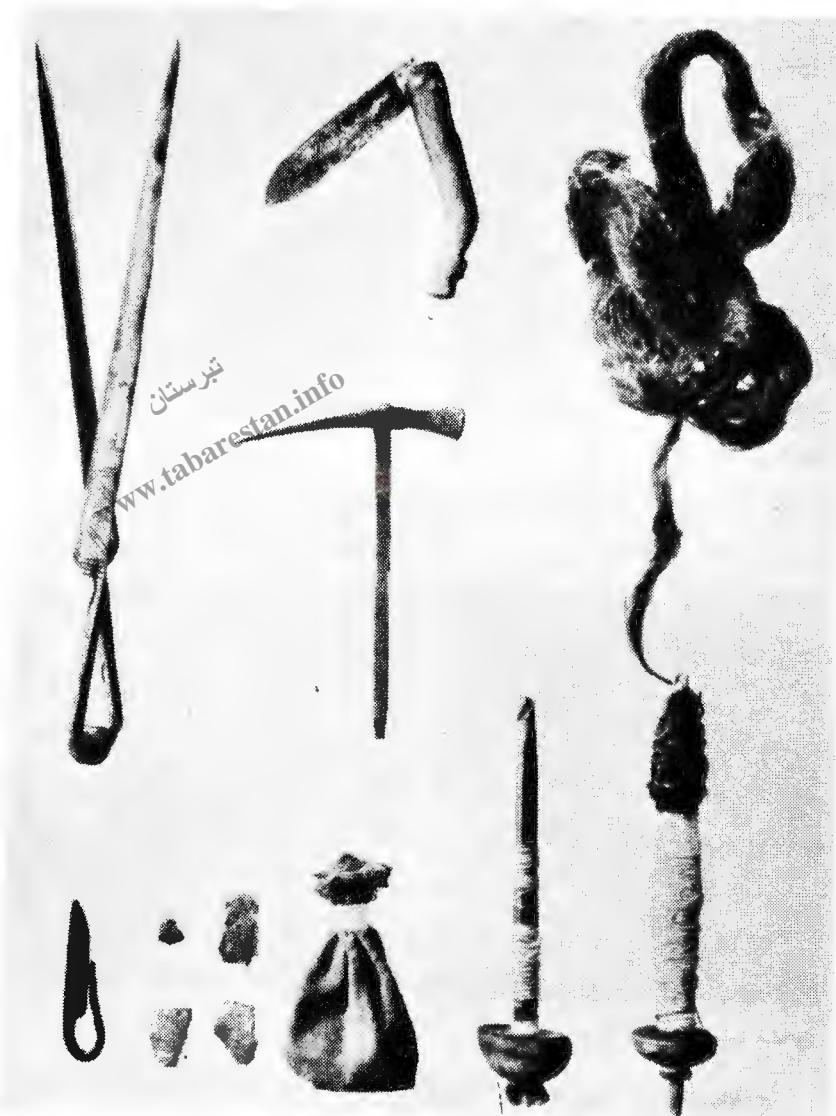
سی دس و رارون،  
نوع دیگری از وسیله تدخین، یعنی چیق فارسی یا به گویش لرها «چیبوق» نیز مورد مصرف دارد. در صورت نیاز آنرا با وسائل موجود رو براه می کنند. از یک گلوله گل، یک مکعب مستطیل می سازند. در یک طرف آن گودالی برای توتون درست می کنند و همین طرف نیز سوراخی درست می کنند تا به انتهای این مستطیل ختم شود و از آنطرف چیق را دود می کنند. بدون وسیله هم توتون را می کشنند. مردی که در مزرعه است و چیق همراه ندارد، کپه خاکی را پیدا می کند که روی آن کاملاً صاف باشد و شیب آن از یک نقطه مشخص شدت پیدا کند. علفهای زمین را بر میدارد و درست در جائی که شیب تند می شود، چاله کوچکی برای گذاشتن توتون حفر می کند. از این چاله تا انتهای شیب خاکریز کanalی حفر می کند و شاید با یک شاخه گیاه این کanal را به وجود آورد. کسی که میخواهد توتون را دود کند، آن در درون حفره می گذارد و آتش می زند، خودش با شکم روی زمین دراز می کشد (شکل ۸۳).

## ۲۱ - پشم، بافندگی، آماده کردن پوست

پشم گوسفندان را در فصل بهار و اوائل تابستان می چینند. در حدود نیمه های فروردین در نزدیکی های صالح آباد، گوسفندان زیادی پشم چینی شده بودند. در

مناطق پائینی که توسط پایی‌ها مسکونی شده است، در اوایل ارديبهشت دیدم که لرها موی بزها را می‌تابیدند و آماده برای بافتندگی می‌کردند و نیز مشغول پشم‌چینی گوسفندی بودند. کمی بعد، در اوائل خرداد در «دیردوان» دیدم که گوسفندان را پشم‌چینی می‌کنند و همین امر را در اوائل تیرماه در چنان کال مشاهده کردم. چهار دست و پای گوسفندی را که میخواهند پشم‌چینی کنند، به هم می‌بندند و آن را روی پارچه‌ای می‌خوابانند که برای جمع کردن پشم است. قیچی پشم‌چینی را «چرا» می‌نامند (شکل ۸۸). با یک دست انتهای قیچی را بدست می‌گیرند، دو عدد تیغ قیچی را از دو طرف مجموعه پشمی که قرار است قیچی شوند می‌گذرانند. با دست دیگر طرف دیگر قیچی، یعنی نوک تیغه‌ها را می‌گیرند و آرام آرام دو عدد تیغه را به هم نزدیک می‌کنند. پشم گوسفند را لرها نیز «پشم» می‌نامند و موی بز را «موی» می‌گویند.

پشم را در آب رودخانه می‌شویند و سپس خشک می‌کنند و بطرق مختلف آنرا به هم می‌تابانند. در حدود دهم ارديبهشت، در قلعه کپی زنی را دیدم که روی زمین نشسته بود و در مقابلش تode کوچکی از موی بز قرار داشت. با زدن یک چوب ترکه‌ای روی این موها آنها را از هم دیگر باز می‌کرد (شکل ۹۰). از او پرسیدم که این کار را برای چه می‌کنی، بجا ای هر جوابی با انگشت پوشش سیاه چادر را نشانم داد که از موی بز بافته شده بود. بنابراین میخواستند از موی بز یک چوب آنرا می‌پیچند. سپس به کمک دوک‌ها (شکل ۸۸) از این رشته‌های ضخیم، نخ پشم و نخ مورا می‌ریستند. پشم را در دست چپ می‌گیرند در حالیکه دست راست دوک را به چرخش در می‌آورد (شکل ۹۱). گاهگاهی، جاشی از پشم را که در حال تابیده شدن است با آب دهان نمدار می‌کنند. در بالای دوک یک شکاف حلزونی وجود دارد که بند را در خود می‌گیرد. موقعیکه طول بند تابیده شده نسبتاً بلند شد، بند را از شکاف در می‌آورند و آنرا به دور محور دوک می‌پیچند. زنها همیشه در اوقات فراغت خود مشغول چرخاندن دوکها هستند. به من



شکل ۸۸—بالا. طرف چپ: «چرا». طول ۳۹ سانتیمتر. E. 203

وسط: «کچوه». E. 358f

مرکز: «قنداشکن». E. 354

پائین. طرف چپ: «آچار بیفاییدار». E. 355.

راست: دوک — E. 300, E. 242

گفته بودند که برای چیدن موی بز می‌توان از شانه‌ای فلزی استفاده کرد که به یک چوب متصل شده است. وقتی که موی بز را از این شانه می‌گذرانند، آنها از یکدیگر باز می‌شوند و آماده برای رسیدن و تابیدن می‌گردند.

آماده کردن پشم و رسیدن‌گی آن، بخصوص در بهار و اوایل تابستان انجام می‌گیرد. در ماههای خرداد و تیر و اوایل مرداد نیز دیدم که طنابهای نسبتاً ضخیمی می‌رسند و می‌بافند.

«طناف» که برای درست کردن «چیت» تابیده می‌شود، از دو رشته طناب تشکیل شده است که یکی از آنها سیاه و از موی بز و دیگری سفید چرکین و از پشم گوسفند است. این دو طناب که بطور خفیفی با لام بشده‌اند، بصورت یک کلاف بزرگ روی زمین و در کنار یک چوبه فرو رفته در خاک جای دارند. تارهای کلاف روی قسمت بالائی چوب تابیده شده‌اند و دو یا سه بار دور آن می‌چرخند. قسمت دیگر این طنابها را تا فاصله ۱۷، ۱۸ پا فاصله می‌کشند یعنی تا تیری که بالای آن دو شاخه است و شاخه‌های «کولا» روی آن قرار می‌گیرند. طناب از دورستون دو شاخه می‌گزند و سپس دو عدد بندی که گفتم بطور خفیفی در هم تبیین شده‌اند، دو مرتبه به دستهای زن بافنده می‌افتد که در زیر این ستون دو شاخه نشته است. بجای دوک، از «تیر برای نون» استفاده می‌کنند (تیرک کوچکی که با آن خمیر را لوله می‌کنند و می‌گسترنند تا لواش نازکی بدست آید). بند رسیده شده‌ای بشکل یک توب به میان «تیر» تبیین می‌شود. وقتیکه این توب به شکل فرفه می‌چرخد نخها در زیرستون شاخه‌دار تا بالای چوب بهم تبیین می‌شوند. وقتیکه طناب به اندازه کافی بهم تبیین و فشرده شد— آنرا به دور «تیر» می‌پیچند تا به نوک چوب برسد. طول دیگری را از کلاف پای چوب جدا می‌کنند و از نوک آن می‌گذرانند تا به بالای آن یعنی دو شاخه می‌رسد، بنحوی که بتوان آنرا خالی نمود.

در شکل شماره ۸۹ مشاهده می‌کنیم که یک زن لرچگونه از شش رشته طناب کوچک و نازک، یک طناب ضخیم‌تر می‌بافند که من باب مثال برای بستن بسته‌ها و آویختن مشک دوغ و غیره بکار می‌رود. معمولاً یکی از دو انتهای این طنابهای کلفت‌تر، که «تناف» یا «چَلَه» نامیده می‌شوند، مجهز به یک



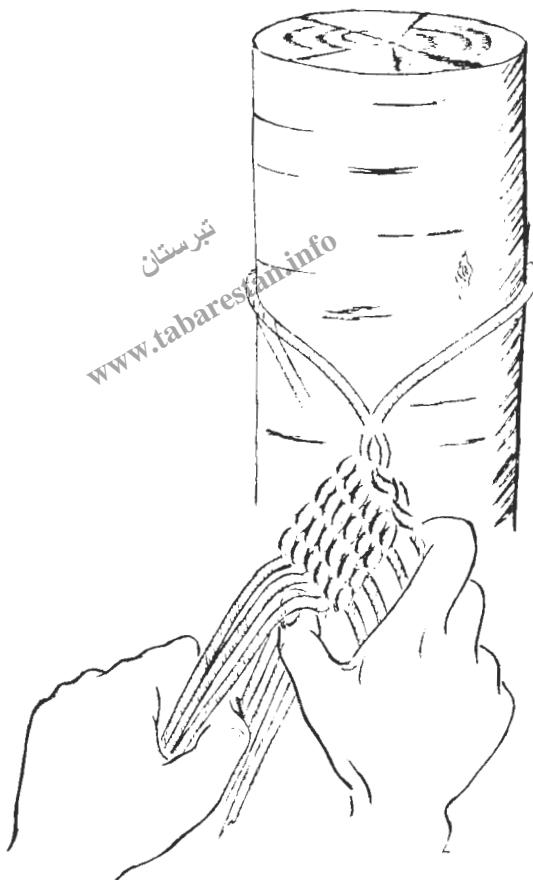
شکل ۸۹- زنی در حال بافتن طناب شکل ۹۰- زنی در حال زدن موی بلبلایک چوب



شکل ۹۱- زنی در حال رسیدن با دوک شکل ۹۲- جوانی در لباس لری. «چوقا» و «کلّو»

قلاب بزرگ چوبی است که بدقت تراشیده شده است و آنرا «رَچه» (شکل ۹۴) می‌نامند. وقتیکه می‌خواهند چیزی را ببندند طناب را از دور آن عبور می‌دهند. زنان لُر توارهایی را می‌بافند که دارای پهناهای گوناگون هستند. بند تنبان

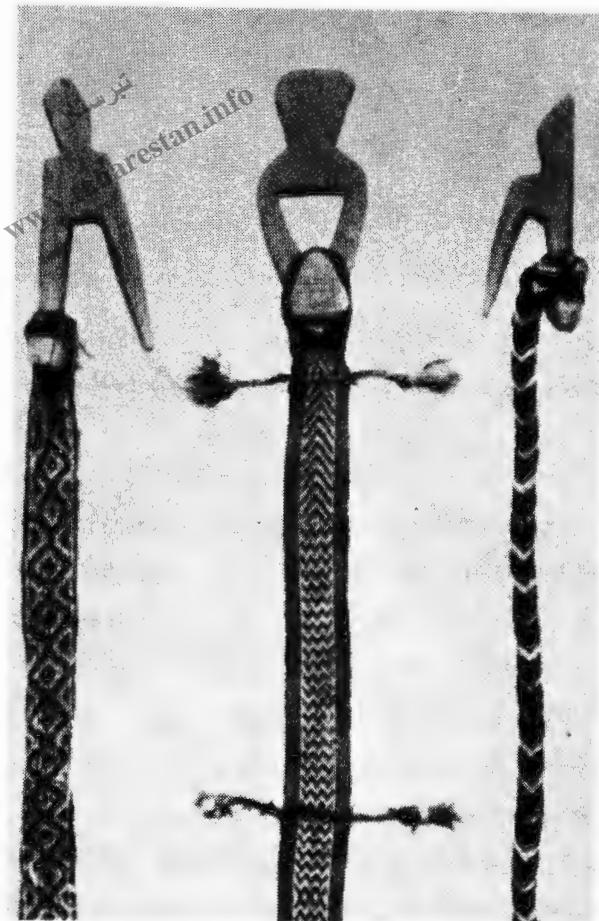
بطریقی بسیار ساده و از تعدادی نخ دو لایه بافته می‌شود. ضمناً بند تنبانهای پهن تری نیز وجود دارند که مطابق با روشی بافته می‌شوند که در دانمارک آنرا «اسپرنگ» می‌نامیم.



شکل ۹۳— طرح ساده‌ای از چگونگی بافتن «ذرپه». که حالت دستها را نشان میدهد، نشان دادن حالت نخها در صرح درست نیست.

یک نوار کمی پهن تر را «ذرپا» می‌نامند. این نوار را به روشی می‌بافند که در شکل ۹۳ می‌بینیم. همین طرح ساده نشان میدهد که نوار چگونه به بالای یک چوب متصل می‌شود. تار از قسمت بافته شده نوار به دو طرف می‌رود. دو دسته

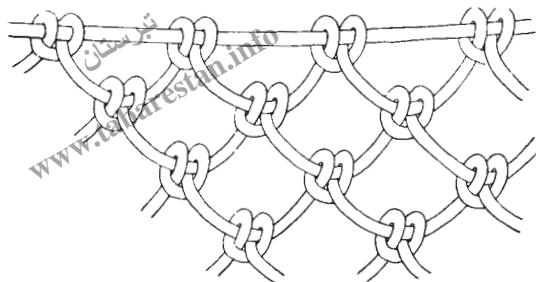
تاری را که از هم می‌گذرند، زن بافند با کلمه «لان» مشخص می‌کرد و می‌گفت: «ای لان‌اش او لان‌اش». می‌بینم که این زن چگونه گروهی از نخها را در دست چپ و گروهی دیگر را در دست راست می‌گیرد. گروه اول توسط انگشتان به دو ردیف جدا از هم تقسیم می‌شوند درست مثل تارهای زیورو در دستگاه بافندگی. نخ بیرونی از بین این ردیف نخ می‌گزند و وارد دسته دیگر نخها می‌شود. آنرا بدقت با انگشت شست در سر جای خود قرار می‌دهند.



شکل ۹۴—در طرف چپ در وسط : «نوار». به عرض ۵/۷ سانتیمتر. E. 309, 308  
در طرف راست : «تفاف» با «رچه». E. 305

نوارهای پهن تری نیز بافته می‌شوند که خودشان هم به آن «نوار» می‌گویند (شکل ۹۴). احتمالاً این نوارها را روی نوعی دستگاه که مخصوص بافنن همان نوارها است، می‌بافند. من این دستگاه را نمایم ولی در مواردی چاقوهای چوبی خاصی بدستم رسید که تراش ظرفی نداشتند و برای این نوع بافت بکار می‌روند. این چاقوهای یا اینکه دستگاه نواربافی را «بنوشة» می‌نامند.

با طنابهای ضخیم نوعی تور می‌بافند که به آن «شوك» می‌گویند که نمونه‌ای از آن را در شکل شماره ۹۶ می‌بینیم و در شکل ۹۵ ملاحظه می‌کنیم که

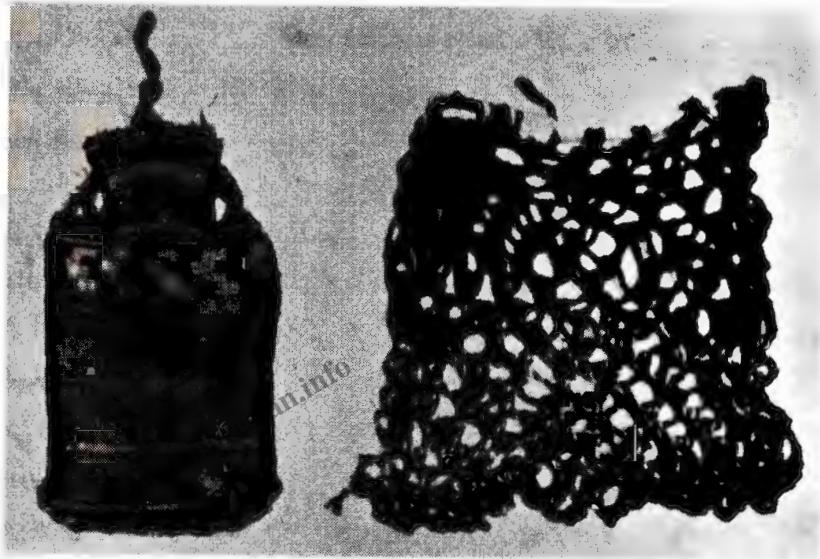


شکل ۹۵ - طرح ساده چگونگی اتصال بندها در «شوك». (مراجعه شود به شکل ۹۶)

طنابها چگونه به یکدیگر گره می‌خورند. بافتن «شوك» کار هر کسی نیست و مهارت و تخصص لازم دارد و برای یافتن کسی که قادر به بافتن «شوك» باشد، باید جستجوی زیادی به عمل آوریم.

دستگاه بافندگی که در بین لرها دیدم بصورت افقی است<sup>۱۹</sup>. و تمام یافته‌های مورد نیاز زندگی اشان را می‌توانند روی آن ببافند. طول بافته‌ها بستگی به طول تارهای آن‌ها دارد و این طولها بیشتر از چند متر نیستند. بافت عرض آن را «تحته» می‌نامند. روی این نوع از دستگاه، نه تنها بافته‌های ساده را می‌بافند بلکه بافته‌های راه راه و همچنین پوشش حیوانات و نیز خرچین‌هایی که دارای کیفیت معمولی و یا بسیار عالی هستند، روی همین دستگاهها بافته می‌شوند.

شکل ۹۷، دستگاه بافندگی را نشان میدهد که زنهای «ورک» برایم درست کردند و اکنون در موزه ملی کپنهاک است (297 : E). در این دستگاه تارها بین



شکل ۹۶- طرف چپ: «تُرّ». کيسه جای نمک. پهنا ۵۸ سانتیمتر. E. 330

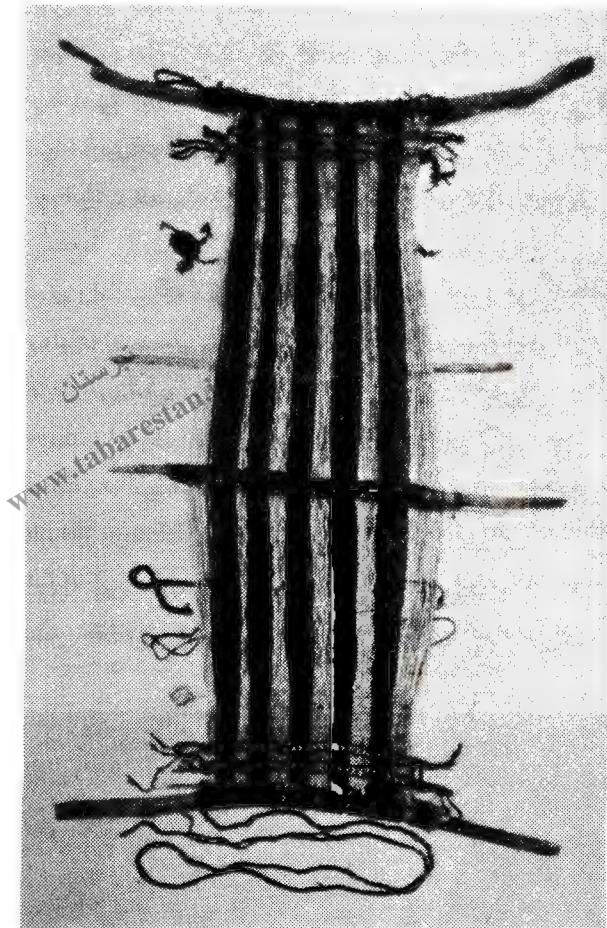
طرف راست: «شوگ». تور بافته شده از طناب. E. 322

دو عدد چوب کشیده شده‌اند که اندکی خمیده هستند (که هنوز هم پوست خود را دارند). طول این چوب‌ها به ترتیب ۱۴۳ سانتیمتر و ۱۲۸ سانتیمتر است. یک ترکه چوب نازکتر («ترکه») در بین تارها قرار گرفته است و با یک بند ضخیمتر به رنگ سیاه («پلیسیه») به قسمت داخلی این دو چوب بسته شده‌اند. این دو عدد چوب کلفت توسط میخهای چوبی به زمین متصل هستند. تارهای آن از نخهای نسبتاً ضخیم دولاًیه تشکیل شده است. این تارها به حوزه‌های سفید و سیاهی تقسیم شده‌اند که شش قسمت سفید رنگ ۵ قسمت سیاه‌رنگ دارد و در هر انتهای آن دو ردیف بافته نیز توسط پودهای سفید و سیاه بافته شده‌اند («تش»). چوب بزرگی به طول ۱۱۹ سانتیمتر بنام «چپوپیش» که پوست آن کنده شده است با «ترکه» ای که به آن مربوط است توسط یک طناب سیاه به میان تارها متصل شده است. روی دستگاهی از این نوع، که در نزدیکی شاهزاده احمد دیدم، این چوب میانی اندکی بالاتر بود و دو انتهای آن روی چندین سنگ قرار داشتند. بالاخره چوبی را که

پوست آن کنده شده است و آنرا «پُشت پیز» می نامند و طول ۱۰۶ سانتیمتر است از میان تارها گذشته و آنها را به دو قسمت یا دو سطح تقسیم می کند. وقتی دستگاه بطور مناسبی کشیده شد اگر این پشت پیز را جلو و عقب ببریم جای این دو سطح باید تغییر کنند. روی دستگاهی که در شاهزاده احمد بود، آنطور که من توانستم در مدت یک ملاقات عجولانه مشاهده نمایم، بافندگی به شرح زیر انجام می شد: دو نفرزن در یک طرف دستگاه نشسته بودند و هر کدام از آنها چوب میانی دوکی را در دست داشتند و با آن به تندی تارهای نزدیک به چوب وسط دستگاه را می تاراندند. یکی از آنها پود را با یکدست رد می کرد و سپس هر دو نفر آنها ضمن لرزندان تارها توسط همان چوبهایی که در دست داشتند، این پود را به طرف سایر پودهای قبلی می رانندند. بالاخره، پود را با یک شانه سنگین بنام «گَرَكِيت» می کوییدند تا خوب فشرده شود.

هرگز ندیدم که زنها چگونه با دستگاههایی که اختصاص به بافن قالی های بزرگ با بافت گره ای (یعنی قالی) هستند، کار می کنند. ولی بارها چگونگی کار گذاشتن این دستگاهها را مشاهده کردم. برای اینکار از تیرهای کلفت یا بیشتر از شانخه های قطور استفاده می شود که بالای آن دوشاخه است. فکر می کنم این دستگاه را، همانطور که در روستائی در نزدیک بروجرد دیدم، به نحوی برپا می کنند که تشکیل یک چهارچوب عمودی را می دهد. بلندی آنها به اندازه قد یک مرد و شاید هم بلندتر است و تارها را بطور عمودی روی آن می کشند. در اوائل بهار در گریت چوبهایی را دیدم که در دستگاه بافندگی مورد استفاده قرار می گرفت و برایم توضیح دادند که در این موقع از سال زنها هنوز به رسندگی اشتغال دارند و بافندگی را بعداً شروع می کنند یعنی حدود آخر تابستان به بافندگی می پردازند.

در این موقع، در بیشتر جاها مشغول رنگرزی نخ ها بودند و نخهای پشمی در درون پاتیل ها و یاروی سینی های بزرگ فلزی درانتظار رنگ خیس می خورند. همه اطلاعات من در مورد رنگرزی به چند کلمه ای محدود می شود که لرها بطور گذرا در مورد روش کارشان در اختیارم گذاشته اند. برای رنگرزی پشم ها از محصولات گیاهی استفاده می شود.



شکل ۹۷— دستگاه بافندگی. طول ۱۱۹ سانتیمتر. E. 209

به این ترتیب رنگ سیاه را از «جیفه» بدست می آورند که آنرا از برگهای «کیکم» می گیرند. برای رنگ زرد، از «گندل»(؟) استفاده می کنند و رنگ آبی را از «نیل فرنگی» می گیرند که در اروپا ساخته می شود. ادرار گاو (چور گاؤ) برای رنگرزی ضروری است.

«قالی» هائی که توسط پایی ها بافته می شدند معمولاً درشت بافت بودند و رنگ آنها نسبتاً تیره بود مثل رنگهای، آبی، قهوه ای و قرمز. در یک زمینه شنگرفی

طرحهای را می‌توان دید که عدد «6» برعکس را با خاطر می‌آورد و این طرحها دارای رنگ قهوه‌ای و حاشیه‌های آبی هستند. در گریت، قالی بسیار فرسوده‌ای را دیدم که طرح هندسی آن با طرحهای معمولی بسیار متفاوت بود. منتها برای اولین بار و حتی تنها موردی بود که چنین چیزی را می‌دیدم. این فرش توسط زنی بافته شده بود که به طوایف «بیراوند» تعلق داشت و با مردی از ایل پاپی ازدواج کرده بود.

معمول چنین است که قالی‌ها را فقط زنها می‌بافند و می‌گفتند که مردها به ساختن و مالیدن نمود می‌پردازند. شاید رابطه‌ای بین این امر و آتشجه که در بازارهای شهرها می‌گذرد، وجود داشته باشد در بازار مهرها مردها به نمدمالی استغفال دارند. ضمناً برای نمدمالی، زور و قوت ریاده لازم است. من مردهای لر را ندیدم که نمدمالی مشغول باشند منتها در کتاب *Contribution to the History of some Oriental Bazar Crafts* «۱۰۰» توضیح داده‌ام که این نمدها چگونه در بازار ساخته می‌شوند. لذا خوانندگانی را که مایل به داشتن اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری هستند به خواندن این کتاب توصیه می‌کنم.



شکل ۹۸ - «نمد»: فرش نمدهای، طول ۱/۸ متر. E. 296

فرش‌های نمدهن (شکل ۹۸) معمولاً بشکل مستطیل هستند و ابعاد چندان بزرگی نیز ندارند. یک طرف آن‌ها اندکی از یک متر بیشتر یا کمتر است، طرف دیگر آن معمولاً یک برابرونیم همین طرف است. آنطور که برایم نقل کردند، پاپی‌ها نمد را در فصل تابستان می‌مالند. مردها مطلقاً اینکار را خودشان نمی‌کنند و یکی از حل‌آجات دوره‌گرد آنها را کمک می‌نماید و همین شخص طرحها را نیز پیاده می‌کند. نشانم دادند که چگونه نوارهای پشمی را که نقش‌ها را بوجود می‌آورند، در کف دستها لوله می‌کنند. فرش نمدهن می‌گسترند و احتمالاً در شروع کار آن را بین همین چیت‌لوله می‌کنند. برای نقش‌های آن از رنگ‌های مختلف پشم گوسفند استفاده می‌شود. غالباً رنگ فرشهای نمدهن سفید مایل به خاکستری است و نقش‌های آن به رنگ‌های قهوه‌ای تیره است. در خانه اشخاص فقیر نمدهای بدون نقشی را دیدم که فقط به رنگ قهوه‌ای تیره بود و همین رنگ نیز ناشی از اختلاط انواع پشم‌ها می‌باشد. تقریباً در هر خانواده‌ای، یک یا چند عدد از این فرشها وجود دارد و بمحض اینکه مهمانی از راه برسد یکی از آنها را می‌گسترند و به این ترتیب مهمان می‌تواند جائی برای نشستن پیدا کنند.

پوست گوسفند و بز، و شاید هم فقط پوست بز برای مشک آب و یا ظروفی که برای ذخیره مواد خوراکی هستند بکار می‌رود که به آن‌ها «همون» می‌گویند. لذا باید پوست را سالم در بیاورند بدون اینکه شکم دام را بدرند. لرها در مورد چگونگی درست کردن مشک توضیحات زیر را برایم دادند. موی بز را یا از ریشه می‌کنند و یا اینکه با قیچی می‌چینند. برای اینکه یک «مشک آب» درست کنند، در یک «پاتیل»، مقداری «جفت» می‌ریزنند و اندکی آب اضافه می‌کنند و آنرا می‌جوشانند. بمحض سرد شدن، این مخلوط را درون پوست می‌ریزنند و در آنرا می‌بنندند. مدت سه روز این مخلوط در درون مشک می‌ماند و مشک پس از این مدت آماده بهره‌برداری می‌شود.

برای آماده کردن یک «همون» آب و آرد را در یک پاتیل می‌پزند. مخلوط سرد شده را در پوست می‌ریزنند و در آن را می‌بنندند و دور روز بحال خود می‌گذارند. سپس با «چوب میخ شوتا» (شکل ۹۹) روی آن کار می‌کنند.



شکل ۹۹. «چوب میخ شونه» طول ۳۷ سانتیمتر، E. 581

جنس این ابزار از چوب است و انتهای بالائی آن را بشکل اسکنه در آورده‌اند و انتهای زیرین آن نوک تیز می‌باشد. این ابزار در پهلوی خود گره‌ای دارد که با ضربه زدن روی آن، نوک تیز این ابزار را در خاک فرمی کنند و به این ترتیب موقع کار کردن، به شخصی که پوست را می‌تراشد صدمه‌ای وارد نمی‌شود. پوست را برای نم کردن با حرکتی رفت و برگشت روی این وسیله می‌کشند تا زوائد آن تراشیده شود.

براساس آنچه که برایم گفته‌اند، مشک دوغ نیز به همان روشی ساخته می‌شود که مشک آب را می‌سازند. منتها پس از اینکه آن را پاک کردند، برای آماده کردن آن، از فضولات میش و بز استفاده می‌کنند تا محکمتر شود. در لرستان، پوست بردها را برای درست کردن «پوتین» دباغی می‌کنند. برای دباغی کردن پوست گاو و ازاله موهای آن، این پوست را برای مدتی زیر خاک می‌گذارند.

## ۲۲—پوشاك، طلسما ها و دعاها و زبياني ۱۰۱

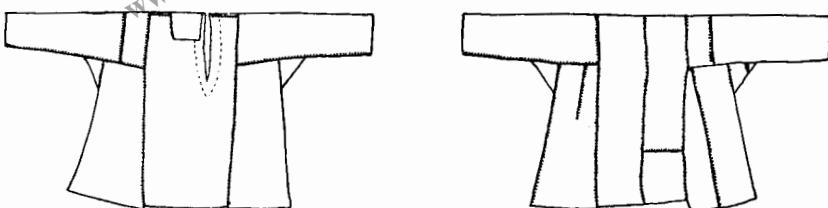
پوشاك پاپي ها در حال حاضر بشدت تحت تأثير تولیدات شهری قرار گرفته است تا جاییکه پارچه‌های نخی، چلوار و متعال و نیز بالاپوش‌های مردانه را در بازار شهرها میخرند. احتمالاً بیشتر لباسها نیز در همان بازارهای شهر دوخته شده‌اند زیرا که در آنها معمولاً با ماشین دوخته شده است. اگر گاهی موقع می‌بینیم که بعضی از پوشاك‌ها از نوارهای باریک پارچه‌ای دوخته شده‌اند، و این پوشاك‌ها غالباً چندین تکه هستند به این دلیل است که این عمل غالباً بازمانده‌ای از فنون

گذشته است. مردم در آن موقع پارچه‌های پوشак خودشان را توسط دستگاههای کاملاً باریکی می‌بافتند. امروزه نیز بعضی از رؤسای قدیمی که هنوز حضور دارند، مایلند به همان روش قدیم عمل کنند.

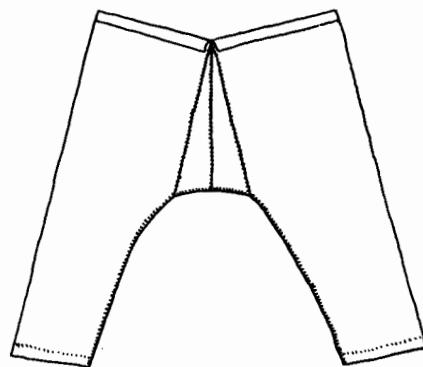
پوشاك مردها از قطعات زير تشکيل مي شود:

پيراهن که خودشان به آن «جومه» یا «تیش» می‌گویند که در حال حاضر بیشتر به شکل اروپائی آن است و از بازار خریداری می‌شود. پيراھنهای که جلوی آنها از گردن تا زیر سینه باز است بیشتر مورد توجه می‌باشند. در غالب موارد، بخصوص در تابستان، پيراهن را همیشه روی شلوار می‌اندازند.

«جومه»: شکل ۱۰۰، خریداري شده از ورک اين پوشاك با نخ سفید کوک



شکل ۱۰۰—«جومه»: پيراهن مردانه. E. 260



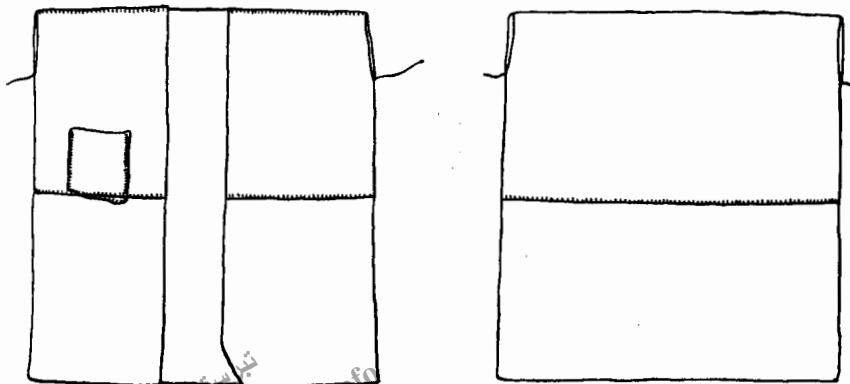
شکل ۱۰۱—«بابوش»: شلوار مردانه. E. 258

خورده است و از قطعات زیادی از پارچه پنبه‌ای سیاه تشکیل یافته و دوخت آن در کنار داخلی آن است. پارچه آن در سر آستینها دولایه شده است و روی آن را با نخ رنگ روش سجاف‌دوزی می‌کنند. در جلوی سینه، شکافی به طول ۱۳/۵ سانتیمتر وجود دارد که در طرف چپ واقع شده و با دو عدد بند کوچک که در گوشه بالای شانه آن دوخته شده است در بالا بسته می‌شود. طول پشت آن ۶۱ سانتیمتر است و فاصله دو مج دست آن ۱۲۳ سانتیمتر می‌باشد.

شلوار یا «پاپوش» یا «پاپیش» (شکل ۱۰۱). معمولاً از پارچه تیره رنگ و همیشه از پارچه آبی تقریباً سیاه دوخته می‌شود. شلواری که پاپی‌ها استفاده می‌کنند دارای پاچه نسبتاً تنگی است. در پایه‌ای موارد شلوارهای را می‌بینم که پاچه بسیار گشادی دارند که این نوع شلوار در بین بختیاری‌ها<sup>۱۰۲</sup> بسیار معمول است.

شلوار مردانه «پاپوش» از پارچه سیاهی دوخته شده است. نمونه‌ای که در طرح ملاحظه می‌شود خودم آنرا تهیه نموده‌ام و احتمالاً در شهر دوخته شده است.<sup>۱۰۳</sup>. بنظر میرسد که دوخت آن توسط ماشین باشد. هر پارچه آن از یک تکه پارچه است که تا کمر ادامه دارد. در وسط قطعه پارچه‌ای که در کمر بکار رفته است تکه پارچه‌های دوخته می‌شود که مثلثی شکلی بوده و بخصوص بین پاچه‌ها امتداد یافته‌اند (به آنها «چیل وَچ» می‌گویند) پارچه در پایین پاچه‌های شلوار تا می‌خورد و در دیف خط کوک موازی و یک دیف خط کوک زیگزاک در بین آنها وجود دارد. حاشیه درونی پاچه‌ها را «درپا»<sup>۱۰۴</sup> می‌نامند. کمر آنها نیز لیفه دار است («سرپشک»). بند تنان شلوار نواری است که از پشم بافته شده است، طول شلوار ۹۱ سانتیمتر و عرض آن در کمر ۶۸ سانتیمتر است.

(شکل ۱۰۱) شلوار مردانه‌ای است که جنس آن از پارچه پنبه‌ای سیاه، و هر پاچه آن از یک قطعه پارچه تشکیل شده است. قطعه پارچه مربعی شکلی به عرض ۴۸ و بطول ۵۰ سانتیمتر بین دو عدد پاچه دوخته شده است و دو عدد زاویه مقابل آن به دوخت داخلی پاچه‌ها وصل می‌شود و توسط قطعات باریک و نوک تیز ادامه می‌یابد. بند تنان آن نوار پشمی الوان است. طول شلوار ۹۸ سانتیمتر و گشادی آن در کمر ۵۰ سانتیمتر است.



شکل ۱۰۲ - «چوقا»؛ بالاپوش مردانه به شکل عبا. E. 254

بالاپوش معمولی مردها «چوقا»<sup>۱۰۵</sup> است که نوعی از «عبا»‌ی فارسی است که همه با آن آشنایی دارند<sup>۱۰۶</sup>. معمولاً «چوقا» را از شهرها می‌خزند. برای تجسم این پوشاش باید مردی را به نظر آورد که تکه پارچه‌ای به شکل مستطیل را به پشت خود انداخته و دو طرف آنرا از روی شانه‌ها تا کرده و به جلو انداخته است. این قطعات در حاشیه بالائی آن و در روی شانه‌ها و در دو طرف چپ و راست این آن، درست در زیر درزی که در روی شانه‌ها و در دو طرف چپ و راست این پوشاش است، دو عدد حلقه آستین قرار دارد که برای گذراندن دسته‌است. چوقائی که من از دزفول خریدم، سرتاسر دوخته شده بود و حلقه آستین نداشت و ظاهراً خریدار باید خودش آنرا بشکافد و سپس لبه‌های آن را پس دوزی کند. چوقائی لرها معمولاً از دو پهناهی پارچه پشمی درشت بافت دوخته شده است که دارای خطوط آبی و سیاه است. خط دوخت این دو تکه یعنی درز آن، درست در دور کمر است.

چوقائی را که در شکل ۱۰۳ می‌بینیم از خان جوان ایل پاپی گرفته‌ام. از پارچه‌ای است که از پشم رنگ روشن تهیه شده است. در پائین دوخت کمر آن خطوطی به رنگ مشکی وجود دارند. وقتیکه این چوقا ریسیده می‌شود، این خطوط به حالت سرازیر دیده می‌شوند.

در بالای درز دوخته شده هم خطوط آبی وجود دارند که پهن‌تر هستند و تشکیل طرح ویژه‌ای را می‌دهند که آنرا در شکل ۴ می‌بینیم. در پائین حلقه



شکل ۱۰۳ - «فرج» بالاپوش نماین. E. 264

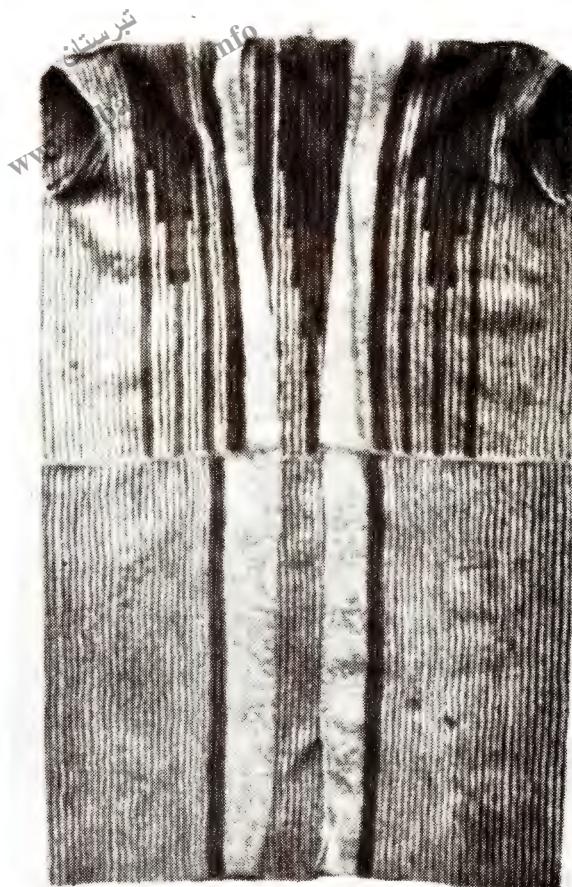
آستین نیز یک بند کوتاه وجود دارد. پهنانی این دوپارچه با نخ پشم بطريق خاصی بهم دوخته شده‌اند. وقتیکه اینها را از شهر میخزند، این دو قطعه با دوخت درشتی بهم دوخته شده‌اند، ولی بعد از اینکه لرها آن را خریدند و به خانه آورددند دوباره با دقیق و ظرافت آنرا می‌وزند. بلندی پشت آن در حدود ۱۰۰ سانتیمتر و پهنانی شانه آن حدود ۵۶ سانتیمتر است.

چوقائی است که از لوبه خریداری شده است کاملاً همانند همین چوقا است منتہا پارچه آن درشت بافت و رنگ آن قهوه‌ای است و بنظر می‌رسد که روی دستگاه خانگی بافته شده است (شکل ۱۰۲). در داخل آن، روی گردن و نیز در پائین در طرف چپ، قطعاتی از پارچه سیاه بصورت نوار باریک دوخته شده است. جیب آن که در بیرون است از پارچه نازک پنبه‌ای به رنگ روشن است. در بالا و دو طرف چپ، تکه‌ای کاغذ و یا چیزی مشابه آن، دوخته شده و حالت یک نقش را دارد و بجای دُعا و طلسماً است. بلندی آن ۹۸ سانتیمتر و پهنانی شانه‌ها ۸۷

سانتیمتر است.

می‌گفتند که این چوقا زیباتر از چوقائی است که از شهر خریداری شده است. ضمناً شغلی را دیدم که پارچه آن پوشش سیاه چادر را بخاطر می‌آورد که از موی بز بافته می‌شود.

بالاپوش نمدين که از نزدیک «گردینگ نژیون» خریداری شده است نام آن «فرِج» یا «فرِجی» است. یک تکه است، رنگ آن خاکستری روشن است و اندکی نیز رنگ قهوه‌ای دارد. برای درک حالت کلی آن به شکل شماره ۱۰۴



شکل ۱۰۴— «چوقا»: تصویری از جلوی چوقا. E. 255

مراجعةه شود. آستینهای آن شبیه به دو کیسه بلند است. سر آستینهای آن بسته است. در آستینهای آن، هم در زیر بغلها و هم کمی بالاتر از مچ دست سوراخ‌های وجود دارند. بلندی پشت آن ۹۷ سانتیمتر و عرض آن از یک دست تا دست دیگر حدود ۱۹۰ سانتیمتر است.

ضمناً گفته شد که «پوستین» ایرانی که بسیار مشهور است، در لرستان نیز وجود دارد. این پوستین بالاپوش فراخی از پوست بره یا گوسفند می‌باشد. الیاف در داخل قرار می‌گیرد و آستینهای بلندی دارد، من این پوستین را در بین پایی‌ها ندیدم و یک نفر اروپائی که منطقه را خوب می‌شناخت <sup>برگفت</sup> «در لرستان نباید دنبال پوستین گشت». او مطمئناً در گفتار خود محققه بوده است. گویا در گذشته این نوع پوستین در بین پایی‌ها وجود داشته است.

در پاره‌ای موارد به «شال» برخورد می‌کنیم که غالباً روی «چلوقا» و در محل کمرگاه بسته می‌شود. این «شال» از پارچه بلندی تشکیل می‌شود که از بازار شهر خریداری می‌کنند. این پارچه بلند چند بار به دور کمر پیچیده می‌شود و کاربردهای متعددی دارد. کسی که اجنسی را از شهر خریداری کرده است، بسته‌های کوچک خریداری شده را در میان این شال می‌گذارد. در سفر، اگر در هوای آزاد و زیر آسمان پر از ستاره می‌خوابید، از شال بعنوان روانداز استفاده می‌کند. و بالاخره، سوارانی را دیدم که دو نفری روی یک اسب سوار بودند و چون اسبشان لگام نداشت، شال خود را به سر اسب بسته بودند و از آن بعنوان لگام برای هدایت اسب استفاده می‌کردند.

«شال» موجود در موزه کپهناک پارچه بلندی است که از نخ پنبه سفید بافته شده است، آنرا از شهر و احتمالاً خرم‌آباد خریده‌اند. پهنای آن ۸۰ سانتیمتر و بلندای آن ۶۳۶ سانتیمتر است.

سرپوش معمولی مردها تا سال ۱۳۱۴ یک کلاه بزرگ خاکستری— قهوه‌ای بوده است (شکل‌های ۸۳ و ۹۲). شکل کلی آن به صورت نیم کره و یا بیشتر گبدی شکل است که نوک آن بطور خفیفی تیز شده است. پائین آن، یعنی جاییکه دقیقاً روی سر قرار می‌گیرد، کاملاً صاف برباده شده است. این کلاه در بیشتر جاهای ایران شناخته شده است و شاید بتوان گفت که در همه جای ایران از



شکل ۱۰۵ - در طرف چپ. بالا : «گرقی» جوراب.

پائین : «کلمستک». قلاب سنگ یا فلاخن.

E. 568ab وسط. پا بند. طول ۶۸ سانتیمتر.

E. 571 در طرف راست. بالا : «دستکش».

پائین : یک جفت ساق بند.

E. 507



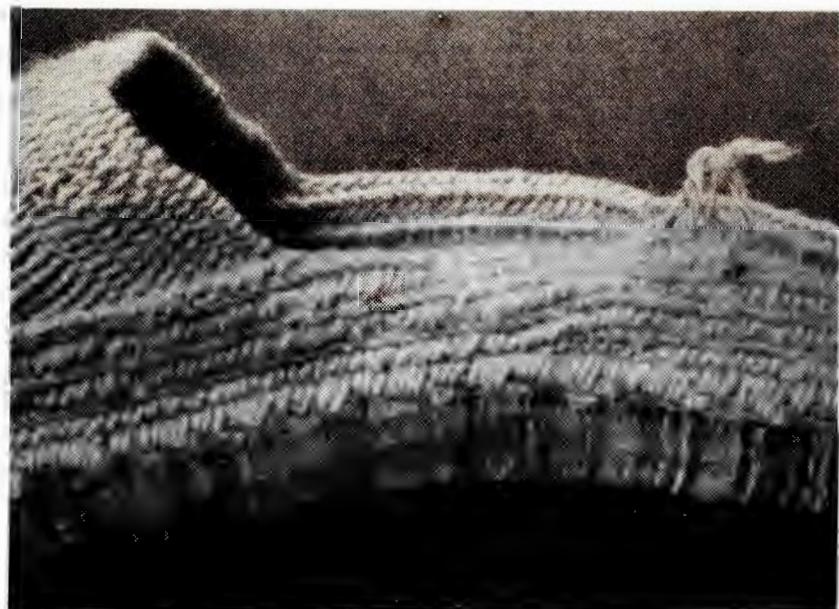
شکل ۱۰۶ - گیوه‌های ایرانی، گیوه مخصوص لرستان را در قسمت بالای عکس

می‌بینیم.



شکل ۱۰۸—<sup>کودکی</sup> با تعویذها و طلسما  
و نظر قربانی ها

شکل ۱۰۷— مردی که نخ گیوه را می تاراند



شکل ۱۰۹— قسمتی از گیوه

این نوع کلاه استفاده می‌شود. لرها این کلاه‌ها را از بازار شهرها می‌خرند و شاید خودشان هم درست می‌کنند. آن را به نامهای «گله»، «گلاؤ»، «گلو»، «شب گلو» یا «گلو سرد» (که احتمالاً «زرد» است) می‌نامند. نوع دیگری کلاه نمایی مورد استفاده بختیاری هاست که اندکی با آنچه که در اینجا توصیف شد، تفاوت دارد. رنگ آن سیاه یا آبی تیره است. شکل کلی آن بصورت استوانه و بالای آن بسته است. مردها غالباً سوزن و نخ خود را در کلاه نمایی خود نگه میدارند و به جدار داخلی آن فرومی‌کنند. گاهی موارد، به دور کلاه نمایی شالی پیچیده می‌شود و لذا این کلاه شکل یک عمامه را بخود می‌گیرد که به آن «می‌زر» می‌گویند. در بیشتر موارد برای این مظہور از شالهای معمولی و راه راهی استفاده می‌شود که از بازار می‌خرند. ولی رنگ بعضی از این عمامه‌ها دارای نشانه و مفهوم خاصی است. پاپی‌هائی که در امامزاده بزرگ شاهزاده احمد خدمت می‌کنند، عمامه قرمز برسر می‌گذارند و ساداتی که در ایل پاپی هستند عمامه سیاه دارند، در حالیکه سادات جاهای دیگر دارای عمامه سبز هستند.

در فصلی که لرها را دیدم، زن و مرد گیوه برپا داشتند ولی هیچکدام جوراب نپوشیده بودند. بعضی از زنها حتی پابرهنه راه می‌رفتند. اما کمی بعد که با لرستان آشنائی بیشتری پیدا کردم مطالب زیر هم دستگیرم شد، دستکش دو انگشتی دارند که به آن «گورمه» یا «گورمی» می‌گویند. دستکش پنج انگشتی و ساق بند نیز دارند. این اشیاء را می‌توان در موزه ملی کپنهایک دید که تحت شماره‌های زیر ثبت هستند.

(شکل ۱۰۵). جوراب از نخ پشم ضخیم که توسط میل بافته شده است. رنگ آنها غالباً زرد و خاکستری روش است. نقش‌ها اساساً از رنگ‌های سیاه، زرد، سبز و قرمز بافته شده‌اند. طول دستکش ۳۵ تا ۳۷ سانتیمتر و عرض آن در بالا ۱۴ سانتیمتر است.

(شکل ۱۰۵). دستکش‌های بافته شده توسط میل بافندگی، از پشم ضخیم به رنگ زرد خاکستری با نقوش به رنگ سیاه. طول ۱۸ سانتیمتر و ۱۹/۵ سانتیمتر.

(شکل ۱۰۵). یک جفت ساق بند که توسط میل بافندگی از پشم بصورت کامل‌افشarde بافته شده است. نقش شطرنجی آن از زرد خاکستری روش (رنگ

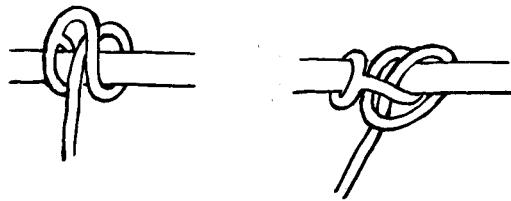
متن) و قهوه‌ای است. طول آن‌ها ۲۵/۴ سانتیمتر و ۲۶ سانتیمتر و حداً کثر عرض آن‌ها ۱۷/۵ سانتیمتر می‌باشد.

لرها معمولاً گیوه ایرانی به پا می‌کنند که لرهای کوهنشین آنرا درست می‌کنند و بدون تردید محکمتر از گیوه‌های جاهای دیگر است. شنیدم که پاپی‌ها برای گیوه دونوع واژه بکار می‌برند. «گیوه»<sup>۱۰۸</sup> و «کلا»<sup>۱۰۹</sup>. با درنظر گرفتن شکل آنها، این پاپوش‌ها شبیه پاپوش‌های دانمارکی هاست که آنها هم شبیه به گیوه هستند. ولی تخت اینها کلفت‌تر است و از نوارهای تاشده‌ای از پارچه‌ای پنهانی تشکیل شده‌اند. این تسمه‌های پارچه‌ای را ردیف کنار هم می‌گذارند و تسمه‌های نازکی از پوست گوازمیان آنها عبور می‌دهند که آنها را بشدت بهم-دیگر فشرده می‌کنند. این تسمه‌ها، چندین بار درجهت طول گیوه، ازین این نوارهای پارچه‌ای گذشته است. در بین لرها، رویه آن از نخ پشم سفید رنگ، بصورت فشرده‌ای بافته شده است و بافت آن بصورت قلاب‌باف است. در شهرها برای بافتن رویه آن از نخ پنهان استفاده می‌شود. این پاپوش‌ها در کوره راههای کوهستانی کاملاً کارائی دارند. نوارهایی که از پارچه پنهانی ای درست شده است و تخت آن را تشکیل میدهد، در طول تخت گیوه بصورت عرضی کنار هم چیده شده است و مانع لغزیدن آنها می‌شوند.

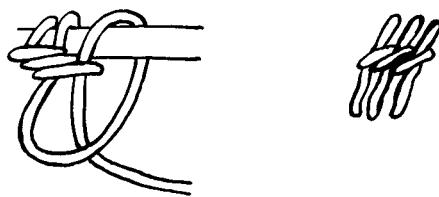
یک صنعتگر محلی از ایل پاپی را در نزدیکی های «دیردوان» پیدا کردم که تخت گیوه درست می‌کرد و خود مردم نیز رویه آنها را می‌بافتند. ضمناً در بازار بروجرد هم دیدم که گیوه درست می‌کنند و براساس مشاهداتم در این محلها، توصیفی از ساختن گیوه در کتاب زیر داده‌ام:

#### «Contribution to the History of some Oriental Bazar Crafts»

در همینجا باید توضیح دهم که لرها چگونه رویه گیوه را درست می‌کنند. نخی که رویه گیوه را با آن می‌بافند، اول باید صاف شود. برای اینکار، یک طرف آنرا به انگشت‌های پا وصل می‌کنند و سر دیگر آنرا با یکدست می‌گیرند و می‌کشند و با سوزنی که در دست دیگر دارند این نخ را می‌سایند (شکل ۱۰۷) بتدربیع پرزهای اضافی آن می‌ریزد، سپس نخ را بدور انگشت‌های پا می‌پیچند و بتدربیع بخش دیگری از نخ را با سوزن می‌سایند. قسمت روئین کفش با سوزن



تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)



شكل ۱۱۰ – دوختن و بافتن گیوه

دوخته می‌شود. در حاشیه روئین تخت گیوه، کلافی از پشم ضخیم می‌دوزند که بشکل یک سجاف و لیفه در می‌آید و خودشان آنرا «میه» می‌گویند. بافت روحیه گیوه از همین سجاف شروع می‌شود. شکل ۱۱۰ نشان میدهد که چگونه اولین گره زده می‌شود. این بافت، که خودشان به آن «بوپرک» می‌گویند تمام سجاف را می‌پوشاند. ردیف‌های بعدی که روی این ردیف بافته می‌شوند قلابی حاشیه برجسته‌ای را تشکیل میدهند که دور تخت را می‌گیرد. ردیف‌های اول و دوم و سوم را با نامهای «یک گشت»، «دو گشت» و «سه گشت» مشخص می‌کنند. هنگامیکه حاشیه به ارتفاع مورد نظر رسید، سعی می‌شود که با دوختن این لبه‌های کناری بهم‌دیگر روحیه آن را بدوزند برای اینکار چوبی را در درون گیوه، در طول آن، بین پاشنه و نوک، می‌گذارند تا این دو سرکشیده شوند و در اثر دوختن به هم نزدیک نگردند. روحیه گیوه را می‌توان به راههای گوناگون بافت. یا می‌توان آنرا با گره‌ها و قلابهای بافت، که در بالا توضیح داده شد، یا با گره‌هایی که در شکل ۱۰۹ نشان داده می‌شود. علاوه بر نامهایی که برای قسمتهای مختلف گیوه وجود دارد و از آنها نام برده شد، در لرستان سفلی شنیدم که برای تخت گیوه «میخ مالی گیوه» و برای روحیه گیوه «ریوالی گیوه» می‌گفتند.

## پوشак زنها ۱۱۱

پوشاك زنها عموماً از پارچه‌های پنبه ایست که از شهرها خریداری می‌شود. لباس آنها نسبتاً تیره و حزن‌آور و کدر است و رنگ پارچه‌های مورد استفاده غالباً از رنگ‌های تیره، آبی، بنفش و سبز تیره رنگ است. معدالک پارچه‌های را می‌بینم که روش ترو گلدار و دارای رنگ‌های مختلف هستند. دستاری که غالباً از شالهای راه راه با رنگ‌های مختلف به سربسته می‌شود، جالب‌ترین قسمت رنگ آمیزی آن است.

پیراهن زنها که آنرا «جوما» یا «پیرهن» می‌گویند خیلی بلندتر از پیراهن مردهاست و تقریباً روی پaha می‌افتد.

نقش پیراهن زنانه‌ای (شکل ۱۱۱) که از «لوه» خریداری شده است خشتشی

است و رنگ متن آن بسیار تیره است. شکاف جلوی آن در وسط سینه قرار گرفته است و در بالا با یک یا دو دگمه بسته می شود که هر کدام در یک طرف است. قد پیراهن ۱۳۰ سانتیمتر و عرض آن از سر آستین تا سر آستین دیگر ۱۳۲ سانتیمتر است. این نمونه به شماره E. 246 کپهناک است.

علامت مشخصه شلوار زنان، حاشیه پهنی است که در پائین شلوار در مج پاها قرار دارد و بطور مجزا و مشخص از پائین پیراهن دیده می شود. جنس آن از موی بزر است که به هم تاییده شده اند.

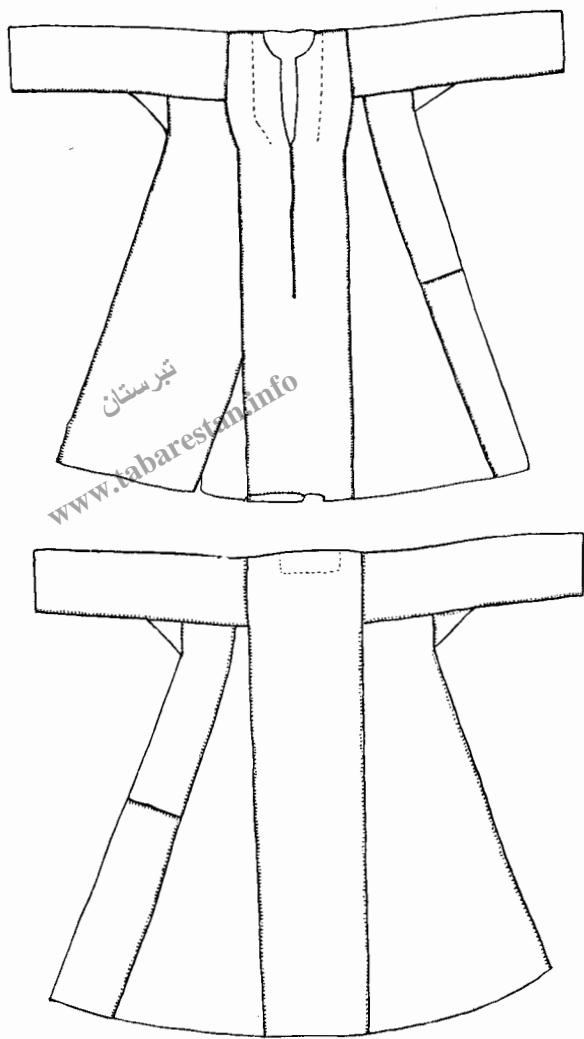
قطعات مختلف شلوار زنانه ای که از «لوه» خریداری شده است (شکل ۱۱۲) از جنس پارچه پنبه ای و به رنگ تیره و دولا به دوخته شده است. طول آن ۷۴ سانتیمتر و عرض آن در کمر ۶۴ سانتیمتر. شماره بینک آن در موزه کپهناک E. 250 می باشد.

گاهی موقع روی پیراهن هیچ چیزی نمی پوشند، ولی غالباً زنها چارقدی روی دوش می اندازند.

«چوشو» چارقدی از پارچه پنبه ای بر رنگ قهوه ای تیره با لکه های روشن تر است که نمونه ای از آن در موزه کپهناک به شماره E. 249 ثبت است. این چارقد از لوه خریداری شده است، طویلترین حاشیه خارجی صاف آن در حدود ۱۷۰ سانتیمتر است عریض ترین قسمت آن ۱۴۰ سانتیمتر می باشد.

«گلوبی آخر» (اهر؟) چارقد تقریباً چهار گوشه ای است که از چهار عدد چهار گوشه کوچکتر تشکیل شده است. زمینه آن راه راه باریک به رنگهای قهوه ای، قرمز و سبز است. در حاشیه ها راههای پهن تر به رنگ های بنفش، آبی، سبز وجود دارند که با راههای باریک زرد رنگی محاط شده اند. این چارقد از آب سری روم سفلی خریداری شده است و شماره آن در موزه کپهناک E. 251 می باشد. زنها یا آنرا روی دوش می اندازند یا اینکه با آن سر را می پوشانند. طول و عرض آن  $110 \times 100$  سانتیمتر است. ضمناً بالا پوش های نیز به شکلهای گوناگون می پوشند که عبارتند از:

«گُت مالِ زن» یا «خُفتان» که از ایل پاپی خریداری شده است و به یک زن رعیت تعلق دارد. بالا پوشی است از پارچه پنبه ای تیره رنگ بسیار کثیف و

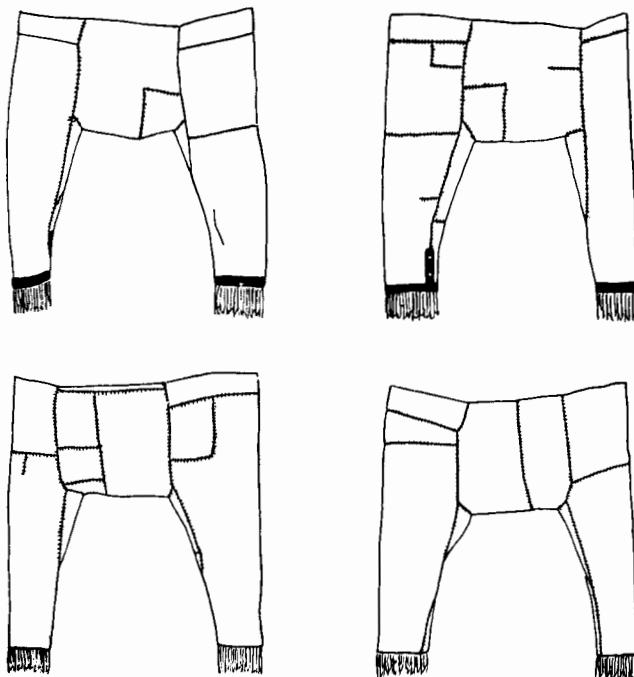


شکل ۱۱ - «جوما»: پیراهن زنانه. E. 246

رنگ و رو رفته، ضمناً دوخت هائی روی شانه ها و سایر جاها دارد. پشت آن از زیر درز دوخت، چین دار است. قسمت بالای پشت آن و سرتاسر طول حاشیه های جلوی آن کوک خورده است. دهانه سر آستین بشکل  $\diamond$  است. آستینها درست از

جای شانه‌ها شروع شده‌اند و از پارچه پنبه‌ای سیاه درخشان هستند. قد این کت ۹۶ سانتیمتر است و پهناهی آن از میان تا مج دیگر ۱۲۵ سانتیمتر و شماره آن در موزه E.253 می‌باشد.

بالاپوش برای دختر بچه‌های ۱۱ ساله. بنام «بُلکال» (شکل ۱۱۳) که از ورک خریداری شده و به دختر بچه یک رئیس تعلق داشته است. از تکه‌های متعدد مخلل قهوه‌ای مایل به قرمز دوخته شده است و در شرائط فعلی بسیار مستعمل جلوه می‌نماید. برش آن همان برش «خُفتان» است. پشت آن کمرچین و آستینهای آن کوتاه و سر آستینها به شکل می‌باشند. گل دانه‌هایی از قبطانهای سفید که با نخهای فلزی تایید شده‌اند، در سرتاسر حاشیه آن دوخته شده است. کیسه‌ای نیز روی بازوی راست آن دوخته شده است که مخصوص دعاست و مزین به دگمه‌های صدفی است. طول قد آن ۷۷ سانتیمتر، عرض حاشیه یک سر آستین تا سر آستین دیگر ۸۳ سانتیمتر است. (E.252).



شکل ۱۱۲ – شلوار زنانه، بالا : بیرون شلوار.

پائین : درون شلوار. E. 250

در مجالس و تشریفات مجلل، مثلاً مثل عروسی‌ها، زن‌های لر را مشاهده می‌کنیم که از این بالاپوش‌ها به تن دارند که رنگ آنها قرمز سیر است و حاشیه دوزی‌های طلائی و یا سکه‌های نقره‌ای به دور حاشیه آن دونخته شده است. سوراخهایی که در زیر بغل است «بُنِ هَنْكَلْ» نامیده می‌شوند. آستینهای کوتاه را «بال» می‌گویند. به جیب کوچکی که در داخل است و گاه موقع دیده می‌شود «ذَرِكَال» می‌گویند و یراقدوزی حاشیه‌ها را هم «يِراك» می‌نامند.

سرانداز زن‌ها همیشه چارقد است که به آن «تَرَا» می‌گویند. پارچه این سراندازها از نخ پنبه‌ای درست شده است و غالباً نیز آهار خورده هستند. رنگ متن آن تیره است یعنی سیاه یا قهوه‌ای ولی همین رنگ تیره با لازاراههای بنش و سبز زنده می‌شود و بخصوص در دور حاشیه‌ها این راه راهها پهن هستند. این سراندازها را از بازار شهرها می‌خرند.

دستار و سربند معمولاً از دو عدد چارقد تشکیل می‌شود. «تَرَا دُوِيُوم» قطعه پارچه‌ای تقریباً بشکل مستطیل است که روی سرمی اندازد و اندکی از پیشانی را می‌گیرد ولی طرف دیگر آن بطور آزاد از طرفین می‌افتد. «تَرَا أَول» چارقد مشابهی است که در طول یکی از اقطار آن چندین بار تا می‌شود تا اینکه بصورت یک کمربند بلند در آید که نوکهای آن تیز است. این دستمال را چند بار دور پیشانی و سر، روی «تَرَا دُوِيُوم» می‌پیچند و در پشت سر گره می‌زنند بنحویکه بقیه آن، در پشت آویزان می‌شود تا جاییکه انتهای آنها تا روی کمر می‌رسد (شکل ۱۱۴). معمولاً «تَرَا دُوِيُوم» از ابریشم قهوه‌ای با راه راههای سبز رنگ به عرض و طول  $110 \times 125$  سانتیمتر است. نمونه موزه کپهناک از لوه خریداری شده است و به شماره (E. 248) ثبت است.

غالباً «تَرَا أَول» از نخ پنبه می‌باشد، چهار گوشه و سیاه رنگ و راه راههای قرمز رنگ دارد. در طول حاشیه‌ها، راه راه سبز رنگ اندکی پهن تر است. طول و عرض آن  $90 \times 125$  سانتیمتر است. نمونه‌ای از آن را از «لوه» خریداری نموده و در موزه کپهناک به شماره E. 247 نگهداری می‌شود.

## پوشاس کودکان (شکل ۱۱۵-۱۱۶)

بچه ها پیراهن کوچک آستین داری از جنس نخ پنبه برتن می کنند که آنرا «جوما» یا «پیَرَهَن» می نامند. در پیش سینه آن شکاف کوچکی باز شده است. گاهی موقع بالاپوش کوچکی می پوشند که جلوی آن کاملاً باز است و با دگمه بسته می شود. این بالاپوش را «ورونه» می نامند. روی پیراهن یا «ورونه» نوعی لباس بنام «جلیقه» می پوشانند که دو طرف آن باز است و «پانچو» مکزیکی را تداعی می کند. این پوشاس می تواند به شکلهای گوناگون باشد. روی آن می توانند بالاپوش کوچکی به تن کوک بپوشانند که جنس آن پنبه است و دارای آستین می باشد. آنرا «گوه» یا «غوه» می نامند. بالاخره روی همه اینها یک «چوقا» می باشد. سرپوش بچه ها کلاه کوچک گنبدی شکلی است که به آن «گلای بچه» می گویند. این کلاه را می توان از محمل و یا از پارچه رنگی دیگری دوخت. «هراتی» نیز به شالی گفته می شود که روی کلاه پیچیده می گردد و شبیه عمامه می شود. روی پوشاس روئین بچه ها و روی کلاهای آنها معمولاً زیورهایی مثل دگمه های رنگی، سکه های پول، خرمه و غیره می دوزند که بعداً راجع به آنها صحبت خواهیم کرد.

پیراهن بچگانه ای از پارچه پنبه ای به رنگ قرمز با نقش های سفید، طول قد ۲۵ سانتیمتر طول پهنا از مچ تا مچ دیگر ۷۳ سانتیمتر (شکل ۱۱۶) به شماره E. 269 در موزه کپهناک نگهداری می شود.

شکل ۱۱۸ پوشاس بدون آستینی است که جنس آن از نخ پنبه ای می باشد، از دو سطح تشکیل شده است یکی از آنها در جلو و دیگری در پشت قرار دارد. این دو قطعه روی شانه ها به هم وصل می شوند. در روی یک شانه بهم دوخته شده و ثابت هستند و در روی شانه دیگر به یکدیگر دگمه می شوند و از خرمه بجای دگمه استفاده می شود. پارچه دارای متن قرمز و لکه های سفید و سیاه است. حاشیه های آن آبی رنگ با لکه های قرمز است. در یک طرف حلقه گردن، مهره های آبی رنگ دوخته شده است. طول قد آن ۲۸ تا ۲۹ سانتیمتر است. پهنا



شکل ۱۱۳ - «بل کال»؛ بالاپوش دختر بچه‌ها. E. 252

آن ۳۰/۵ سانتیمتر است. شکل آن درست بشکل پانچو مکزیکی است. این شیئی تحت شماره E. 270 در موزه کپهناک نگهداری می‌شود.

شکل ۱۱۵ بالاپوش کوچک از پارچه پنبه‌ای به رنگ آبی است که رنگ آستینهای آن با سایر جاها متفاوت است. آستر آن از پارچه سفید با راه سیاه. طول قد در حدود ۳۰ سانتیمتر عرض از یک مچ تا مچ دست دیگر ۴/۵ سانتیمتر. شماره شیئی در موزه کپهناک E. 271 است.

در روی پیراهن فوق یک کپسول سربی مشاهده می‌کنیم که احتمالاً دعائی در درون آن است (به قطر ۱۶/۵ میلیمتر). این کپسول با یک بند از نخ پنبه‌ای توسط یک سنجاق قفلی به شیئی شماره 271 وصل شده است. شماره این کپسول می‌باشد. E. 272

در شکل ۱۱۵ بندی را می‌بینیم که مهره‌های آبی به آن کشیده شده‌اند و

دارای چندین مهره صدفی و فلزی نیز می‌باشد. دو سر آن به دو حلقه ختم می‌شوند که این حلقه‌ها به دور بازویهای بچه می‌افتد و بند مُهره‌دار از پشت کودک آویخته می‌شود. در وسط پشت، پره‌ای از موهای بلند سیاه که نوک آنها سفید است، به بند متصل شده است که ریش یک بزرگ را بخاطر می‌آورد. هفت مهره‌ای که درست در بالای این موها قرار گرفته‌اند بزرگ و به شکل ستاره می‌باشند. شماره این شیئی در موزه کپهناک ۲۷۳ می‌باشد.

پیراهن از پارچه پنبه‌ای به رنگ قرمز تیره نیز در موزه وجود دارد. که راه راههای از گلهای سفید دارد، بلندی آن در پشت ۳۳ سانتیمتر. پنهانی آن از یک مج تا مج دیگر ۵۵ سانتیمتر است و شماره آن ۲۷۴ می‌باشد.



شکل ۱۱۴— طرح ساده‌یک سربند زنانه که حالت آن از پشت سر به نمایش گذاشته شده است.

خفتان از جنس پارچه پنبه‌ای و به رنگ قرمز زنده با خالهای سفید است. جلو و دور گردن آن با قیطان سیاه حاشیه دوزی شده است. طول قد ۴۵ سانتیمتر، عرض از مج دست تا مج دست دیگر ۶۸ سانتیمتر. این شیئی تحت شماره E.275 در موزه کپهناک ثبت است.

بالاپوش آستردار که روی شانه‌ها به هم متصل شده‌اند ولی در سایر جاها به دو قسمت تقسیم می‌شود، یکی از آنها در جلو و دیگری در پشت قرار دارد ولی هر دو در زیر بازوها به هم گره خورده‌اند. این بالاپوش مجموعه‌ای از تکه‌های پارچه پنبه‌ای با رنگ‌های مختلف است که هر کدام دارای نقش جداگانه‌ای هستند. روی سینه، مثلثی از پارچه پنبه‌ای دوخته شده است و مهره نسبیّل بزرگی از بندی آویزان است که دانه بعضی از گیاهان به این نخ کشیده شده‌اند. قد آن ۲۹ سانتیمتر و پهنای آن از یک مج تا مج دیگر ۵ سانتیمتر است (شکل ۱۱۷).

کلاه بچگانه. بیرون آن از مخلع بنفش است و در حاشیه آن دو عدد گوشی از پارچه پنبه‌ای به رنگ نارنجی دوخته شده است. نوارهایی که روی کلاه دوخته شده‌اند آنرا به چهار قسمت تقسیم می‌کند و در این فاصله تعدادی نوار پارچه‌ها وجود دارد. یک چنگال پرنده شکاری، شیئی نقره‌ای به شکل برآمده، یک سنگ سبز شفاف و سنگی به رنگ آبی بسیار روشن، هر دو با قابی از نقره، روی کلاه دوخته شده‌اند. قطر آن در حاشیه‌ها ۱۱ سانتیمتر است (شکل ۱۱۹).

شال گره خورده و بشکل دستار در آمده از پارچه پنبه‌ای به رنگ قرمز زنده در موزه وجود دارد که طول حاشیه کنار از نقطه‌های پشت سر، ۴۲ سانتیمتر است. شماره آن E.278 می‌باشد.

بالاپوش دوخته شده از پارچه پنبه‌ای در موزه نگهداری می‌شود که پشت آن کمرچین است. این بالاپوش از آب سر روم خردباری شده است. رنگ بیرونی پارچه سیاه است و دارای راه راه سفید و نیز آراسته به نقش می‌باشد. آستردار است. قد آن از پشت ۵۶ سانتیمتر، عرض آن از یک مج به مج دیگر ۵۸ سانتیمتر. شماره آن 279 E. است.

چوقای کوچک از همان نوع مردانه ولی طول قد آن درز ندارد. از پارچه پشمی درشت بافی درست شده است که راه راههای سیاه و قهوه‌ای دارد. در بالای



شکل ۱۱۵ - پوشک بچگانه E. 271-273

پشت آن، زنگوله کوچک برنجی و یک تکه چوب آویخته شده که در حاشیه‌ها بریدگی دارد. علاوه بر آن، ۴ جفت بدل‌چینی، شش عدد مهره (۴ عدد سفید، ۱ عدد سیاه، یکی هم فلزی) و یک صدف حلزونی به آن دوخته شده‌اند. طول آن از پشت ۴۳/۵ سانتیمتر و پهنای آن دو شانه به زحمت به ۳۰ سانتیمتر می‌رسد.

کلاه مخصوص برای بچه‌ها که از لوه خریداری شده است. قسمت خارجی آن از مخمل سبز است که در حال حاضر بسیار مستعمل و کهنه می‌شود. در طول حاشیه آن پارچه پنبه‌ای دوخته شده است و دارای نقش‌های الوان می‌باشد. نوارهای نقش‌داری متن این کلاه را به شش قسمت تقسیم می‌کنند. آستر آن از پارچه پنبه‌ای قرمز است. یک سنگ بیضی شکل قهقهه‌ای رنگ درخشان با قاب نقره‌ای، چند جفت بدل‌چینی آبی رنگ به شکل تیغه که آنها نیز قاب نقره‌ای دارند و بالاخره ۹ عدد سکه نقره‌ای به آن دوخته شده‌اند (شکل ۱۱۹).



شکل ۱۱۶ - پیراهن بچگانه E. 269



شکل ۱۱۷ - بالاپوش بچگانه، از نوع پانچو. E. 276

زنها موهای خود را از وسط پیشانی فرق باز می‌کنند و هر دسته آنرا به یک طرف سر می‌برند. معمولاً این فرق سر را نمیتوان دید زیرا که در زیر دستار و سربند مخفی است. بر عکس، در هر طرف صورت انبوهی از گیسوان بهم تابیده را می‌بینیم. زنها غالباً گیسوان بافته شده‌ای در پشت گوشها دارند.

گاهی موقع مردهایی را می‌دیدم که قسمتی از موهای بالای پیشانی خود را تراشیده بودند و درست در بالای پیشانی خود می‌بیار کوتاهی داشتند. نمونه دیگر از آرایش موی سر را بین مردها دیدم که موهای پشت سر را تراشیده و قسمتی از موهای جلوی سر را بلند کرده بودند. گفتند که این نوع آرایش، مخصوصاً ملاهاست (کسانیکه می‌توانند بخوانند و بنویسن) که ملاها موهای سر خود را این چنین آرایش می‌کنند. در چند مورد مردهایی را دیدم که تمام موهای سر خود را تراشیده بودند. وسیله‌ای که برای تراشیدن بکار می‌برند بسیار خشن است و برای

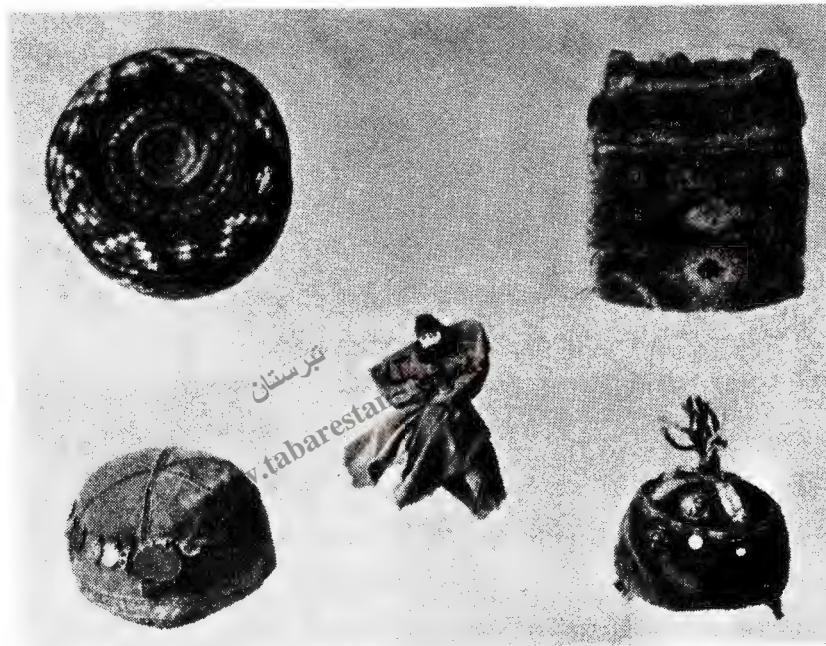
راحتی کار فقط موها را ترمی کنند و از هیچ نوع صابون و مواد کف کننده و لغزنه استفاده نمی شود. این روش سرتراشی، باید از نوعی شکنجه الهام گرفته باشد.

از جمله وسایلی که برای آرایش کاملاً ضروری است، شانه های چوبی می باشند. (شکل ۱۲۱ - ۱۲۲). شیوه ساختن این شانه ها را در بازار دزفول دیدم. شانه مردانه که آنرا «شونه مردونه» می نامند فقط یک ردیف دندانه دارد و شانه زنانه که به گویش محلی به آن «شونه زنونه» می گویند، دارای دو ردیف دندانه است. این شانه ها، شانه هائی را با خاطر می آورند که ما به آنها «چرک پاک کن» می گوئیم طریقه ساختن این شانه ها را در کتابی آورده ام <sup>که قبلاً</sup> در مورد تاریخ هنرهای دستی بازارها<sup>۱۱۲</sup> نوشته ام.

ریش را کاملاً می تراشند و این عادت در بین جوانان بسیار معمول است ولی مردان مسنی را می بینم که ریش دارند. بعضی ها ریش سفید خود را رنگ می کنند. حنا به ریش رنگ می می دهد. ریش را ابتدا با حنا رنگ می کنند و سپس با وسمه آنرا سیاه می نمایند<sup>۱۱۳</sup>. مردهای رانیز می بینم که ناخنها یاشان را با حنا رنگ کرده اند. گذاشتن سیبل بسیار متدائل است.

در بین ایل پاپی، زنهای بزرگسال چندان زیور به خود نمی آویزند. زیورهایی که می بینم معمولاً از نقره هستند. گردنبند آنها از سکه های نقره است و گوشواره اشان صفحات دور نقره است که خودشان هم آنرا «گوشفور»<sup>۱۱۴</sup> می نامند (شکل ۱۲۰). در خانواده ای مرفه، شش زیور نقره ای به شکلهای زیر دیدم. به یک بند سیاه لوله های باریک نقره ای و گوی های کوچک نقره ای بند شده بود. در میان این زیور، ظرفی کوچک از جنس نقره و بحال تزئینی آویخته بود. زیورهایی نیز از گیسوان آویخته می شود. در شکل ۱۲۰ زیور جالب توجهی از جنس نقره نشان داده شده است. با توجه به ابعاد آن باید گردنبند دختر بچه ای باشد. گردنبندها («گردون») ئی نیز از دانه نباتاتی بشکل عدس تشکیل شده است که بصورت دانه های مروارید به نخ کشیده شده اند (شکل ۱۲۰ در پائین).

زنان بزرگسال فقط از زیورهای محقر استفاده می کنند. کودکان معمولاً زیورهایی دارند که هم دارای ویژگی ساده تزئینی هستند و هم دارای مشخصه



شکل ۱۱۹— بالا چپ سبد کوچک، بافت جلزوئی که به آن «کرتله» می‌گویند. E. 343.

راست «تور» کیسه کوچک برای نمک، طول ۲۱ سانتیمتر. E. 331

وسط عروسک. E. 282

پائین چپ و راست کلاه بچگانه با زیورهای مربوط به آن. E. 277-281

دعائی و تعویذی می‌بشنند (شکل ۱۰۸). شنیدم که برای مشخص کردن بسیاری از این نوع اشیاء ز واژه «موره» (که فارسی آن مهره است) استفاده می‌شود. بخصوص یعنی کلمه ر بیشتر به مهره‌های صدفی و به سنگها و گوی‌های مروارید شکل اطلاق می‌کردند. یک سنگ سیاه ر «مور سنگ» و یک مهره صدفی را «مور سفید» می‌نمی‌ند. یعنی شاء کوچک ر روی لباس رونین بچه‌ها بخصوص در قسمت پلان پشت و در روی کاوه می‌دوختند و یا آویزان می‌کردند. بیشتر این شیء ر در قسمت مربوط به لباس کودکان ذکر گرده یم. معذلک فهرستی درباره



شکل ۱۲۰ - زیورهای زنانه

ردیف بالا. چپ و راست: «گوشواره». E. 288ab

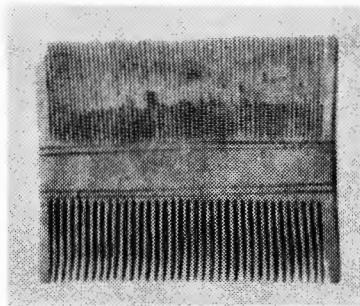
وسط: «گزدوان». قطر حلقه ۹ سانتیمتر. E. 287

ردیف پائین. چپ و راست: «گردوان» (گردن‌بندی) که از دانه‌های نباتات درست شده است. E. 286, 285

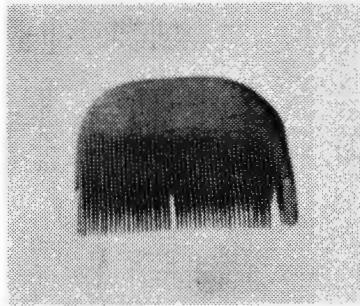
وسط: زیور کوچکی از دانه‌های مروارید

اشیائی را که موارد مصرف آنرا دیده ام در زیر می آوریم: استفاده از مهره های صدفی (مور سفید) در بین همه مردم متداول است. گاهی موقع در بین مجموعه ای از اشیاء دیگر فقط یک مهره صدفی وجود دارد. مهره های آبی از گل لعاب داده شده را از بازارها می خرند و ضمناً مشکه های دوغ و زین قاطرها را هم با آن تزئین می کنند. گاهی موقع نیز این مهره ها دارای قاب نقره ای هستند.

مهره هائی به رنگ های دیگر نیز وجود دارند. دگمه ها بخصوص دگمه های سیاه و نیز دگمه هائی به رنگ های دیگر و دگمه هائی از فلز نیز جزو زیورها هستند. نزدیک پل دختر در جاده صالح آباد، کودکی را دیدم که تمام حاشیه کلاه او دگمه دوزی شده بود. سنگهای نیز با رنگهای مختلف سیاه، سبز، قهوه ای، آبی شفاف و یا تیره نیز جزو زیورها هستند و غالباً دارای قاب نقره ای می باشند.



شکل ۱۲۲ – «شونه زونه» (شانه مردانه)  
طول ۱۰ سانتیمتر. E. 374



شکل ۱۲۱ – «شونه مردونه» (شانه مردانه)  
طول ۸ سانتیمتر. E. 378

سکه پول، بخصوص نقره ای جز زیورها می باشد. جعبه های کوچک فلزی، مثلاً لوله هائی از سرب از آن جمله اند. زنگ کوچک برنجی که معمولاً به پشت بچه ها آویزان می شود برای حمایت کودک در مقابل مار است. مار چون صدای زنگ را می شنود می گریزد. ضمناً

همین زنگ به ما در کمک می‌کند تا فرزند خود را که از او دور شده است بیابد.  
ضمناً از زنگوله‌های بسیار کوچک نیز استفاده می‌شود.

ردیفی از دانه‌های جو که به یک نخ کشیده شده است و آنرا «ملهه»  
می‌نامند و ضمناً سایر دانه‌ها یا تخم سیب که به یک نخ کشیده شده است. از  
جمله زیورها هستند.

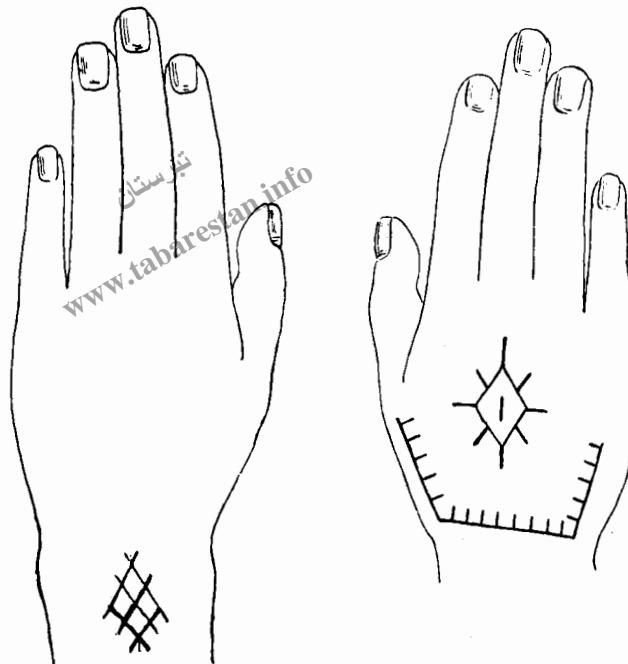
از تکه چوب کوچکی با شیاری در حاشیه آن بعنوان زیور استفاده می‌شود.  
یک زن بیراوند که در بازار خرم آباد به او برخوردم، چنگک چوبی کوچکی را که  
شیاری در حاشیه اش داشت، به پشت پسر بچه یکساله اش متصل کرده بود و آنرا  
«درخت» می‌نامید، در حالیکه پابی دیگری به آن «چونک» یا «چوراتک»  
می‌گفت.

چنگال پرنده شکاری که آنرا «چنگ پلنگ» می‌نامیدند، جزو زیورها بود.  
ریش یک حیوان نشخوارکننده که بیشتر بز یا آهو است در ردیف زیورها جای  
دارد. آنرا «ریش» می‌نامند و نمونه‌ای از آن روی یکی از انواع پوشاسکی که در  
شکل ۱۱۵ می‌بینیم، نشان داده شده است. کوک همان بیراوند، که ذکری از آن  
گذشت، مقداری از این مو را به پشت خود داشت.  
فکر می‌کنم که استخوان حیوانی را دیدم که در موارد خاصی بکار می‌رود و  
به گمانم یک فک دندان دار بود.

اگر سوال شود که این اشیاء به چه کار می‌آیند، مطمئناً پاسخهای گوناگونی  
خواهید شنید. غالباً جواب می‌دهند که اینها فقط زیورند. ضمناً میتوان پاسخ  
مهم تری نیز شنید. «برای اینکه بچه خوب و خوش منظر باشد». قبلًا حتماً چنین  
بنظر می‌آید که تمام این اشیاء بچه را از چشم بد حفظ می‌کرد. این موضوع  
بخصوص در مورد مهره‌های صدفی و مهره‌های آبی رنگ (خرمه) صدق می‌کند.  
ولی در مورد تکه چوب، دانه‌های جو و تعداد زیادی از اشیاء مشابه مطالب دیگری  
را عنوان می‌کنند. غالباً می‌شنویم که می‌گویند این اشیاء انسان را در مقابل  
زردی حفظ می‌کند. این همان موردی است که درباره تکه چوب وجود دارد و  
رنگ آن است که نقش مهمی ایفاء می‌کند. مهندس می‌گفت که کاغذ آبی که  
در دور کله قند و یا نان شیرینی می‌پیچیاند، در مورد معالجه زخمها بسیار بکار

میرود و آنرا روی زخمها می‌چسبانند.

فکر می‌کنم صدف‌ها نیز نوعی تعویذ و طلس و دعا‌هایی باشند که مورد علاقه زنها هستند و علت این موضوع در عین حال کاملاً پیچیده است و روشن کردن آن دشوار می‌باشد.



شکل ۱۲۴-۱۲۳ - خالکوبی زنها

خالکوبی با رنگ‌های آبی در بین زنها معمول است. در بین متداولترین نقشها نقشی وجود دارد که شکل آن یک صلیب یا گل سوسن را به یاد می‌آورد. این خال غالباً در وسط پیشانی و درست در انتهای بینی خالکوبی می‌شود (شکل ۱۲۵). ضمناً نقشی را دیدم که دو عدد H گسترده‌ای را تداعی می‌نمود که در کنار هم روی پیشانی خالکوبی شده بود. زنی که در پیشانی اش نقشی را که در شکل ۱۲۵ آمده است، داشت، همین نقش را نیز بی‌رنگ‌تر، روی دست خود کوییده بود. شکل ۱۲۴ خالکوبی پیچیده‌تری را روی دست راست نشان میدهد.

زن رعیتی را در «ورک» دیدم که در روی مچ دست راست یک نقش خالکوبی مثل شکل ۱۲۳ را داشت. ضمناً، همین زن روی هر کدام از انگشتان دست راست خود (منهای انگشت شصت) نقش دو عدد بعلاوه (صلیب) کوبیده بود که هر کدام روی یکی از بند انگشتان پائینی و یکی نیز روی بند بین دوین و سومین مفصل بود. در حالیکه روی دست چپ، یک بعلاوه روی بند پائینی انگشت بزرگ و یک بعلاوه بسیار بزرگ و یک بعلاوه بسیار بزرگتر روی پشت دست نقش انداخته بود.

تا آنجاییکه در مورد خالکوبی در ایل پاپی مشاهده کردام، زنهای را در نزدیکی پل دختر دیدم که به چانه خود نقش های تزییر را خالکوبی کرده بودند. سه نشانه به شکل ویرگول زیر لب پائین و پائین تراز آن نقطه ای که با پنج نقطه دیگر محصور شده بود (شکل ۱۲۶).

زن رعیتی که از آن صحبت شد، می گفت که خالکوبی را خودش انجام داده و وسائل مورد استفاده اش یک سوزن و «رنگ نیل» بوده که از شهر خریده است. معمولاً نوازندگان دوره گرد (مؤتم، لوطی) روی پوست دیگران خالکوبی می کنند. حجب طبیعی زنها نیزمانع از آن است که درباره خالهایشان صحبتی به میان آید. موقعیکه من نقش خالهای یک دست را که در اینجا مشاهده می کنید، می کشیدم، خدمتگزارم متذکر شد که بهتر است این کار را بطور پنهانی انجام دهم و شخصی آنرا نبیند و دچار تردید نشود. از زن مسن تری راجع به خالکوبی چانه اش پرسیدم و بلاfacسله سعی کرد آنرا با گوشه دستارش بپوشاند. از او پرسیدم این خالها و خالکوبی به چه کار می آید در وحله اول پاسخ داد «برای سیل» (برای تعماش) و احتمالاً به مثابه زیور و سپس پاسخ داد «برای تولد» و این در حالی بود که با انگشت پسرهایش را که در اطرافش نشسته بودند، نشان می داد. روز بعد که همین زن در جمع زنان دیگر نشسته بود، همین سؤال را مطرح کردم او ضمن اینکه حرف مرا قطع می کرد گفت «من به او گفته ام برای این گُر، این گُر و این گُر» (برای این پسر، این پسر و این پسر). در همین موقع، او با انگشت به دور خود اشاره کرد، مثل اینکه پسرهایش هنوز در دورش نشسته اند. احتمالاً از سخن او چنین استنباط می شود که زنها برای پسردار شدن، خالکوبی می کنند.

## ۲۳- صنایع دستی، تولید و معامله

قسمت مهمی از کارهائی که صنعتگران انجام میدهند، توسط افراد خانواده‌لرها انجام می‌گیرد. این موضوع در مورد تولید فرآورده‌های خوراکی، آماده کردن پشم، ریسندگی و بافتگی، آماده کردن پوست، دوختن رویه و زیره گیوه وغیره صدق می‌کند. معذالک چند نفری را نیز در بین پایپی‌ها می‌توان یافت که منحصراً صنعتگر هستند از آنجمله حلاجان دوره گرد که قبلاً راجع به آنها صحبت کرده‌است. گفته‌ند که حلاجان سالی دوباره ما سرمی زنند. ضمناً از مردی نیز صحبت کردیم که تخصص او درست کردن تخت گیوه بود. برای تکمیل مجموعه اشیائی که خریده بودم یک پاروی برف روی و یک دسته هاون برنج کوبی کم داشتم که گفته‌ند مردی که در نزدیکی «ورک» است و به کارهای نجاری اشتغال دارد، می‌تواند آنها را برایم بسازد. در گریت نیز یک نفر آهنگ وجود داشت.

معذالک معمولاً برخی از اشیائی را که لرها از آن استفاده می‌کنند، فقط می‌توان از شهرها خرید و این امر در مورد اشیائی که از فلز ساخته می‌شوند مثل دیگ فلزی، آفتابه، ظرفهای کوچکتر فلزی، ابزارهای آهنی، قفل‌ها، زنگ‌های برنجی، زیورهای نقره‌ای، کرکیت فرش‌بافی و همچنین در مورد اشیائی چون پارچه‌های پنبه‌ای برای پوشش، لحاف دوخته شده برای خوابیدن، ظروف چوبی خراطی شده، سوزن وغیره صدق می‌کند. علاوه بر آنها بیشتر اشیائی را که حتی صنعتگران محلی نیز می‌توانند آنها را تهیه نمایند، بطور گسترده‌ای از بازارهای شهرها خریداری می‌شوند مثل چوقا، کلاه نمدی، فرش نمدی و شاید چند تائی از ابزارهائی که با آهن ساخته می‌شوند. داشتن ارتباط با بازار شهرها و خریدن وسایل ضروری زندگی از این بازارها، از ضروریات زندگی پایپی‌ها می‌باشد و قبل از نیز راجع به سفرهائی که پایپی‌ها در فصل زمستان غالباً به شهر دزفول می‌نمایند صحبت کردیم. ارتباطی که پایپی‌ها در فصل زمستان با شهر دزفول دارند، در فصل تابستان با شهر خرم‌آباد پیدا می‌کنند ولذا در این فصل خرم‌آباد پذیرای مسافران و بیگانگان فراوانی می‌باشد. از سوی دیگر لرها بدون اینکه از محل کار و زندگی خود حرکت کنند، رابطه اقتصادی آنها با خارج از ایل برقرار می‌شود، یعنی اینکه

فروشنده‌گان دوره‌گرد خود را به چادرهای لرها می‌رسانند. در لرستان پائین، پیله‌وری را دیدم که وسایل حمل و نقل و بارکشی او شتر بود. در «ترس» با پیله‌وری برخورد کردم که بنظرم از خرم‌آباد می‌آمد<sup>۱۱۵</sup>.

لرها برای اینکه بتوانند چیزی را بخرند، باید چیزی را بفروشند و برای این منظور گاهگاهی اشیائی را می‌فروشند که توسط خودشان بافته شده است مثل قالی یا خربجین که البته ذغال چوب نیز نقش مهمی را در این رابطه ایفاء می‌کند. در خیابان آهنگران در دزفول می‌توان با بختیاری‌ها و لرها متعددی برخورد کرد که الاغ‌ها و قاطرهای آنها خربجین‌های را می‌کشند که مملو از ذغال چوب هستند. لرها می‌گفتند که از گذشته‌های دوئ، ذغال چوب لازماً سلطان آباد (اراک) حمل می‌کردند و هنوز هم حمل می‌کنند زیرا که این شهر قیمت بسیار خوبی بابت آن می‌پردازد<sup>۱۱۶</sup>.

در هر کجای جنگل می‌توان درختانی را مشاهده کرد که کم و بیش پوک شده‌اند و لری برایم می‌گفت که این عمل ناشی از آن است که در هوای سرد، چوبانان برای گرم شدن خود درختی را آتش می‌زنند. مهندس برایم نقل می‌کرد که خود او شخصاً لرها را دیده است که توده‌ای از خرد چوب را در پای درخت بزرگی تل انبار نموده و آتش به آتش افکنده‌اند. بنابراین آتشی افروخته و بعضی از جاهای درخت را به آتش کشیده‌اند که درخت کم و بیش تبدیل به ذغال چوب شده است. وقتیکه یکسال از روی این عمل می‌گذرد، درخت کاملاً خشک می‌شود و موادی سوختنی بسیار عالی از آن بدست می‌آید. درختان بزرگ و پوک و توخالی را به این طریق می‌خشکانند ولذا می‌شود آنها را انداخت. برای ریشه‌یابی این روند، هیچ‌گونه دلیلی نمی‌توان آورد، جزاینکه اره‌ای که لرها برای درخت بری از آنها استفاده می‌کنند، از نظر فنی متناسب با این اعمال فنی نیست و دقیقاً کاربرد خود را ندارد<sup>۱۱۷</sup>.

مستخدم مهندس که لر بود طریقه درست کردن ذغال چوب را به شرح زیر برایم توضیح داد: چاله‌ای به عمق یک متر در زمین می‌کنند. در ته آن مقداری چوب خشک می‌گذارند و آتش می‌زنند. روی آن، قطعه‌های بزرگ چوب ترا فرار میدهند. روی همه اینها را با سنگ و خاک می‌پوشانند. و در بالای آن یک



شکل ۱۲۵ - خالکوبی روی چانه

تبرستان  
شکل ۱۲۶ - خالکوبی روی پیشانی

دودکش کوچک باقی میگذارند و دیگر کاری به آن ندارند. به شرح زیر نیز می‌توان ذغال چوب تهیه کرد. چوب زیادی جمع کرده و آتش بزرگی می‌افروزنند و روی آنرا با خاک می‌پوشانند ولی حاصل آن چندان خوب نیست. هم در «گردینگ نویون» و هم در «بنه رز» نشانه‌هایی از تهیه ذغال چوب و حفره‌های بزرگ زمینی وغیره دیدم. در «گریت»، از فاصله‌ای دور روی شیب‌های کوهستان دودی را که ناشی از درست کردن ذغال بود مشاهده کردم.

از نشانه‌های تجارت و خرید و فروش می‌توان واحدهای اندازه‌گیری را مطرح نمود. واحد اندازه‌گیری طول که در بین لرها دیدم همان است که در سرتاسر ایران متداول می‌باشد. آنها فاصله گردن تا نوک انگشتان دست را «نیم گز» می‌نامند که دو نیم گز می‌شود «یک گز»<sup>۱۱۸</sup> و اندازه این واحد درست به اندازه همان «دار» است که اندکی بیشتر از یک متر است. صنعتگری از صنعتگران «دیردوانی» که گیوه درست می‌کرد پای مرا با کف دست خود از نوک انگشت شصت تا نوک انگشتان دیگر اندازه گرفت. پای من بلندتر بود، او دست خود را حول محور نوک انگشت شصت به اندازه ۱۸۰° چرخاند تا اینکه بینند پای من کجا انگشت او می‌رسد.



تبرستان  
www.tabarestan.info

شکل ۱۲۷ - ابوهی از سنگهای نزدیک سی روم

تبرستان  
[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## کتاب سوم

### فرهنگ اجتماعی و معنوی

تبرستان

#### ۲۴—مراحل اساسی زندگی افراد

همانطور که در مقدمه گفتیم در طول اقامت کوتاه مدتی در بین یک جامعه، فقط می‌توان با قسمت بسیار محدودی از زندگی آنها آشنا شد. بنابراین برای بدست آوردن بسیاری مطالب باید متولّ به اطلاعاتی شد که توسط دیگران گردآوری شده است و این امر بخصوص در مورد موضوعی مثل عنوان همین فصل صدق می‌کند. مواردی که در این بخش به آنها اشاره شده است یا از مشاهدات شخصی خودم ناشی می‌شوند، یا براساس سوالاتی است که از پایپی‌ها نموده و یادداشت کرده‌ام و یا اینکه از اروپائیانی سؤال کرده‌ام که در مجاورت افراد ایل پایپی زندگی می‌گردد.

در مورد امور مربوط به زایمان، زنها خودشان آشنایی کامل دارند و می‌توانند به یکدیگر کمک کنند. اگر مردی دارای دو همسر باشد، یکی از آنها موقع زایمان بدیگری کمک می‌کند.

اگر نوزاد پسر باشد، مهمانی کوچکی برپا می‌شود و اگر فرزند دختر باشد چنین ضیافتی وجود نخواهد داشت. واژه عام برای دختر همان کلمه فارسی «دختر» است ولی واژه عام برای مشخص کردن پسر با واژه عام زبان فارسی تفاوت دارد و لرها از واژه «گُنْ» استفاده می‌کنند. نوزادان را در گهواره‌ای می‌خوابانند که خودشان هم به آن «گهبره»<sup>۱۱۹</sup> یا «گُوز» می‌گویند. گهواره را از چوب و بصورت مستطیل و خیلی سبک می‌سازند. بچه را قنداق می‌کنند و در آن

میخوابانند. در کنار هر کدام از عرض‌های آن طنابی به دو گوشه آن بسته شده است و گهواره را با این طناب‌ها می‌آویزنند که این شیوه آویختن هم راههای گوناگونی دارد. چوبی را که اندکی بزرگتر از طول گهواره است، انتخاب می‌نمایند و آنرا روی دو عدد دیرک چوبی می‌گذارند که یک سر آنها دو شاخه است و سر دیگرشان به زمین فرورفته است، گهواره را بکمک طناب به این چوب افقی می‌آویزند. همچنانی می‌توان طنابها را مستقیماً به دو شاخه تیرهائی که به زمین فرورفته اند متصل نمود. در گهواره پسرها، لوله‌ای به طول در حدود ۳۰ سانتیمتر می‌گذارند که آنرا «کلم برای کیل» (لوله برای آلت تناسلی) می‌گویند. این لوله از آلت تناسلی تا بیرون گهوار امتداد دارد و ادرار کودک از طریق آن از گهواره خارج می‌شود. برای دخترهای از تکه چوب بلندی استفاده می‌شود که در قسمت بالای آن شیاری کنده شده است و این چوب را بین پاهای کودک قرار می‌دهند و ادرار از راه این ناودان چوبی که به آن «پوت» می‌گویند به بیرون از گهواره جریان می‌یابد.

همیشه برای نام‌گذاری کودکان مادر کودک تصمیم می‌گیرد. این امر کاملاً طبیعی است زیرا که سخن گفتن را وی به کودک می‌آموزد و بطور کلی مسؤولیت کودک را مادر بعده دارد. بعضی از بچه‌ها را بعد از حدود بیست روز، نام‌گذاری می‌کنند ولی معمول چنین است که کودک را بعد از یک‌سال و نیم نام‌گذاری می‌کنند زیرا که در این موقع، کودک قادر به درک نام خود می‌باشد. روز نام‌گذاری جشن کوچکی برپا می‌کنند ولی مهمان دعوت نمی‌نمایند. در مورد پوشک بچه‌ها و دعواها و تعویذهایی که او را از گزندها و خطرات حفظ می‌کنند به صفحات قبل مراجعه شود.

دختر و پسر را ختنه می‌کنند و این کار توسط «لوطی» ها انجام می‌گیرد که همان نوازنده‌گان دوره گرد هستند. وقتیکه پرسیدم چرا لوطی‌ها ختنه می‌کنند، به سادگی جواب دادند که پیغمبر به آنها گفته است، و کار آنها این است ختنه کردن پسرها را «کثیل بریدن» ۱۲۰ می‌گویند.

یکی از خوانین لرچگونگی عمل ختنه پسرها را برایم توضیح می‌داد و مهندس نیز آنرا ترجمه و تفسیر می‌نمود. خانواده صاحب فرزند دو تا سه من برنج را

می‌پزند، بره یا بزغاله را سر می‌برند و از گوشت آن خورشت درست می‌کنند. لوطی‌ها به محض اینکه از راه می‌رسند، چای میخورند و تا آماده شدن نهار صیر می‌کنند، نهار صرف می‌شود. بعد از نهار، پسرها را می‌آورند و آنها را روی هاون چوبی مخصوص برجکوبی که بر عکس گذاشته شده است، می‌نشانند. صندلی ندارند. دور نوک آلت تناسلی یعنی درست پشت حشفه را با یک قطعه نخ می‌بندند. سپس پوست نوک آنرا بین انگشت شست و یکی دیگر از انگشتان می‌گیرند و می‌کشند و قسمت جلوی آنرا با یک تیغ سلمانی می‌برند. روی زخم را خاک می‌ریزنند و لوطی‌ها موسیقی شادی می‌زنند که همانند موسیقی جشن‌ها و عروسی‌های است. پوست بریده شده را دور می‌اندازند، احتمالاً کودک چند روزی مریض می‌شود ولی هرگز تاکنون کسی در اثر ختنه کردن تعمده است.

موقعیکه چندین براذر به سن ازدواج می‌رسند، شرایط اقتصادی چنین ایجاب می‌کند که آنها به نوبت و براساس سن ازدواج کنند. وقتی هنوز برادرهای مسن‌تر ازدواج نکرده‌اند صحیح نیست که خانواده هزینه‌های خرید یک همسر را برای براذر کوچکتر فراهم کنند. البته این امریک قانون تغییرناپذیر نیست. برادری که به هر دلیلی وامانده تلقی می‌شود، می‌توان به راحتی از او گذشت.

همیشه پدر یا براذر بزرگتر باب مذاکره را با خانواده عروس باز می‌کند و می‌پرسند که آیا موافقت می‌نمایند که دخترشان را بعنوان همسر به پسر آنها بدهند. بمحض اینکه با اساس ازدواج موافقت بعمل آمد. مبلغی پول ردوبدل می‌شود، درباره مقدار پول نقد آن بعداً صحبت خواهیم کرد. احتمال دارد که زوج جوان نیز به یکدیگر هدایائی تقدیم کنند، نامزد جوان برای همسر آینده خود دو دست لباس از بازار می‌خرد. به نوجوانی برخوردم که احتمالاً هنوز ازدواج نکرده بود ولی شال و سربند زنان الوان و قشنگی در دست داشت. برایم گفتند که این شیئی زنانه و «مالی خانوم» است و از جمله اشیائی است که برای نامزدها خریداری می‌گردد.

قبل ازدواج بین پسرهای بیش از ۲۰ ساله با دخترهای ۹ تا ۱۲ ساله بسیار متداول بوده است. نتایج تأسف‌باری که چنین ازدواجهای پیش می‌آورد، معلوم است و مدت خیلی کمی است که این نوع ازدواجها را ممنوع کرده‌اند. ضمناً مواردی نیز وجود داشته است که پیر مردها با دخترهایی به سن ۹ تا ۱۲ سال

ازدواج می کرده اند. ترانه زیر شاهدی براین قضیه است که در بین پاپی ها معمول بوده است، هرچه که براساس اظهارنظر آقای «بار- Barr» ساختار زبانشناسی این ترانه نشان می دهد که مربوط به ایلات «لکی»<sup>۱۲۱</sup> می باشد. دخترها نیز بهیچوجه از این ترانه خوشنان نمی آید.

یک مادر کوچولو	یک دارکه
دو مادر کوچولو	دو دارکه
در قلب من نیست	وَذَلَمْ نِيَةٌ
یک پسر ریشو، مادر کوچولو	کُورِ رِيشْ دَارِ كَه
قلب من	هُوَ وَذَلَمْ
یک پسر شایسته و شجاع است	كُور جوھلکه
که در میان آن گند	بَكُو
آه، ای مادر کوچولو	ای دارکه

(«بَكَرَن» یک واژه نمادی برای انجام عمل جنسی است). در مورد بستن قراردادهای ازدواج، واجب است که از ازدواج با بعضی از درجات خویشاوندی پرهیز نمایند. از آن جمله با فرزندان برادر و خواهر نمی شود ازدواج کرد. ازدواج با افراد خارج از ایل مجاز است. موارد زیادی از ازدواج را دیدم که بین «پاپی ها» و «بیرانوند» ها و یا «سگوند» ها انجام شده است. شنیدم که از ازدواج بین پاپی ها و بختیاری ها صحبت می کردند. رسم براین است که دخترپس از ازدواج، به ایلی می رود که شوهر او به آن ایل تعلق دارد. ولی در «گریت» با مردی از ایل «بیرانوند» (رعیت بود) مواجه شدم که با یک زن ایل پاپی ازدواج کرده بود و در بخش پاپی ها زندگی می کرد.

اگر مردی بمیرد و زن بیوه ای از خود باقی بگذارد، معمول است که یکی از برادرهای متوفی با این زن ازدواج می کند. در یکی از خانه های «ترس» زنی را دیدم که برای دیدار یکی از بستگان سبی قدمی خود آمده بود. مرد جوانتری که در آنجا بود برایم می گفت که این زن با عمومی همین پسر که صاحب خانه است ازدواج کرده بود که فعلاً مرحوم شده است. موقعی که عمومی این پسر با این زن ازدواج کرد این زن همسر بسیار خوبی بود. ولی موقعی که شوهر همین زن، که

عموی صاحبخانه است مرد، این زن با برادر شوهر یعنی پدر این پسر ازدواج نکرد، بلکه با یک بیگانه وصلت نمود. این حرکت زن چندان پستنده نبود و لذا در حال حاضر این زن به خانواده اینها تعلق ندارد. مسلم‌آ پشت این حرکات اندیشه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه این<sup>۱۲۱</sup> زن از این خانواده ارزشی را خارج کرده است که با حسن نیست و درستکاری در اختیار او گذاشته شده بود.<sup>۱۲۲</sup> همچنین به موردی نیز برخوردم که مردی با بیوہ برادر متوفی خود ازدواج کرده بود.

تعدد زوجات در بین خانواده خوانین و همچنین در بین خانواده رعایا وجود دارد و بنظر می‌رسد که امری کاملاً عادی باشد. چند خانواری که رهبری ایل را دارند و خان هستند با همین پیوندهای ازدواج فخوبشاند! بهم دیگر متصل شده‌اند. مسلم‌آ بیشتر این ازدواجها<sup>۱۲۳</sup> از سیاست تاشی می‌شود و بیشتر این ازدواجها، ازدواج سیاسی می‌باشند.

مطمئناً نوع و حالت و شرائط ازدواج تحت تأثیر قدرت مالی افراد است و لذا در بین خانواده‌های فقیر و ثروتمند متفاوت می‌باشند.

اگر ازدواج مربوط به یک خانواده ثروتمند و یا خانواده یکی از خوانین باشد، مرسوم چنین است که سواران زیادی از اقامتگاه داماد به اقامتگاه عروس می‌آیند. و پس از پایان جشن، صبح روز بعد او را می‌برند. داماد همراه آنها نمی‌آید. در عروسی‌های مفصل، صدها سوار در این مراسم شرکت دارند. بخصوص «سکوند»‌ها سوارکاران زیادی می‌آورند و وقتی به قلمرو خانواده عروس می‌رسند با تفکهای خود در حالت تاخت و تاز چرخش‌های آکروباتیک می‌کنند.

در «ورک» در قسمتی از یک عروسی مفصل شرکت داشتم که این بخش از عروسی در خانه عروس انجام می‌گرفت. صبح زود به خانه عروس رسیدم. در حدود سی نفر سوار که برای بردن عروس آمده بودند، قبل از من حضور داشتند و با اسپهایشان از این سوبه آن سوتاخت و تاز می‌کردند. تازه فهمیدم که چرا پسری که همراه من بود صبح زود شروع به تاخت و تاز کرد و از چوبدستی خود، بجای تفک استفاده می‌کرد و ظاهراً به همه طرف نشان می‌رفت و تیراندازی می‌نمود و اینها همه شاید تقلیدی از این مراسم بود.<sup>۱۲۴</sup>

صبح به این زودی، از فاصله‌ای نزدیک، صدای موسیقی به گوش می‌رسید.

وقتیکه رسیدم، مرا به یک «کولا» راهنمایی کردند که تعداد زیادی زن و چند نفر مرد در آن حضور داشتند. عروس نیز در آنجا بود و بالاپوشی به زنگ سبز برتن داشت که تمام حاشیه‌های آن مزین به سگه‌های نقره بود. مهماندار، که برادر بزرگ عروس بود، مرا جائی در کنار همین کولا، زیر ڈرخت بزرگ و سایه‌داری راهنمایی کرد که فقط مردها در آنجا بودند. لوطی‌ها یا نوازنده‌گان دوره گرد، در آنجا مشغول نوازنده‌گی بودند. آنها سه نوع وسائل موسیقی داشتند دنبک (یک نوع دنبک بصورت ضرب و نوع دیگر بزرتگر و بصورت دهل) (شکل ۱۴۰ و ۱۳۹). ویلون (که منظور نویسنده همان کمانچه است). و فلوت (همان «ساز» روسیائی است). معمول چنین است که همیشه فقط دو عدد از این وسائل موسیقی را همزمان با یکدیگر می‌نوازنند. دو نفر راقص مرد، که لباس‌های ابریشمین پوشیده بودند، رقصی را اجراء می‌کردند که با حرکات زفن موضوعی را بیان می‌کردند. در دستهای خود صفحات کوچکی از برنج را بصفا در می‌آوردند که صدای زنگ از آنها برمیخاست. پس از رقص و نوازنده‌گی یکی از پسرهای راقص برای جمع کردن پول و در واقع برای تلکه کردن آنها پیش مهمنان می‌رفت، رو بروی آنها می‌نشست تا کمر خود را خم می‌کرد و پس از آن سر خود را برمی‌گرداند و با لبخند به آنها می‌نگریست. مهمانان بسیار سخاوتمند هستند که برای موسیقی این چنین پول می‌پردازند.

پس از آن نهار می‌دهند که از برنج و گوشت آبپز (خورشت) و نان تشکیل شده است. پس از صرف غذا، مردها پیش زنها برمی‌گردند. نوای آهنگ بلند می‌شود. مهمانان بصورت منظم و ردیف طبق رسم لرها می‌رقصند. سپس اسبها را جمع می‌کنند و زین برپشت آنها می‌گذارند. سواران بر مرکبهای خود سوار می‌شوند. راهی طولانی در پیش دارند و پیاده روندگان فراوانی نیز همراه آنها هستند که باید عروس را از خانه خودش تا خانه داماد همراهی کنند. اینها همه به حرکت در می‌آیند، در حالیکه دو نفر از نوازنده‌گان، یکی با دهل و دیگری با ساز آهنگهای تند و شاد می‌نوازنند. بیشتر اسبها دو نفر را برگرده دارند. زنها با پوشاس و سربندهایی با زنگهای زنده به لنگه‌های باری شبیه هستند که محظی آنها پارچه‌های زنگارنگ است و از هم باز شده‌اند. عروس سوار بر اسی است که آنهم

دو نفر را حمل می‌کند و با یک شال و سربند بزرگ پوشیده شده است. پدر عروس مرده بود و برادر او دستش را بعنوان خدا حافظی می‌فشارد و در عین حال به او می‌گوید: «خیر بیینی»، «خیر بیینی» و یا چیزی شبیه به این.

تب داشتم و متأسفانه نتوانستم به خانه داماد بروم، ولی لرها و اروپائیها دنباله ماجراه قسمت اول را که من در آن حضور داشتم، برایم توضیح دادند: در خانه داماد، با یک «چیت» حصاری تشکیل داده‌اند. عروس را به درون این حصار راهنمایی می‌کنند. در صورت لزوم، عروس می‌تواند با روسی بزرگی که دارد خود را بپوشاند و از آن خارج گردد. در همان شب اول، اگر داماد بخواهد، می‌تواند به عروس که در درون حصار ساخته شده از چیت قرار دارد، ملحق شود و با او همبستر گردد. احتمالاً برای جمع کردن مدارک مربوط به باکره بودن دختر، از یک تکه پارچه استفاده می‌کنند. باکره بودن دختر برای هر دو خانواده بسیار اهمیت دارد و این قطعه پارچه نیز متعلق به داماد است.

در خانه داماد، گاهی موقع روزهای متمادی جشن ادامه دارد. رسم چنین است که از طرف عروس، به مهمترین مردان از بین مهمانان هدایائی مثل کیسه‌های ابریشمین کوچک و اشیاء مشابه آن داده می‌شود.

در «لوه» در عروسی اشخاصی شرکت کرد که آدمهای معمولی بودند و ثروت چندانی نداشتند. بهمین دلیل جشن آنها در مقایسه با جشن‌های قبلی که دیده بودم، بسیار کوچک و محقر بود. داماد پسر جوانی بود که اندکی نیز سبکسر می‌نمود. عروس بیوه زنی بود که پسری ۱۰ ساله داشت. بعلاوه از آنجاییکه این زن یک چشم داشت، جای آن نبود که زیادی خود را در مقابل اهانت‌های دیگران قرار دهد. براساس آنچه که به من گفته‌اند، فقط بیون زنان به روابط گذرا دست می‌زدند. تمام آن قسمت از ازدواج که من ناظر بر آن بودم، در خانه داماد جریان داشت. به محض اینکه به محل جشن عروسی رسیدیم، مهمانانی که با من بودند شروع به خواندن یک ترانه مربوط به عروسی کردند که بینهایت بلند بود و شاید هم هیچ وقت تمام نمی‌شد. آنرا معمولاً اینطور شروع می‌کردند:

هرچه دارم سی تودارم،  
آنچه دارم برای تودارم  
تو عزیز خانه من هستی

تودورچادرمرا گل خواهی کاشت  
توراه زن من هستی  
پلی از چوب چنار خواهم ساخت  
که چوبهای دار بست آن از چوب انار باشد  
هوش از سر بر باید  
با سیصد سوار.

دور خیمه گل بکاری،  
تومتنی راه زونمی؟  
پل به بندهم چوب چنار،  
شله انار برد،  
زوار سرش که هوش،  
با سه صد سوار.

از بین مهمانان این جشن، فقط یکی سواره بود. در نزدیکی های خانه عروس و داماد مردی چند تیر تفنگ خالی کرد و اسب نیز پطور وحشیانه ای دست های خود را به هوا بلند کرد. ابتدا ما را به داخل یک «کولا» راهنمائی کردند و کتابی دادند و بقیه روز به خوردن و خواندن گذشت.

مرد ها در کولا نشسته بودند و زنها خارج از کولا و در کنار آن سرپا ایستاده بودند و عروس هم با آنها بود. عروسها نباید حقیقتاً بدون سرانداز باشند ولی لرها مسائل را زیاد هم جدی نمی گیرند. زنها نیز آواز می خوانندند.

مردی که بسیار خوشحال و خوشرو و مجلس گرم کن بود، موفق شد عروس را ببوسد، شاید به این منظور که قوت قلبی به او داده باشد و به او نشان دهد که علی رغم بعضی از مسائل دارای جذابت است. مرد ها به حالت شوخی و مزاح و در میان هیاهوی عظیمی او را زدند. مردی پاهای او را گرفت و دیگری دستهایش را و بمنظور خنده دید، او را تهدید به انداختن در آبراهی کردند که از پشت کولا می گذشت.

در وسط جشن رگبار شدیدی گرفت و مردم با شادی و وجود فراوانی مقدم چنین رگباری را گرامی داشتند که در واقع بارندگی در جریان ازدواج بسیار خوش یمن است.

میزان پولی که <sup>۱۲۵</sup> از بابت عروس به پدر عروس یا یکی از برادران او می پردازند، بسیار متغیر است. در دو مورد ازدواج که این اواخر دیده ام دو رقم را ثبت کرده ام: یکی ۳۰ تومان نقد و ۱۰ رأس گوسفند و دیگری بسیاری محقرانه و فقط ۴ رأس بز که ارزش کلی آن ۲۰ تومان می شود. ممکن است که آخرین نشانه صحیح تر باشد. در ازدواجی که قبلًا توضیح داده شد، در خانواده ثروتمند

خانها، رقمی برابر سه رأس «مال» (یعنی سه راس گاو، اسب یا قاطر) و ۱۰۰ تومان پول را ذکر کردند. ضمناً بعنوان هزینه‌های جشن عروسی، ۲۰ من برنج، ۵ تا ۶ من روغن، ۳ تا ۵ رأس بز در نظر گرفته می‌شود. در ازدواج‌های مهم و در خانواده‌های رؤسای بزرگ هزینه‌های عروسی به ۱۰۰۰ تومان می‌رسد (۲۵۰۰ کرون دانمارک). پولی که بابت عروسی پرداخت می‌شود، معمولاً دو یا سه هفته قبل از عروسی پرداخت می‌گردد<sup>۱۲۶</sup>. بنابراین می‌توان فهمید که یک مرد از داشتن دخترهای متعدد ناراحت نخواهد بود. زیرا که همین دخترها منابع درآمد مهمی برای خانواده او هستند.

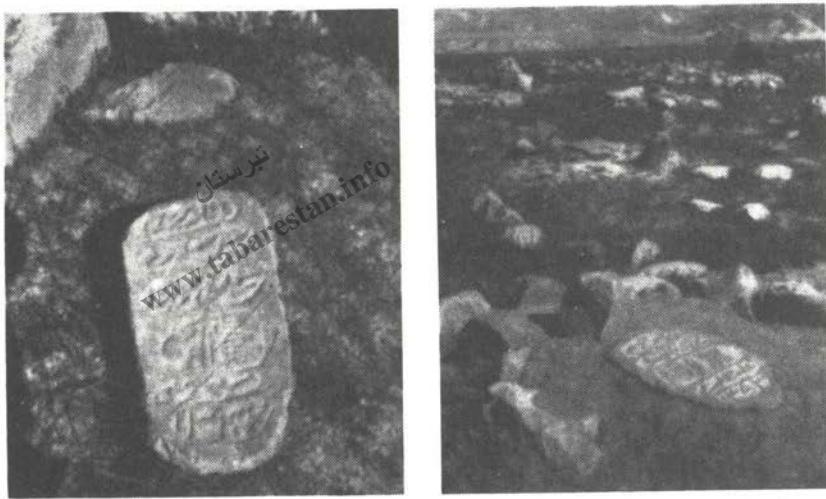
وقتی که مردی دختر و یا خواهر خود را شوهرمی دهد و درنتیجه پولی بدستش می‌آید، در ازاء آن باید هدیه‌های کوچکی به بعضی از اعضای خانواده بدهد. در ازدواج اولی که توضیح داده شد، برادر عروس باید بهر کدام از عموزاده‌های بزرگ‌سال خود یک رأس بزغاله هدیه میداد.

چون در بین لرها تعداد نسبتاً زیادی از زنها را مطلقه دیدم، لذا می‌توان نظر داد که مسئله طلاق در بین لرها زیاد است. ولی نمیدانم که در این گونه موارد، مسئله پول پرداخت شده چگونه حل می‌گردد.

روزهای اولی که در پیش لرها زندگی می‌کردم، بخصوص موقعی که هنوز آنها را نمی‌شناختم احساس می‌کردم که زنها ستمدیده و زجرکش هستند. همانطور که قبل‌گفتہ‌ام، زنها خیلی زود ازدواج می‌کنند و در سن ۱۴ سالگی صاحب کودکانی می‌شوند. زنهایی که هنوز سنی از آنها نگذشته است، غالباً حالت بسیار خسته‌ای دارند. واقعیت اینست که آنها زیاد کار می‌کنند<sup>۱۲۷</sup>. آماده کردن غذا، شیر دوشی، آماده کردن شیر، مشک زنی و کره گیری و قسمت اعظم کارهای مربوط به پشم مثل رسندگی و بافنده‌گی به عهده آنهاست. حمل آب از چشمه‌ها، حمل هیزم از جنگل بعده آنهاست و حتی یک دختر خان، توده بزرگی از آن را بر پشت خود حمل می‌کند. آنها آسیای دستی را می‌چرخانند و زنهای رعایا در همه حال کیسه‌های گندم را از مزرعه به خرمون جا برپشت حمل می‌کنند. باز هم می‌توان کارهای زیادی را شمرد که به عهده زنان است.

با وجود این مردها نیز زیاد کار می‌کنند. خانه‌ها یعنی چادرها و کولاها را

برپا می کنند، درست است که زنها نیز به آنها کمک می کنند. شخم می زنند و غیره. متنهای مردها مثل زنها همیشه و همه وقت زیر تراکم فشار کار نیستند. آنها بیشتر مایلند که در یک روز فعالیت زیادی بگذارند تا فردای آنروز را بتوانند به تنبیه بگذرانند.



شکل ۱۲۸ – گورستان نزدیک «قلعه کپی» شکل ۱۲۹ – سنگ گوری از گورستان «قلعه کپی»

کلمات و گفتارهای بسیار حقارت‌باری را در مورد زنها در ضرب المثل زیر می‌توان دید

هر کجا دیدی مرد پیر پیش بشین، پند بگیر.

هر کجا دیدی پیر زن سنگ بردار، معزش بزن.

بعنوان توضیح اضافه می‌شود که زنی چهل ساله، راهنمائی و پندی ندارد که بدهد. خود زن و یا لباس او «غیب» است که در مورد این اصطلاح بعداً توضیح خواهم داد.

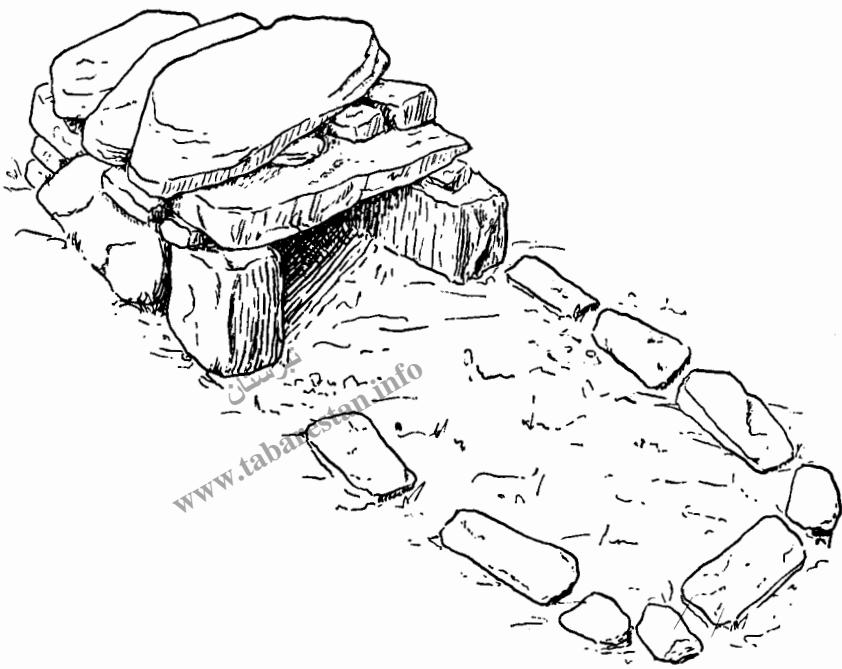
مرد لری را دیدم که همیشه از زنها پیر بطور تحقیرآمیزی صحبت می‌کرد،

معدالک از یکی از آنها مراقبت‌هایی بعمل می‌آورد که بسیار عجیب مینمود و حتی او را در غذا خوردن و غیره کمک می‌نمود. قبل‌گفتم که مردها عادت دارند که جداگانه غذا بخورند. ولی بارها دیده‌ام که بهنگام شب، به گرد آتش، زنی مسن در مجتمع مردان نشسته و بطور برابر با آنها به بحث و گفتگو پرداخته است. لرها می‌گفتند که این عمل کاملاً طبیعی است و در مورد زنهای جوان مطلقاً پذیرفته نیست. مجموعاً زنها و مردها دارای روابط نسبتاً آزادی هستند و همانطور که در فصل مربوط به پوشاسک دیدیم، زنها چادر<sup>۱۲۸</sup> سر نمی‌کنند.

یکی از خوانین عالی مقام دوست داشت برایم نقل کنید که زن او با چوب به سرش زده است و از من میخواست که به او بگویم چیزکار باید بگند. مسلماً این یک شوخی بود، ولی تردیدی نیست که زنهای لر دارای اعتبار هستند. من دیدم که چگونه زن مسنی که از او صحبت کردم و بخصوص در خاطرات سنتین از دست رفته زندگی می‌کرد، سعی داشت نزاعی بین مردها بوجود آورد و یا آنها را وادار به راههنی کند. ضمناً مردی را دیدم که میل داشت کار راحت‌تری را به زنش ارجاع کند یا اینکه به نحو دیگری به او کمک نماید. درباره زنی که صاحب «باغ رودا» بود داستانها و حکایاتی برایم نقل می‌کردند که بازگو کننده نمونه‌ای از نقش شگفت‌انگیزی بود که پاپسی‌ها می‌توانند به یک زن بدهند. براساس این حکایات زن می‌تواند بسیار ثروتمند باشد و می‌تواند تفکر برداشت، راهی جنگ شود.

در بعضی از موارد، باید روزهای متمادی در محلی که با خدمتگزاری قرار داشتم، منتظر او می‌ماندم. موقعیکه بالاخره می‌آمد ضمن معدرت خواهی می‌گفت که مادر برادران ناتنی او شدیداً مريض بود و بهمین دليل تمام خانواده «حاضر» شده بودند. همیشه برای هر کاری عذر موجهی وجود دارد و باید آنرا قبول کرد ولی در این مورد، همانطور که خدمتکارم به آن اشاره می‌کرد باید پذیرفت که معمولاً تمام خانواده در بالین یک مشرف به موت «حاضر» می‌شوند. بطور بی‌ملاحظه‌ای از او پرسیدم که اگر این زن می‌مرد، چه پیش می‌آمد. در پاسخ خاطرزشان کرد که نباید گفت کسی باید بمیرد، اینکار خوب نیست.

زن دیگری، یعنی بیوه همان خانی که از او ذکری به میان آوردم، وصیت



شکل ۱۳۰ - بنائی از سنگ بدون ملات که روی قبری را می پوشاند

کرده بود که بعد از مرگش چه کاری باید برای او انجام دهند. او متولد خرمآباد بود و میل داشت که بعد از مرگش جسد او را روی اسب ابلقی به زادگاهش ببرند و در آنجا به خاک بسپارند. برایم توضیح دادند که جسد این زن را روی یک خرجین بزرگ گذاشتیم و ضمن نشان دادن سه نقطه از یک خرجین که در محل حاضر بود، گفتند که جسد را به این سه نقطه بستیم و روی اسب او را به خرمآباد بردیم. فکر می کنم که آنرا به یک چوب بلند نیز بسته اند.

وقتی که مردی میمیرد، زنها ذکر طویل زیر را میخوانند (ترجمه آن چندان مطمئن نیست).

سواران می رستد،  
پیش از سحرگاه،  
او نیست، او باید برود،  
دخترهای جوان، گلهای خود را پرورش دهید،  
او خواهد رفت،  
بله، قبل از سحرگاه،  
او خواهد رفت،  
چه کسی زودتر خواهد رسید،  
او،  
شاید کبوتر،  
پرواز خواهد کرد،

جسد متوفی<sup>۱۲۹</sup> را در رودخانه‌ای می شویند. یکی از دوستان اروپائی من در یکی از این مراسم حضور داشته است. از کنار پلی می گذشته که چهار نفر زن را می بیند که روی زمین نشسته‌اند و مثل پاندول جلو و عقب تکان می‌خورند و هم‌صدا با یکدیگر نوحه حزینی رامیخوانند. وقتی نزدیک می‌شود، جسدی را در آب می‌بیند که سنگینی سنگی آن را در آب نگهداشته است. جسد متوفی را قبل از تدفین به این صورت می‌شویند.

یکی از خوانین جوان اطلاعاتی در مورد تدفین میت در اختیارم گذاشت. مهندس نیز برای درک واژه‌های فارسی یاری ام کرد. جسد را در کفن سفیدی می‌پیچند. کسی که به مرده بی کفن، کفن میدهد، مثل آنست که در فصل گرمای شدید، به تشهی لبی آبی داده است. در حق این شخص همه نوع احترام بعمل می‌آید. از ماده‌ای بنام «ستر— کافور»<sup>۱۳۰</sup> در کتف مرده و در زیر بغل‌های او می‌گذارند. این میوه از بهشت می‌آید و آنرا می‌توان در خرم آباد پیدا کرد. گوری حفر می‌کنند که عمق آن به ماندازه قد مردی است که در گودال ایستاده است. جسد را به پشت در گور می‌خوابانند. دستهای او در امتداد جسد است و شاید هم اندکی روی رانها تکیه دارند. سر را روی گونه راست می‌گذارند بتحویکه بطرف مکه باشد. بنابراین جهت طولی جسد عمود به جهتی است که شهر مقدس قرار

دارد.



شکل ۱۳۱ - سنگ قبری از گورستان «کشور». در انتهای عکس، بنائی مثل بنای شکل ۱۳۰ وجود دارد.

روی جسد متوفی و روی کناره‌های آن سنگهای را در گور می‌گذارند. فکر می‌کنم که آنرا با سنگهای بزرگی نیز می‌پوشانند که در جهت عرضی گور از سوئی به سوی دیگر گذاشته شده‌اند. بالاخره همه اینها را با شاخه‌های گیاه مورد می‌پوشانند و سپس خاک روی آن می‌ریزند. ملائی قرآن می‌خواند و روی قبر، در بالای سر مرده نماز می‌خوانند.

اگر مردی در جائی بمیرد که خانواده‌اش در آنجا نباشند، یکی از دوستانش

آنرا دفن می کند و این کلام را برزبان می راند «این بدست تو سپردم تا یکسال، دو سال». وقتیکه فامیل او مطلع شوند، می آینند و نبش قبر می کند و میت را به گورستان مناسبی مثل کربلا، شاهزاده احمد یا هر امامزاده دیگری می بزند. عقیده دارند که در این حالت، جسد مرده خشک می شود و بوی نامطبوعی از خود بروز نمی دهد. ولی اگر یک روز از موعد مقرر که در آن جمله ادا شده است، بگذرد و نبش قبر دیرتر انجام گیرد، جسد فاسد و تباہ می شود.

دو عدد گورستان را دیده ام<sup>۱۳۱</sup>. یکی از آنها در قلعه کپی قرار داشت، یعنی روی همان زمین هموار و مرفقی که خانه مهندس روی آن قرار گرفته بود، البته کمی در جنوب خانه مهندس قرار داشت. شکل<sup>۱۳۲</sup> حالت گلی گورستان و چند تا از گورها را نشان می‌دهد. بعضی از گورها با حصاری مستطیل شکل از سنگ‌های بزرگ محصور شده‌اند که احیاناً بنای کوچکی نیز در یکی از دوسر آن دارد. در سایر گورها دو عدد سنگ بزرگ توجه را جلب می کنند که در بالا و پائین قبر بطور عمودی فروکرده‌اند. گورستان دیگر در دره «کشور» قرار داشت. در ساحل چپ رودخانه و اندکی پائین‌تر از «یلوراز» این گورستان بشکل مثلث بود که بزرگترین ضلع آن ۸۳ پا و طول هر کدام از دو ضلع دیگر ۵۰ پا بود. این گورستان کلاً در حدود ۹۰ گور را شامل می‌شد. شکل<sup>۱۳۰</sup> نمونه گویایی از گورهای این گورستان را نشان می‌دهد. بنای کوچکی که در یکی از دو سر آن قرار دارد، سنگ مزار را می‌پوشاند و احتمالاً آنرا در مقابل شرائط جوی و فرسایش ناشی از بارندگی حفظ می‌کنند تا نوشه‌های آن خیلی زود پاک نشود. سنگ گورهای هر دو گورستان دارای چند کلام نوشته و چند تصویر و یک تاریخ است که نمونه‌هایی از آن به قرار زیر می‌باشند.

وفات مرحوم مغفور محمد ولد مرحوم احمد من طایفه مدهوئی ،

وفات مرحوم سفر ولد مرحوم شی حسین من طایفه پاپی ،

وفات مرحوم بکم بنت علی<sup>۱۳۵۳</sup> ،

معمولًا روی یک سنگ گور سه گونه نقش را نبش می‌کنند<sup>۱)</sup> ۱) روی قبر مردها یک عدد شانه یک طرفه و روی سنگ قبر زنها یک عدد شانه دو طرفه<sup>۱۳۶</sup> ۲) یک شکل مربع یا دایره که گاهی موقع نیز آنرا قاب می‌گیرند. اول برایم

توضیح دادند که شکل بدون قاب، سنگ تقوایا گلوله‌ای از گل است که از محل مقدسی برداشته شده و مسلمانان آنرا در کیسه کوچکی همیشه با خود دارند و موقع خواندن نماز جلوی خود می‌گذارند. در حالیکه شکل قاب گرفته نشانگریک آینه است و به گور زنها تعلق دارد. معذالک مدتها بعد، این شکل را روی قبر مردها نیز دیدم و گفتند که این «مُور» (مهر) است<sup>۳</sup>) شکل درازی با دوپای بلند که هم یک قیچی را تداعی می‌کند و هم یک موجود انسانی را. گفتند که این شکل یک «تسبه»<sup>۱۳۳</sup> است که آنرا نقاشی کرده‌اند. یکبار نیز طرحی را روی یک فرش نمایین دیدم که این شکل را تداعی می‌نمود در آنجا، این شکل بیشتر به شکل یک پرنده بود<sup>۱۳۴</sup>

همیشه تاریخی در پائین سنگ گورها وجود داره آنرا برای تشخیص سن قبر می‌گذارند. بعد از ۲۰ سال می‌توان عضو دیگری از خانواده ایا در همین گور دفن کرد.

شکل ۱۳۱ سنگ گوری از گورستان «کشور» را نشان میدهد که در وسط آن نقش بر جسته‌ای از یک مرد با قلیانش وجود دارد. از گورستان دیگری برای حکایت کردند که سنگ قبرهای آن بیشتر نقش بر جسته و مجسمه دارد. منجمله گورستانی با سنگ گورهای لوحه‌ای که روی آنها نقش‌هایی واقعاً عالی از پرنده‌گان و بخصوص از بزهای کوهی بصورت نقش بر جسته کنده شده است و یا بصورت مجسمه است.

در مورد مجسمه فقط بطور گذرا اشاره کنم که روزی خان جوانی دو عدد مجسمه کوچک که از گل درست شده بود به من هدیه کرد که یکی از آنها بشکل اسب و دیگری بصورت یک بزماده بود.

## ۲۵— خانواده، مالکیت، حقوق.

گاهی موقع روشن کردن وضع مناسبات و خطوط خانوادگی بین لرها دشوار است زیرا که کلمه «برادر» در مفهوم بسیار وسیعی بکار می‌رود. بهر حال، این کلمه را می‌توان در سایر خویشاوندان غیراز برادر تنی بکار برد. این مفهوم برای دوستان و یا مردم در قید حیات همان محل نیز بکار می‌رود.

پاپی ها از واژه گان زیر برای نامیدن و مشخص کردن نزدیکترین خویشاندوان استفاده می کنند که البته با واژه گان فارسی و نوشتاری تفاوت دارد.

boâ	پدر
dâ daea	مادر
tatâ	عمو
kači	عمه
hâlu	دائی
hala	حالة
miré kači	شوهر عمه
miré hala	شوهر حالة
tatažâ	دختر یا پسر عمو
haluzâ	دختر یا پسر دائی
pâpâ	پدر بزرگ یا مادری
ÿâ	پدر بزرگ یا مادری توان نامید: (فارسی: جد)
giâ <sup>۱۳۵</sup>	برادر
kurrza	نوهای دختر یا پسر، بچه یک پسر را می توان نامید
giâ-gap	برادر بزرگ

دایه را «هُمْ زَمُون — homzâmûn»<sup>۱۳۶</sup> می نامند و برای او نیز یک ارتباط خویشاوندی قائل هستند. روزی من با یکی از رؤسا بودم و به او گفتم «امروز برای من روز بزرگی است، زیرا که پدر پیر من ۷۰ سالگی خود را در دانمارک جشن می گیرد»، با حالتی تعجب آور از من پرسید «شما یک پدر دارید یا دو پدر؟» و موضوع زیر را برایم توضیح داد: «کودک نوزاد معمولاً مدت ۶ ماه در پیش پدر و مادر خود می ماند، ولی اگر پدر بقدر کافی ثروتمند است او را پیش دایه می گذارد و شوهر همین دایه نیز پدر کودک نامیده می شود. معذالک پدر واقعی را «پدر حلال» و شوهر دایه را «پدر حرام» می گویند.

درک نظام مالکیت در بین پاپی ها برای ما چندان آسان نیست. از طرفی در

مورد استفاده از واژه‌ها و مفاهیم آن و بطور کلی در قالب زبانشناسی امکان اشتباه فراوان است. از سوی دیگر شاید مفاهیم وجود دارد که با مفاهیم ما متفاوت هستند. یک فرد بیگانه که در یک قرارگاه لر اقامت می‌کند گمراه می‌شود، زیرا از لری می‌پرسد که من باب مثال صاحب فلان اسب چه کسی است و او جواب می‌دهد «مال من است» در پاسخ همین سوال، برادر او نیز جواب می‌دهد «مال من است» و همینطور الى آخر. و با مایل خواهیم بود که بگوئیم این یا آن یکی دروغ می‌گوید. با یک نفر لر درباره این موضوع صحبت می‌کردم در جواب سؤال گفت «زن شما و پسر شما نمیتوانند مثل خود شما درباره خانه شما بگویند «خانه من»، بنابراین همانطور که بین ما معمول است، در بعضی از اجتماعات، اموال در خانواده مسئله است.

جزئیات این موضوع را در شرائط زندگی یک خانواده تجان که پدر آنها مرده و پسرهای متعددی باقی گذاشته بود، برایم تشریح کردند. فعلًاً با دخترها کاری نداریم و راجع به آنها حرفی نمی‌زنیم بین برادرها که من می‌شناختم، دو برادر بزرگتر یعنی برادر A و برادر B حاصل ازدواج اول متوفی بودند. هر دو نفر اینها ازدواج کرده‌اند و هر کدام دو زن و تعداد زیادی بچه دارند. علاوه بر آن A یک رئیس شناخته شده و مشهور است. همین شخص از ازدواج دوم پدر خود دارای ۵ برادر مجرد است که آنها را براساس سنشان C، D، E، F و G می‌نامیم.

برادر A با پنج برادر مجرد خود در فصل زمستان در یک محل زندگی می‌کردند. برادر A دارای یک «کولا» برای خانواده خود و همچنین مادر پیر خود بود. پنج برادر مجرد و مادرشان و یک خواهر کوچکشان نیز دارای «کولا»ی دیگری بودند. برادر B در محل دیگر زندگی می‌کرد. برادر D برایم توضیح می‌داد که او و چهار برادرش تشکیل یک واحد اقتصادی داده‌اند و بطور مشترک صاحب اسب و گوسفند و زمین هستند. هر چند که D گاهی موقع از قطعه زمینی صحبت می‌کرد که به او و به C تعلق دارد، یا اینکه فقط به او تعلق دارد. ولی طبق آنچه که در بالا گفته شد، فهمیدم که مجتمعی از اموال بین C و D و E و F و G وجود دارد. اگر برادر C ازدواج کند، خانه را ترک می‌کند تا خانواده خودش را تشکیل دهد و سهمی به او می‌رسد. لذا C سهم خود را از مالکیت عمومی برمیدارد

و بقیه آن را، برادر دیگر بصورت مشترک صاحب می شوند. زمانیکه پدر زنده بود، A و B نیز در این مجمع مشترک شرکت داشتند. ولی هنگام مرگ او، این پسرها قبلًاً سهم خود را گرفته و خانه را ترک کرده بودند و دیگر ارشی برای آنها باقی نمانده بود. فقط پسرها دارای حق مالکیت هستند و فقط آنها ارث می برند.<sup>۱۳۷</sup> البته داستان زنی که صاحب «باغ رودا» بود و قبلًاً توضیح داده شد برخلاف این موضوع می باشد.<sup>۱۳۸</sup>

بنظر می رسد که در یک خانوار، پول همیشه یک دارائی مشترک است و وقتی یکی از پسرهای خانواده پولی بدبست می آورد، باید آنرا به پدر یا در صورت فوت پدر آنرا به برادر بزرگترش بدهد. من خودم بارها شکوه و شکایت برادرهای کوچک را شنیدم که مجبور بودند پول خود را به برادرهای بزرگتر بدهند. کسی که پول را در اختیار دارد، در موقع احتیاج هر کدام از برادرها، بخشی از این پول را در اختیار آنها می گذارد. در خانواده ای که از آن صحبت می کنم وضعیت چندان برایم روش نبود. موقعی پیش می آید که برادر D برایم توضیح می داد برادر A پول برادرهای مجرد را می گیرد. برعکس، همین شخص اظهار می کرد که اگر هر کدام از برادرها بخواهند ازدواج کنند، برادر A باید خواستگاری کند و برادر C باید پول آنرا بپردازد. بنظرم همین قضیه نشان میدهد که برادر C پول را می گیرد و املاک و دارائی مشترک را اداره می کند. ولی در سایر موارد دیدم و احساس کردم که پول A پرداخت می شود. در تمام موارد و در کلیه حالات برادرهای کوچکتر پول خود را به برادرهای بزرگتر می دهن. یک پدر ناتنی نیز می تواند در این مورد حقوقی برای خود قائل باشد. بیوه ای از ایل بیرانوند، درست برخلاف میل پسر بالغ خود با یکی از خوانین ایل پاپی ازدواج می کند. همین خان اصرار می ورزد که پسر زن او به خانه همین خان بباید و پولش را به او بدهد.

دیدن اینکه چگونه در یک خانواده اشیاء از یک شخص به شخص دیگر منتقل می شود، بسیار سرگرم کننده است. در این مورد می توان دید که چگونه پوشانی که به یکی از پسرهای بزرگتر تعلق داشته است پشت سر هم توسط برادرهای کوچکتر پوشیده می شود. البته این مورد در بین ما هم متدابول و شناخته شده است ولی ما شکل این لباسها را تغییر می دهیم. در همین خانواده، برادر D از دزفول یک قلیان

خوب می خرد، اندکی بعد که ما به خانه او رفتیم، این قلیان را در اختیار برادر A دیدم. وقتی پرسیدم این کار چگونه انجام شد، گفتند که او قدرت و یا «زور» برداشتن آنرا داشته است.

مرزها بین مالکیت مشترک و مالکیت خصوصی ظاهراً چندان روشن و واضح نیست. پوشک معمولاً یک دارائی شخصی است و گاهی موارد نیز احساس کردم که دام نیز می تواند یک دارائی شخصی باشد. قبلًا توضیح دادم که چگونه در یک روز صبح زود قرارگاه را به قصد یافتن گوسفندهایی که توسط گرگ کشته شده بودند ترک کردیم. در همان روز زنی را دیدم که پشم گوسفند مرده ای را بر می داشت و با خود می گفت «این گوسفنه ابراهیم بود». ابراهیم پسر<sup>۶</sup> یا<sup>۷</sup> ساله خانی بود که قرارگاه را رهبری می کرد. البته باطه بین گوسفند و بچه نمی تواند دلیل برهمان مالکیتی باشد که ما به آن فکر می کنیم یا مورد نظر ما می باشد.

قبلًا اشتباهًا چنین تصور می شد که خوانین مالک زمینی هستند که توسط رعیت کاشته می شود. مهندسی که مدهای بسیار طولانی در لرستان اقامت داشته است نظر می دهد که بصورت تئوری از قبل رئیس بزرگ ایل پاپی مالک تمام زمینها بوده است در نتیجه همه باید به او خراج می دادند و برای هر رأس گوسفندی نیز مبلغی را پرداخت می کردند و از این قبیل مسائل. اگر رعایا زمین زیادی را نیز کشت می کردند برای آن هم مبلغی را می پرداختند. این موضوع احتمالاً درست است. اصطلاحی که در بین این خانواده و همچنین در بین خوانین ایل پاپی مرتب بکار بده می شود، اصطلاح «ملک منصور» است. کلمه اول این اصطلاح دارای دو نوع شکل و دو مفهوم فارسی است که هر دو یک ریشه عربی دارند و هر دو با کلمات م، ل، ک نوشته و تلفظ می شوند. یکی از آنها «ملک» است که بیانگر مالکیت، دارائی غیرمنقول و کالا می باشد و «ملک» که قدرت و استیلای سیاسی و پادشاهی را بیان می کند. احتمالاً در اینجا با مفهوم «ملک» سروکار داریم. مفهوم «ملک» را نیز برایم شرح دادند «ملک زمین زراعی است. جنگل مُلک نیست. و مُلک با منزل است» یعنی اینکه مُلک همیشه دارای محل اقامت است و یا در نزدیک محل اقامت می باشد. لذا غرض از مُلک زمین کشت شده ای

است که تحت مالکیت کسی قرار دارد. منظور جد مشترک خانواده خوانین ایل پاپی است مُلِکِ او از «محمودعلی» (نزدیک قلعه شیخ) تا «گریت» گستردۀ بوده است. لذا تمام قلمرو پاپی را شامل می‌گردد. او جد اعلای نسلی است که از عمر فرزندان ارشد آن حدود ۵۰ سال می‌گذرد. بنابراین، منصور در نیمه اول قرن گذشته زندگی می‌کرده است. گفته می‌شود که او خان بزرگ ایل پاپی بوده و زمینهای خود را بین بازماندگان خود به سه بخش تقسیم کرده است. آنها نیز همین دارائی بازمانده از پدر را بین فرزندان خود تقسیم کردند و همین امر سبب شده است که در حال حاضر مالکیت بر زمین و دارائی بصورت خردۀ ملکی و کاملاً پخش و متفرق باشد. بدین ترتیب خانهای جوانی که قبل از آنها صحبت کردم، زمینهای را که مشترکاً به آنها و برادرانشان تعلق داشت، شانم دادند که کاملاً از یکدیگر دور بودند. شاید بهنگام تقسیم، قسمت‌های مهمتر و بزرگتری به پسران ارشد و شایسته رسیده است. احتمالاً نیز چنین بوده است زیرا که چگونگی تقسیم بندی زمینها گویای این عمل است.

«س.ج. ادوموند» نیز از موارد مشابهی سخن می‌گویند و آنرا چنین بیان می‌کند<sup>۱۳۹</sup> «در بسیاری از ایلات نیز دیده شده است که سه یا چهار نسل متوابع از احفاد یک خان اقتداری را تشکیل داده‌اند. اگر چنانچه در بین فرزندان یک خان، فرد معتبر و با کفایتی وجود نداشته است میراث خان را وراث او که از زنان متعدد بوجود آمده بودند، بین خود تقسیم می‌کردن»<sup>۱۴۰</sup>. در حکایاتی که نیای مشترک یک جامعه مالک کلیه دارائی‌ها می‌باشد، می‌توان چنین انگاشت که بخش مهمی از آن حکایت را اسطوره اشغال کرده است. این موضوع می‌تواند کلاً صحت داشته باشد زیرا وقتی می‌بینیم که حتی در روزگار ما نیز بخش مهمی از زمینها در مالکیت و در تحت سیطره یک نفر خان است، چرا در گذشته چنین چیزی وجود نداشته باشد. در زمان گذشته داشتن «зор» و کشتن سایر وارثان، نقش مهمی را در این انحصار طلبی‌های بزرگ مالکی ایفا می‌کرده است. می‌گفتند در قرن گذشته، یکی از خوانین هفت تن از خویشاوندان خود را در یک شب بضرب گلوله از پای در آورد. اینها کسانی بودند که خان را از بخشی از ارث محروم کرده بودند<sup>۱۴۱</sup>. حتی امروز نیز برای تصرف زمینها، جنگها و ستیزهای

خشنی پیش می آید.

رعایا بخشی از محصولی را که بدست می آورند بعنوان خراج به خوانین می دهند. در «گریت» شنیدم که در بعضی موارد محصول را به سه قسمت می کنند. دو قسمت آن را رعایا برمی دارند. و یک قسمت به خان تعلق می گیرد که مالک شبکه و نظام آبیاری است. در مورد دیگری که خود رعیت اطلاعات لازم را به من می داد می گفت که محصول به سه قسمت تقسیم می شود، دو قسمت آنرا خان می برد و یک قسمت به رعیت می رسد. البته در این مورد بخصوص، خود خان در گشت گندم شرکت فعال داشته است. ضمناً از این که محصول بجای اینکه به پنج قسمت تقسیم شود، که در ایران معمول است<sup>۱۴۲</sup>، به سه قسمت تقسیم می شود خود همین عمل عجیب است. محصول کشت برنج نیز در «لووه» پس از کلیه اعمال، به دو قسمت تقسیم می شود و خان نیمی از آن را برمی دارد. همین امر به او این امکان را می دهد که مازاد برنیاز مصرفی خود را بفروش رساند. اهمیت نقش راهزنی و گردنی بگیری در گذشته دور، در امر انباست ثروت و دارائی در لرستان بقدرتی شناخته شده است که تأکید بر آن بیمورد و توضیح واضحات است. لرجوانی برایم می گفت در قدیم برای اینکه واقعاً تو را بعنوان یک مرد بشناسند باید کسی را کشته باشی. در سال ۱۳۱۴، این منطقه آرامتر و ساکت‌تر از بیشتر کشورهای اروپائی بود. افسران نظامی در این منطقه قدرت قضاوت و حاکمیت خاصی را اعمال می کردند، و نویسنده این کتاب خود را در بین لرها در امنیت کامل احساس می کرد.

همانقدر که در زمان قدیم راهزنی، یعنی انتقال ثروت از طریق خشونت، اقدامی افتخارآمیز محسوب می گردید بهمان نسبت نیز درزی عمل پستی بود که با حقارت و خفت به هم می آمیخت. رعیتی را دیدم که قسمت بالای گوش چپ خود را از دست داده بود. سالها پیش او گاو ماده‌ای را دزدیده بود و خان به قصد تنبیه او این قسمت از گوش را بریده بود تا دیگر چنین عملی را تکرار نکند.

خان دارای «زور» بود و رعیت قدرت مقابله با او را نداشته است.

## ۲۶— مذهب، آداب و مراسم، باورهای عامیانه

پاپی‌ها هم مثل فارسها مسلمان و شیعه هستند. مطمئناً تحقیقی اساسی و بنیادی درباره اعتقادات آنها، نشان خواهد که هنوز هم پاپی‌ها دارای اعتقاداتی هستند که تا اندازه‌ای با دین اسلام مغایرت دارد، ولی دلیلی نیز نمیتوان یافت که در مورد اعتقاد راسخ آنها به دین اسلام ایجاد شک و تردید کند. بمناسبت ماه محرم و روزهای حسینی، نوعی حالت روحی در آنها ظاهر می‌شود که کاملاً شگفت‌انگیز است و بنظر می‌رسد که تا اندازه‌ای نیز خالت هیجان‌زدگی و تحریک شده دارد. ولی در شرایط معمولی بهیچوجه آثاری از تعصب در بین آنها دیده نمی‌شود و غالباً نیز روحیه اغماض و گذشت در رفتاوهایشان مشهود است. با وجود اینکه تا بحال مرسوم نبوده که شیعه‌ها با غیرمسلمانان هم غذا شوند، معاذلک مواردی برای من پیش آمد که دوستان لر من با من در یک ظرف غذا خوردیم. البته اینکار تکرار نشد و احتمالاً بزرگترها نظام کلی و رسوم سنتی را به آنها گوشزد کرده بودند.

بجا آوردن نماز روزانه معمول است ولی نه توسط همه کس و نه در همه جا<sup>۱۴۳</sup>. هنگامیکه برای دیدن بعضی از افراد پاپی به منزل آنها می‌رفتم و در آنجا می‌ماندم، معمولاً مشاهده می‌کرم که فقط رئیس خانواده نماز می‌خواند و کس دیگری را در حال نماز خواندن نمی‌دیدم. البته زنانی را نیز در حال خواندن نماز دیدم. در یکی از بعدازظهرها، من و راهنماییم در کولاژی نشسته بودیم. مادر آن خانواده که خواهر تنی راهنمایی من بود در آنجا حضور داشت. من و راهنماییم در گوشه‌ای نشسته و به صحبت مشغول بودیم که متوجه شدم در گوشه دیگر «کولا» همان زن شروع به گستردن خرجینی کرد و به آرامی در زیر لب اورادی می‌خواند و خرجین را مرتب می‌کند و بالاخره به آرامی با چندین بار خم و راست شدن، نماز خود را خواند. مرد جوانی نیز که چند روزی را با او همسفر بودم، صبح و شب درست به موقع نماز خود را بجا می‌آورد. به کسیکه تربیت درستی نداشته باشد و بهنگام نماز خواندن کسی، به صدای بلند صحبت کند «سگ نماز» می‌گویند. بدون تردید این اصطلاح سگی را بخاطر می‌آورد که با پارس کردن، ذهن نمازگذار

را مشوش می نماید.

از لری پرسیدم که آیا ترس موجب شده است که امامزاده را پرستش کنید. جواب داد «ما از چه چیزی می ترسیم، گوشت اسب نمیخوریم، گوشت خوک نمی خوریم. امامزاده گفته است از آنها نخورید». جای دیگری در همین کتاب در مورد گوشت خوک شک و بسیم خود را ابراز کرده‌ام. ولی باید موضوع زیر را نیز اضافه کنم: از شکلاتی که خودم میخوردم به خدمتگزارم نیز تعارف کردم. البته چندان هم باب طبعش نبود. روز بعد، اظهار کرد که شکلات او را مریض کرده است و از من پرسید: «در آن چربی خوک که نیود؟» بنظر می‌رسید که این موضوع را خیلی جدی گرفته است.

در مورد گوشت خوک، جای آنست که مفهوم «عیب» را که بارها توسط پاپی‌ها استعمال شده است بیان کنم. «عیب» یک کلمه عربی است که بیانگر عدم کفاایت، نقصان، خرابی، بیحیائی، شرم و عار است، آنها این واژه را با این جمله برایم تشریح کردند: «خوب نیست، خیلی بد است» ولی همه چیزهای بد «عیب» نیستند. کما اینکه گرگ بد و بدجنس است ولی «عیب» نیست. سه چیز را دقیقاً شنیدم که «عیب» هستند و برآن اصرار می‌ورزیدند، «خوک»، «لاوک»، که همان آبخوری طرف و غذای سگ است (ولی نه خود سگ) و پوشاک زن. وقتی بهتر متوجه این موضوع آخر شدم که میخواستم پوشاک زنان خریداری نمایم. کار بسیار حساسی بود که بسختی می‌شد به آن اقدام کرد و آن را به پایان رساند. شنیدم که می‌گفتند خود زنها هم «عیب» هستند. معدالک باید به خاطر آورد که کلمه عربی «عیب» می‌تواند معنی مخالفی هم داشته باشد. یعنی «عیب» آنچیزی است که لمس کردن آن ننگین است. بنابراین چیزی است که مصنون از تعرض می‌باشد. لذا الزاماً اینچنین نیست و عیب بودن زنها بخاطر آن نیست که از نظر مذهبی ناپاک باشند، بلکه برای اینست که نباید زیاد به آنها نزدیک شد<sup>۱۴۴</sup>. این واژه در بین لرها دارای مفهومی از درجات شرم است. بهمین جهت به دختری که برای ریختن چای برای من، بسیار خجالت می‌کشید و کاملاً سرخی شرم به گونه‌اش می‌نشست، می‌گفتند که «عیش می‌آید».

روزهای حسینی فصل بهار لرستان مشهور است و احتمالاً بهمان صورتی انجام

می‌گیرید که در بین سایر شیعیان معمول می‌باشد. خود من در این مراسم حضور نداشتم ولی مهندس توصیف زیرا را از آن داده است.

ملاهای علمها و پرچمها امامزاده را می‌آورند. بیرقهای و پرچمها کلّاً با پارچه‌های قرمز پوشیده شده‌اند. مردم دور پرچمها حلقه‌ای می‌زنند ضمن نوحه خوانی سه بار متوالی با هر دو دست خود به سینه می‌کوبند. مدت کوتاهی سرشان را بین دستها می‌گیرند و سپس مجددًا سینه‌زنی را شروع می‌کنند. یک نفر در صورت امکان داستان حسین [ع] را از ابتدا تا انتها در تمام ساعات روز از روی نسخه‌ای می‌خواند. مردی قداره‌ای را بدست می‌گیرد و خود را به نقطه‌ای از اوج تحریک روحی می‌رساند که قمه را به قسمت جلوئی سر می‌زنند.

از دستمالهای چهار گوشه‌ای که هر ضلع آن حدود ۶۰ سانتیمتر است پرچم‌های کوچکی می‌سازند. در مدندان و بیماران، با پرداخت ۵ ریال به ملا، یکی از این پرچم‌های کوچک را می‌گیرند و آنرا روی محلی می‌گذارند که درد دارد و یا اینکه روی دعائی می‌بنند که به جائی از لباس وصل شده است. مثلاً اگر سر درد دارد، این دستمال را روی سر می‌بنند و اگر درد چشم دارد، آنرا به روی چشمان خود می‌کشد.

در لرستان تعدادی از افراد بنام «سید» وجود دارند که از اولاد محمد [ص] می‌باشند<sup>۱۴۵</sup>. این سادات، برخلاف آنچه که در سایر جاهای ایران متداول می‌باشد، عمامه‌ای به رنگ آبی تیره بر سر می‌گذارند. درویشی را نیز دیدم که عمامه سفیدی بر سر گذاشده بود.

پایپی‌ها به زیارت مکانهای مقدس شیعیان می‌روند. کما اینکه در «گریت» به یک «مشنی» برخوردم. او مردی بود که از زیارت مشهد آمده بود. اشخاص با احترام کامل به اسلام می‌کردند و دستهای او را بقصد زیارت به لب‌های خود نزدیک می‌نمودند.

بیشتر افراد خانواده خوانین با سوادند و خواندن و نوشتن می‌دانند. کسی که اطلاعات کافی برای خواندن و نوشتن بدست می‌آورد، «ملا» نامیده می‌شود و این نوع نامگذاری با آنچه که مربوط به مسائل دینی و ملاهای دینی هستند، تفاوت دارد. قبلًا قسمت اعظم آنچه را که یک نفر لر ضمن سوادآموزی یاد می‌گرفت

ماهیت دینی داشت. برای همین است که برای سلامت ماندن گوسفندانی که شب به خانه مراجعه نکرده‌اند، به ملای باسواد مراجعه می‌شود تا دعائی را بخواند. این افراد مدعی بودند که قادر به خواندن قرآن هستند. ولی من مطمئن آنها از قرآن چیزی دستگیرشان نمی‌شود. من شخصاً این کتاب مقدس را در خانه آنها ندیدم. در خانه سیدی کیسه کوچکی وجود داشت که با یک بند از چادر آویخته بود. از او پرسیدم که چیست. او جواب داد «قرآن» ولی مطمئن نبودم که آیا همه کتاب مقدس است یا اینکه آیه‌هایی از آن است که در یک کیسه کوچکی از پارچه‌ای گذاشته شده است. کلمه «قرآن» را به مفهوم «دعا» نیز بکار می‌برند تا ورقه‌های کاغذی را مشخص کنند که آیه‌هایی از قرآن را روی آنها نوشته و در لفافهای کوچکی می‌گذارند و روی لباس می‌دوزنند تا بلاگردان باشند. در یکی از خانه‌های خوانین، دو سه بار شنیدم که جوانان بعضی از کتابها را با صدای بلند و با نوایی آهنگین می‌خوانند. عنوان دو عدد از این کتابها که من دیدم یکی خسروشیرین<sup>۱۴۶</sup> بود و دیگری کتاب گوهری<sup>۱۴۷</sup>.

بنظر می‌رسید که خوانین جوان تا اندازه به مسائل مذهب شیعه آشنا هستند<sup>۱۴۸</sup>. شبی از شبهای یکی از این خوانین سعی داشت که مرا ارشاد و به دین اسلام هدایت نماید و لذا درباره امامان مطالب زیادی را بیان کرد. متاسفانه چون نمیتوانستم همه سخنان او را بفهمم توانستم محتوای کلامش را دقیقاً دنبال کنم. همانطور که انتظار می‌رود عیسی نیز در دایره عقیده‌های مذهبی آنها نقشی را ایفا می‌کند. پسرهای جوان وقتی سنگ صاف، گرد و تیره رنگی را می‌یابند، می‌انگارند که این سنگ به خر حضرت عیسی تعلق دارد. احتمالاً آنرا بجای سُم او می‌گیرند.

بخش مهمی از عقاید و باورهای و گرایش‌های مذهبی پاپی‌ها به امامزاده‌های مربوط می‌شود که قبلًا ذکری از آنها رفت<sup>۱۴۹</sup>. اینها همان زیارتگاه‌های کوچک محلی هستند که ببروی قبری بنا شده‌اند و باور دارند که یکی از بازماندگان [حضرت] علی[ع]<sup>۱۵۰</sup> در آن آرمیده است. کسی که مسلمان نیست بهتر است که وارد چنین امامزاده‌ای نشود. بعضی از دوستان لرمن برای مهندس تشریع می‌کردند که حتی اگر در لحظه ورود، کسی نیز ناظر براین عمل نباشد، کسیکه



شکل ۱۳۲ – امامزاده «لوه» از سوی شمال شرقی

این ممنوعیت را مراعات نکند احتمال دارد که حالات سوئی برایش پیش آید که بعدها نتایج ناگواری در برداشته باشد و من هیچ دلیلی نداشتم که نسبت به این گفته‌ها تردید کنم. یکی از پاپی‌ها که به من اعتماد داشت از اینکه اجازه عکسبرداری از بعضی از اشیائی را که به امامزاده مربوط بود، به من بدهد، اکراه داشت. کمی بعد احتمالاً بعد از اینکه این موضوع را با دیگران در میان گذاشته و اجازه این کار را از آنها گرفته بود، اجازه چنین کاری را به من داد. معذالک وقتی که من عکاسی می‌کردم کاملاً از من فاصله می‌گرفت و خیلی دورتر می‌رفت. با وجود همه موقعیت‌هایی که در ایل داشتم، عکسبرداری از شاهزاده احمد برایم غیرممکن بود. موقعی که می‌خواستم از دیوارهای سنگی امامزاده که مکان مقدس را محاط کرده بود، عکس بگیرم همین شخص قویاً از من خواست که مطلقاً چنین کاری نکنم و اگر مبادرت به چنین عملی نمایم، دیر یا زود گریبان او را خواهد گرفت. من باید از این موضوع احتراز می‌کرم. بعداً، براساس آنچه که از آن دیوار بخاطر مانده بود، آنرا به بهترین وجهی طراحی کرم (شکل ۷).

غالباً از جلوی امامزاده کوچکی که در «لوه» بود می‌گذشت. ابتدا توصیفی از آن بدhem.

وقتی از آب سی روم بسوی «لوه» می‌رویم، در مسیر کوره راه، سنگهای بزرگی را می‌بینیم که روی هریک از آنها سنگهای کوچکی انباشته‌اند. این همهای کوچک سنگی بدون هیچ نوع شک و شبیه‌ای نشانگر آن هستند که به امامزاده‌ای<sup>۱۵۱</sup> نزدیک می‌شویم. امامزاده در درون باغ قرار دارد. بعد از پشت سر گذاشتن مجموعه‌ای از درختهای انار در طرف چپ به آن می‌رسیم، یک مزرعه باز آنرا در شمال و شرق محدود می‌کند. چون این امامزاده در حال تعمیر بود، عکسهایی از آن گرفتم که یکی از آنها را در شکل ۱۳۲ می‌بینید. این عکس را از شمال شرقی گرفته‌ام. در قسمت اول این عکس یک دیوار سنگی مشاهده می‌کنیم که یک در ورودی نیز در آن وجود دارد. پشت یک حیاط کوچک، ساختمانی است که مقبره امامزاده در آن قرار دارد. در قسمت راست عکس، قبل از درختان بزرگ، چند حصار کوچک وجود دارد که کم و بیش دیوارهای آن‌ها از خاشاک و خار درست شده است و بعنوان ابیار گندم از آنها استفاده می‌شود. درخت بزرگی که در منتهاالیه غربی امامزاده قرار دارد، دارای جذابیت ویژه‌ای است. یکی از جوانان «لوه» که مرا همراهی می‌کرد، برایم شرح می‌داد که برداشتن هر چیزی از این درخت بسیار بد است. همین موضوع درباره غالب درختان صدق می‌کرد. رودی در غرب جریان دارد که کاملاً از نزدیک امامزاده می‌گذرد و به شعبات متعددی تقسیم می‌شود. بین این شعبات سه عدد چنار بزرگ روئیده‌اند که هر کدام از آنها دارای شاخه‌های بسیاری است. دو اصله درخت بید کهن، و یک اصله درخت گردی کوچک نیز در همین قسمت بچشم می‌خورند. یک روز که تنها بودم، شاخه کوچکی از یکی از چنارها گندم تا موقع راه رفتن از آن بمثابة تکیه گاه استفاده کنم. وقتی خدمتگزارم آنرا دید بمن فهماند که این کار خیلی بد بوده است. کم کم از او یاد گرفتم که این درختان به امامزاده تعلق دارند. نه او، نه من، نباید چیزی از درختان بزرگی برداریم که در ورودی امامزاده روئیده‌اند. اما اگر یکی از رعایتهای «لوه» که خادم امامزاده است، برگی از این درخان را بردارد و به ما بدهد، این برگ اثرات نیکوئی را برای ما در برخواهد داشت.

یکی از خوانین جوان درباره این امامزاده و آنچه که بر او گذشته است توضیحاتی داد. آنچه را که به کمک مهندس فهمیده ام به شرح زیر است. در ساختمان امامزاده تالاری است که قبر مقدس در آن قرار گرفته و احتمالاً سنگ بزرگی روی آن است که شاید بصورت یک لوحة باشد. اعمال و مراسمی را که مربوط به دیدار از امامزاده است و برپایه اعتقاد مذهبی انجام می‌شود « Ziارت » کردن می‌نامند. (عربی آن زیارت می‌شود)، اعمال مربوط به زیارت بشرح زیر است: ابتدا تمام بدن را می‌شویند یعنی غسل می‌کنند و از اطراف آلت تناسلی ازاله مومی نمایند. پس از آن وارد تالار مقبره می‌شوند. در این حالت سر را پائین می‌اندازند و تعظیم می‌کنند و سه بار دور مقبره می‌چرخند. سپس بنوعی که در بین مسلمانان<sup>۱۵۲</sup> متداول است دعائی می‌خوانند و بیرون می‌روند. پولی نیز به ساکنان زیارتگاه می‌دهند.

بزرگترین و مهمترین امامزاده منطقه ایل پاپی، امامزاده شاهزاده احمد<sup>۱۵۳</sup> است. این زیارتگاه مورد توجه تمام مردم لرستان و بخصوص ایل پاپی و ایل « میر » است. میرها « مال شاهزاده احمد هستند » و می‌گویند که تمام مردم لرستان به زیارت شاهزاده احمد می‌آیند. در مورد شاهزاده احمد قبلًا نظرات خود و احساسات مردم را گفته ام. می‌بینیم که همه های سنگی، بناهای دیگر سنگی و درختان بزرگ چه نقشی را ایفا می‌کنند. می‌گفتند که علاوه بر درختی که روی دشت « لولا » است، در کوهستان بکر و غیرقابل عبور حوالی (تخت لولا) درختی است که به آن « درخت مرواری » می‌گویند و به امامزاده تعلق دارد.

با رسیدن به قلمرو شاهزاده احمد<sup>۱۵۴</sup>، لرها با همان کلمات متداول « سلام عليکم » به آن امامزاده سلام می‌کنند و ادای احترام می‌نمایند. و در موقع ترک محل، همان واژه همیشگی خدا حافظی را بکار می‌برند یعنی « مرحمت زیاد ». از غسل و وضعی مقدماتی مربوط به زیارت قبلًا صحبت کردند. وقتی که از خدمتگزارم پرسیدم که آیا شاهزاده احمد هم مثل او از خانواده خوانین بوده است، جواب داد « نه، او آقای من است » و چشمانش را بسوی آسمان بلند کرد. آنها شاهزاده احمد را زیارت می‌کنند نه خداوند را. آئین مذهبی که در مسجد مقبره بعمل می‌آید همیشه یک قاعده کلی دارد. مرتبًا ذکر می‌گیرند و می‌گویند « یا

شاهزاده احمد، و قربانیت گردم» (ای شاهزاده احمد، من به قربانیت). آنها قبر امامزاده را می بوسند. به ملای محل نیز چیزی می دهند. کسی که به زیارت شاهزاده احمد نائل می شود در موقع بازگشتنش دیگران به او تبریک و تهنیت می گویند.

از بین کار کردہای که شاهزاده احمد برای لرها دارد، موردی را ذکر کنم. زنانی را که دارای فرزند نمی باشند، راهی زیارت آن امامزاده می کنند تا حامله گرددند. این اطلاعات را من مستقیماً از لرها نگرفتم بلکه از همان مهندس گرفته ام.<sup>۱۵۵</sup>.

علاوه بر امامزاده های مذکور، امامزاده دیگری نیز در «گریت» است (سید سیّة) و یکی دیگر نیز نزدیک « محمود علی »، در حوالی مرکز جنوب غربی بخش مربوط به ایل پاپی قرار دارد. در کنار این امامزاده چشم‌ای نیز وجود دارد. می گویند امامزاده ای به این محل می رسد و با عصای خود به زمین می زند و از محل آن آب به بیرون می جهد. احتمالاً امامزاده های دیگری نیز در قلمرو ایل پاپی وجود دارند که نمی شناسم.



شکل ۱۳۳ - «عصا»، طول ۴۱ سانتیمتر. E. 387

آنچه که در مورد دو امامزاده مذکور شرح دادیم، همیشه در مورد امامزاده ای دیگر نیز تکرار می شود و مرتب همین موارد بگوشمان می خورد. در شمال دره های گریت، درخت بزرگی است که به آن «تارک شاهزاده احمد» می گویند و متعلق به همین امامزاده است. این درخت را درست مثل امامزاده زیارت می کنند.

می گفتند که در لرستان درختان قطوری هستند که تعداد آنها زیاد است. این درختان یا چوبدستی امامزاده‌ها هستند که امامزاده بهنگام توقف در آن محل، جوبدستی را در زمین فروکرده و آن چوبدستی تبدیل به چنین درختی شده است و یا اینکه امامزاده بهنگام گذر از این منطقه، شبی را در آن محل گذرانده‌اند که پس از رفتن او، چشمی آبی از آن محل جاری شده و درختانی به گرد آن سبز شده‌اند. مردم چون به کنار این نوع درختان می‌رسند، ضمن ذکر نام آنها به زیارت این درختان می‌پردازند.

در سی روم چند پشتہ کوچک و یک پشتہ بزرگ سنگی دیلم که رابطه‌ای با یک امامزاده داشتند. پشتہ بزرگتر بسیار عجیب بود (شکل ۱۲۷). سنگی بشکل مستطیل را در بالای پشتہ‌ای از سنگ بصورت عمودی گذاشتند. در بالای این سنگ، سنگ بزرگی بود که سوراخی در میان آن وجود داشت. احتمالاً این سوراخ توسط طبیعت بوجود آمده و توجه انسانها را بخود جلب کرده است.

نگهبانان شاهزاده احمد همه عمامه قرمز به سر دارند<sup>۱۵۵</sup>. در جریان سفر، در همه جای سرزمین پایی‌ها با آنها برخورد می‌کنیم. بهمین دلیل با یکی از این نگهبانان در منطقه «ترس» مواجه شدم. مرد مسنی بود که در آن موقع در چنان‌کال زندگی می‌کرد و در آنجا به کشاورزی مشغول بود. پسر او وارد خدمت شاهزاده احمد شده و جز خدام او گردیده بود. می‌گویند که بیشتر نگهبانان این زیارتگاه به کشاورزی اشتغال دارند. پیرمرد در شال کمر خود شیئی چوبین داشت که مشابه با شکل ۱۳۳ بود. آنرا «عصا» می‌نامند. این شخص به هر جا که وارد می‌شد، چوبدستی مذکور بین دستهای ساکنان آن خانه دست بدست می‌گشت. کسی که عصا را می‌گرفت آن را زیارت می‌کرد و به پیشانی می‌برد و سپس انتهای پهن آنرا به تناوب به گونه‌های چسب و راست می‌مالید. این عصا نمادی از شاهزاده احمد است که در واقع با زیارت کردن این عصا، شاهزاده احمد را زیارت کرده‌اند. مبنای اینکار را خدمتگزارم اینچنین برایم تشريع کرد: او عصا را در دست خود می‌گیرد و می‌گوید «من میمیرم ولی چوبدستی من باقی میماند و این عصا بهرحال مربوط به امامزاده است». همانطور که قبلًاً گفته شده است حکایاتی نیز در مورد شخصیت امامزاده‌ها وجود دارد. در یکی از این حکایات آمده

است که چگونه امامزاده‌ای از مقابل دو نفر زن که در کنار جاده‌ای نشسته بودند و یکی شپش‌های دیگری را می‌جست عبور می‌کرده و با دیدن این حالت به آنها فرمان می‌دهد که برخیزند. آنها اطاعت نمی‌کنند ولذا تبدیل به دو قطعه سنگ می‌شوند. امامزاده دو نفرچوپانی را نیز تبدیل به سنگ می‌کند. این دو نفرچوپان سرگرم نوشیدن شیر فراوان یکی از بزهائی بودند که تازه زائیده بود به این ترتیب از حمایت گوسفندان خود در مقابل گرگ‌ها، غافل شده بودند. بعضی از لرها اظهار می‌دارند که یکی از امامزاده‌ها، و احتمالاً شاهزاده احمد، دانه برنج را بدون اینکه به آن آب بدهد، رویانیده است.<sup>۱۵۷</sup>

در روی جاده «لووه» به «سی روم»، یک سنگ صاف و صیقلی وجود دارد. نقل می‌کنند که امامزاده‌ای خسته، در اینجا درسايه صخره عظیمی می‌نشیند و این سنگ را با دست نواش می‌کند. به این دلیل است که اینچنین صیقلی شده است. در حال حاضر، هر کس که از مقابل این سنگ می‌گذرد باید دستی روی آن بکشد.

از آنچه که در اینجا گفته شد چنین برمی‌آید که امامزاده معمولاً رابطه‌ای با سنگ‌ها و درختان بزرگ دارد.<sup>۱۵۸</sup> و همچنین بنظر می‌رسد که رابطه‌ای نیز باید با کشاورزی داشته باشد. نگهبانان شاهزاده احمد کشاورزان فعالی هستند. انبارهای گنلی که در حوزه امامزاده قرار دارند مورد حمایت امامزاده می‌باشند. شاید بتوان گفت رابطه‌ای که بین امامزاده و کشاورزی وجود دارد به دلیل آن است که در منطقه‌ای که راهزنان و قطاع‌الطريقان نیمه کوچ نشین وجود دارند، این زیارتگاهها از کشاورزان و کشاورزی و محصولات آن در مقابل این مهاجمین حمایت می‌کند.

با توصیفی از سنگها و درختان کهنسال امامزاده‌ها، وارد حوزه اعتقادات عامیانه شدیم. درختان بزرگ نیز مثل پشته‌های روی هم انبیاشه سنگها، بدون هیچ نوع تردیدی با اعتقادات اولیه صدر اسلام ارتباط دارد. در همینجا به ذکر همه مواردی می‌پردازم که درباره اعتقادات عامیانه ایل پاپی گردآوری کرده‌ام که شامل پژوهشی عامیانه و درمان بیماریها نیز می‌شود. مثل همه جای کره زمین، بخشی از باورها و اعتقادات عامیانه پاپی‌ها با هر کدام از روزهای هفته و سعد و نحس بودن

آنها ارتباط پیدا می کند که چه کاری را می شود در آنروز انجام داد و چه کاری را نباید انجام داد. یکی از خوانین جوان که اطلاعات زیادی بمن داده است می گفت: روز جمعه روز خوبی برای شستشوی تن و بدن و حمام کردن است. در این روز باید به خانه خدا رفت.

روز شنبه برای شکار کردن خوب است.

روز یکشنبه برای انجام هر نوع کاری خوب است.

روز دوشنبه روز چندان خوبی نیست.

روز سه شنبه برای برپائی عروسی ها خوب است.

روز چهارشنبه برای انجام امور زراعی و کارهای مزارع روز خوبی است.

روز پنجشنبه روز چندان خوبی نیست.

اگر جمعه بارندگی شود، روز شنبه هوا خوب خواهد بود.

بطور کلی در موقعیکه تصمیم به سفر می گرفتم خدمتگزارم نیز در تعیین روزیکه باید راهی می شدیم با من همفکری می کرد و تصمیم می گرفت. دوبار سفری طولانی با او انجام دادم و در هر دو مورد برای تعیین روز حرکت او تصمیم گرفت و در هر مورد نیز روز شنبه راه افتادیم. و احتمالاً این روز را روز خوش یعنی برای اقدام به سفر تشخیص داده است.<sup>۱۵۹</sup>

قبله گفته ام اگر به هنگام ازدواج، رگبار شدیدی ببارد، نشانه خوبی است و آنرا بفال نیک می گیرند.

طمثناً مسئله آب بیش از هر مسئله دیگری ذهن و اندیشه این مردم را بخود مشغول کرده است. برای طلب باران به سحرگو جادو نیز متول می شوند. خدمتگزار مهندس که از بومیان صالح آباد بود، شیوه ای از طلب باران را بشرح زیر برایم توصیف کرد و مهندس نیز بتدریج گفته های او را برایم ترجمه می نمود. لذا چندان قادر به کنترل گفته ها نبودم.

اگر باران نیابد، مشک پسر آبی می آورند و از پشت چادر آنرا روی چادر حالی می کنند و در اینحال می گویند: «هل هلا، یونکی<sup>۱۶۰</sup>، از خدا میخواهم بارونکی، ای، ای، آونکی» (هل هل ای پسر، از خدا باران می خواهم، آهان، اینهم باران) در همین مراسم در چادری نان می پزند کو در یکی از نانها دکمه یا

شئی مشابهی می‌گذارند. نانها را درست بین تعداد مردهای که در ده وجود دارند، تقسیم می‌کنند. دگمه در نان هر کسی بود، او مأمور طلب باران است. او را گلمالی می‌کنند و آنقدر می‌زنند تا اینکه بگوید چه موقعی باران خواهد بارید. بنابراین، اگر بگوید که «در چندین و چند روز دیگر باران خواهد بارید» مردم معتقدند که در آن روز باران خواهد بارید. پرسیدم که اگر با همه این احوال باران نبارید، چه می‌کنید، پاسخ داده شد که آنها مرد مذکور را مجدداً شروع به کتک زدن می‌کنند.



شکل ۱۳۴- لوطی در حال نواختن کمانچه  
شکل ۱۳۵- نگهبان قدیمی شاهزاده احمد. او عصا را در شال کمر دارد

قبل‌اً از گفتار ساحرانه‌ای صحبت کردیم که برای حفاظت گوسفندان در مقابل حیله گرگ‌ها می‌خوانند.

برای مقابله با بیماریها و درمان آنها، هم از درمانهای قدیمی و تجربی استفاده می‌کنند و هم روشهای را بکار می‌برند که یادآور سحر و جادو است. قبل‌اً دیدیم که کاغذ آبی برای درمان کوفتگی‌ها، زخمها مورد استفاده قرار می‌گیرد. قطعاتی از پارچه‌هایی را که در روزهای حسینی از آنها استفاده می‌کنند، به جاهایی از بدن که درد دارند می‌بنندند یا می‌مالند. برای تسکین دندان درد شدید، تریاک

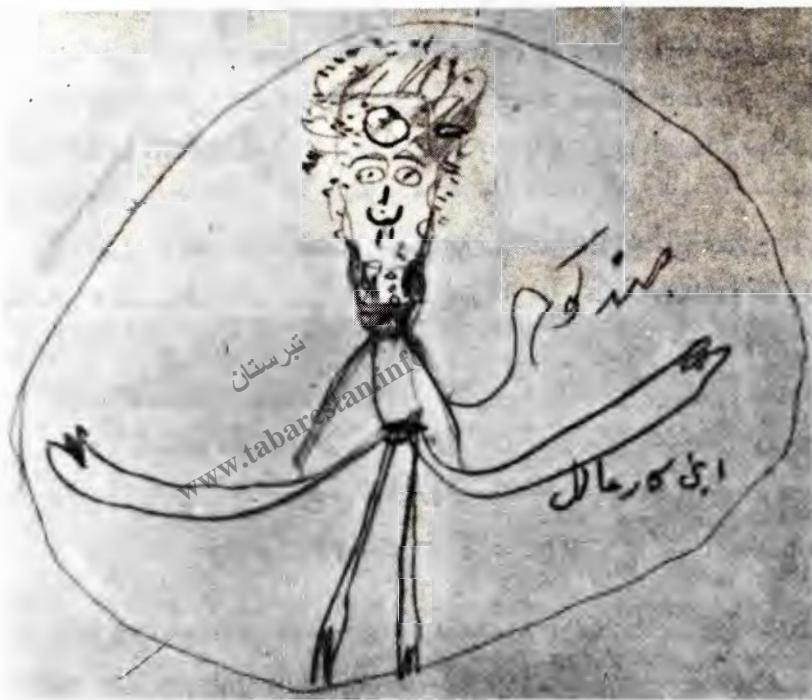
می کشند. بیمار شاخه های سبزی را که دارای بوی مطبوعی است (موردها) بو می کنند. می گفتند که «بوی بد»<sup>۱۶۱</sup>، «آب بد»، و «چشم بد» از علل بیماریها هستند. وقتیکه از پوشان کودکان صحبت می کردم از دعاها و طلسم هائی سخن گفتم که به پوشان کودک دوخته می شوند و او را در مقابل چشم بد حفاظت می کنند.

بسیاری از موارد به اشخاصی بر می خوریم که جای زخمی عمودی روی پیشانی و درست در بالای بینی دارند. به جوانی از اهل خرم آباد برخوردم که یک ردیف جای زخم در پیشانی داشت این اثر ناشی از حجامتی بود که در چگی از او کرده بودند.

لرجوانی برایم حکایت می کرد موقعی که به مناسب یک جشن عروسی، روی اسب، تفنگ بر دست حرکت اکروباتیک انجام می داده است، از اسب سقوط می کند و بازویش بشدت می شکند یکی از «صنعتگران هنرمند محلی» بازوی او را شکسته بندی می کند.

یکی از دوستان اروپائی من یاد گرفته کبود با فروکردن انگشت در گوش الاغ، نوعی از مرض او را درمان کند.

دیدم که برای معالجه نوعی بیماری مربوط به چشم مداوای زیر را انجام می دادند: کسی که مداوا را به عهده داشت، یک عدد انگشت نقره ای را در ظرف فلزی پر از آب صافی می انداخت. بیمار سر خود را روی ظرف خم می کرد و آنرا با یک شال سیاه می بستند. مداوا کننده گفتار بلندی را زیر لب زمزمه می کرد و در همان حال با یک دستش آرام به سر مریض می زد و با دست دیگر ۷ عدد دانه گندم را دانه دانه در آب می انداخت. خدمتگزارم که این روش درمان را روی یکی از افراد مریض انجام می داد، برایم توضیح میداد که بیماری شخص باید به دانه های گندم منتقل شود. دعائی که خوانده می شد، باید یکی از سوره های قرآن باشد ولی شکل عربی آن بسیار مطلوب است. آقای پروفسور «ل-بر» اظهار نظر می کرد که این دعا ترکیبی از سوره ۱ آیه ۱ تا ۳ و سوره ۹۴، آیه ۱ تا ۷ قرآن است که تقریباً بطور ناشناخته ای با هم ترکیب شده اند.



شکل ۱۳۶ - «جن - کوه». روح کوهستان. طراحی توسط یک لر

## ۲۷ - قواعد احترام و ادب. بازی‌ها و سرگرمی‌ها

پاپی‌ها نیز مثل تمام ایرانیها مردمان بسیار مؤدبی هستند. اگر کسی به خانه‌ای نزدیک شود، رئیس خانه به پیشواز می‌آید. بهمیگر «سلام علیکم» می‌گویند، سپس از تازه وارد دعوت می‌شود که به کولا یا چادر وارد شود و فرشی برای نشستن در آن گسترده می‌شود. متکائی زیر بازوی تازه وارد می‌گذارند و بلا فاصله به تهیه چای می‌پردازند<sup>۱۶۳</sup>

به شیوه‌های گوناگون بیکدیگر سلام می‌کنند و احترام می‌گذارند. غالباً مردانی را می‌بینم که بعنوان سلام دست راست خود را بلند می‌کنند و سلام دادن «نازی»‌ها را بیاد می‌آورند. فکر می‌کنم که این نوع سلام کردن بسیار قدیمی باشد. خدمتگزاری برایم توضیح میداد که این روش سلام کردن از زمان بسیار قدیم معمول بوده و روش سلام دادن رعایا به خوانین است.

نوع دیگر سلام کردن و ادای احترام، بردن دست راست به روی چشم راست است و در همان حال می‌گویند «پا میان چشم». یا «پای شما تو چشمam» (پای شما در چشمان من). من این نوع سلام کردن را از زن میان‌سالی نیز دیدم که با ظرافت زیادی ابتدا با دستش پای مردی را لمس کرد و سپس با همان دست چشم خود را لمس نمود. ذکر جمله «پای تو در چشمن» و فکری که در پشت آن نهفته است بدون تردید باید بمثابه احساسی از رعایت و احترام خاصی تلقی گردد.

جملات متعدد و متفاوتی برای سلام و ادای احترام می‌شنویم که چندتائی از آنها را یادداشت کرده‌ام

(زمین زراعی شما مبارک باشد)	ملک مبارک
(زمین زراعی شما خیر باشد)	ملک شما بخیر
(خیر و برکت در منزل شما باشد)	منزل بخیر
(خانه شما مبارک باشد)	منزلتان مبارک
(خدا به شما قوت دهد)	خدا قوت
(عمر شما زیاد باشد)	عمرت زیاد
(نوش جان که در حالت نوشیدن می‌گویند)	نوش جان
(که دشمن شما بی جان باشد)	دشمن بی جان
(پاسخی است که به تعارف بالا می‌دهند)	
مردی چاقوئی از من قرض گرفته بود و آنرا مطابق با روش احترام آمیز زیر به من برگرداند:	

آنرا روی کف دستها قرار داده و کف دستها رو به بالا بودند لبه‌های این دو کف دست بنحوی در کنار هم قرار داشت که انگشتان کوچک به هم چسبیده

بودند. به این ترتیب، دو کف دست تقریباً شکل یک ظرف تخت را به خود گرفته بود. چاقو را آرام از کف دستهای خود به درون دست من لغزاند. با همه این حالات و حرکات، می خواست بصورت نمادین نشان دهد که او خادم است و من خواجه و ارباب.

موقعیکه دور آتش نشسته اند و مردی که دارای احترامات خاصی است از راه می رسد همه از جا برمی خیزند. اگر یکی از این افراد برای مدت کوتاهی از این جمع دور شود و مجدداً باز گردد، همه به احترام او مجدداً از جا برمی خیزند. این رفتار یک رسم متداول در ایران است. با موقع شناسی و ظرافت و تدبیر خاصی، بطور غیرمستقیم به یک مهمان نشان می دهند که در آن شرایط خاص چگونه باید رفتار کند. روزی که به همراه عده زیادی از پاپی ها بودم و خوانین بسیار مشهور نیز در بین آنها بودند، یکی از آنها به من گفت «پس چرا نما پنهان کرده ای که شما در یکی از کشورهای اروپائی شاه بوده اید؟». یکی از آنها موقعیکه در خرم آباد بوده، در یکی از روزنامه ها عکس مرا دیده است. متن مقاله مربوطه حکایت از آن داشته است که من شاه بوده ام. در ابتدای امر از این موضوع خبری دستگیرم نشد ولی بتدریج ذهنم در مورد قضیه روشن شد. وقتی طرف صحبت مردم می شدم و از وطنم صحبت می کردم، غالباً می گفتم «ملکت من»، در حالی که فقط شاه می تواند اینچنین سخن بگوید. اینها برای بیان آن مفهوم، جمله «ملکت ما» را بکار می بردند. لرها می خواستند بدینوسیله مرا متوجه اشتباهاتی کنند که در موقع صحبت به زبان فارسی یا لری داشتم. لرها غالباً توسط معماها و چیستانها و بازیهای خود را سرگرم می کنند. آنها شوخی و مزاح کردن را نیز بسیار دوست دارند. من خود در بازیهای زیر حضور داشتم.



شکل ۱۳۷ – معماه چهار «کفیر» (چهار کافر)

۱- بهنگام شب در قرارگاه، بدور اتش اجاق می‌توان بازی‌ای را انجام داد که آنرا «گله به چرا» می‌گویند، افراد بصورت یک دایره دور هم می‌نشینند و یکی بطرف بغل دستی خود می‌چرخد و می‌گوید:  
(گله را برای چریدن بهمراه ببر)  
به چرا گله!  
او جواب می‌دهد:

آزم به چم؟  
بنابراین اولی بطرف بغل دستی دیگر خود برمی‌گردد. و می‌گوید:  
اینکه بچوا!  
(کس دیگری باید به آنجابود (من به آنجانمی روم)  
آخرین نفر نیز به نوبه خود به همسایه اش می‌گویند  
(این مرد باید برود)  
این به بچوا!  
او نیز جواب می‌دهد  
آزم به چم؟  
(چرا من باید آنرا بیاورم)  
بازی بهمین نحو ادامه پیدا می‌کند و سه جمله آخر مرتبأ و پشت سر هم توسط افراد تکرار می‌شوند.

۲- افراد بصورت یک دایره می‌نشینند. یکی از آنها برمی‌خیزد و حکایت بلندی را بحال قافیه دار با بحر طویل می‌خواند. این حکایت از کلماتی تشکیل شده است که لهجه کردی‌های جنوب را بخاطر می‌آورد و قافیه آن افعال بسیار کوتاهی. مثل آکرو، مَکِرو، گَر، گُومه وغیره است. ضمن خواندن اشعار آن، همزمان با خواندن هر قافیه‌ای، با دست روی زانوی یکی از افراد نشسته می‌زند. قافیه آخرین شعر و ضربه مربوط به آن به زانوی هر کدام از افراد ختم شود، آن شخص از دایره بازیکنان خارج می‌شود.

۳- یک نفر انتهای یک چوب‌دستی را به نحوی در بین دست خود می‌گیرد سوی دیگران آزاد باشد و شروع به ذکر کلمات زیر می‌کند.

چوب	چُو
عجب چوبی	چِه چُو
چوبی از درخت صندل	سَئَلْ چُو
نام مالک چوب‌دستی	هُوقُون کوه

## مَرَّك بُو

غیراز این شخص، یک یا چند نفر دیگر نیز باید در این بازی شرکت کنند.

بعد از هر بیت شعری یکی از بازیکنان یکدست خود را بنحوی دور چوب حلقه می کند که دستش درست روی دست نفر قبلی قرار بگیرد. بتدریج که شرکت کنندگان چوب را می گیرند، کم کم به سر دیگر چوب می رسند. کسی که در آخرین محل یعنی دسته چوب را می گیرد، حق دارد که با همین چوب نفر قبل از خود را بزند.

۴— مردی انگشتی را در یکی از مشت های پسته خود مخفی می کند و می پرسد «گل مشت کجا؟»، (گل در کام مشت است؟). کسی که چندین بار در حدس خود اشتباه کند، باید جریمه ای بپردازد.

۵— گشتی— دو نفر کشتی گیر، بصورت ایستاده مقابل هم می ایستند و کمر همدیگر را می گیرند و سعی می کنند از هر دو جانب یکدیگر را زمین بزنند.

۶— «گتُّیو» نوعی بازی است که با سنگ ریزه انجام می شود. من این بازی را به دونوع متفاوت دیدم. دست و ساعد را بطور افقی و کشیده در جلو بدن نگه میدارند. به نحوی که کف دست روبرو به پائین باشد. در پشت دست و روی انگشتان پنج عدد سنگ ریزه می گذارند. با یک حرکت سریع، سنگهای پشت دست را بهوا پرتاپ می کنند و سعی می کنند که تا حد ممکن همه آنها را در همان هوا بگیرند و در مشت جای دهند. این بازی را به روش زیر هم دیده ام. هشت عدد سنگ ریزه را روی فرش می گذارند، یکی از آنها را بر میدارند و به هوا می اندازند و آنرا مجدداً روی هوا می گیرند. یک سنگ دیگر بر میدارند. این دور را با هم به هوا می اندازند و هر دو را می گیرند. سپس سه عدد سنگ بر میدارند و همین عمل را تکرار می کنند. این کار را تا هشتین سنگ ادامه می دهند.

۷— تاب، «هرزو»: تسمه پهنهی را به درختی می آویزند و در انتهای آن یک قلاب درست می کنند. کسی که میخواهد تاب بخورد، یک پای خود را در آن حلقه می گذارد.

بازی های زیر را مهندس برایم توضیح داده است:

۸— «دال پالون». در فصل بهار که خورشید گرمی مطبوعی دارد و هوا نیز

بارانی است، سنگی را در نقطه‌ای می‌گذارند و بعنوان هدف از آن استفاده می‌کنند. بازیکنان به دو گروه سه نفری تقسیم می‌شوند و هر گروهی در یک طرف سنگ قرار می‌گیرند. هر بار که یکی از بازیکنان بتواند دست خود را به سنگ بزند، یک امتیاز محسوب می‌شود و هر گروه سعی می‌کند که تعداد بیشتری امتیاز بدست آورد.



شکل ۱۳۸ - طرف چپ و وسط : سازها E. 574, E. 240

طرف راست «ملیشا گندم»، طول ۳۵ سانتیمتر، E. 364

۹— بازیکنان در دو ردیف می‌ایستند، یکی از بازیکنان که چشمانش را با دستمال بسته‌اند و کلاهی در دست داد، در دالان بین آنها می‌دود. اگر کلاه او به کسی نخورد، شلوارش را پائین می‌کشد و با کف دست روی کپلش می‌زنند. کارگران راه‌آهن این بازی را می‌کردند.

از بازی‌های دیگر تصویر مبهمی دارد. بازی جفتک چهار گوش هم معمول است. در فصل بهار که روزهای حسینی نیز نزدیک می‌شد، لرها را می‌دیدم که بالا تنه خود را عربیان کرده بودند و بصورت چهار دست و پا در هر جهتی می‌دوییدند تا هم‌دیگر را بگیرند.

در مورد اسباب بازی، دختر بچه‌ها برای تجود عروسک‌هایی درست می‌کنند و به آن لباس می‌پوشانند (شکل ۱۱۹). پسر بچه ده‌ساله‌ای برای پسر من یک «ذک جومه» کوچک درست کرد. (همان وسیله‌ای پارچه‌ای که مخصوص مخفی شدن برای شکار کبک است).

معماهی که بسیار مورد توجه لرها است به شرح زیر می‌باشد. در روی یک کاغذ نه عدد انگشت‌ترسیم می‌کنند که مجموع آنها به شکل یک بعلاوه دیده می‌شود، یعنی یک انگشت‌تر در وسط و دو عدد نیز در چهار جهت چهار بازوی بعلاوه قرار می‌گیرند. انگشت‌تر میانی نشانده‌نده یک چاه آب است. چهار عدد انگشت‌تری که به این چاه نزدیک هستند، نشانده‌نده چهار نفر کافر می‌باشند و چهار عدد انگشت‌تر که دور از چاه قرار گرفته‌اند نشانه‌ای از چهار نفر مسلمان هستند. سوال اینست که این چهار نفر مسلمان بدون برخورد با چهار نفر کافر چگونه به چاه دسترسی پیدا کنند. جواب اینست که مطابق شکل ۱۳۷، آنها مانعی بین کفار و خودشان و چاه بوجود می‌آورند.

معماهی دیگری نیز شنیدم که چنین بود. در آسمان چند عدد ستاره وجود دارد.

جواب: به تعداد موهائی که در بدن خر عیسی مقدس بوده است.

لرها به طراحی بسیار علاقمندند و اگر کاغذ و مدادی به آنها بدھیم، شروع به طراحی می‌کنند و همانطور که قبلًا گفته شد، بیشتر عکس شکار می‌کشند. شکلهای ۴۴ و ۱۳۶ نمونه‌ای از هنر آنهاست. یکی از لرها، که از او خواستم طراحی کند، روشی غیرعادی و شگفت‌انگیز داشت. ابتدا شکلهای موردنظر خود

را از کاغذ می برد. سپس با مداد بموازات کناره بریده شده، همان شکل را طراحی می کرد.

در دو محل، در آسیاب «کشور» و در آسیاب «بنه زار» و «چنارکال» شکلهای را دیدم که روی سطح صیقلی یک سنگ بوجود آمده بودند. این شکلها از مجموعه های نقاشهای تشكیل می گردید که با ضربه به سنگ وارد شده بودند. در این شکلها، نه تنها خطوط اصلی اطراف شکل موردنظر مشخص بودند بلکه، جزئیات آن نیز طراحی شده بود.

در مورد موسیقی، خود لرها فقط می توانند نی بنوازنند و آواز بخوانند. در مورد سایر وسائل موسیقی و موارد دیگر، به نوازنده‌گان دوچوگرد، یعنی «لوطی» ها مراجعه می کنند.

قبلًا وقتی راجع به چوپان بحث می کردم، در مورد نی نیز توضیحاتی دادم. این وسیله موسیقی، نی ساده‌ای است که چند سوراخ روی آن تعییه شده است، آنرا به نحوی در دست می گیرند که انگشت شست در زیر و سه انگشت میانی هر کدام از دستها روی سوراخهای روئین قرار گیرند. از چوپانی سوال کردم «چرا نی می زنی؟»، گفت: «برای خدا» (برای خدا و یا به عشق خدا).

نواها و آوازهای را که در عروسی ها، عزایها و سفرها شنیده‌ام، قبلًا نیز ذکر کردم. لرها عاشق آواز خواندن هستند. آنها هم ترانه‌های عامیانه میدانند و هم مرتبًا بداهه سرائی می کنند. وقتیکه از آب سی روم می گذشتم تا به جنوب بروم، در حدود دزفول، شنیدم که راهنماییم در طول راه اشعاری راجع به دزفول می خواند. هنگامیکه مردی به نام «نیاز» که روز اول با ما همراه بود، و روز دوم از ما جدا شد تا به جای اول برگردد. کمی بعد نام او را در بین آوازهای راهنماییم شنیدم. بعضی از ترانه‌ها، بخصوص ترانه‌های مربوط به مجالس عروسی و شور و نشاط، همراه با دست زدن می باشند.

آوازها نه تنها ابراز احساسات درونی هستند، بلکه وسیله‌ای برای ارتباط از راه دور نیز می باشند. وقتیکه مردها به نزدیک خانه‌ها می رستند، آواز سر می دهند و به این طریق زنها را از آمدن خود مطلع می کنند. قبلًا گفتم که چگونه لرها همراه من هنگام رسیدن به باغ لری، با تمام وجودشان شروع بخواندن کردند تا اینکه صدای

آنها شنیده شد و فهمیدیم که ساکنان آن حوالی در کجا قرار دارند. لرها اطلاعات خود را نیز با فریادهای بسیار بلندی به فاصله های دور می رسانند. دیدم که چگونه با فریاد، یک قرارگاه ناشناخته را در کوهها پیدا کردند. این فریاد عجیب به این شکل است «پی آ، آ، هو، هو، هو». یکی از شبهها، هنگامیکه در «ورک» بودم، صدای مردی را شنیدم که احتمالاً در روی یکی از ارتفاعات کوهستانی بود که جاده «گردینگ نژیون» از آن می گذشت. این مرد اطلاعاتی را با فریادهای بلند به یکی از قرارگاههای می رساند که در دره قرار گرفته بود. فاصله این نقطه در حدود ۲ کیلومتر بود. با فریادی از یک قرارگاه به قرارگاه دیگر یک خبر به سرعت پخش می شود.

بمناسبت عروسی ها یا جشنهای مشابه، اجرای موسیقی به عهده نوازندهان دوره گرد است که لوطنی<sup>۱۶۴</sup> نامیده می شوند. این کلمه ای است که در زبان فارسی نیز متداول است و نشان دهنده اشخاص شاد می باشد ولی در لرستان بیانگر طبقه ای از مردم نیز می باشد. راهنمایی می گفت: لوطنی ها مردمان دیگری هستند، ایلی هستند که با ما متفاوتند، آنها مثل یهودی ها هستند. برادر همین شخص توضیح می داد: «لوطنی ها مسلمان هستند ولی آنها با خواهر خود ازدواج می کنند». من مطمئن هستم که منظور نظر او عموزاده های نزدیک بود نه نو و نتیجه و در این مورد او بشدت مستحق توبیخ بود. بعضی از لوطنی ها که من دیدم، کولی ها را بیاد می آورند و احتمالاً کولی هم بودند<sup>۱۶۵</sup> علاوه بر نوازندهانی، لوطنی ها کارهای دیگری هم انجام می دهند. قبلًا توضیح دادم که آنها چگونه بچه ها را ختنه می کنند. ضمناً شنیدم که آنها روی تن دیگران خالکوبی نیز می کنند. ظرفهای چوبی نیز می سازند. قبلًا بمناسبت یک عروسی از نوازندهانی لوطنی ها صحبت کرده ام که همراه با رقص رقصان انجام می شد. آنها از وسائلی برای موسیقی استفاده می کنند که در بین لرها مشاهده نمی شود ولی هر کدام از آنها را با روش ساخت بسیار طریف در شهرها دیده ام. این وسائل عبارتند از:

- ۱- کمانچه ایرانی، شیبه ویلون، که لوطنی ها آنرا «زمبرا» می نامند. در شکل ۱۳۴ طریقه کمانچه نواختن یک لوطنی را مشاهده می کنیم. گرفتن آرشه با آنچه که بین ما معمول است متفاوت می باشد زیرا که آنها موی آرشه را

می‌گیرند.

۲— ساز بادی که تا اندازه‌ای شیپور را تداعی می‌کند، منتها خیلی ساده‌تر از آن است (شکل ۱۳۹).

۳— تنبکی که کوچک است و لرها آنرا «تُوبک» می‌نامند و لوطی‌ها به آن «لونتک» می‌گویند (شکل ۱۴۰).

۴— یک طبل بزرگ و تخت (شکل ۱۳۹). لرها به آن «دُهْل» می‌گویند و لوطی‌ها آنرا «دوئلی» یا «جونگلی» می‌نامند. غالباً طبل را با دست می‌نوازند، منتها از چوب ضخیم بشکل عصا نیز برای نواختن آن استفاده می‌کنند. لرها به این چوب «چوک مالِ دُهْل» می‌گویند.

وسائل موسیقی را به گونه‌های مختلف با هم، همتوانی کنند. مثلاً کمانچه را با ساز یا ساز را با طبل یا تُبک.

همانطور که نام سازها نشان میدهند، لوطی‌ها دارای زبان و گوش خاص خود هستند.

لرها با آهنگها و آوازهای خود بهتر می‌رقصدند تا با آهنگهای لوطی‌ها. آنها برای رقصیدن یک صفت تشکیل میدهند و هر کدام بازوی بغل دستی خود را می‌گیرند، یعنی بازو در بازو می‌اندازند. کسی که در انتهای این صفت قرار می‌گیرد، دستمالی را تکان می‌دهد<sup>۱۶۶</sup> آنها در مکان کوچک بصورت دایره می‌رقصدند، همانطور که ما رقص آسیابادی را انجام می‌دهیم. ولی تفاوت رقص لرها با رقص آسیابادی ما در آن است که پرهای آسیا از مردها و زنها تشکیل نمی‌شود، بلکه فقط از یک جنس تشکیل می‌گردد. تعداد افرادی که این پره‌ها را تشکیل می‌دهند بیش از دو نفر است. ضمناً صفت رقصندگان در حین انجام رقص به جلو و عقب می‌رود<sup>۱۶۷</sup>



شکل ۱۳۹ – لوطی‌ها در حال نواختن ساز و دهل



شکل ۱۴۰ – وسائل نوازندگی لوطی‌ها دو عدد تمیک و یک عدد کمانچه

## زیرنویس‌ها و یادداشت‌ها

- ۱— صفحه ۳۳۶ به بعد.
- ۲— مراجعه شود به C.J.Edmonds صفحات ۳۳۹—۳۴۰.
- ۳— مراجعه شود به H.C.Rawlinson صفحات ۵۲ و ۹۳—۹۷.
- ۴— همان مأخذ، صفحات ۱۰۸—۱۱۰.
- ۵— مراجعه شود به W.K. Loftus صفحه ۲۷۲.
- ۶— همان مأخذ، صفحات ۲۶۳—۲۶۴.
- ۷— مراجعه شود به Mrs. Bishop جلد دوم صفحات ۷۸—۱۲۰.
- ۸— مراجعه شود به J. de Morgan جلد دوم، صفحه ۱۵۷ به بعد.
- ۹— همان مأخذ جلد دوم صفحه ۱۶۲ به بعد.
- ۱۰— همان مأخذ جلد دوم صفحه ۱۶۸ و یادداشت شماره ۸.
- ۱۱— همان مأخذ جلد دوم صفحه ۲۰۰ و یادداشت شماره ۲.
- ۱۲— به نقل از H. Field در Sir Arnold Wilson صفحه ۱۸۱—۱۷۳.
- ۱۳— مراجعه شود به فهرست منابع و مأخذ.
- ۱۴— مراجعه شود به G. E. Pilgirim صفحه ۷۵ به بعد.
- ۱۵— «chert pebbles».
- ۱۶— مراجعه شود به G. E. Pilgirim صفحه ۱۴، ۸۴ و ۲۸۷ به بعد.
- ۱۷— مراجعه شود به J. de Morgan جلد سوم، قسمت اول، صفحه ۹۵ به بعد.
- ۱۸— مراجعه شود به W. K. Loftus صفحه ۲۸۷ به بعد.
- ۱۹— جدول راهنمای نقشه دوره‌های «آونسن» و «الیگومن» را نشان می‌دهد ولی باید توجه داشت که در ایران دوره الیگومن سطح زیادی را زیرپوشش خود دارد. مراجعه شود به A. F. Stahl صفحه ۱۸.
- ۲۰— مراجعه شود به A. F. Stahl صفحه ۱۷.
- ۲۱— مراجعه شود به W. K. Loftus صفحه ۲۷۲ به بعد.
- ۲۲— مراجعه شود به E.deMortonne ۱۹۳۶، جلد دوم، صفحه ۷۰ به بعد. و همچنین مراجعه شود به R. Blanchard صفحه ۱۲۹ به بعد.
- ۲۳— مراجعه شود به E. deMortonne ۱۹۲۶، جلد دوم، صفحه ۷۰ به بعد.
- ۲۴— مراجعه شود به J. deMorgan جلد دوم، صفحه ۲۶۷—۲۶۸ و مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۷۳.
- ۲۵— مراجعه شود به J. de Morgan جلد دوم، صفحه ۱۸۵ به بعد.

- ۲۶— مراجعت شود به W. K. Loftus صفحه ۲۵۲ به بعد «با صعود از فلات کوه تنگوان به ذخیره‌های متأخری میرسیم که در حاشیه‌های سلسله جبال زاگرس تقریباً بصورت افقی روی لایه زمین قرار دارند و کم و بیش بحال سرشاری خشن منظم می‌شوند. این موضوع به گفته‌های صفحه ۲۵۴ همخوانی ندارد که میگوید: اجزا گوناگون سراسر این توده عظیم هیچگونه نشانه‌ای از نظم و طبقه‌بندی ندارند و همه آنها درهم ریخته‌اند».
- ۲۷— توصیف جغرافیایی این زمین در صفحه ۲۶۱ به بعد کتاب W. K. Loftus آمده است. بنظر می‌رسد که کاملاً همان گروهی باشد که آنرا G. E. Pilgirim تحت عنوان «گروه بختیاری» توصیف کرده است.
- ۲۸— براساس گفته تکسینی که محل رامی‌شناخت، هر مایل بدرحدود ۵ تا ۱۰ میلیمتر از بارندگیها در بین سنگها نفوذ می‌کند.
- ۲۹— P. L. R. Lorimer در صفحه ۱۰۹ کتاب خود توضیح می‌دهد «چال، گودالی است که در زمین حفر شده است» (بختیاری).
- ۳۰— مراجعت شود به صفحه ۳۳۰ کتاب او.
- ۳۱— صفحه ۳۵۲. لازم به تذکر است که وی در نقشه صفحه ۴۴۲ کتاب خود رودخانه «مونگره» را به منطقه شرقی «بی‌آب» مربوط می‌کند، زیرا که این رودخانه از شرق «خره پشت» جریان دارد.
- ۳۲— این قسمتی از جاده دزفول به خرم‌آباد است که Edmonds (صفحه ۳۳۶ به بعد) آنرا «جاده پاپی» می‌نامد. طبق گفته او این راه از «کورتاس»، «چله پیل»، «للری»، «سی روم» می‌گذرد. در نقشه مربوط به راه آهن ایران، «آب خرناس» در شرق کوه ایران به آب دز می‌پیوندد.
- ۳۳— در زبان فارسی سه همان عدد ۳۰ میباشد. ذرع یک مقیاس اندازه‌گیری برای طول است و برابر ۱۰ سانتیمتر می‌باشد.
- ۳۴— مجدداً روی «جاده پاپی» قرار می‌گیریم که آنرا به این نام می‌خواند. این جاده از «سی روم» بطرف شمال استداد پیدا می‌کند و از «کشور» و «کوه کله» می‌گذرد. مراجعت شود به Edmonds، صفحه ۳۳۶ و صفحات بعد از آن.
- ۳۵— نقشه فرانسوی در این منطقه محلی را بنام «هفت پهلو» مشخص کرده است. J. de Morgan در صفحه ۱۷۰ جلد دوم کتاب خود این ناحیه را بنام «کوه هشتاد پهلو» می‌نامد. بدون تردید «پلهه» همان تلفظ محلی کلمه «پهلو»ی فارسی است.
- ۳۶— Helm Clayton H. Field در صفحه ۱۵۸ و H. Field در صفحه ۱۱ جلد اول کتاب خود نقشه‌ای را ارائه میدهند که مربوط به میزان بارندگی است و میزان بارندگی سالانه را در

قسمت اعظمی از کوههای زاگرس و لرستان به میزان ۵۰۰ میلیمتر نشان میدهد. هیچکدام از این دو نفر منبعی برای این اطلاعات ذکر نکرده‌اند ولی فکر میکنم که آنرا از دائرة المعارف بزرگ اینتالیائی گرفته‌اند.

۳۷— J. de Morgan در صفحه ۱۸۵ جلد دوم کتاب خود درباره دره «سی روم» در ماه اردیبهشت، یعنی موقعیکه علفها شروع به زد و پیزمرده شدن می‌کنند، می‌نویسد: «کوچ نشینان به منظور از بین بردن علفهای هرز و همچنین هر نوع حیوان زیان‌آوری که بعد از آنها و در غیابشان مراتع را اشغال میکنند، اقدام به سوزاندن مراتع می‌نمایند».

۳۸— مراجعته شود به A. Houton Schindler صفحه ۸۳. وی هنگام آمدن از بروجرد در سومین و آخرین روز سفر خود پس از گردنه «زاغه» می‌نویسند: «چند مایل پس از خرابه‌های پست یک جنگل تُک وضعیف و کم درخت شروع می‌شود».

۳۹— منظره‌ای را که در اینجا توصیف کرده است کاملاً با توزیع آب و هوایی لرستان که توسط J. de Morgan (جلد دوم صفحه ۱۸۳—۱۸۶) و آنچه که توسط M. کیهان (جلد دوم صفحه ۴۵۹—۴۶۱) داده شده است، مطابقت دارد. منطقه (۱) به آنچه که Rawlinson آنرا مراتع زمستانی نامیده است، مربوط می‌گردد، (۲) حوزه جنگلی بین سیرمه و کوههایی نزدیک به خرم‌آباد، (۳) دره‌های وسیعی که دارای عمق صاف هستند و در ارتفاع بین ۲۰۰۰ تا ۲۴۰۰ متر قرار دارند.

۴۰— معزالک Rawlinson در صفحه ۹ می‌نویسد که «کیرآب» در سر راه جاده دوم دزفول به خرم‌آباد بمعایله محلی برای اقامت زمستانی خانواده‌هایی است که به ایل پاپی تعلق دارند.

۴۱— C. J. Edmonds صفحه ۳۵۴

۴۲— این موضوع دقیقاً مربوط میشود به آنچه که Rawlinson نیز در صفحه ۹ و بعد از آن درباره «دیرکوند»‌ها در منطقه‌ای در جنوب «بی‌آب» صحبت میکند. یعنی جاییکه مخصوصاً فکر میکردیم که «فلاوند»‌ها در آن هستند. همچنین مراجعته شود به H. Field سال ۱۹۳۹، صفحه ۱۷۳، که از Sir Arnold Wilson نقل قول کرده است.

۴۳— مراجعته شود به H. Field صفحه ۱۷۹، به نقل از Arnold Wilson، M. کیهان، جلد دوم صفحه ۶۳، C. A. de Bode، Freyer Stark صفحه ۲۲۴، ۲۲۹، ۲۳۹، به بعد.

۴۴— «سگوند»‌ها نزدیک به صالح‌آباد و در منتهای جنوب می‌نشینند، اینها ایل جدیدی هستند. مراجعته شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۷.

۴۵— برای اطلاع از نظریات نویسنده‌گان درباره ایلات لر فیلی مراجعته شود به: H. C. Rawlinson سال ۱۸۳۶، صفحه ۱۰۷، de Bode جلد دوم صفحه ۲۸۶ به بعد. A. H. Layard، سال ۱۸۴۶، صفحه ۴ به بعد. A. Rivadeneyra سال ۱۸۷۵ جلد دوم،

صفحه ۲۴۰ A. Houtun Schindler، سال ۱۸۷۹، صفحه ۸۵—۸۸  
جلد دوم، صفحه ۱۹۶—۱۹۷ C.J. Edmonds، سال ۱۹۲۲، صفحه ۳۴۳—۳۴۴  
سال ۱۹۳۹، صفحه ۱۷۳—۱۷۴، به نقل از Sir Arnold Wilson سال ۱۹۱۲ و  
Arthur W. du Bois سال ۱۹۲۸—۱۹۳۲. متأسفانه کتاب با ارزش H. L. Rabino را تحت  
عنوان «ایلات لرستان» که ضمیمه مجله دنیای اسلام Revue du Mond Musulman سال ۱۹۱۶  
بود، در اختیار نداشت. Houtun Schindler در صفحه ۸۶ کتاب خود و E. J. Edmonds در  
صفحه ۳۴۷ می‌نویسد: پاپی‌ها به گروه بالا گروه تعلق دارند که در درون لرها فیلی  
هستند. این «ساکی» که در ابتدا به این پاپی بسیار نزدیک بود، بعدها از بین رفته‌اند.  
۴۶— براساس گفته H. Field صفحه ۱۸۳ (به نقل از Arthur W. du Bois) این پاپی فقط  
دارای ۲۵۰۰ نفر جمعیت است. A Houtun Schindler در صفحه ۸۶ کتاب خود «(سال ۱۹۳۲)  
۱۸۷۹ آنها را ۱۰۰۰ خانوار ذکر می‌کند. م. کیهان (سال ۱۹۳۲) در جلد دوم صفحه ۶۶  
کتاب خود همین تعداد را می‌نویسد.  
۴۷— درباره سازمان و تشکیلات لرها بطور کلی، مراجعت شود به H.C. Rawlinson صفحه  
۱۰۹—C. J. Edmonds صفحه ۳۴۶ به بعد.  
۴۸— لرها نام کلی برای فیلی‌ها، بختیاریها، کهکیلویه‌ایها و مسمی‌ها است. مراجعت شود به  
A. H. Layard سال ۱۸۴۶ صفحه ۱ یادداشت. O. Man سال ۱۹۰۴، صفحه ۳، سال ۱۹۱۰  
صفحه ۱۵ مقدمه. V. Minorsky سال ۱۹۴۹ صفحه ۷۶ به بعد.  
۴۹— C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۷ می‌نویسد: در بین «بیرانوند»‌ها خوانین با میل و رغبت با  
دختر کدخداها ازدواج می‌کنند و با رغبت نیز به آنها زن می‌دهند.  
۵۰— C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۷ کتاب خود می‌نویسد: «تسلط خوانین بر رعایا در تمام  
ابعاد زندگی مردم بالا گروه سایه افکنده است».  
۵۱— بطور کامل مشخصی کلمه «حمزه» را در مورد «رئيس» نشینید.  
۵۲— بنظر می‌رسد که C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۶ کتاب خود کلمه «توشمال» را واژه‌ای  
میداند که در گذشته بجای کلمه «کدخدا» بکار می‌رفته است. «رعایا به زیر تیره‌هایی  
 تقسیم می‌شوند که هر کدام از آنها زیر نظر کدخداخود قرار دارند (واژه قدیمی کدخدا،  
توشمال بوده که فعلًاً منسوخ شده است)». مراجعت شود به de Bode جلد دوم صفحه ۲۹۱. بنظر  
Layard (سال ۱۸۴۶، صفحه ۳) توشمال معنای رئيس را میدهد. در مورد کدخدا مراجعت شود  
به A. H. Layard سال ۱۹۴۶ صفحه ۱۰ (در بین بختیاریها).  
۵۳— مراجعت شود به H. C. Rawlinson صفحه ۱۰۹: لرها مثل بختیاریها دارای یک رئيس  
نیستند بلکه «برای حکمرانی در هر زیر تیره‌ای معمولاً چهار یا پنج نفر توشمال با هم

همکاری می نمایند». در مورد زیر تیره های لرها مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۶ به بعد، نیز در صفحه ۳ کتاب خود (سال ۱۸۴۶) راجع به این موضوع مطالعی گفته است.

۵۴—مهاجرت های فصلی مشابه را که در بین بختیارها معمول است، در یادداشت شماره ۱ صفحه ۲۰۰ جلد دوم کتاب خود توصیف کرده است.

۵۵—در مورد کوچه های فصلی در زمانه های گذشته، C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۰ کتاب خود می نویسد: «هنگامی که چندین طایفه مجبور نزد از راه معینی عبور نمایند مقررات حاکم بر آن توسط عرف و عادات و سنن تعیین می شود و هرگز کسی کوچکترین سر پیچی از این مقررات نمی نماید».

۵۶—همچنین مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۰.

۵۷—مشاهدات T. de Morgan در مورد کوچه های لرها. جلد دوم صفحه ۱۹۸—۲۰۱.

۵۸—مراجعة شود به Mrs Bichop جلد دوم، صفحه ۱۱۳—۱۱۴ H. L. Wells به دفعات در طول سفر خود در سرزمین بختیاری از «پل های سبدی» صحبت می کند.

۵۹—مراجعة شود به Mann سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۸ C. J. Edmonds صفحه ۳۴۰ و ۳۵۲ H. Field صفحه ۱۷۵.

۶۰—حصیره ای در پشت کوه؟ مراجعت شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷.

۶۱—مراجعة شود به C. J. Edmonds صفحه ۴۲۴ درباره قرارگاهی در بین تیره «مير حابی» از «دیرکوند» ها: نه از چادرها استفاده می کنند و نه از کولا های متداولی که می سازند، بلکه از پرده های حصیری استفاده می کنند که از چوبه ای نازک و بلند بلوط ساخته شده است که بر احتی آنها را بصورت دائیه برپا می کنند و بر احتی نیز بر می چینند.

۶۲—مراجعة شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۶ به توصیفی که از منطقه مرز شمالی پاپی ها می دهد. در مورد پشت کوه مراجعت شود به H. Gothe صفحه ۴۴ و نیز مراجعت شود به Anne Blunt جلد دوم صفحه ۱۷۱.

۶۳—در مورد سیاه چادر از مری بزر در منطقه پشت کوه مراجعت شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷. برای درک موضوع سیاه چادر مراجعت شود به C.G. Feilberg سال ۱۹۴۴ صفحات ۹۷—۸۶.

۶۴—مخصوصاً این پوشش چادر صاف و مستقیم است. دیدم که علاوه بر «مرکوچیل» هر نیمه چادر از ۵ تا ۶ نوار تشکیل شده است، حتی یکی از چادرها دارای ۸ تخته نوار در هر نیمه بود.

۶۵—در مورد سیاه چادرها، C.J. Edmonds در صفحه ۴۸ کتاب خود درباره نوع دیگری از حصار در بین «سگوند» ها صحبت می کند که در اوخر بهمن مورد استفاده قرار می گیرد. «در

- این فصل کناره‌های چادر را با شاخه‌های سختی پوشانده و مورد حفاظت قرار می‌گیرند. و در پاره‌ای موارد گل و شاخه را در هم می‌آمیزند.
- ۶۶— یک من تبریز برابر است با  $\frac{3}{23}$  کیلوگرم.
- ۶۷— معدالک دیدم که در لرستان گاهی موقع بین «بز» و «گوسنده» فرق می‌گذارد.
- ۶۸— مراجمه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸.
- ۶۹— به فارسی «بز گله» می‌شود.
- ۷۰— مراجمه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷.
- ۷۱— گله + دار.
- ۷۲— ترجمه آن مطمئن نیست.
- ۷۳— بخصوص در مورد اسب در بین بختیارها مراجمه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۶ به بعد.
- ۷۴— منظور عربستان است که در جنوب لرستان است. ممکن است که این کلمه عربستان ذهن را بطرف عربی سعودی سوق دهد. ممکن است که این معنی از سوی کسی که این اطلاعات را به من میداد اشتباه شده باشد.
- ۷۵— مراجمه شود به A. H. Layard سال ۱۸۹۴ صفحه ۱۵۹ که آنرا «کثیلان» نوشته است.
- ۷۶— عربی آن «فل» می‌شود.
- ۷۷— در مورد تربیت قطر در بین ایلات لر مراجمه شود به H. C. Rawlinson صفحه ۱۰۹.
- ۷۸— در مورد گرز در منطقه پشت کوه مراجمه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۶ به بعد.
- ۷۹— به فارسی «گرز».
- ۸۰— سنبله گنلی که از «آب سی روم» بردم، آقای H. Helbix نظر داد که از نوع Triticum Vulgare Spec. می‌باشد:
- ۸۱— بعضی از جو دانه‌هایی که از «آب سی روم» بردم از نوع جوهای شش ریده بودند.
- ۸۲— احتمالاً نخودی از نوع Cicer Arietinum بود.
- ۸۳— نزدیک «لوه» گیاهی از نوع Vitex Agnus Castus L. بطور فراوانی وجود داشت که لرها به آن «گز» یا «علف» می‌گفتند. در بعضی از کشورهای مدیترانه‌ای از این گیاه برای معالجه دل درد و قوکنج استفاده می‌شود. و احتمالاً روی امیال جنسی نیز تأثیر دارد.
- ۸۴— آب آبیاری را در نزدیکی اصفهان با طشت اندازه می‌گیرند Mrs Bishop جلد اول صفحه ۳۰۶.
- ۸۵— در صفحه ۲۰۱ جلد دوم کتاب خود می‌گوید در نقاط بسیار مرتفع، مزارع را در فصل پاییز، قبل از اینکه لرها بطرف جنوب حرکت کنند، بذرپاشی مینمایند. همچنین

مراجعه شود به The. Strauss صفحه ۲۷۰.

۶— مراجعه شود به B. Bocher صفحه ۱۴—۹.

۷— ملاحظاتی درباره اینکه منطقه پشت کوه چگونه از یک مرحله کشاورزی بسیار متفرقی به مرحله کوچ نشینی سقوط می کند. مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۶۰.

۸— در مورد صحبت این اطلاعات تردید داشتم و برای همین است که آنرا در زیرنویسها می آورم. ممکن است که را با حرارت زیاد داغ کنند، متأسفانه باید اقرار کنم رابطه ای را که بین شیر و ماست و کره وجود دارد، خوب نفهمیدم. فکر میکنم که کره را از ماست میگیرند ولی اگر ماست همان شیر پخته باشد، این امر از نقطه نظر مادی غیرممکن است. اشتباه من ناشی از آن است که همه اطلاعاتی را که در محل «مورد عملیات مختلفی» که روی شیر انعام می شد به من دادند، همانجا گردآوری نکردم. برای همین است که نتوانست بفهم مردمی که دارای حداقل وسائل برای این نوع عملیات هستند چگونه میتوانند یا یک مشک دوغ و یک یا دو عدد پاتیل در تمام مدتی که به کره گیری مشغولند، ماست را مشک دوغ نگهدازند.

۹— دوغ، مراجعه شود به C. A. de Bode جلد دوم، صفحه ۲۲۰.

۱۰— نانپزی در یکی از روستاهای شمال خرم آباد. مراجعه شود به C. A. de Bode جلد دوم صفحه ۲۶۳ به بعد. در مورد منطقه پشت کوه مراجعه شود به H. Grothe صفحه ۲۶.

۱۱— Rivadeneyra در صفحه ۲۰۸ جلد دوم کتاب خود نان بلوط را متداولترین غذای روزانه لرها میداند. بلوط را پوست میکنند، تفت میدهند، و مدت ۱۵ روز در آب خیس میکنند. وقتی از رنگ تیره آب فهمیدند که تلخی آن خارج شده است، آنها را در زیر تابش نور خورشید خشک میکنند، آسیا میکنند و با آرد گندم و آب درهم میآمیزند و از آن نان میپزند. J. de Morgan در یادداشت شماره ۲ صفحه ۲۰۰ جلد دوم کتاب خود اختصاراً در مورد نان بلوط صحبت میکند. Th. Strauss در صفحه ۲۶۸ راجع به نان بلوط مینویسد. A. H. Layard در سال ۱۸۹۴ در صفحه ۳۳۸ کتاب خود و H. L. Wells در صفحه ۱۴۷ از نان بلوط در بین بختیارها سخن یه میان می آورند. E. Herzfeld در صفحه ۵۷ از نان بلوط در منطقه پشت کوه سخن میگوید. در مورد لرها و استفاده لرها از نان بلوط، این بطوره قبلاً، یعنی در قرن ۱ میلادی در جلد دوم کتاب خود سخن گفته است.

۱۲— حدود اواسط خرداد بهمراه لرها میوه هائی را که هنوز سبز و ترش مزه بود از درختی گردآوری میکردیم که درخت گوجه خواردار را به یاد می آورد. هسته سفید آنرا برای خوردن در می آوردیم. آنرا لرها «لتا» مینامند. بنظرم همان بادام وحشی بوده هنوز میوه آن نرسیده بود.

۱۳— ظاهرآ همان Gundelia Tourneforti بود.

- ۹۴—آفای Mogens Koie دکترای علوم، آنرا از نوع Ferulago Cinerea Boiss تعین کرد.
- ۹۵—Arthur Christensen در سال ۱۹۳۷، در صفحه ۱۷۴ یادآوری می کند که معمولاً در ایران گوشت گاو خورده نمی شود.
- ۹۶—فارسی آن «خرده» می شود. تکه ای از چربی است.
- ۹۷—در مورد نظافت تن در بین بختیاری ها مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۸.
- ۹۸—«چاق کردن» یعنی ریختن آب روی تباکو، فشردن آن در دست و گذاشتن آن روی قلیان.
- ۹۹—تنوع کارهای مشابه، C. G. Feilberg سال ۱۹۴۴، صفحه ۱۵۰، یادداشت شماره ۲.
- ۱۰۰—C. G. Feilberg سال ۱۹۴۱، صفحه ۷۰.
- ۱۰۱—در مورد پوشک لرها توصیف مختصری در C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۰ و در T-de Morgan، جلد دوم صفحه ۱۹۸ و بخصوص Anne Blunt، جلد دوم صفحه ۱۷۲، در یادداشت شماره ۲ داده شده است. در مورد پوشک مردانه در پشت کوه مراجعه شود به H. Grothe صفحه ۲۴ به بعد. در مورد پوشک زنانه، همان مأخذ صفحه ۵۳. و باز هم در مورد پوشک مردانه مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۶، در مورد پوشک بختیاری ها مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم صفحه ۳۰۰ و C. N. Curzon، جلد دوم صفحه ۱۰۶ و M. Blosse Lynch صفحه ۵۴۲ به بعد.
- ۱۰۲—مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم، صفحه ۱۰۶.
- ۱۰۳—دوخت آن توسط ماشین نشان می دهد که این لباس توسط یک زن از دوخته نشده است، بلکه باید در شهر دوخته شده باشد، احتمالاً در شهر خرم آباد دوخته شده است.
- ۱۰۴—O. Mann سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۵، آنرا «درپا» نوشته است.
- ۱۰۵—یا «چورا». در اینجا براساس نظر O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۴ آورده است.
- ۱۰۶—خانم Henny Harald Hansun عبا را به شرح زیر توصیف کرده است: پوشکی است که جلوی آن مثل قبا در سرتاسر باز است، آستین ندارد. از پارچه مستطیلی دوخته شده است که از پشت از زیر بازوها رد شده است تا اینکه در سر شانه ها به هم متصل شود.
- ۱۰۷—مُد به سرعت تغیرپیدا می کند حتی در بین مردمی مثل لرها، C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۰ به بعد. در کنار کلاه کوچکی از نمد یک کلاه بلند نیز وجود دارد که اندکی لبه دار است. مراجعه شود به تصویر صفحه ۳۴۸ همان مأخذ. بنظر می رسد که این کلاه بزرگ نمای در سال ۱۹۳۵ کاملاً از بین رفته است. همچنین مراجعه شود به H. Herzfeld صفحه ۵۶ (پشت کوه) و A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۲۸ (بختیاری).

- ۱۰۸— از جمع فارسی آن، یعنی گیوه‌ها؟
- ۱۰۹— مراجعت شود به O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۷ «گلاش».
- ۱۱۰— C.G. Feilberg، سال ۱۹۱۴، صفحه ۷۹ به بعد.
- ۱۱۱— در مورد پوشک زنها در بین بختیاری‌ها مراجعت شود به Mis Bishop، جلد دوم صفحه ۱۰۷، و در بین لرها مراجعت شود به همان مأخذ صفحه ۱۱۷ به بعد.
- ۱۱۲— مراجعت شود به C. G. Feilberg، سال ۱۹۴۱، صفحه ۸۷—۸۶.
- ۱۱۳— در مورد نظایر آنها در بین بختیاری‌ها مراجعت شود به A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۵۸.
- ۱۱۴— فارسی آن «گوشواره» است.
- ۱۱۵— در مورد تجارت و معامله منطقه «پشتکوه» مراجعت شود به H. Grothe، صفحه ۵۷ به بعد.
- ۱۱۶— مراجعت شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹، و Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۹۴ و C. A. de Bode جلد دوم صفحه ۲۹۲.
- ۱۱۷— همچنین مراجعت شود به F. R. Maunsell، صفحه ۴۳۴. «عادت به استفاده از درختان مجوف بعنوان شلوتی از آتش، اساساً موجب شده است که درختان از بین بروند».
- ۱۱۸— فارسی: «گزر».
- ۱۱۹— فارسی: «گهواره».
- ۱۲۰— «کیل» آلت تناسلی مردانه.
- ۱۲۱— براساس گفته O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۲۳ مقنه، ایلات «لکی» عبارتند از «دلغان»‌ها، «سیل‌سیلس»‌ها، «بیرانوند»‌ها و «ترهان— امراثیس»‌ها.
- ۱۲۲— C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸: «ازدواج با بیوہ برادر متوفی، بمنظور ممانعت از تحریر و بی‌هویت شدن این زن در قبیله، یک امر کاملاً معمول است».
- ۱۲۳— مراجعت شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۷ به بعد.
- ۱۲۴— مراجعت شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۲ به بعد.
- ۱۲۵— مراجعت شود به C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸ به بعد.
- ۱۲۶— درباره رقابت برسر این موضوع در بین لرها پشتکوه مراجعت شود به H. Grothe، صفحه ۶۵ به بعد.
- ۱۲۷— در مورد تقسیم کار بین زن و مرد مراجعت شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹، C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸، G. N. Curzon، جلد دوم، صفحه ۲۸۲ و در مورد تقسیم کار در بختیاریها مراجعت شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۲.

۱۲۸— در مورد مقام اجتماعی زن مراجعت شود به H. Grothe، C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸ و ۳۴۹.

۱۲۹— در مورد سنت مرگ و میر و عزا در بین بختیارها مراجعت شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۹۹—۱۰۱.

۱۳۰— عربی آن سیتر و کافور می شود.

۱۳۱— H. C. Rawlinson در صفحه ۵۳ کتاب خود از حوالی «سیرون» نقل می کند: «بناهای رؤسای لر دارای ستونهای بلندی است که ارتفاع آنها از ۱۰ تا ۱۵ پا می باشد. با آجر چیده شده اند و با آهک سفید کاری گردیده اند». زنان متوفی گیهای خود را می برند. مراجعت شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۰، و نیز مراجعت شود به C. A. de Bode، جلد پنجم، صفحه ۲۱۷ به بعد.

۱۳۲— در مورد تصاویر مربوط به شانه ها در روی سنگ قبر بختیاری ها مراجعت شود به A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۶۶، و نیز مراجعت شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۰.

۱۳۳— فارسی آن تسبیح می شود.

۱۳۴— مراجعت شود به C. G. Feilberg، سال ۱۹۱۴، صفحه ۷۴. در مورد شکلهای نش شده روی سنگ قبر بختیاری ها مراجعت شود به C. N. Curzon، جلد دوم، صفحه ۲۹۹. در مورد سنگ قبر در منطقه «پشت کوه» مراجعت شود به E. Herzfeld، صفحه ۵۹.

۱۳۵— در مورد کلمه «گیو» در بین بختیاری ها مراجعت شود به Lorimer، صفحه ۱۰۸ و همچنین مراجعت شود به Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۶ که آنرا «کگو» و «گیو» آورده است.

۱۳۶— فارسی آن «همزمان» است.

۱۳۷— مراجعت شود به Edmonds، صفحه ۳۴۷: «زنان از نقطه نظر ارث، دارای هیچ نوع حق قانونی نیستند».

۱۳۸— مراجعت شود به Edmonds، صفحه ۳۴۷. درباره مورد که زنها به ایلی از ایلات کردستان و آذربایجان حکومت می کردند.

۱۳۹— صفحه ۳۴۶.

۱۴۰— نتیجه ای که از این موضوع می تواند دستگیرمان شود اینست که قسمتی از ایل می تواند نام یک زن را روی خود داشته باشد. C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۷.

۱۴۱— برای اینکه بتوان راجع به آن قضایت کرد، باید به شرطی از زندگی مردمی توجه کرد که مردم آن میل به انتقام دارند. تزانه کوتاهی از بین پلپی ها گردآوری کرده ام که نشان میدهد

چگونه دشمن به قرارگاه شیخون زده و تمام مردها را می کشد ولی آخر این ترانه به جانی ختم می شود که می گوید خداوند به یک پسر بچه اجازه زنده ماندن داد. او بزرگ می شود و انتقام خود را می گیرد. نمونه ای از این نوع انتقام گیری را در «blood-feud» می بینیم. C.J.Edmonds صفحه ۳۵۱ و ۴۳۹. در بین بخیاری ها مراجعه شود به G. N. Curzon، جلد دوم، صفحه ۳۰۰.

۱۴۲ - تقسیم به سه. همچنین مراجعه شود به Mrs Bishop جلد یک، صفحه ۳۶ به بعد.

۱۴۳ - همچنین مراجعه شود به H. Field، صفحه ۱۷۵، ساعت روزانه نماز در بین بخیاریها نیز مشاهده نشده است. Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۱.

تبرستان

۱۴۴ - کلمه عربی «حزم» نیز دارای دو معنی است.  
C.J.Edmonds در صفحه ۳۵۰ می گوید که: «میری های دیرکندها ادعا دارند که از نسل سادات هستند ولی نه از خود پیغمبر بلکه از احفاد عقیل پسر عم پیغمبر هستند. نشانه بسیاری از آنها کمربند سبزی است که به دور کمر می بندند». در همان مأخذ، صفحه ۴۹ از ساداتی صحبت می کند که «دستمال سیاهی را محکم به دور کلاه خود می بندند». در فصل تابستان آنها در دره «هورود» زندگی می کند و بنام «آهو قلندری» مشهورند. خود من بارها به اشخاص عجیبی برخوردم که یقین موقعیت اجتماعی آنها برایم امکان نداشت. در مدتی که در نزدیکی «آب شیرین» اقامت داشتم، به دو مرد بلند بالا برخوردم که لباس آبی تیره رنگی در برداشته بود که تا حدی سیک اروپائی داشت و اگر خوب بیاد مانده باشد، دارای عمامه آبی بودند. اینها در میان نمازگزاران نماز می خوانندند. مردم از همه طرف، با کلام «میرزا خدا» به آنها سلام و ادای احترام می کردند. خدمتگزار و راهنماییم بعداً برایم توضیح داد که «میرزا» نام آنها بود و «خدا» خلاصه ای از «خداحافظ بود» بود. معدالک احساس می کنم که می خواست چیزی را از من پنهان کند. کما اینکه بارها وقتی موضوعی به مذهب مربوط می شد، همین روش را در پیش می گرفت.

۱۴۵ - نظامی و بسیاری از شاعران کارهایی را نوشتند که دارای همین عنوان یا محتوى همین موضوع است.

۱۴۶ - کتاب گهر.

۱۴۷ - C. J. Edmonds صفحه ۳۴۲، برعکس دیگران فکر می کند «بنابراین، اسلام تأثیر عمیقی روی آنها دارد».

۱۴۸ - H. C. Rawlinson در صفحه ۹۶ درباره امامزاده ها اشاره می کند: «امامزاده پیغمار» در منطقه ای در شمال «بی آب» مارگزیده ها را شفا می دهد. ضمناً مراجعه شود به «امامزاده ها و بخیاری ها» در Mrs Bishop جلد دوم، صفحه ۱۰۱

۱۵۰— کلمه «امامزاده»، هم بیانگر بازماندگان یک امام است، و همچنین محل مقدسی است که در آن قبریک امامزاده وجود دارد.

۱۵۱— C.J. Edmonds در صفحه ۴۳۹ به تعدادی از سنگ مشابه صحبت می‌کند. در مورد بختیاری‌ها مراجعه شود به G. N. Curzon جلد دوم، صفحه A. Rivadeneyra. ۲۹۹ در جلد ۲۱۲ کتاب خود حکایت می‌کند که در جریان سفر خود از خرم‌آباد به دزفول، روی قبر یکی از مقدسان مقداری از اوراق کتاب مقدسی، تعدادی سنگ، تراشه‌های چوب، تعدادی دستمال و مقداری بلوط دیده است. کسانیکه از آن محل عبور می‌کردند، هر چه که در دست داشته‌اند بعنوان هدیه‌ای ناچیز به شخصی که در آنجا متفون بوده است، تقدیم کرده بودند.

۱۵۲— یکی از خوائین جوان لر شیفتنه آن بود که کتاب دعیه‌زبان فارسی جدید مرزا که نوشته Sebastien Beck بود از من بگیرد و دعاهاي صفحه ۲۳۱ آنرا به صدای بلند قرائت کند (که همه آنها عربی بودند).

۱۵۳— H. C. Rawlinson در صفحه ۹۵ می‌نویسد: «این شاهزاده احمد یکی از سه برادری است که در این منطقه حاکمیت داشته‌اند. یکی از آنها که نامش سلطان محمود بود وارد هلیلان می‌شد که نزدیک کرمانشان است. دیگری که سلطان ابراهیم نام دارد و معروف به «بابا بزرگ» بود در کل منطقه لرستان مورد احترام و پرستش بوده است. شاهزاده احمد و سلطان محمود از جمله هفت تن اعلی‌اللهی ها هستند و هر دونفر آنها جزو مقدسین قرار گرفته و در بین اعلی‌اللهی ها مقام ولا و مقدسی داشتند». مقبره شاهزاده محمد نزدیک به هلیلان است. مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۴۵۰ به بعد. براساس V. Minorsky درباره «لر» ها در سیکلопدی اسلام (جلد سوم، صفحه ۴۷)، شاهزاده احمد «از بازماندگان امام موسی کاظم» است. درباره موضوع امام موسی کاظم [ع] و پسرش محمد، مراجعه کنید به P. M. Sykes، جلد دوم، صفحه ۸۶ به بعد و صفحه ۲۴۰.

۱۵۴— اطلاعات موجود مستقیماً توسط لرها در طول آخرین قسمت از اقامتم در لرستان فراهم شده است.

۱۵۵— همچنین در مورد امامزاده «پیر شاه احمد» مراجعه شود به C. A. de Bode جلد دوم، صفحه ۳۲۳.

۱۵۶— C.J. Edmonds در صفحه ۳۵۴ به اشخاصی که دارای عمامه سرخ بوده‌اند در «مونگره» برشورده است. هرچند که آنها را پاپی می‌نامیدند، معاذلک او فکر می‌کند آنها به ایل پاپی تعلق نداشته‌اند.

۱۵۷— در منطقه «پشت کوه» خرده‌ای در زمین وجود دارد که نشانی از معجزه [حضرت]

علی[ع] است. E. Herzfeld، صفحه ۵۸.

۱۵۸ — درباره این موضوع در بین بختیاری‌ها مراجعت شود به Mrs Bishop، جلد دوم صفحه ۱۰۱ به بعد.

۱۵۹ — A. Rivadeneyra در جلد دوم کتاب خود در صفحه ۲۱۲ نقل می‌کند که عابرینی که از این محل می‌گذشتند، گوش دستمالی را به شاخه‌های بلوط یا بادام وحشی می‌آویزند و باور دارند که اگر تا مراجعت آنها، این دستمالها همانطور آویخته بماند، نشانه آن که آنها بدون هیچ حادثه‌ای به انتهای سفر خود می‌رسند.

۱۶۰ — احتمالاً ترکیبی از علامت جمع «یو(ن)» + پس وند «اکی» است.

۱۶۱ — در مورد یوی به مراجعت شود H. Grothe، صفحه ۴۳.

۱۶۲ — Rawlinson در صفحه ۱۰۹ به بعد، علی اللهیزاده لرستان بسیار شناخته شده می‌داند. همچنین C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۱ به بعد و H. Grothe در صفحه ۵۵ همین نظر را دارند. H. Field نیز چنین نظری را از Sir Arnold Wilson به نقل از «روزانه خلیج فارس» می‌آورد.

۱۶۳ — E. A. de Bode در صفحه ۲۹۶ به بعد جلد دوم، از جمله مراسم لرها نقل می‌کند که زنها علوفه‌ای خوشبوی را آتش می‌زنند و با آنها بمنظور بزرگداشت مهمان به استقبال کسی می‌روند که به قرارگاه کوچ نشینان نزدیک می‌شود.

۱۶۴ — مراجعت شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۳.

۱۶۵ — در ایران کلاً کولی‌ها را «لولی» می‌نامند. مراجعت شود به V. Minorsky در انسیکلوپدی اسلام. جلد سوم، صفحه ۴۱—۴۳.

۱۶۶ — مراجعت شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۳.

۱۶۷ — توصیف رقص در بین بختیاری‌ها توسط J. Morier، صفحه ۱۲۵. او در راه شیراز به اصفهان به افراد ایل برخورد کرده است.

تبرستان

[www.tabarestan.info](http://www.tabarestan.info)

## فهرست مراجع و مأخذ

### BIBLIOGRAPHIE

- BECK, SEBASTIAN: Neopersische Konversations-Grammatik (Methode Gaspey-Otto-Sauer), Heidelberg 1914.
- BISHOP, MRS. (Isabella M. L. Bird): Journées in Persia and Kurdistan I-II, Londres 1891.
- BLANCHARD, R.: "Asie Occidentale"; "Géographie Universelle" Tome VIII (1929).
- BLUNT, ANNE: A Pilgrimage to Nejd I-II, Londres 1881.
- DE BODE, C. A.: Travels in Luristan and Arabistan I-II, Londres 1845.
- BØCHER, STEEN B.: Vandkraftens Udnyttelse i det sydlige Nørrejylland før og nu, Copenhagen 1942.
- CHRISTENSEN, ARTHUR: Kulturskitser fra Iran, Copenhagen 1937.
- CLAYTON, H. HELM: World Weather Records (Smithsonian Miscell. Coll. Vol. 90), Washington 1934.
- CURZON, GEORGE N.: Persia and the Persian Question I-II, Londres 1892.
- EDMONDS, C. J.: Luristan: Pish-i-Kuh and Bala Gariveh, G.J. LIX (1922) p. 335-356, 437-453.
- FEILBERG, C. G.: Contributions to the History of some Oriental Bazaar Crafts, Nationalmuseets Skrifter, Etnografisk Række I, (Copenhagen 1941), p. 69-89.  
— La Tente Nolre, Nationalmuseets Skrifter, Etnografisk Række II, Copenhagen 1944.
- FIELD, HENRY: Contributions to the Anthropology of Iran (Anthrop. Series. Field Museum of Natural History Vol. 29, 1-2), Chicago 1939.
- GROTHE, H.: Wanderungen in Persien, Berlin 1910.
- HARRISON, J. V.: The Bakhtiari Country, South-western Persia, G. J. Vol. LXXX 1932, p. 193-210.
- HERZFELD, ERNST: Eine Reise durch Luristan, Arabistan und Fars, PM. 53. Bd. 1907, p. 49-63, 73-90.
- HOUTUM SCHINDLER, A.: Reisen im südwestlichen Persien. Ztschr. d. Gesellsch. für Erdkunde zu Berlin XIV Bd. (1879), p. 38-67, 81-112.
- IBN BATTUTAH: Voyages d'Ibn Batoutah, Traduction par C. Defrémy et B. R. Sangüinetti I-IV, Paris 1853-58.
- KAIHAN, MAS'UD: Gugrafeyâye mufassel-e Iran I-III, Teheran 1310-11 (1931-32). (En Persan).
- KER PORTER, ROBERT: Travels in Georgia, Persia, Armenia etc. I-II, Londres 1821-1822.
- LAYARD, A. H.: A Description of the Province of Khuzistan, Journal of the Royal Geographical Society of London Bd. XVI (1846), p. 1-105.  
— Early Adventures in Persia, Susiana and Babylon, New Ed. Londres 1894.
- LOFTUS, WILLIAM KENNEDY: On the Geology of portions of the Turco-Persian Frontier and of the Districts adjoining, The Quarterly Journal of the Geological Society of London, Bd. XI, p. 247-344.
- LORIMER, D. L. R.: The Phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti Dialects, Londres 1922.
- LYNCH, HENRY BLOSSE: Across Luristan to Isfahan. Proceedings of the Royal Geogr. Soc. XII (1890), p. 533-553.
- MANN, OSKAR: Kurze Skizze der Lurdialekte (Sitzungsberichte d. kgl. preuss. Akad. d. Wissensch. XXXIX, 1904).  
— Die Mundarten der Lurstämme im südwestl. Persien (Kurdisch-persische Forschungen Abt. II), Berlin 1910
- DE MARTONNE, EMM.: Traité de Géographie Physique, Quatrième Ed., 1926.
- MASSÉ, HENRI: Croyances et Coutumes Persanes I-II, Paris, 1938.
- MAUNSELL, F. R.: The Land of Elam, G. J. Vol. LXV (1925), p. 432-37.
- MINORSKY, V.: Articles *Lur*, *Lur-i Buzurg*, *Lur-i Kučik*, *Luristan* dans l'Enzyklopädie des Islam III.

- MINORSKY, V.: The Tribes of Western Iran. J. R. A. I. Vol. LXXV. 1945, p. 73-80.
- DE MORGAN, J.: Mission Scientifique en Perse, Paris. II Études Géographiques (1895), 111 Première Partie, Etudes Géologiques (1905).
- MONTK, JAMES: A second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor, Londres 1818.
- PILGRIM, G. E.: The Geology of the Persian Gulf and the adjoining portions of Persia and Arabia, Memoirs of the Geological Survey of India, Vol. XXXIV, Part 4, Calcutta 1908.
- RAWLINSON, Henry CRESWICK: Notes on a March from Zohab, at the foot of Zagros, along the mountains to Khuzistan (Susiana), and from thence through the province of Luristan to Kermanshah, in the year 1836. The Journal of the Royal Geogr. Soc. of London, Vol. IX, Londres 1839, p. 28-116.
- RIVADENEYRA, ADOLFO: Viaje al Interior de Persia I-III, Madrid 1880-81.
- SAWYER, H. A.: The Bakhtiari Mountains and Upper Elam, G. J. Vol. IV, (1894), p. 481-505.
- STAHL, A. F.: Persien (Handb. d. Regionalen Geologie, V Bd. 6. Abt.), Heidelberg 1911.
- STARK, FREYA: The Valleys of the Assassins and other Persian Travels, Londres 1934.
- STRAUSS, THEODOR: Eine Reise an der Nordgrenze Luristans, PM. 51. Bd. (1905), p. 265-271.
- SYKES, P. M.: A History of Persia I-II, Londres 1915.
- WELLS, H. L: Surveying Tours in Southern Persia, 2. From Ispahan to Shuster etc., Proceedings of the Royal Geogr. Soc. V (1883), p. 144-156.

#### نقشه ها

- Asie 1 : 1,000,000<sup>e</sup>, Flle 36° N 48° E, Bagdad Hamadan. Dessiné, héliogravé et publié par le Service géographique de l'Armée (Décembre 1906). Tirage de Janvier 1930.
- Asia 1 : 1,000,000. North I-39. Tehran. Geographical Section, General Staff No. 2555. Compiled at the Royal Geographical Society... Drawn and printed at the War Office 1916.

G. J. .... Geographical Journal  
 J. R. A. I. Journal of the Royal Anthropological Institute.  
 P. M. .... Petermanns Mittellungen.

علامت کنار شکل ها مثل «E. 334» مربوط به شماره ثبت این شیوه در موزه ملی کپهناک است.

## فهرست اشخاص

	الف
بوکر ، بیهودهستان	۲۸۵
پیریار، چامزاده :	۲۸۹
پیلگریم ، ت :	۱۹-۱۷ ، ۴۶ ، ۲۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱
جعفرخان رئیس ایل :	۱۴
حسنقلی خان رئیس ایل :	۸۴ ، ۸۵
حسین ، امام (ع) :	۲۵۷
د	
دوید ، بارون سون :	۱۲
ر	
رابینو، هول :	۲۸۲
راولینسون ، سرگرد هاتری گریموج :	۲۲۹ ، ۲۲۹
	۲۹۱-۲۸۱
رشاه :	۱۵۲
ربوادنیرا ، آدلفو :	۱۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹
س	
ساویر ، سرهنگ دوم هامون :	۱۰ : ۱۴
سایکس ، پام :	۲۹۰
سباستین بلک :	۲۹۰
ابن بطوطة :	۲۸۵
ابن حوقل :	۹
احمد خان رئیس ایل :	۸۴
احمد، شاهزاده : رک جایها	
ادمند، ج :	۱۱ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۲۵ ، ۴۰ ، ۷۹ ، ۱۵۲
	۲۹۱ ، ۲۸۶ ، ۲۸۲-۲۷۹
استهل ، اوف :	۲۲۹
اشترووس :	۲۸۵
اومنان :	۲۸۲ ، ۲۸۳
ب	
بار، لک :	۱۷۳ ، ۲۲۶
بر، پروفسور لول :	۲۶۷
بیردیشاب ، ایزابل ل :	۱۴ ، ۱۳ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹
	۲۹۱ ، ۲۸۴ ، ۲۸۹-۲۸۶
بل ، مازور ام اس :	۱۳
بلانشارد ، رون :	۲۲۹
بلوس لاینک ، م :	۲۸۶
بلونت ، آنی :	۲۸۶ ، ۲۸۳
بوشیس ، آرتور وو :	۲۸۲
بود ، تام دو :	۲۹۱-۲۸۷ ، ۲۸۵ ، ۲۸۱

تنهیه و تنظیم نمایه‌ی کتاب از: حسن سناجیان

- سلطان ابراهیم (آقا بزرگ) امامزاده : ۲۹۰  
 سلطان محمود، امامزاده : ۲۹۹  
 سلیمان، حضرت : ۱۲۰  
 سن برنارد : ۱۱۵  
 سیدسیبیته، امامزاده : ۲۶۲
- ع
- عقیل : ۲۸۹  
 علی (ع)، حضرت امام : ۲۹۱، ۲۵۸  
 عیسی (ع) : ۲۵۸
- ف
- فریراستارک : ۲۸۱  
 فیلبرگ، ثُج : ۲۸۳، ۲۸۶-۲۸۷  
 فیلد، هنری : ۲۲۹
- ك
- کرزون، ج.ن : ۲۹۰-۲۸۶  
 کریستن سن، آرتور : ۲۸۶  
 کیهان، مسعود : ۲۸۲، ۲۸۱
- گ
- گروت، ه : ۲۹۱، ۲۸۸-۲۸۵  
 گوته، ه : ۲۸۳
- ل
- لاپارد، سر.ا.هانری : ۱۴، ۲۸۸-۲۸۱  
 لوریمر، د.ل.ر : ۲۸۰، ۱۴
- م
- مارتون، دو : ۲۲۹، ۲۲  
 مانسل، ف.ر : ۲۸۷
- ۲۹۶
- ن
- نظامی گنجوی : ۲۸۹  
 نورکرو، ج.ھ : ۱۴
- و
- ولز، ه.ل : ۲۸۳، ۲۸۵  
 ویلسون، آرتولد : ۱۴، ۱۶، ۲۸۱، ۲۲۹، ۲۸۸
- ھ
- هرتسفلد، ۱، ۲۲۹: ۱، ۲۸۸، ۲۸۶-۲۸۱، ۲۸۹، ۲۸۸  
 هلبکس، ھ : ۲۸۴  
 هلم، گیتون، ھ : ۲۸۰  
 هنی هارولد هانسون : ۲۸۶  
 هوتون شیتلدر : ۱۳، ۲۸۱، ۲۸۲
- د
- مورگان، ۵ دو : ۱۳، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۲۶-۲۸۱، ۲۲۹  
 مورجنس، کوی : ۲۸۶  
 موریتس، چ : ۲۹۱
- امام
- موسی کاظم (ع) امام : ۲۹۰
- پ
- پیغورسکی، پترفسان : ۲۸۲، ۲۹۰، ۲۹۱

## فهرست جای‌ها

- آب‌کشور (دره، رود) : ۵۲-۵۳، ۶۸-۶۹، ۷۴-۷۰
- آب‌کلیشا (گلپیش) (دره) : ۵۱، ۳۹، ۳۸
- آذربایجان : ۲۸۸
- آسیا : ۱۵
- آلپ : ۸۰، ۵۰
- آلمان : ۲۱
- الف**
- اتلاتیک : ۸۵
- اروپا : ۱۹۵
- ازار (پل) : ۵۴
- ازنا : ۶۳
- اسپی کوه : ۲۱
- اشترانکوه : ۱۴
- اصفهان : ۲۹۱، ۲۸۴، ۶۷
- انگلیس : ۲۴، ۱۵
- اونکوره (گردنه) : ۴۲
- اونگون (تنگه، تنداپ) : ۴۲
- اهواز : ۱۸
- ایتالیا : ۷۰
- ایران : ۷، ۱۱، ۱۵-۱۳، ۲۱، ۴۵، ۲۴، ۲۰، ۷۷، ۲۰۴، ۱۸۴، ۱۲۶، ۱۱۳، ۹۵، ۹۳، ۸۴-۸۱
- ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۰، ۲۵۴، ۲۳۰،
- آب انار (گردینلک، دره، رودخانه) : ۳۸، ۳۷، ۵۱
- آب برگنله : ۳۵
- آب بروجرد (رک، آب سزار) : ۴۹
- آب تازون : ۱۱۲، ۵۲، ۵۳، ۸۷، ۹۴
- آب تاگون : ۵۱
- آب خرناک : ۲۸۰
- آب دارانه (دره) : ۵۱-۴۸، ۴۶، ۲۲، ۲۳، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۲۱
- آب دز (دره، رودخانه) : ۲، ۲۲، ۲۱، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۲، ۵۲، ۷۰، ۷۶، ۲۹، ۸۷، ۹۴
- آب رودا (دره) : ۳۹
- آب سزار (دره، رودخانه) : ۲، ۲۱، ۱۵، ۱۳، ۱۱، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۲۸، ۴۶، ۴۸، ۵۲-۴۸، ۶۰، ۶۲، ۶۴، ۶۶، ۷۶، ۷۴، ۷۲، ۸۶، ۹۴، ۸۶، ۷۹، ۷۶، ۷۴، ۶۲
- آب سه زر، سی زر، رک، آب سزار (دره) : ۱۵، ۱۵-۲۱، ۲۹-۳۶، ۳۲-۳۱، ۵۲-۴۴، ۶۴، ۶۷، ۶۲، ۷۴، ۷۳، ۸۷، ۸۶، ۷۹، ۸۷، ۹۰، ۲۶۰، ۲۱۸، ۲۱۱، ۹۸، ۹۶، ۹۴، ۲۸۴، ۲۷۵
- آب سیروم : ۵۲، ۴۸
- آب شیرین (روستای) : ۲۸۹، ۳۴
- آب کرگاب : ۵۱

- پشت راح (گردینگ) : ۲۹  
 پشت کوه : ۱۲-۱۰، ۲۳، ۲۸۸-۲۸۳، ۲۹۰  
 پل دختر : ۱۳، ۲۲۳  
 پنجه کال (رودخانه) : ۵۱  
 پیش کوه : ۹، ۱۲، ۱۱  
 پی‌فای، قلعه (کل پیپنا) : ۴۰  
 ت  
 تاگرون : ۵۱  
 تبریز : ۲۸۴  
 تخت شاه، دم : ۲۱، ۵۱، ۳۸، ۲۲  
 تخت شاه، کوه‌های : ۴۲، ۳۷، ۲۶  
 تخت لاموره (کوه) : ۲۶۱  
 تخت لولا (کوه) : ۵۱، ۴۰  
 ترس (دره، کوه) : ۷۷، ۷۴-۷۱، ۶۹، ۶۲-۶۰، ۵۷  
 ۱۳۱، ۱۰۱، ۹۲، ۸۸، ۸۷، ۸۵، ۸۳، ۸۰  
 ۱۵۷، ۱۵۰، ۱۴۶، ۱۴۴-۱۴۱، ۱۳۹، ۱۳۵  
 ۲۶۲، ۲۲۹، ۲۲۶، ۱۷۹  
 ترکیه : ۱۳  
 تف برآب (کوهستان) : ۵۵، ۵۶  
 تلوزار : ۲۴۲  
 تنگوان (کوه) : ۱۳، ۱۲، ۷۳، ۴۹، ۴۲، ۲۲، ۲۸۰  
 توک سازلی بسه (قله) : ۵۳  
 توبواش (کوه) : ۵۴، ۵۵  
 تهران : ۱۴۱  
 ج  
 جاسی کوه : ۷۲، ۶۲  
 جلوراز (رود) : ۲۱  
 جورود : ۱۲  
 جوسا (کوه‌های) : ۴۵
- ۲۹۱، ۲۸۶  
 ایران کوه : ۴۸، ۵۱، ۲۸۰  
 ایلام : ۲۲  
 ب  
 بارولک (کوه) : ۲۱  
 باع رود یا، روٹا : ۲۸، ۳۹، ۵۱، ۹۴، ۲۴۳، ۲۵۱  
 باع سیروم : ۵۱  
 باع لالری : ۲۸۰، ۲۲۵، ۵۱، ۳۵-۳۳، ۲۲، ۴۲، ۲۴، ۷۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴  
 باع لوروه : ۱۵۶، ۱۱۲، ۹۶  
 باقرین یا بحرین : ۴۹، ۱۵، ۱۱  
 بالارود (رودخانه) : ۱۵، ۲۲، ۲۶، ۲۴  
 بالا گریوه : ۲۸۲  
 بردکیه للری (دره) : ۳۵  
 بروجرد : ۱۴-۱۱، ۱۲۲، ۸۰، ۴۹، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۸۱  
 بروسمال (گردنه) : ۵۱، ۴۸  
 بریتانیا : ۱۴  
 بنه زر : ۵۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۸، ۱۰۸، ۲۰۸، ۲۲۰  
 بی آب (کوه‌های) : ۱۱، ۱۲، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۴  
 ۲۸۹، ۲۸۱، ۲۸۰  
 بین النہرین : ۱۸  
 پ  
 بازیه (قلعه) : ۲۹  
 پاکو : ۸۶، ۵۵  
 پاناف (آبشار) : ۴۲  
 پرآلپ : ۲۲  
 پساکو : ۵۵  
 پشاور سرپل (منبع آب) : ۵۵

- د
- دانمارک ، موزه ملی : ۷، ۱۵، ۴۱، ۴۸، ۷۴، ۱۹۰،  
۲۴۹، ۲۴۱
- درقول : ۱۵-۱۱، ۲۱، ۲۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۱۸، ۱۱۹،  
۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۲۸، ۲۲۹،  
۲۵۱، ۲۷۵، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۹۰
- دشت پشینو : ۲۱
- دشت لوله ، لولان : ۲۲، ۷۱، ۴۰، ۹۲، ۹۱، ۱۵۰
- دم بربنکلا (کوههای) : ۲۶
- دم بی پا (کوههای) : ۲۸
- دم دم (دره) : ۲۸، ۲۸، ۴۳، ۴۵، ۴۵، ۵۱، ۵۷،  
۱۳۱، ۸۷، ۷۱
- دیردوان : ۵۶، ۸۰، ۸۶، ۱۸۶
- دیرشب (کوههای) : ۶۱، ۶۲، ۷۲
- ذ
- ذهب : ۱۲
- ر
- رضا ، قلعه : ۱۱
- رهورک (کوههای) : ۲۶
- ز
- زاغه : ۱۳، ۲۸۱
- زاگرس : ۱۱، ۱۹-۱۲، ۲۱، ۲۲، ۴۶، ۴۹، ۲۶،  
۲۸۰، ۲۸۱
- زریش (زرشک) (گردینک ، دره) : ۵۸، ۵۹، ۷۳
- زی بوه (مزارع) : ۵۴، ۸۶
- س
- سابل (سرپله) : ۲۷
- سازند بختیاری : ۴۹
- جولانکی (کوه یا گردینک) کولانک : ۵۱، ۵۳، ۹۴
- ج
- چالان چولان : ۱۲
- چال بوه : ۵۱
- چال پل یا چله پیل (گردنه) : ۳۵، ۳۸، ۴۵،  
۴۵، ۵۱، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۲۸۰
- چال کوری (رود) : ۲۶
- چشم بلله : ۴۵
- چشمه تاف یا پتاف : ۵۴، ۵۵
- چشمه جیت : ۱۰۱
- چشمه سرد : ۵۶
- چشمه منصورآباد : ۴۵
- چلان کوه : ۴۶، ۴۹، ۵۳
- چنارکال : ۴۰-۵۷، ۶۰، ۶۲، ۶۷، ۸۰، ۸۸-۸۴،  
۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴،  
۲۷۵، ۲۸۳، ۱۸۶، ۱۵۷
- ح
- حسین شاه (قلعه) : ۲۲
- خ
- خرم آباد : ۱۴-۱۱، ۲۱، ۲۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶،  
۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۹، ۹۰، ۹۴، ۹۰، ۲۲، ۲۴۵، ۲۴۴،  
۲۲۹، ۲۲۸، ۲۲۵، ۲۰۴
- خره پشت : ۲۸۰
- خلیج فارس : ۱۸
- خوزستان : ۹، ۱۲
- خونی : ۵۵، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳،  
۱۴۵

- ف
- فرانسه : ۱۸، ۲۶، ۴۵، ۵۰، ۵۲  
 فولانچی یا هولانچی (کوه) : ۵۳
- ق
- قلووند، راه : ۱۱  
 کل
- کاپرو (تندآب) : ۴۲  
 کارون (رود) : ۲۲  
 کال دینقه (گردنه) : ۵۱، ۹۰  
 کینه‌بک، صوره ملی : ۳۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۹۴  
 کیمیا (کوه) : ۲۱۸-۲۱۶، ۲۱۴، ۲۱۳-۲۱۷، ۲۰۴  
 کیمی (قلعه) : ۲۱-۲۸، ۴۵-۴۷، ۵۱، ۴۹، ۶۲-۶۳  
 کیمی (بلندی) : ۱۲۸، ۹۷، ۹۲، ۹۰، ۸۷، ۸۰، ۷۹، ۷۶-۷۰  
 کیمی (بلندی) : ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۴، ۲۴۲  
 کر (راه) : ۲۴۷  
 کراب : ۲۸۱، ۱۲  
 کربلا : ۲۴۷  
 کرخه (رود) : ۲۲، ۱۱  
 کرستان : ۲۸۸  
 کرمانشاهان : ۱۲، ۲۹۰  
 کشکان : ۱۲  
 کشور : ۲۹، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۵۲-۱۵۴  
 کله (کله) (کوه) : ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۹، ۷۱، ۷۸۰، ۷۷  
 کورتاس : ۲۸۰  
 کورگا (دشت) : ۱۵۷، ۸۰  
 کولانکی یا جولانکی (گردینگ) : ۹۴، ۵۳، ۵۱
- س
- سریل (کوههای) : ۲۵  
 سردار، دم : ۳۸، ۳۷  
 سردار (کوههای) : ۵۱، ۲۷-۲۵  
 سلطان آباد (اراک) : ۲۲۹  
 سیروم : ۵۱، ۶۲، ۲۲، ۷۴، ۸۰، ۱۳۱، ۹۴، ۱۵۰، ۲۸۱، ۲۸۰، ۲۶۴-۲۶۳  
 سیرون : ۲۸۸  
 سیلاخور : ۴۹  
 سیمره (رودخانه، دره) : ۱۳-۱۱، ۲۱، ۲۸۱  
 سیموالا (گردینک) : ۵۲  
 سین ترس (دره) : ۶۰
- ش
- شاهزاده احمد : ۴۲-۴۰، ۴۵، ۵۱، ۴۲، ۴۵، ۹۱، ۹۲، ۱۳۱، ۱۹۴، ۸۰  
 شاهین شه : ۱۱  
 شوش : ۲۲، ۱۱  
 شیخ، (قلعه) : ۲۸، ۵۱، ۷۹، ۱۵۶، ۱۵۷  
 شیراز : ۲۹۱
- ص
- صالح آباد : ۱۵، ۲۲، ۲۴، ۲۶، ۶۳، ۷۲، ۷۰، ۷۴، ۲۲۴، ۱۸۵، ۱۶۵، ۱۱۹، ۹۰، ۸۸، ۷۶  
 ۲۸۱، ۲۶۵
- ط
- طاقدزده (کوه) : ۴۶  
 طرنوس (آب) : ۵۱
- ع
- عربستان (خوزستان) : ۱۲۰، ۱۲۱  
 عربستان سعودی : ۲۸۴

لرستان سفلی : ۷۷-۷۴، ۸۲، ۹۰، ۱۳۱، ۱۲۲، ۱۳۷  
 ۲۸۱، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۱۹، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۵۴  
 ۲۸۴،  
 لرستان علیا : ۲۵، ۷۷، ۹۰، ۱۱۸، ۱۳۱، ۲۵  
 للواز : ۲۲  
 لولاه : ۸۰، ۱۱۱، ۱۳۱، ۱۳۱  
 لوروه : ۹، ۹۸، ۱۱۰، ۱۰۹، ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۹  
 ۲۸۳، ۲۶۴، ۲۶۰، ۲۵۹، ۲۵۴، ۲۲۹، ۲۱۹  
 لیله یا لیله (بلوران لیله) (تنگه) : ۵۱، ۳۳  
 مادیان (رود) : ۱۲  
 مالو (کوه) : ۱۳  
 محلک (کوه) : ۲۲  
 محمد (گردینک) : ۲۲، ۲۲  
 محمود علی : ۲۸، ۲۸  
 مدیترانه : ۸۵، ۱۵۷  
 مشهد : ۲۵۷  
 منان عالگیر : ۴۹، ۵۱  
 مکه : ۲۴۵  
 مسنتی : ۲۸۲  
 منصورآباد : ۵۱  
 مونگره ، منگار ، مونگار (آب ، دره ، راه ، کوه) :  
 ۲۹۰، ۲۸۰، ۴۰، ۲۲، ۱۴، ۱۳، ۱۱  
 ن  
 ناصرآباد (گردینک) : ۵۸۵۲، ۵۸۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۸، ۱۵۷  
 ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۱۸، ۷۶، ۷۴-۷۷  
 ۲۷۶، ۲۲۰، ۲۰۲  
 و  
 ورک : ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۴، ۷۲، ۸۶، ۸۲، ۸۷

کول محلک ، کول محلک : ۲۶-۲۳، ۲۸، ۲۰، ۲۰  
 کهکیلویه : ۲۸۲  
 کی راس ، کعب : ۵۰  
 گ  
 گپ (راه) : ۱۳۱، ۹۴، ۹۴، ۸۲  
 گرد (کوه) : ۱۲  
 گرم امیر (دره) : ۲۰، ۳۰-۲۸، ۲۶  
 گره گول : ۶۰  
 گربیت (دره) : ۱۳، ۱۳، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۳-۶۱، ۷۴-۷۲  
 ۱۰۱، ۹۴، ۹۰، ۸۸، ۸۶، ۸۰، ۷۹، ۷۷  
 ۱۵۴، ۱۴۸، ۱۴۴، ۱۲۸، ۱۲۵-۱۲۱  
 ۱۴۰، ۲۲۶، ۱۹۶، ۱۹۴، ۱۸۲، ۱۵۷-  
 ۲۹۲، ۲۵۲، ۲۵۴  
 گربیته (کوه) : ۵۲  
 گربیوه (کوه) : ۱۳، ۵۲، ۵۰، ۶۰، ۵۳  
 گورا (روستای) : ۸۶، ۵۱  
 گورکا (دشت) : ۵۷  
 گوکارلری : ۳۵  
 گول ریزول (تنگه) : ۵۱، ۴۶، ۳۳  
 گول (قلعه) : ۵۲  
 ل  
 لالری (دره) : ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۴۵، ۸۶، ۸۰،  
 ۹۴، ۱۳۲، ۱۳۱، ۱۱۸  
 لرستان : ۹، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۵، ۱۴، ۲۲، ۲۲، ۲۱،  
 ۲۷، ۲۷-۲۷، ۵۲، ۴۸، ۳۷  
 ۱۳۱، ۱۲۶، ۱۲۰، ۱۰۲، ۹۹، ۸۲، ۸۱، ۷۷  
 ۱۶۸، ۱۶۵، ۱۵۷، ۱۴۴، ۱۳۲، ۲۶۱، ۲۵۷، ۲۵۶، ۲۰۷  
 ۲۹۱، ۲۹۰، ۲۸۱

۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۲-۱۳۱، ۱۴۷،

۱۹۲، ۱۷۹، ۲۱۳، ۱۹۹، ۲۲۷، ۲۲۸،

۲۲۷، ۲۷۶، ۲۸۴

ورزیاد (رودخانه، کوه) : ۵۱، ۴۴-۴۱

ه

هزن هاهه : ۸۷

هشتاپله، هشتاپله : ۵۴، ۵۵، ۵۵

هفتاد هشتاد (کوههای) : ۱۱

هفت پهلو (کوه) : ۱۲، ۲۸۰

هلیلان : ۲۹۰

هورود (دره) : ۲۸۹

ی

یافته (یافتا) (کوه) : ۲۱

### فهرست

ایلات، طوابیف، فرقه‌ها، گروهها، تیرمها

الف

تبرستان  
۲۸۹

اهوئلیدیها : ۲۸۹

احمدخان : ۳۶

ب

بالا گریوه، گروه : ۱۱، ۹

بختیاری، ایل : ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۵۲، ۴۹،

۷۹، ۲۹۱-۲۸۷، ۲۲۶، ۲۲۹، ۱۲۶، ۹۶

بهاروند : ۸۰

بیرانوند : ۸۰، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۵۱، ۲۸۷

پ

پایی، ایل : ۹-۷، ۱۱، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۱۵-۱۳، ۲۶

۲۲، ۵۰، ۸۹، ۸۷، ۸۵، ۸۴، ۸۱-۷۹، ۶۳، ۶۱، ۵۰

۹۰، ۱۱۸، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰-۲، ۹۸، ۹۵-۹۳

۱۱۲، ۱۴۸، ۱۴۲، ۱۲۶، ۱۲۲

۱۲۰-۱۲۲، ۱۲۶، ۱۲۴، ۱۲۲

-۱۹۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۷، ۱۵۴

۱۵۴-۱۸۶، ۱۸۶-۱۸۷، ۱۵۷، ۱۵۶

۲۲۱، ۲۱۱، ۲۰۸، ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۹۸

۲۴۳، ۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۳

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵-۲۶۲

۲۶۸، ۲۷۰-۲۸۱، ۲۷۰

ت

ترهان - امرائیس‌ها : ۲۸۷

لک : ۲۲۶ ، ۹	ج	جووکیل‌ها : ۸۰
لکی‌ها : ۲۸۷	ج	چگینی : ۸۰ ، ۱۵
لوطیها : ۲۲۲ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲-۲۲۰	ج	حسن‌وند : ۸۰
م	ج	دلغانها : ۲۸۷
میر : ۲۸۹ ، ۲۶۱	ج	دولند : ۸۰
میر حاجی : ۲۸۳	د	دیروکوند : ۱۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲ ، ۸۰
■ ■	ر	رشیان : ۱۴
تبرستان	س	ساکی : ۲۸۷
دولتها		سکوندها : ۸ ، ۲۸۱ ، ۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۲۸
سانهیان : ۲۶۹		۲۸۷ ، ۲۸۱
نازیها : ۲۶۹		سکوند علی خوتی : ۸۰
دوره‌ها	ع	سیلاخور : ۴۹ ، ۸۰ ، ۸۷
اثوسن : ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۴۶ ، ۲۲۹		سیل‌سیلیس‌ها : ۲۸۷
الیکوسن : ۲۲۹		علی‌التبی‌ها ، فرقه : ۲۹۱ ، ۲۹۰
پلیوسن : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۱ ، ۱۸		عیسی‌وند : ۱۴
کرتاسه : ۲۱ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۴۶	ق	فلاروند : ۲۸۱ ، ۸۰ ، ۲۹
میوسن : ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۲ ، ۱۸		ک
رویدادها		کولیها : ۲۹۱ ، ۲۷۶
جنگ جهانی اول : ۱۴		ل
كتب پاد شده در متن		لربزرگ : ۹
انجیل مقدس : ۱۲۰		لرکوچک (فیلی) : ۲۸۲
انسیکلوبیدی اسلام : ۲۹۱ ، ۲۹۰		
ایلات لرستان : ۲۸۲		
خرس و شیرین : ۲۸۸		
دایرة المعارف بزرگ ایتالیاشی : ۲۸۱		

دایرة المعارف اسلام : ۹  
دنیای اسلام ، مجله : ۲۸۲  
روزنامه خلیج فارس : ۲۹۱  
کتاب گوهري : ۲۸۹ ، ۲۵۸  
تاریخ اعانه : ۲۹۶ ، ۲۰۸

شعرقلیان : ۱۸۵  
ضرب المثل درمورد زن پیر : ۲۴۲  
ورد بیماری چشم : ۲۶۷  
ورد طلب باران : ۲۶۵

#### پارهای اصطلاحات

چز (غذای ویژه لرها) : ۲۸۰  
چوقا (بالاپوش لرها) : ۱۱۹ ، ۱۸۹ ، ۲۰۳-۲۰۱ ، ۲۰۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۸ ، ۲۱۵ ،  
چولدیا دولیا ذول (مترسک) : ۱۴۶  
چیت (حصیت از نی) : ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۱۱-۱۰۹ ، ۱۱۵ ، ۱۸۸ ، ۲۱۲۵ ، ۲۴۱ ، ۲۳۹ ، ۱۹۷ ،  
خاتین (بانو) : ۸۲  
خو ، خان : ۸۱  
خونی یا خونه شونه (مجموعه‌ای از خانه‌ها) : ۶۴  
دووار (چادر) : ۱۱۶ ، ۱۸۶  
سروجیت (نوعی خانه) : ۱۰۱  
شلنگ (شاخه) : ۱۹۳  
کر (پسر) : ۲۲۳  
کرنگدیا کورانک (سکنه دام) : ۱۰۲  
کوراب (حصار شب دامها) : ۱۱۵  
کولا (نوعی خانه مسکونی) : ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۱۰ ، ۱۱۶ ، ۲۵۰ ، ۲۴۰ ، ۲۲۸ ، ۱۸۸ ، ۱۸۴ ، ۱۵۹ ، ۱۳۸  
مناندر (خمر و دخانه) : ۶۴  
موترم ، لوطی ، نوازنده‌گان دوره گرد : ۲۲۴ ، ۲۲۲  
هم زمون : رک + دایه  
\* \* \*

#### آداب و رسوم

حالکوبی زنها : ۲۲۶  
مراسم طلب باران : ۲۶۶  
مراسم مرگ و میر : ۲۴۵

#### بازیها

تاب بازی : ۲۷۲  
جفتله چهارکش : ۲۷۴  
چشم بندی : ۲۷۴  
بازی گله به جرا : ۲۷۱  
بازی قافیه : ۲۷۱  
بازی با چوبستی : ۲۷۲  
دال پالون : ۲۷۲  
کت بو : ۲۷۲  
کشتی : ۲۷۲  
کرج بازی (سواری با تفنگ) : ۱۲۵  
کل بازی : ۲۷۲

#### ترانه و سرود و ضربالمثل

آواز شیردوشان زن : ۱۶۵  
ترانه ازدواج پیرمردان : ۲۳۶  
ترانه عروسی : ۲۳۶  
سرود مرگ : ۲۴۴

